

ولوله در شهر

شماره ۲

پاسخی به

«فصل نامه مطالعات تاریخی ویژه نامه بهائیت»

شماره های ۱۷ و ۲۰





پیشگفتار

در دوازده ماه اخیر، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، کلّ «فصل نامه شماره ۱۷» و قسمتی از «فصل نامه شماره ۲۰» خود را به مباحث و مطالبی برضد دیانت بهائی و پیروان آن اختصاص داده است. آنچه در جوابیه زیر با عنوان «دسته گل هائی که فصل نامه شماره های ۱۷ و ۲۰ به آب داده است!»، در چهارده قسمت تهیه شده، پاسخی است به اکاذیب و اتهامات مطروحه در آن. امید آن که طالبان حقیقت را مفید افتد و نواقص آن را برنگارنده آن ببخشند.

با تشکر حامد ۱۳۸۷/۸/۱۵



فهرست محتوا

مقدمه: دسته گل هائی که فصل نامه شماره های ۱۷ و ۲۰ به آب داده است! ۴

دسته گل اول مربوط به علت نشر «فصل نامه ۱۷» از زبان سردبیر محترم آن در قسمت «سخن اول» فصل نامه ۱۷ و مصاحبه ایشان با «فارس نیوز» در همین خصوص ۵

دسته گل دوم مربوط به مقاله اول فصل نامه ۱۷ (بهائیت، رژیم پهلوی و مواضع علما) ۸

دسته گل سوم مربوط به مقاله دوم فصل نامه ۱۷ (نگاهی به خاطرات صبحی) ۱۰

دسته گل چهارم مربوط به مقاله سوم فصل نامه ۱۷ (اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی درباره بابیگری و بهائیتگری) ۱۳

دسته گل پنجم مربوط به مقاله چهارم فصل نامه ۱۷ (خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و نسخه های توبه نامه سید علی محمد باب) ۳۰

دسته گل ششم مربوط به مقاله پنجم فصل نامه ۱۷ (بهائیت و سیاست عدم مداخله در سیاست) ۳۱

دسته گل هفتم مربوط به مقاله ششم فصل نامه ۱۷ (بهائیتها و اسرائیل) ۸۷

دسته گل هشتم مربوط به مقاله هفتم فصل نامه ۱۷ (شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل) ۱۰۳

دسته گل نهم مربوط به مقاله هشتم فصل نامه ۱۷ (فعالیت بهائیان در آذربایجان به روایت اسناد) ۱۰۹

دسته گل دهم مربوط به مقاله نهم فصل نامه ۱۷ (اولین زن کابینه - خانم فرخ روپارسا) ۱۱۹

دسته گل یازدهم مربوط به مقاله دهم فصل نامه ۱۷ (بهائیت و اوقاف) ۱۲۲

دسته گل دوازدهم مربوط به مقاله یازدهم فصل نامه ۱۷ (مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و مباحثه وی با حکیم جلوه) ۱۲۵

دسته گل سیزدهم مربوط به مقاله دوازدهم فصل نامه ۱۷ (ردیه ای بر تفسیر و تاویل بهائیان از مشروطیت) ۱۵۴

دسته گل چهاردهم مربوط به «سندهای بدون شرح»، مندرج در فصل نامه ۲۰ ۱۶۷

خاتمه: پیام ۳۱ اکتبر ۲۰۰۸ بیت العدل اعظم ۱۷۰

مقدمه:

دسته گل هائی که فصل نامه شماره های ۱۷ و ۲۰ به آب داده است!

جناب آقای هدایت الله بهبودی سردبیر «فصل نامه مطالعات تاریخی ویژه نامه بهائیت»، شماره ۱۷، نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، در مصاحبه ای با Fars_News مورخ ۸۶/۸/۹ شماره ۸۶۰۸۰۸۰۱۱۸ و نیز در قسمت «سخن اول» فصل نامه مزبور، راجع به علت و هدف نشر و تمایز آن از دیگر کتب ردیه علیه آئین بهائی، ناخواسته مطالبی فرموده اند که به همراه کل محتویات ۱۲ مقاله فصل نامه مزبور در ۳۰۱ صفحه، که بعضاً حتی نسبت به خود اسلام عزیز و امام جعفر صادق (ع) نیز دارای توهین های شرم آوری می باشد، در حقیقت مجموعه ای را پدید آورده که از جمله می توان آن را اعترافنامه بهائی ستیزان به عظمت و رشد و حقانیت دیانت مقدس بهائی و مظلومیت پیروان آن به حساب آورد. در این جوابیه، که بخصوص به خاطر توهینی که به مقدسات بهائی و نیز امام جعفر صادق نموده، می توان آن را «دسته گل هایی که فصل نامه به آب داده است» نامید، به پاسخ آکاذیب و افتراات مندرج در مجموعه مزبور و نیز پاسخ به قسمت آخر «فصل نامه ۲۰» با عنوان «سندهای بدون شرح»، که اخیراً منتشر شده، می پردازیم.



**دسته گل اول مربوط به علت نشر «فصل نامه ۱۷»
از زبان سردبیر محترم آن در قسمت «سخن اول»
فصل نامه ۱۷ و مصاحبه ایشان با «فارس نیوز» در
همین خصوص**

خبرگزاری مزبور می نویسد،

«سردبیر فصلنامه مطالعات تاریخی مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی (<http://www.ir-psri.com>) تاکید کرد: نگاه تاریخی به مسئله بهائیت از روابط گسترده این فرقه با آمریکا، انگلیس و اسرائیل پرده برمی دارد!» اما معمولاً از چیزهایی پرده بر می دارند که تا حال مکشوف نبوده! حال آن که تهمت امریکائی و انگلیسی و اسرائیلی بودن که تازگی ندارد! لذا برخلاف ادعای جناب سردبیر محترم، فصل نامه مزبور عیناً مثل ردیه های سابق علیه دین بهائی، و به خصوص شبیه ویژه نامه «ایام» جام جم و تکرار آن است!

سردبیر محترم برای جدید و غیر تکراری جلوه دادن فصل نامه و توجیه تهیه و نشر آن علیرغم وجود صدها جلد ردیه منتشره در زمان قاجاریه و پهلوی و جمهوری اسلامی، که جدیدترین موردش همان ویژه نامه «ایام» روزنامه جام جم شماره ۲۹ مورخ ۱۳۸۶/۶/۶، در ۶۴ صفحه می باشد، ادعا می کند چون تا حال مجموعه کاملی به صورت یک «جنگ» درباره «بهائیت» وجود نداشته، اقدام به چاپ فصل نامه مزبور نموده! اما حتی مصاحبه جالب ایشان با خبرنگار خبرگزاری فارس نیز کمکی به اثبات ادعای ایشان نکرده، و در عوض سؤال و جواب های آن مصاحبه موجب اعترافات جالبی نیز شده است! خبرنگار مزبور که مثل خود جناب سردبیر از تکراری بودن مطالب فصل نامه آگاه است از جمله می پرسد:

آقای بهبودی! تاکنون آثار متعددی در مورد بهائیت نوشته شده که نمونه آخر آن ویژه نامه روزنامه جام جم است. بفرمایید که در این شماره از فصلنامه شما به کدام پرسش پاسخ نگفته در مورد بهائیت خواستید جواب دهید؟

بسم الله الرحمن الرحيم، اگر دوستانی که علاقه مند به پژوهش هستند دقت کرده باشند، از انقلاب تاکنون مجموعه ای که توانسته باشد در مورد فرقه سیاسی بهائیت با نگرش تاریخی يك محصول مکتوب بدست داده باشد، نداریم. یعنی مجموعه ای در مورد بهائیت که در صورت مراجعه علاقمندان به کتابخانه ها در دسترس آنها قرار گیرد وجود نداشت.

منظورتان این است که به آثاری که تاکنون در این زمینه نوشته شده نقد دارید؟

بهبودی: من از مجموعه مقاله صحبت می کنم نه کتابهایی که تاکنون در این زمینه نوشته شده است. به هر حال يك جنگی که بتواند لایه های این فرقه سیاسی را بازکاو کند نداشتیم. به همین خاطر در سال ۸۵ هیئت تحریریه فصلنامه مطالعات تاریخی این موضوع را در دستور کار خود قرار داد و بعد از چهارده ماه رایزنی با نویسندگان و پژوهشگران موفق به انتشار چنین مجموعه ای شد. البته این قدم اول و آخر نیست. مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی قرار است برنامه های دیگری را در این زمینه تدارک ببیند که انشاء الله بعد از انتشار در دسترس علاقه مندان به تاریخ قرار خواهد گرفت. به هر حال این مجموعه يك مصدر کتابخانه ای است که یافته های تازه و مدارک جدیدی را در خود دارد و البته جای نقد هم ممکن است داشته باشد که در طول زمان آشکار می شود.

با توفقی در این فصلنامه خواننده متوجه خواهد شد که نویسندگان مقالات آن کمتر از منابع بهایی استفاده کردند و جز يك مقاله، بقیه مطالب عمدتاً به منابع غیر بهایی یا منابعی که توسط کسانی که از بهائیت برگشتند و به انتقاد از این آیین پرداختند ارجاع داده شده است. فکر نمی کنید این موضوع، یکی از نکات ضعف های این مجموعه باشد؟

بهبودی: انتقاد شما وقتی وارد بود که ما می خواستیم به مبانی اعتقادی بهائیت ورودی داشته باشیم. بنابراین لابد و ناچار به مراجعه به منابع بهائیت بودیم. ما در اینجا کاری به مبانی اعتقادی بهائیت نداشتیم و صرفاً



يك پژوهش تاریخی در این مورد عرضه کردیم. اینکه بهائیت با چه خاستگاه اجتماعی و سیاسی بوجود آمده و چه کارکردهایی در دوره قاجاریه و پهلوی داشته است. بنابراین ما قبل از اینکه نیاز به منابع بهایی داشته باشیم نیازمند مدارك و اسنادی بودیم که در مورد فرقه بهایی و بدست خود حکومت پهلوی نوشته شده بود و اسناد منتشر شده و منتشر نشده آن را در معرض دید مخاطبان قرار دهیم. البته منابع تاریخی فرقه بهائیت کم تعداد نیستند و در این زمینه می توان به تاریخ نیل، ظهور الحق، واقعه راستین نور و خاطرات حاج سیاح اشاره کرد. یعنی منابع بهایی صرفاً اعتقادی نیست بلکه آثار و نوشته هایی هم دارند که به تاریخ سیاسی و اجتماعی این فرقه نیز پرداخته است. در واقع در شرایط فعلی، بهایی ها در عرصه وبلاگ نویسی و اداره سایت نیز فعال هستند^۲ و مدعیات تاریخی زیادی نیز بخصوص در مورد نقش بهائیان در جنبش مشروطه ایران ارائه می کنند.

بهبودی: البته در شماره این فصلنامه مقالات آقایان منذر، سید مصطفی تقوی و سعید شریفی ارجاعاتی متعدد به منابع بهایی دارند.

جالب تر آن که همان «ایام» که عیناً مانند فصل نامه است زودتر از فصل نامه در معرض فروش گذاشته شد و تهیه کنندگان فصل نامه با آن که تاریخ فصل نامه شان تابستان ۸۶ بود، از جام جمیان رو دست خوردند و عقب افتادند! شاید به این خاطر که «رایزنی ایشان» ۱۴ ماه طول کشیده بوده است! از دیگر دلایل تکراری بودن فصل نامه آن که خود فصل نامه درمقاله اول خود، داد سخن داده که در زمان پهلوی آقای فلسفی در رادیو و سایر علمای اعلام در همه شهرستان های ایران عزیز یکپارچه تحت هدایات مرحوم آیت الله بروجردی چنان به افشاء و مبارزه با آئین بهائی و بهائیان و ردیه نویسی علیه آن پرداختند که «کلیه مسائل سیاسی و وقایع جاری کشور را تحت الشعاع خود قرارداد»^۳ و روزنامه ها و مجلات آن ایام چندین دهه قبل از ریزنی ۱۴ ماهه و اقدامات جاری فصل نامه نویسان و جام جمیان، تا مدتها ده ها مقاله و مطلب مستهجن و توهین آمیز در رد امر بهاء نوشتند که اسامی بعضی از نشریات مزبور در «دائرة المعارف بهائی»، تألیف جناب اشراق خاوری، ص ۲۱۳۲ مندرج است! لذا باید پرسید راستی با هزاران صفحه ردیه های

تکراری از همان زمان پهلوی که خود به آن اعتراف کرده اند، چرا فصل نامه، جنگ و مجموعه کامل دیگری درباره امر بهائی را لازم دانسته؟! و چرا حتی وعده می دهد در آینده نیز شماره دیگری در همین موضوع تهیه خواهد کرد؟!!

آیا نه به این خاطر که دیانت مقدس بهائی علیرغم این همه مخالفت ها و بهائی ستیزی امثال آقای فلسفی و جام جمیان و کیهانیان و فصل نامه نویسان هنوز پا برجا و در حال رشد است و بیش از ۷ میلیون بهائی در جهان به خدمت و ترویج آن قائم هستند؟! آری دقیقاً به همین خاطر است، چه که اگر چنین نبود جناب سردبیر عزیز، در «سخن اول» فصل نامه، آرزوی برپاد رفته خود را پس از اعتراف به «رشد تصاعدی آئین بهائی در دوره پهلوی» چنین نمی نوشتند: «با این حال توجه فصل نامه به پدیده بهائیت نه از این رو- که موضوعی سپری شده تلقی می شود- بلکه از موضع توجه به جریان های تاریخی صورت گرفته است!» و یا برای توجیه رشد آن حتی پس از انقلاب، که مشخصه بارز آن خروج جامعه بهائی از حالت مجهولیت در سطح جهانی بوده است، اضافه نمی نمود که: «دولت امریکا در پی تقابلات خود با جمهوری اسلامی ایران، از این جریان به عنوان ابزاری سیاسی سود فراوان برد»! اگر به قول سردبیر عزیز، «بهائیت موضوعی سپری شده بود»، چطور آمریکا که ادعا می شود ۳۰ سال است که از انقلاب شکست خورده، و بهائیان نیز که فرع امریکا هستند! و به قول آقای جنتی در جمهوری اسلامی نفس نمی توانند بکشند، از ایشان به عنوان يك «جریان» که لابد موجود بوده و هست، سود، آن هم «سود فراوان» می برد؟! چیز مفقود و سپری شده که نمی تواند مورد استفاده قرار گیرد! آری عزیزان، «پدیده بهائیت»، نه تنها «موضوعی سپری شده» تلقی نمی شود، بلکه تازه ملت عزیز و کنجکاویان ایران، به خصوص پس از انقلاب مبارک اسلامی در سال ۱۳۵۷، فهمیده اند دیانت مقدس بهائی آن چیزی نبوده و نیست که بهائی ستیزان آن را در ردیه های خود تصویر کرده اند، و می خواهند بدانند حقیقت این آئینی که از ایران عزیز آشکار شده و بیش از ۲۰۰۰۰ نفر در راهش جان باخته اند و پس از انقلاب نیز صد ها نفر در راهش جان داده و حبس و محرومیت های اجتماعی را به جان خریده اند، و هنوز نیز بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر در ایران عزیز جان برکف به پایش ایستاده اند، چیست.

یا نکند اقدامات فصل نامه نویسان و جام جمیان و کیهانیان با اعترافات ناخواسته مرحوم فلسفی و ادعای گم شدن سخنرانی ها و «آثار صوتی و مکتوب این واعظ شهیر در خصوص



بهائیت» رابطه داشته است! نکند در آن سخنرانی ها مطالبی وجود داشته که اینان نشر آن را نمی پسندیده اند و با طراحی این سناریوی جدید، در پی وجه المصلحه کردن بهائیان برای اهداف سیاسی خاصی هستند!° البته کودکانه و غیرمتمقیانه و غیر علمی است که فکر کنیم سخنرانی های مزبور را خود حضرات، که بعضاً از مسؤولین و نویسندگان امثال «ایام» و «فصل نامه» نیز هستند، مخفی کرده اند یا از بین برده اند تا اگر «ایام» و «فصل نامه» می نویسند، تکراری و غیر ضروری به نظر نیاید! البته اهل بها چنین فکر نمی کنند و برای آشکار شدن حقایق منتظر افشاکری های خداوندی هستند که «لا یعزبُ عنِ علمِهِ من شیءٍ» [=هیچ چیز از علم خدا پنهان نمی ماند].



دسته گل دوم مربوط به مقاله اول فصل نامه ۱۷

است، بیافتد تا با استفاده از آنها و جعل احتمالی مواردی مشابه، کتب و نشریاتی همچون ظهور و سقوط سلطنت پهلوی و فصل نامه و ایام جام جم و در برنامه هایی چون تاریخ معاصر ایران در سیمای جمهوری اسلامی ایران، علیه امر بهائی سرهم کنند! چه خواهد شد؟! همین خواهد شد که ۳۰ سال ملاحظه فرموده و می نمائید! یعنی ظلم به جامعه ای مظلوم براساس توهّمات و اسنادی بی اعتبار!

هموطنان عزیز لابد تا حال مورخین رسمی فوق الذکر را شناخته اند و می دانند که ایشان در بهائی ستیزی شان به مصداق «بک بام و دو هوا» عمل نموده، با دستور همه ادیان آسمانی که فرموده اند «آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران مپسند» بیگانه اند، و اسناد جعلی امثال ساواک را درباره بهائیان معتبر می دانند، اما آنجا که طبق همین اسناد ادعا یا اتهامی علیه خود ایشان و همدستان بهائی ستیزشان - مثل همین آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی مذکور در مقاله سوم و یا آقای فلسفی و دیگران - مطرح می گردد، اسناد ساواک و غیره را مخدوش و بی اعتبار و گاه جعلی ارزیابی می کنند! به عنوان نمونه همین جناب عبدالله شهبازی در نقد مطالب آقای رسول جعفریان درباره شیخ حسین لنکرانی مزبور^{۱۰} که نوشته بوده اسناد ساواک لنکرانی را توده ای معرفی کرده، می نویسد: «چاپ ششم کتاب جعفریان در بسیاری موارد حاوی اطلاعات ارزشمندی است. جعفریان کوشیده تا بی طرفانه و منصفانه سخن بگوید و این حسن کار اوست. ولی در مواردی شتاب زدگی و بی دقتی واقعی به چشم می خورد. نثر کتاب نیز در مواردی عجولانه و پالایش نیافته است. مثلاً، در بررسی زندگی شیخ حسین لنکرانی به شایعات خصمانه ای که علیه او رواج داشت، و لنکرانی را «توده ای» و «کمونیست» معرفی می کرد، پرداخته و سپس چنین نوشته است: «بهر حال درباره این مسائل باید تحقیق بیشتری صورت بگیرد. آنچه مسلم است باید محققان با دقت و بی طرفی در این باره بنویسند و پنبه آن موضوع را بزنند.» «تحقیق بیش تر» و «دقت و بی طرفی» کجا و «زدن پنبه آن موضوع» [اتهامات علیه لنکرانی] کجا؟!..... اسناد ساواک، به دلیل رازداری ها و ترفندهایی که مبارزان سیاسی برای حفظ اسرار خود به کار می بردند، در مواردی نارسا و گمراه کننده است. افراد و گروه هایی هستند که ساواک هیچگاه ابعاد فعالیت شان را شناخت، به کنه کردارشان پی نبرد، یا به تصویری نارسا و مغلوطن از کارنامه شان دست یافت.»^{۱۱}

به این ترتیب بعضی مطالبی را که جناب حسین مطرح فرموده اند، جنبه حقوقی دارد، و قصه پردازی و تاریخ نویسی جعلی،

مقاله اول فصل نامه با عنوان «بهائیت، رژیم پهلوی و مواضع علما»، از حجت الاسلام والمسلمین روح الله حسینیان است که خود «رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی» هستند، چیزی جز تکرار اکاذیب و افتراات قبل و پس از انقلاب نیست. تحریف و وارونه کاری و تهمت ضد اسلامی بودن دیانت بهائی و بستن افترای قتل مسلمین به بهائیان در ابرقو و شاهرود برای ننگ شوئی بهائی ستیزی و بهائی کشی به جای اعتراف به کشته شدن سه شهید بهائی در شاهرود با همکاری و دسیسه و نیرنگ رئیس شهربانی وقت سرهنگ فاطمی و قتل دکتر برجیس با ۸۱ ضربه چاقو^۷، آن هم هنگامی که آن شهید مظلوم برای معالجه یکی از هموطنان مسلمانش رفته بوده، و مخفی کردن این حقیقت که رزم آرا به همه جا گفته بوده به شکایات و تظلمات بهائیان رسیدگی نشود،^۸ و اتکا به حرف ها و دسیسه های حسین فردوست، دوست ۴۰ ساله و کذاب و مرموز محمد رضاشاه، که خود از عوامل کلیدی رژیم رژیم پهلوی و ۱۲ سال ناظر ساواک و مرتبط با اسرائیل بوده، تهمت استفاده بهائیان از زنان زیبا روی برای جذب جوانان مسلمان برای توجیه «رشدتصادی» جامعه بهائی، سعی در توجیه مظالمی که به سرپرستی آیت الله بروجردی و فلسفی و شاه بر بهائیان وارد شده، پیشنهاد وقیحانه و قرون وسطائی قانونی کردن بهائی ستیزی در رژیم پهلوی، اعتراف به تخریب مراکز بهائی،... همه و همه جزء دسته گل هائی است که در این مقاله به آب داده شده است!^۹

اما عجیب تر از همه موارد فوق آن است که همه اتهامات مزبور اکثراً بر اساس اسنادی از ساواک مطرح می گردد که بسیاری از آنها جعلی و فاقد اعتبار علمی و حقوقی می باشد! به خصوص که ارائه دهندگان آن، خود هم حکم قاضی دارند و هم حکم دادستان و هم «رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی»! از آن هم عجیب تر استناد به گفته های آقای فردوست است!^۹ فقط کافی است تصور کنید اسناد جعلی ساواکیانی همچون فردوست، پس از انقلاب به دست مأمورین اطلاعات و بهائی ستیزان رسمی نامهربان و وارونه کاری همچون آقایان عبدالله شهبازی، حجة الاسلام سید حمید روحانی (که مدیر بنیاد تاریخ پژوهشی ایران معاصر بوده اند)، موسی حقانی و امثال ایشان که اکاذیبشان از مآخذ مقاله جناب حسین



و به قول آقای احمد احمد «تاریخ سازی»، نیست که هر جاعلی هر چه بخواهد از رطب و یابس به هم بافد! در حقیقت ایشان در محکمه الهی و در برابر وجدان بشری باید دلایل حقوقی محکم درباره اتهاماتی که به اهل بها زده اند ارائه دهند و پاسخگو باشند. به همین علت، چون نمی توانند چنین کنند، به جای ارائه کل اسناد جعلی و غیر جعلی مورد ادعایشان، به ارائه ناقص و گزینشی اسناد مزبور پرداخته، نمی خواهند خود ملت عزیز ایران آنها را بررسی نمایند تا تناقضات و اکاذیب و جعلیات و تحریفات آنها را به چشم خود رؤساً مشاهده کنند و قضاوت فرمایند. از آن گذشته اسناد زیادی نیز نزد جامعه بهائی است که آنها نیز باید در کنار اسناد دادستانان بهائی ستیز ارائه شود تا قضاوت صحیح صورت گیرد.

درباره مطالبی نیز که به نقل از آقای خمینی آورده شده، ای کاش جناب حسینیان از مجلدات کتاب صحیفه نور تمام گفته های ایشان را درباره بهائیان، به قول سردبیر عزیز فصل نامه، در یک مجموعه و «جنگ» جمع آوری و ارائه می کردند تا هموطنان عزیز همه آنها را از سال ۴۲ و حتی قبل از آن تا وفات ایشان یکجا ملاحظه فرمایند و داوری کنند! با این حال جناب حسینیان به مصداق یکی به نعل و یکی به میخ زدن، در ص ۱۹ هویدا را فقط «بهائی زاده» معرفی کرده اند، ولی در ص ۲۱ برای آن که مورد ملامت امثال آقای ابراهیم ذوالفقاری نویسنده نهمین مقاله همین فصل نامه و امثال آقای شهبازی نگردند و زحمات ایشان را که لاج بازان و مصرانه در پی اثبات بهائی بودن خود هویدا هستند، پایمال نکنند، نام وی را نیز در فهرست کسانی که ایشان را بهائی معرفی کرده می آورند. بگذریم از این که اسامی مذکور در لیست مزبور نیز یا بهائی نبوده اند و یا از جامعه بهائی خارج شده بوده اند!

برای آن که با قدرت استدلال جناب حسینیان بیشتر آشنا شوید، نمونه ای از افاضات ایشان و جواب آن را که یکی از جوانان بهائی - نغمه ث. در پاسخ به مقاله ایشان داده اند، می آورد و باقی را از همین نمونه دریابید! ایشان در مقاله «با فصلنامه مطالعات تاریخی»

http://www.negah28.info/index.php?option=com_content&task=view&id=645&Itemid=21

می نویسند:

مطلب جالب توجه دیگر در صفحه ۲۰ درج شده است: (عین مطلب) «پرفسور نرمان تیویچ یکی از

شخصیتهای سیاسی اسرائیل... نوشت: امر بهائی که مرکز آن حیفا و عکاست و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه ای از پیشرفت و تقدم نائل گشته که مقام دیانت جهانی و بین المللی را نموده است. به همین جهت بهائیان در بسیاری از کشورها به نفع دولت اسرائیل جاسوسی می کنند.» اولاً از این مطلب چگونه می توان نتیجه گرفت که بهائیان برای اسرائیل جاسوسی می کنند را باید از نویسنده مقاله پرسید. نکته جالب توجه آن است که بهائیان در همه کشورهای دنیا اقامت دارند ولی هیچکدام از این کشورها به جاسوس بودن آنها پی نبرده اند و فقط نویسنده این مقاله با استدلال فوق بی به این راز! برده است. ثانیاً آیا مسلمانان جهان که زیارتگاهشان در مکه مکرمه می باشد و هر ساله به زیارت آن می روند جاسوس کشور عربستان محسوب می گردند؟ حال چطور بهائیان را که زیارتگاهشان قبل از تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین مسلمان بوده جاسوس تلقی می کنید؟

باری اینک هموطنان عزیز نیز همچون بهائیان بتدریج در حال شناخت ردیه نویسانی امثال جناب حسینیان و شهبازی و حقانی و روحانی و بسیاری دیگر هستند، و می بینند که چگونه در گرداب توهمات و تهمت ها و اکاذیب و ناجوانمردی ها و بی انصافی های خویش گرفتار شده اند و به اراده الهی و طبق آیات قرآن مجید بَمَّا اکتسبت ایدیهیم (به خاطر آنچه که مرتکب شدند) به جزای گفته ها و نوشته ها و اعمال خود به ستیز با یکدیگر مشغول شده اند و در بهائی ستیزیشان ره به جایی ندارند! نمونه ای از آن را می توان از آدرس های زیر دریافت:

http://www.shahbazi.org/Oligarchy/Oligarchy_Me.htm

<http://www.tabnak.ir/pages/?cid=10065>

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1616661>

http://www.shahbazi.org/Oligarchy/Hoseinian_Emami.htm



دسته گل سوم مربوط به مقاله دوم فصل نامه ۱۷

مقاله دوم فصل نامه، «نگاهی به خاطرات صبحی»، از حجت الاسلام و المسلمین جناب سید هادی خسروشاهی است. ایشان که اهتمامشان به تجدید چاپ کتب صبحی و نوشتن همین مقاله در فصل نامه که حاکی از بی ثمری تجدید چاپ مزبور است، و شباهت نظراتشان به صبحی و علاقه خاص به وی و سایر اقداماتشان در ارتباط با دیانت مقدس بهائی^{۱۲}، دلیل آشکار بهائی ستیزیشان می باشد، صبحی را از «افاضل و ادبای معروف عصر» و «جوانی پاک و مشتاق و از سر اخلاق قدم در این راه نهاده» می دانند! حال آن که حتی دشمنان دین بهائی نیز صبحی را تقبیح کرده، او را فاقد اخلاق و فاسد گفته اند و نوشته هایش را غیر قابل اعتماد و دروغ خوانده اند. از جمله آنها محیط طباطبائی بهائی ستیز معروف^{۱۳}، کسروی از مخالفین آئین بهائی^{۱۴}، صادق هدایت نویسنده شهیر^{۱۵} می باشند!^{۱۶} شاید از نظر جناب حجت الاسلام ملاک ها و شاخص های اخلاق و پاکی و فساد متفاوت است!

البته اقداماتی این چنین از امثال جناب حجت الاسلام بعید نیست، ولی تعجب این جاست که امثال ایشان در حالی به بهائی ستیزی مشغولند که خود می دانند بهائیان مُثَبِّتِ اسلام عزیز هستند. نمونه آن مطلبی است در «فصل نامه مطالعات تاریخی»، شماره ۱۱، ویژه نامه ۲۲ بهمن، چاپ زمستان ۱۳۸۴، ص ۷۵، که ایشان به قصد وارونه جلوه دادن حقایق، پس از اشاره به این که پروفیسور بهائی ایتالیائی، جناب بوزانی، قرآن مجید را به زبان ایتالیائی ترجمه کرده اند، به جای قدردانی و به جای اعتراف به اینکه دیانت بهائی نفوسی چون جناب بوزانی را از مسیحیت، آن هم در ایتالیا و در جوار حکومت پاپ در واتیکان که خود جناب خسرو شاهی مدتی سفیر جمهوری اسلامی در آنجا بوده اند، به خود جذب و مؤمن نموده است به طوری که چنان بر حقانیت اسلام عزیز معترفشان ساخته که به ترجمه و معرفی قرآن کریم و بیان نقش اسلام در رشد تاریخ بشر نیز پرداخته اند، در اظهار نظری غیرمنصفانه و حقیقت ستیز، بهائیان را مخالف اسلام جلوه داده، برای خالی نبودن عریضه ایراد بنی اسرائیلی گرفته اند که ترجمه پروفیسور بهائی ایتالیائی ایراد دارد! سبحان الله!

جالب آن که ایشان در بازخوانی آثار صبحی محبوبشان، مثل آقای محیط طباطبائی به صرف بهائی ستیزی و بغض و کینه نسبت به این آئین یزدانی، گول صبحی را خورده، او را جوانی پاک و

مشتاق و با اخلاق دانسته، و آکاذیب و افتراات بعضاً متناقض وی را پذیرفته و به این ترتیب آبرو و حیثیت علمی و اسلامی خود را نیز نزد منصفین و اهل فضل و دانش زیر سؤال برده! توضیح از این قرار است که آقای محیط طباطبائی که پدیدآورندگان ویژه نامه «ایام» جام جم شماره ۲۹ مورخ ۱۳۸۶/۶/۶ وی را دارای «دقت نظر» و «شهره مجامع علمی»، و سایت ضد بهائی «بهائی پژوهی» از او با عنوان «اسطوره تحقیق» یاد می کنند، در جایی درباره اینکه به اتکاء اقوال «آواره» و «صبحی» استنباطی غلط نموده و به اصطلاح با طناب آن دو به چاه رفته می نویسد: «به اتکای... شهادت صبحی و آواره از مبلغان برگشته از بهائیگری... استنباطی نارسا درباره تلخیص و تحریر تاریخ جدید از قدیم شد»^{۱۷}، و در ادامه درباره این دو یعنی آواره و صبحی که جام جم ایشان را «مبلغین مستصصر» نامیده^{۱۸} و جناب خسروشاهی از «افاضل و ادبای معروف عصر» و «جوانی پاک و مشتاق و از سر اخلاق قدم در این راه نهاده» ذکر کرده، چنین می نویسد: «پس از مراجعه بدین مدارک نویافته و نو دیده، خط نه بر آنها کشیدم و دریافتم که: خوی تبلیغ در کسی چو نشست، تا نمیرد نمی رود از دست»^{۱۹}. و جالب تر آنکه گفتار و نوشتار همین آواره و صبحی که استاد محیط و دقیق، خط بطلان بر آنها کشیده، علاوه بر این که از منابع اصلی همه رديه نویسان دوره پهلوی و جمهوری اسلامی و از جمله جام جم در تالیف «ایام» بوده^{۲۰}، مورد استفاده جناب خسروشاهی نیز قرار گرفته است! تاکی ایشان و جام جمیان و کیهانیان و فضل نامه نویسان و سایت «بهائی پژوهی» و اقمارش و استاد عبدالله شهبازی و جنابان روحانی و حقانی و بهائی ستیزان دیگر نیز مانند سلف بهائی ستیزان مرحوم محیط طباطبائی اظهار ندامت و پشیمانی نمایند! خدا داند! فاعتبروا یا اولی الابصار!

از دسته گل ها و اعترافات مقاله جناب حجت الاسلام، که احتمالاً در صورت هشجاری بموقع و بازخوانی مجدد خالی از حب و بغض آثار صبحی توسط ایشان، از علل پشیمانی و ندامت ایشان خواهد بود، یکی آن که ناخواسته متمایز بودن و فضائل حضرت عبدالهء مذکور در رديه صبحی را تأیید نموده است^{۲۱}؛ دیگر آن که در چند جا در نقل مطالب اشتباه صبحی گوی سبقت از وی ربوده و از جمله درص ۴۶ فصل نامه ضمن ادعائی دروغی، به اشتباه حضرت بهاء الله را حضرت عبدالهء دانسته و در صفحات دیگر از جمله ۴۴-۴۵، احکام بهائی را اشتباه توضیح داده و آنها را تحریف کرده تا کل بدانند که جناب حجت الاسلام به موضوعی پرداخته اند که از دانش کافی درباره آن بی بهره اند!

اما از اعترافات مهم ناخواسته دیگر جناب حجت الاسلام خسروشاهی، تکرار یکی از تناقضاتی است که صبحی در رديه خود آورده. وی در صفحه ۴۰ فصل نامه، سطر ۱۳، به «جانبازی بهائیان ایران» اشاره می کند، ولی در صفحه ۵۹ فصل نامه بهائیان را متهم به «مظلوم نمائی و شاننازه های ماهرانه» می نماید و شهادت و کشته شدن بهائیان را دروغ می خواند! حال آن که ننگ کشتار آشکار بهائیان در بیش از یک قرن و نیم با سعی و



کوشش امثال جناب حجّت الاسلام و امثال صبحی پاك نمی شود! از جمله در ص ۶۰ فصل نامه به نقل از صبحی چنین می آورد، «بسیار پیش آمده است که در شهری یا در دهی دو نفر بر سر یک کار کوچک جنگی در گرفته و یکی از آنها در زد و خورد سرش شکسته بی درنگ نزد او رفته و عکسی از او برداشته و در روزنامه های جهان پخش کرده که ای مردم! برستم دیدگی ما دلسوزی کنید و ببینید چگونه در برابر یک کار کوچک، یک مسلمان سر یک بهائی را می شکند سپس می گویند این که چیزی نیست در فلان شهر در نیمه شب به خانه یکی از هم کیشان ما ریختند و همه را از زن و مرد کشتند و یک تن را به جا نگذاشتند هر چند کودک شیرخواری بود، باور نمی کنید این هم عکس آنها. آن وقت یک عکس درست می کنند که سه چهار نفر زن و مرد لخت بر روی زمین افتاده و یک سر بریده کودک هم در دست یک نفر است که نشان بیننده می دهد! این عکس را به همه روزنامه های جهان می دهند و چاپ می کنند و آبروی کشوری را می ریزند که صدگونه سود از آنجا می برند و هزار جور نادرستی می کنند.»

جناب حجّت الاسلام ضمن نقل مطالب تحریف شده فوق و تأیید صحت ادعای دروغ صبحی، فراموش می کنند که در ص ۴۰ ناخواسته به جانبازی بهائیان ایران اعتراف نموده اند! و از آن شرم آور تر آن که حواسشان نیست صبحی موردی را که نقل می کند مربوط به واقعه ای بوده که برای خانواده بهائی جناب علی اکبر برار در اراک اتفاق افتاده که طی آن علاوه بر کشته شدن همه اعضای خانواده، کودک شیرخوار ۴۰ روزه آنان نیز کله کن شده است! صبحی عمداً این واقعه را ذکر کرده تا اعتراف رفیق و همتای خود عبدالحسین آواره (آیتی) را درباره قتل عام خانواده مزبور بی اعتبار سازد! زیرا رفیقش آواره قبل از آن که عهد و پیمان بشکند و از جامعه بهائی مطرود و خارج شود در جلد دوم کتاب «کواکب الدرّیه» خود شهادت و کشته شدن اعضای خانواده بهائی مزبور را شرح داده و عکس اجساد را نیز در کتاب چاپ نموده است! وی در صص ۲۴۶-۲۴۷ آن می نویسد: «این بنده نگارنده عکس آن شهداء را در بعضی از جرائد رسمیه ایران دیده فی الواقع مظلومیت از این بالاتر تصور نمی شود ولی دیدن عکس آنها بقدر زیارت مَقْتَل و مدفن ایشان مؤثر نیست. چه که بعد از دو سال این بنده را به عراق [اراک] عبور افتاد و بر حسب سابقه دوستی به زیارت قبر و قتلگاه آن شهداء رفتم؛ ترشحات خون ایشان را که بر تمام درب های اطاق باقی مانده و دریرا که بر روی جسد برار نهاده بودند و هنوز غرق خون است بطوری محزونم ساخت و چنان حال مرا متقلب نمود که از هیچ حادثه این طور متأثر نگشته ام...!» من میان گفت و گریه می تنم! خدایا به غافلان رحم کن و ایشان را بیدار فرما!

از تناقضات دیگر صبحی و جناب خسروشاهی و جام جمیان در «ایام» و «فصل نامه» نویسان از جمله در مقاله یازدهم آن، این که از جناب ابوالفضائل گلپایگانی به عنوان مبلغ بزرگ بهائی یاد می کنند و از او انتقاد می نمایند، ولی در صفحه ۴۳ فصل نامه به

نقل از صبحی می نویسند: «میرزا ابوالفضائل گلپایگانی سرانجام از این گروه دلسرد شد و سال ها خاموشی برگزیده و کارهایش به پایان نرسید!» حال آن که جناب ایشان تا آخر الحیات در نهایت ثبوت و عشق از آئین بهائی دفاع فرمود و کتب و رسائل متقن و محکم در اثبات آن و ردّ بهائی ستیزان انشاء نمود به طوری که هنوز است بهائی ستیزان نتوانسته اند در برابر استدلالات ایشان کمر راست کنند، و به همین دلیل است که در حقیقت چنان نوشته اند، و در بررسی مقاله یازدهم همین فصل نامه (یعنی دسته گل دوازدهم!) نیز خواهیم دید که نویسنده آن حتی نتوانسته منظور جناب ابوالفضائل را درک کند تا چه رسد به این که آن را نقد و رد نماید!^{۲۱}

باری در اینجا نمی خواهد پاسخ آکا ذیب و ترهات و تناقضات جناب حجّت الاسلام و صبحی را بدهد چه که در سایت «نقطه نظر» و دیگر سایت های بهائی پاسخ همه آنها موجود است، اما مایل است اشاره نماید آیا عجیب نیست که امثال جناب خسرو شاهی در ایران که اینقدر سنگ صبحی را به سینه می زنند، خود همان چیزهایی را در مورد معاویه مدعی هستند که خیلی شبیه به بعضی مواردی است که راجع به صبحی می گویند، و با یک بام و دو هوا کردن، آنچه بر خود نمی پسندند بر دیگران می پسندند! در کتاب «شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع»، گفتار سلطان الواعظین شیرازی^{۲۲} که به تأیید آیات عظام از جمله آیت الله بروجردی نیز رسیده، و دارای ۷۷۵-۷۷۲ آمده که طرف سنی می گوید معاویه است، در صص: ۷۷۵-۷۷۲ آمده که طرف سنی می گوید معاویه حال المؤمنین و کاتب وحی بوده و خواهر معاویه ام حبیبه زوجة رسول الله ص بوده است ولی شیعیان به او بی حرمتی می کنند. سلطان الواعظین شیعی جواب می دهد که معاویه کاتب وحی نبوده بلکه کاتب مراسلات بوده. معاویه سال ۱۰ هجری مؤمن شده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بوده، بلکه کاتب مراسلات بوده. «چون رسول اکرم ص را خیلی آزار نموده و بدها گفته بود و بعد از اینکه سال هشتم در فتح مکه ابوسفیان مسلمان شد نامه ها برای پدر نوشت و او را توبیخ و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بیعت اسلام - در شبه جزیره العرب و خارج از آن - مسلمان شود میان مسلمانان موهون بود جناب عباس عم اکرم رسول الله ص از آن حضرت درخواست نمود که یک امتیازی به معاویه بدهید تا از خجالت بیرون آید حضرت برای رعایت تقاضای عم بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود.» پس از نقض عهد علیه حضرت علی ع، معاویه در مذمت آن حضرت حدیث جعل می کرد.^{۲۰}

جالب آنکه امثال ایشان به قول خودشان در پاسخ به سنی عزیز می که معاویه را کاتب وحی گفته استدلال می کند معاویه کاتب وحی نبوده بلکه کاتب مراسلات بوده^{۲۱}، اما وقتی بهائیان در جواب ردیه نویسان علیه امر بهائی استدلال مشابهی را می آورند که صبحی مدتی کاتب مراسلات بوده و نه کاتب وحی، و اساساً وحی



ولوله در شهر ۲

مخصوص حضرت بهاء الله بوده و نه حضرت عبدالبهاء که مصدر الهام موهوبی بوده اند، از ایشان نمی پذیرند! از جمله خود جناب خسروشاهی اند که در صفحه ۳۶ فصل نامه درباره صبحی نوشته اند، «کتاب او روایتی جالب، جذّاب و خالی از یکسونگری عنادآمیز است که نه از طرف مقابل ایشان، بلکه از جانب یکی از مبلغان برجسته و محرم اسرار و منشی مخصوص عبدالبهاء، کاتب وحی! و واسطه فیض حق و خلق! به نگارش در آمده است، آن هم نه از سر عناد و خصومت بلکه از سر کشف حقیقت!»^{۲۷}

حال آنکه به قول خودشان معاویه کاتب حضرت محمد ص که مصدر وحی و رسالت هستند بوده، ولی صبحی کاتب حضرت عبدالبهاء که جانشین حضرت بهاء الله که مصدر وحی الهی در دوره جدید هستند، بوده! اینک باید از ایشان پرسید که در این مورد که خودشان نوشته اند، چه دارند بگویند! مگر نمی گویند که معاویه نزد حضرت رسول به کتابت مشغول بود و سپس نقض عهد کرد و به جعل احادیث علیه شیعیان پرداخت؟! بنابراین چگونه است که احادیث او را در ردّ شیعه قبول ندارند، ولی ردیه های مشابه صبحی علیه بهائیان را حجّت کامل، «جالب، جذّاب و خالی از یکسونگری عنادآمیز... آن هم نه از سر عناد و خصومت بلکه از سر کشف حقیقت» می دانند؟! سبحان الله! جناب خسروشاهی با چنین قضاوتی جواب خدا و خلقتش را چگونه خواهند داد؟! مضافاً، آیا قضاوت امثال ایشان راجع به کتب نفوسی که از اسلام برگشته، علیه آن ردیه نوشته اند، مانند قضاوتشان درباره کتب صبحی است؟!^{۲۸} آیا بهتر و واجب تر نیست امثال ایشان به جای بازخوانی کتب امثال صبحی، به بازخوانی نصایح کتب مقدسه و قرآن مجید در خصوص عدل و انصاف و تقوی و حقیقت جوئی و پرهیز از کذب و تهمت و افترا پردازند؟! و اگر به کتب مقدسه و قرآن مجید اُنسی ندارند، به بازخوانی ردیه های مزبور از آنانی که از اسلام برگشته اند پردازند! فاعتبروا یا اولی الابصار و الانصاف!

ضمن بررسی مقاله پنجم در قسمت دسته گل ششم در ادامه متن، خواهیم دید که همین جناب خسروشاهی که بدون بررسی اعتبار و روائی خاطرات صبحی، آن را وحی منزل و راست و درست دانسته، چگونه وقتی صحبت از خاطرات دیگران پیش می آید که در آن مطالبی هست که برای امثال ایشان ناخوشایند است، با لحنی تند و زشت خاطرات مزبور را دروغ و جعلی می خوانند!



دسته گل چهارم مربوط به مقاله سوم فصل نامه ۱۷

مقاله سوم با عنوان اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی درباره بایگاری و بهائیکاری را حجت الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (مُنذر) تقریر نموده اند. دسته گل های ایشان نیز در این مقاله قابل توجه است! از جمله اهم آنها آن که ایشان که در ویژه نامه «ایام» جام جم نیز دو مقاله ما مَنّت از ولی عصر می کشیم و امیرکبیر در مقابله با باب و بهاء را نوشته اند و در آن نسبت به حضرت قره العین طاهره نیز عنفت کلام را از دست داده اند^{۲۹}، در این مقاله، به مصداق «دروغگو کم حافظه می شود»، از جمله هر آنچه را که جام جم در مقاله مظلوم نمائی به قیمت دروغپردازی^{۳۰} و خود ایشان در دو مقاله مزبور و جناب خسروشاهی در قسمت مظلوم نمائی و شانتاژ های ماهرانه مذکور در مقاله نگاهی به خاطرات صبحی در همین فصل نامه رشته بودند، پنبه کردند و بر خلاف قَلْقَلِك ص ۶۰ ایام جام جمیان نوشته اند: «لنگرانی معتقد بود: بایان فداکار و جان فشان اولیه که در قیام های خونین زمان باب شرکت داشتند و خود را به آب و آتش می زدند، «بابی» و «بهائی» (به معنایی که امروزه از این کلمات مراد می کنیم) نبودند؛ بلکه شیعیانی ساده لوح و ره گم کرده بودند که در تشخیص «مصداق»، به خطا رفته، به عشق هواداری از «صاحب الزمان» و «قائم موعود هزار ساله شیعیان»، اسیر مشتکی بازیگران سیاسی شده بودند!!!»^{۳۱} ملاحظه می فرمائید!!! آری فداکاری و جان فشانی و مظلومیت بوده و نه «مظلوم نمائی به قیمت دروغپردازی!!!» حال با این توصیف از جناب حجت الاسلام والمسلمین «مُنذر» باید پرسید چرا «امیرکبیر و یارانش»^{۳۲} که به قول جناب حجت الاسلام، «بی همتا و بزرگووار و وطنخواه و اصلاح طلب» بوده اند، مانند آن «شیعیان ساده لوح و ره گم کرده» (بابی ها)، «اسیر مشتکی بازیگران سیاسی شده بودند» و دستشان را به خون هزاران از آن «ساده لوحان شیعه» هموطن خود آغشته کردند؟! با ذکر این نمونه، با نگاهی مختصر به مقاله ایشان به بعضی دیگر از اعترافات ناخواسته ایشان می پردازیم.

آقای منذر که از مریدان مرحوم لنگرانی هستند در این مقاله و سایر مقالاتشان که معروف اهلش می باشد، ظاهراً مانند امثال آقای شهبازی برای ننگ شوئی در پی آن هستند که

از يك طرف چهره های مخدوش و عجیب و غریب و مبهم و سؤال برانگیز امثال شیخ لنگرانی را برای مخالفانشان توجیه نمایند و به آنان تقدس بخشند، و از طرف دیگر چهره های پاك و درست را مرموز و بد و فاسد جلوه دهند! شخصیت خود آقای لنگرانی از نظر بعضی زیر سؤال است! چنان که آقای جعفریان درباره وی می نویسد: «آنچه مسلم است می باید محققان با دقت و بیطرفی در این باره بنویسند و پنبه آن موضوع را بزنند!» کسی که هنوز شخصیت خودش زیر سؤال است، چگونه می توان نظرات عجیب و غریبش را جمع به دیگران را مورد استناد قرار داد و صحیح پنداشت؟! برای آشنا شدن با گوشه ای از ابهامات و عجایب و غرائب مزبور، به عنوان نمونه همان آقای رسول جعفریان در کتاب جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، ۱۳۲۰-۱۳۵۷، می نویسد:

«شیخ حسین لنگرانی (م ۱۳۶۸) از چهره های شگفت سیاسی ایران معاصر است که عمری طولانی کرد و تقریباً در تمام عمر دراز خود موجودی سیاسی ماند. خاندان وی که از خاندان های عالم ایران دوره قاجار، در اصل از منطقه قفقاز و سپس مهاجر به تهران هستند، مانند بسیاری از خاندان های روحانی دیگر، در جریان رشد نحله های فکری در اواخر دوره رضا خان و پس از آن، دچار سرگشتگی شده، و بیشتر برادرها به حزب توده پیوستند. طی سالهای اخیر آقای علی ابوالحسنی که از مریدان پر و پا قرص شیخ حسین و سالها ملازم وی بود تلاش زیادی در نوشتن شرح حال وی کرد و دست کم دو مقاله در شماره های اخیر مجله تاریخ معاصر ایران، مفصل کوشید تا همراهی وی را با انقلاب اسلامی و نهضت امام نشان دهد... شیخ حسین لنگرانی فراز و نشیب های زیادی در زندگی داشت اما این مسلم است که او یک آدم سیاسی بود...

به تازگی اسناد پرونده ایشان در ساواک تحت عنوان شیخ حسین لنگرانی به روایت اسناد ساواک انتشار یافته و گوشه هایی از زندگی و دیدگاه های وی را آشکار کرده است.... مرحوم لنگرانی مریدان خاص خود را داشت و روی آنان تاثیر می گذاشت. از جمله آخرین مریدان وی دوست عزیز ما جناب آقای ابوالحسنی بود که سخت از وی تاثیر پذیرفت و بعدها زبان ناطق مرحوم لنگرانی در عرصه مسائل مختلف مربوط به تاریخ معاصر شد. برای مثال به لحاظ گرایش مرحوم لنگرانی به شیخ فضل الله علاقه فراوانی داشته و همین علاقه سبب شده است تا دوست ارجمند ما جناب آقای ابوالحسنی هم از ابتدا چون شیفته لنگرانی بود به شیخ هم علاقه مند شود که حاصل آن



چندین مجلد کتاب بود... در یک گزارش ساواک آمده است: (قدرت بیانش) بسیار خوب است و ناطق زبردست است. اغلب سیاستمداران صحت می کند و در لفافه گوشه به دولت های غربی می زند. (ص ۴۵) همانجا نوشته که نقطه ضعف او کمونیست است. (ص ۴۵)

این مساله که تقریباً مهم ترین معضل در تحلیل زندگی لنگرانی است به انتخابات مجلس چهاردهم برمی گردد. ظاهراً گزارشگر شنیده بوده که لنگرانی علائقی با حزب توده در گذشته داشته است. لنگرانی در مجلس چهاردهم از اردیبهیل که آن زمان تحت نفوذ توده ای ها بود به نمایندگی انتخاب شد. البته اسنادی هست که مردم به توصیه مرحوم آیت الله یونس اردبیلی به او رای داده اند اما آنچه هست این که اردیبهیل آن زمان زیر نفوذ توده ای بود. این نکته ای بود که آیت الله طالقانی روی آن تاکید می کرد و خاطره ای هم در این باره یعنی احترام لنگرانی به برخی از رهبران حزب توده نقل می کرد و علیه لنگرانی موضع می گرفت (ص ۱۵۰) گرچه باید گفت که رفاقت آنها هم تا حدودی سرچایش بود. از آنجا که برادران وی هم توده ای بوده اند این مساله برای لنگرانی یک معضل شد و ساواک هم همیشه روی آن تاکید کرده، و در گزارشها منعکس می شد که وی زمانی جانبدار حزب توده بوده است (ص ۵۷)

نمایندگی مجلس چهاردهم، اولین و آخرین موقعیت سیاسی بود که لنگرانی به آن دست یافت. مرحوم لنگرانی اتهام جانبداری از حزب توده را همیشه انکار می کرد و به عکس خودش را ناجی ایران از دست کمونیست ها دانسته و می گفت: قوام خائن بود. بعد هم افزایش که چند بار کمونیستها می خواستند هوایم می شخصی برای من بفرستند تا به مسکو بروم اما نرفتم (ص ۱۶۱)... البته لنگرانی تا آخرین دغدغه را داشت که مردم مرا به نام توده ای و کمونیست اذیت و آزار می کنند. (ص ۴۵۱) به هر حال درباره این مسائل باید تحقیق بیشتری صورت بگیرد. آنچه مسلم است می باید محققان با دقت و بی طرفی در این باره بنویسند و پنبه آن موضوع را بزنند!... شدت گرفتن فعالیت لنگرانی سبب شد تا ساواک یک اعلامیه جعلی با امضای جمعی از روحانیون تهران علیه لنگرانی تحت عنوان دین و عوامفریبی تهیه کرده با اشاره به سوابق او وی را لجن مال کنند. این هم یکی از کارهای معمول ساواک بر ضد افراد مبارز بود. (ص ۲۸۴ - ۲۸۵)

لنگرانی از نخستین مخالفان حسینیه ارشاد بود و این بعد از انتشار کتاب بانگ تکبیر بود که در آن راجع به حقوق زنان مطالبی مطرح شده بود. لنگرانی جایی گفته بود که اینجا حسینیه ارشاد نیست بلکه یزیدیه ضاله است. (ص ۳۱۰) یک جای دیگر هم گفته بود که الان رادیو و دستگاه دولتی لطمه ای نمی زند ما خودمان به خودمان می زنیم و اضافه کرد پول زیادی از طرف وهابی ها می آید و بین حسینیه ارشاد و برقهی و مسجد هدایت تقسیم می شود تا آنها انتشاراتی بر علیه شیعه و روحانیت منتشر نمایند (ص ۳۳۹).... دشمنی لنگرانی با شریعتی به حد افراط رسید تا جایی که در برخی محافل او را عامل صهیونیسم و همدریف کسروی می خواند (ص ۴۶۳، ۴۹۱ و صفحات دیگر)... شیخ حسین لنگرانی چنان که از این اسناد برمی آید سخت علیه بهایی ها فعالیت می کرده و از نفوذ آنان در دستگاه حکومت بیمناک بوده است. اما یک نکته جالب است و آن این که کسی به او می گوید شیخ محمود حلبی خراسانی شاگردان خوبی برای مقابله و غلبه بر بهائیان تربیت می کند. لنگرانی جواب داد به حلبی ارادت دارم لیکن او استعدادهای عده زیادی از جوانان را به عنوان این که دین از سیاست جدا است خنثی و باطل می کند. وی افزود که بیش از این نمی توانم حرفی بزنم (ص ۳۷۴)...

آن طور که آقای جعفریان و خود جناب منذر خواسته یا ناخواسته تصویر کرده اند، پیداست که آخوند لنگرانی شخصیتی مرموز و متناقض و خودشیفته و فتنه جو و نا آرام و سیاسی بوده است و به این جهت گفته ها و نظرات و اعمال چنین شخصی را در ارتباط با ادیان بابی و بهائی و غیر آن - از جمله خود مسلمانان - نمی توان ملاک حقیقت و راست و درست انگاشت! اظهار نظرات آخوند درباره آئین مقدس اسلام و عقایدش راجع به دیگر مبارزان مسلمان در عصر پهلوی و نیز بد دهنی و فحاشی ها و غداره بستن و تهدید دیگران با اسلحه و تحریک عوام توسط ایشان علیه بهائیان که از مقاله خود آقای منذر نیز پیداست، گویای این حقیقت است! مثلاً درباره دیانت اسلام که از او هام و ظنون امثال ایشان مقدس است، در صص ۷۰- ۷۱ فصل نامه از قول آقای لنگرانی، مخالف نصوص صریحه قرآن مجید^{۳۴} نوشته، «اگر شیعه برود اسلام رفته است»، «اگر ایران شیعه برود اسلام رفته است!» سبحان الله! معلوم نیست اسلام در نظر امثال ایشان چیست! اینان قرن هاست که اسلام را آن چیزی فرض کرده اند که در اذهان وهم زده خود تصویرش نموده اند! حال آن که حقیقت اسلام عزیز و سایر ادیان آسمانی که از منشأ واحد هستند، هرگز از بین نمی روند و اینک همه آنها در بهار الهی و معنوی آئین مقدس بهائی



زنده و پویا در حرکت اند. چنان که به قول علامه اقبال لاهوری، «همه خطوط و سیرهای متنوع فکری ایرانی را بار دیگر به صورت یک ترکیب جامع در نهضت دینی بزرگ ایران جدید می توان یافت، یعنی در آئین بابی و بهایی». آنچه از بین رفته و می رود، تقلید و تعصبات و خرافات و موهوماتی است که به اسلام عزیز و سایر ادیان الهی در طول تاریخ بسته شده، و نه روح آن که تا ابد حی و جاودانی است!

باری از آنچه گفته شد، کم و کیف آکاذیب و افتراءات جناب لنکرانی و منذر درباره ادیان مقدس بابی و بهائی نیز معلوم می گردد. اما جالب اینجاست که حتی ضمن همین آکاذیب نیز می توان بعضی اعترافات جالب را نیز ملاحظه نمود. ذیلاً به بررسی مختصر آکاذیب مزبور و اعترافات ضمنی در آنها می پردازد.

در صص ۷۲-۷۷ بهائیت را ستون پنجم استعمار دانسته، حال آن که بهائیان بارها پاسخ آن را داده اند و این تهمت دیگر پوسیده تر از آن است که بهائی ستیزان دائماً آن را در «ویژه نامه» پشت «ویژه نامه» تکرار کنند! البته تنها چیزی که در این میان گاهی غیر تکراری است نویسندگان این تهمت تکراری اند! اما در برابر اینان، هستند نویسندگان و محققین منصفی که در حال ظهور و بروزند و در تأیید مدعای بهائیان دریافته اند که نه تنها آئین های بابی و بهائی مستقل و غیراستعماری اند، بلکه اساس تعالیم آنها مخالف امیال محدود و ناسوتی و مادی ابرقدرت ها و استعمارگران و دیگران نیز می باشد. اینان همچنین دریافته اند که دقیقاً این خود بعضی بهائی ستیزان بوده و هستند که ستون پنجم استعمار که سهل است، بلکه چیزی بالاتر بوده و می باشند! هموطنان عزیز مشغول دریافت چنین حقایقی هستند! شرح این جریان و اسرار دگر/ این زمان بگذار تا وقت دگر!

در صفحه ۷۳ به نقل از آقای لنکرانی و کسروی، به ضعف و زوال دستگاه ازلی ها و اباحه گیری آنان که دشمن مکار بهائیان بوده اند اعتراف کرده، و با این مقدمه، ناخواسته در صص ۷۶- و نیز در صص ۸۳-۸۶ - از قول لنکرانی چنین اعتراف شده: «عجب، روسیه تزاری خالق بابت و بهائیت و ازلیت رفت، ولی مذاهب مجعول [یادشده] باقی مانده است!» نتیجه عملی و مشهود طبق اعترافات مزبور این می شود که ازلی ها و بابی ها و روسیه تزاری رفته اند، ولی بهائی ها هستند! و این حقیقتی است که اینک همه

محققین و مورخین در کتب و دائرة المعارف های غیر بهائی و حتی خود بهائی ستیزان نیز به آن معترف اند.

در صفحه ۷۷ فصل نامه عمداً بایان و بهائیان را یکی می گیرد و با وصله پینه کردن مطالب با هم، می نویسد توده ای ها (مثل آقای احسان طبری) قبل و پس از انقلاب مثل امریکا و آقای ریگان بایان و بهائیان را تحسین و تجلیل و حمایت می کردند، حال آن که همه محققین می دانند که توده ای ها و امثال آقای طبری ایداً بهائیان را قبول نداشته اند و تجلیل نکرده اند بلکه تقبیح هم نموده اند و علیه آن اقدامات گوناگونی نیز کرده اند و امریکا نیز ایداً ذکری از بایان ننموده است! از نکات جالب در این خصوص ضد و نقیض گوئی های بهائی ستیزان است که حقیقتاً نمی دانند چه نوشته و می نویسند. مثلاً همین آقای لنکرانی که مطلب فوق را نوشته، در صص ۹۱-۹۷ همین فصل نامه نظر داده کتاب خاطرات کینیاز دالگوروکی سفیر روسیه تزاری را روتشتاین سفیر دولت کمونیستی شوروی در تهران، پس از سرنگونی رژیم تزاری، برای افشاکاری، ترجمه کرد و انتشار داد تا «ضمن اظهار تأسف از مظالم روس های تزاری در ایران، به اصطلاح برساند که ما از این گونه دسایس و مداخله های استعماری در ایران متنفر و بیزار می باشیم». اما عجب تر آن که گویا به علت پی بردن به تناقض گوئی های آشکار، در مطلبی متناقض تر ادامه می دهد که، «آن وقت اینها (= توده ای های وابسته به روس کمونیست) از بابیه به عنوان یکی از جنبش های ایران... این گونه تعریف و دفاع می کنند! «سبحان الله! ظاهراً آقایان لنکرانی و منذر نمی دانند که سایر نویسندگان روسی غیر ایرانی و غیر توده ای نیز مانند توده ای های ایران دیانت بابی را تجلیل نموده، مترقی دانسته اند!

در صفحه ۷۷ به نقل از لنکرانی آمده است که بودجه کودتای نوژه از بهائیان بوده! حال آن که اگر چه بعضی مایل بودند با به میان کشیدن پای بهائیان کاسه و کوزه را سر مظلومین بشکنند، ولی آشکار گردید که برخلاف نظر آقای لنکرانی و جناب منذر، همه کاره کودتای مورد ادعا، به شهادت منابع انقلابی، از خود یاران مرحوم خمینی و انقلاب بودند که محاکمه و اعدام و حبس هم شدند! گویا آقای لنکرانی در ایام پیری بعد از انقلاب نیز دست از رویه دوران پهلوی و فتنه هائی که علیه بهائیان برپا نموده بودند برنداشته، دنبال وجه المصلحه کردن مجدد بهائیان بوده اند! حال آن که احتیاجی به آن نبوده، چه که رژیم انقلابی از همان سال ۱۳۵۷ شروع به حبس و کشتار و قلع و قمع بهائیان نموده بود و به آن ادامه می داد! در این



ولوله در شهر ۲

صورت، از جناب منذر باید پرسید آیا می دانند اینک روح مرادشان در نزد حق چگونه پاسخگوی عدل الهی است؟! ۳۹

شاید تنها نکته مقاله آقای منذر که سبب سرور جان است، اشاره به «نوکرى سيدالشهدا»، آزاده دشت کربلا، در صفحه ۷۷ فصل نامه باشد. اما ای کاش مقاله نویس محترم یادشان می آمد که آن امام همام به چه اتهام شهید گردیدند. آیا ایشان را خارج از دین و دشمن اسلام نگفتند؟! راستی اگر بهائی ستیزان فقط لحظه ای در منشن حضرت حسین بن علی (ع) تفکر می نمودند، راضی می شدند چنین غیر منصفانه و ناجوانمردانه اکاذیبی این چنین بنگارند؟! محبت و نوکرى سيدالشهدا به حقیقت جوئی و انصاف و عدل و داد و آزادگی و مظلومیت فی سبیل الله است! با این وصف، آیا نه این است که نوکر حقیقی آن امام، بهائیان اند که ۱۶۴ سال است در دشت ایران اسیر ظلم اند و دست از عشق حق و حسین زمان، حضرت بهاء الله، برنداشته اند؟! ۴۰

در صفحات ۷۹-۸۰ تندنویسی حضرت باب را تمسخر می کند و ادعا می نماید یکی بوده که او هم تندنویسی می کرده و از قول لنکرانی می نویسد: «عجب در این است که [حاج میرزا غلامعلی مصباح الشریعة که محرر بوده] در خط نستعلیق هم سریع القلم بود و ادعای علی محمد باب را که نگارش مقدار معینی از سطور را در روز، معجزه و کرامت خود شمرده بود، با نوشتن يك مقابل و نیم یا بیشتر از آن را در روز، زمینه تخطئه او قرار داده و می گفت: 'پس من هم باید خدای این پسرک باشم!' (و در پاورقی شماره ۳۱ نیز می نویسد خطاطان دیگری هم در دربار قاجار بوده اند که سریع می نوشته اند! آقای لنکرانی اول شخصی نبوده است که برای تخطئه سرعت قلم و حیانی مری آسمانی زمان و توهین به آیات و کلمات الهی، مانند همتایانش در عصر رسول الله (ص)، عمل نموده است! در سوره انفال، آیه ۳۱ می فرماید: «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا. إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (= و چون خوانده شود بر ایشان آیات و کلمات ما گویند بحقیقت شنیدیم، اگر می خواستیم هر آینه می گفتیم مثل این را. نیست این آیات مگر افسانه های پیشینیان)

درحقیقت آقای لنکرانی به پیروی از ردیه نویسان زمان قاجاریه چون می دانسته بعضی بوده اند که ادعا کرده

بودند مانند حضرت باب آیات می نویسند ولی همه آنها موفق به این کار نشده بودند، می خواسته يك طوری این حقایق را نیز تخطئه کند. از جمله موارد مزبور آن که روزی جناب ملا یوسفعلی اردبیلی حرف حی از شهدای قلعه طبرسی وارد مجلس ملا محمد ممقانی شد. بحث بر سر حضرت باب بود. ممقانی گفت من نیز می توانم مانند آیات سید باب بنویسم، بلکه شاگردان من نیز می توانند. ملا یوسفعلی طاقت نیاورده فوراً قلم و کاغذ را بیرون آورده و نزد وی می گذارد که بنویسد، ولی وی نمی تواند. می گوید اگر عربی دشوار است پارسی بنویس؛ نمی تواند؛ می گوید ترکی بنویس که زبان مادری شماست! سکوت می کند؛ می گوید به شاگردان خود بگو بنویسند؛ آنها هم نمی توانند. آن گاه ملا یوسفعلی آیه قران «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» را می خواند و بیرون می رود. ۴۱

آری نه تنها کل از اتیان به مثل عاجز بوده و هستند، بلکه در عوض صدها نفر از علمای شیعه در محضر حضرت باب در اثر نزول آیات و سرعت قلم و حیانی حضرتشان مؤمن و بعضاً در راه ایشان شهید هم شدند. کدام خطاط مورد ادعای آقایان منذر و لنکرانی بوده و هست که نفوذ کلمات مکتوبش هزاران دلدادۀ عاشق مستقیم از عالم و عارف و عامی را به میدان حبس و شکنجه و شهادت کشانده باشد؟! کافی است از میان این علما به جناب آقا سید یحیی دارابی، فرزند آقا سید جعفر کشفی، اشاره کنیم که مقامش از نظر تقوی و علم به قدری بلند و مورد احترام و اعتماد بود که محمد شاه قاجار، پادشاه ایران در زمان ظهور حضرت باب، او را به عنوان نماینده خود برای تحقیق درباره حضرت باب به شیراز فرستاد. او که بر حقایق قرآن و علم و فلسفه احاطه ای عمیق و سی هزار حدیث از حفظ داشت و رفته بود تا به حساب خود فتنه باب را به قوت علمی خود خاموش سازد، با مشاهده علم لدنی آن حضرت و مشاهده کیفیت سریع و اعجاز آمیز نزول تفسیر سوره کوثر قرآن مجید از قلم ایشان، چنان عشق و ایمانی به حضرت باب پیدا کرد که دیگر نزد محمد شاه برنگشت و به تبلیغ دیانت جدید قیام کرد و عاقبت در ۱۸ شعبان ۱۲۶۶ هجری قمری، ده روز قبل از شهادت مولایش، در نیریز به شهادت رسید.

با همه آنچه گفته شد، آقای لنکرانی با دانستن حقایق فوق با چاشنی مکرر و تحریف و دروغ و تمسخر می خواسته با آوردن نمونه ای مضحک که اصلاً ربطی به موضوع ندارد، بر روی حقایق پرده کینه و تعصب و انکار کشد.



چه که اولاً عمداً به جای «شش ساعت هزار بیت»،^{۴۱} نوشته: «نگارش مقدار معینی از سطور را در روز، معجزه و کرامت خود شمرده بود، با نوشتن يك مقابل و نیم یا بیشتر از آن را در روز، زمینه تخطئه او قرار داده!»^{۴۲} ثانیاً قیاس مع الفارق کرده انزال آیات را با خوشنویسی و خطاطی خطاطان اشتباه گرفته! حال آن که حضرت باب که ادعا نفرموده بودند اشعار شعرا و آیات قران مجید را عیناً خطاطی و خوشنویسی می فرمایند! بلکه چنان که خود آقای منذر در صص ۷۹-۸۰ از توفیق حضرت باب به محمد شاه قاجار، نقل کرده است حضرتشان آیات بدیع و حیاتی نازل می فرموده اند و نه مطالب تکراری قبل را! می فرمایند: «از قلم من در شش ساعت هزار بیت مناجات جاری گردد که احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی آن نیستند و احدی فرق با ادعیه اهل بیت عصمت ننماید»^{۴۳}.

امّا به مرحوم لنکرانی و مریدشان آقای منذر باید عرض شود که حتی اگر پای خوش نویسان و خطاطان را نیز برای خلط مبحث به میان کشند، فایده ای ندارد! چه که حتی با خوشنویسی و خطاطی مطالب تکراری نیز نمی توان به سرعت مزبور دست یافت! چنان که حاجی معین السلطنه تبریزی در تاریخ خود نقل می کند، «بدیع آفرین» خطاط معروف تبریزی که انواع خط را بسیار نیکو می نوشته علت ایمان خود را به حضرت باب سرعت قلم ایشان دانسته و گفته که اگر استادان خط چون میرعماد، درویش عبدالمجید، یاقوت و احمد نیریزی به حضور شرفیاب می شدند، البته به عجز خویش و ایمان به آن حضرت چاره ای نداشتند، زیرا نحوه خط نوشتن این سید خارج از توان بشر است. زیرا از شرایط اصلی اجتناب ناپذیر خوب نوشتن آهسته قلم راندن است. این سرعت قلم امثال جناب وحید دارابی را منقلب کرد که در تفسیر سوره کوثر که به نام او نازل شده به نزول هزار بیت مناجات در هر شش ساعت اشاره فرموده اند!^{۴۴}

به همه آنچه گفته شد باید این حقیقت مهم را نیز افزود که دلیل حقانیت حضرت باب صرفاً سرعت نزول آیات و مناجات نبوده است، بلکه همان طور که اشاره شد آنچه اعجاز اصلی بوده نفس نزول آیات است که در قران مجید نیز به عنوان تنها دلیل اصلی و باقی حقانیت حضرت محمد ص محسوب شده است. چنان که در فوق نیز اشاره شد، دلایل دیگری نیز علاوه بر آنها برای حقانیت آن حضرت وجود دارد که علاوه بر

حضرتشان، حضرت بهاء الله نیز آنها را در کتاب مستطاب ایقان بیان فرموده اند که از جمله آنها نفوذ معنوی و استقامت حضرتشان می باشد.

به دلیل وجود همین استقامت کبری است که آقای منذر در صفحات ۸۰-۸۲ به نقل از لنکرانی آکاذیبی درباره واقعه شهادت حضرت باب آورده و سعی نموده با قصه ای جعلی تاریخ را تحریف نموده تا مثل مورد تخطئه سرعت قلم و حیاتی حضرت باب، کم و کیف معجزآسای استقامت و واقعه شهادت حضرتشان را نیز که حتی تواریخ مکتوب غیر بهائی و بعضاً ضد بهائی نیز خواسته یا ناخواسته آن را تصدیق کرده اند، با آکاذیبی بی شرمانه و توهین آمیز نسبت به حضرتشان، مستور نماید! فقط کافی است بدانیم جناب منذر که ظاهراً امر بر ایشان مشتبه شده که مورخ واقعی هستند، مدرک و شاهد تاریخی خود را در این خصوص، به نقل از جناب لنکرانی چنین معرفی می کند: «مرحوم لنکرانی راجع به فرار باب پس از شلیک اول سربازان، نکته جالبی را نقل می کرد که از زبان یکی از شاهدان ماجرا شنیده بود. ایشان می گفت: ' به یاد دارم یکی از نظامیان عصر قاجار که در دوران جوانی از نزدیک شاهد ماجرای اعدام باب در تبریز بود، روزی برای پدرم، حاج شیخ علی، چنین تعریف کرد... الخ»^{۴۵} سبحان الله! کدام نظامی؟! اسم و آدرسش چیست؟! آیا هر چه آقای لنکرانی نقل نموده، سند محکم است؟! هیچ اشکالی ندارد که جناب منذر اقوال و اعمال مراد خود را بدون چون و چرا بپذیرد، ولی نمی تواند آن را به عنوان مدارکی مستند به خورد تاریخ دهد! ظاهراً شهادت آقای لنکرانی درباره سندیت داشتن خاطرات کینیاز دالگوروکی، که خلاف نظر دیگر مورخین غیر بهائی ایرانی است، چنان به مذاق جناب منذر خوش آمده است که ایشان چشم بسته هر شهادتی را از جانب مراد خود، ولو مخالف مدارک معتبر هم که باشد، می پذیرند!

اما عجیب تر از این کار، افتراات جناب منذر به منابع بهائی است که در یادداشت ۳۲ مقاله شان ذکر کرده اند! حال آن که وقتی به منابع مزبور مراجعه می شود، خلاف افتراات جناب ایشان مشهود می گردد! نگارنده متعجب است چرا پس از انقلاب و بخصوص در دهه اخیر چنین رسم شده که بهائی ستیزانی همچون آقای شهبازی و حقانی و نویسندگان کیهان و جام جم و فصل نامه و غیره برای اثبات آکاذیب خود در



می شد! هموطنان عزیز خود باید به منابع بهائی مراجعه فرمایند و از جناب منذر بپرسند چرا نوشته اند!

همه تواریخ نوشته اند که این امیرکبیر مسلمان بود که مصرآنه دستور شهادت حضرت باب را داد و این علمای مسلمان بودند که فتوای قتل موعود خود را صادر نمودند! خود جناب منذر کم حافظه نیز در ادامه همین مقاله شان در فصل نامه، صص ۱۰۴-۱۰۷ در قسمتی با عنوان امیرکبیر؛ نقش بی بدیل در سرکوب فتنه باب، نوشته است: «مورخان (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) همگی اتفاق نظر دارند که عامل اصلی سرکوب فتنه بابیان، و اعدام پیشوای آنان (باب)، شخص امیرکبیر بوده است.» اما حال معلوم نیست چرا جناب ایشان در اینجا حکم امیرکبیر و علما را که در وقوع واقعه شهادت حضرت باب اصل محسوب می شود نادیده گرفته، به افواج ارمنی و مسلمان که فرع و زیر دست آنان محسوب می شوند، پرداخته! اما کاش فقط همین بود! ولی ایشان بیشرمانه در این جنبه فرعی نیز به تحریف نوشته جناب ابوالفضائل گلپایگانی پرداخته و چنین نوشته: «جالب این است که به نوشته همین گونه منابع [بهائی]، فرماندهان مسلمان در شلیک اول حاضر به تیراندازی به باب نشده و این کار به سام خان ارمنی واگذار شد، اما در بار آخر، «فوجی دیگر از عساکر مُسلم آذربایجان» باب را هدف تیر قرار دادند.» (تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۱۳) حال آن که فرماندهان مسلمان در اول مأمور نشدند، بلکه این سامخان ارمنی بود که از همان اول مأمور این کار شد و از قضا همو بود که از همان اول راضی به این کار نبود و نه فرماندهان مسلمان، و به همین دلیل بود که به حضرت باب عرض نمود که من قلباً مسیحی هستم و هیچگونه دشمنی با شما ندارم اگر حقی نزد شما هست، ترتیبی اتخاذ فرمائید که من در ریختن خون شما دخالت ننمایم؛ و چنین هم شد و در بار دوم بود که فوج مسلمان آقاجان بیک خمسه ای حضرتشان را شهید کرد.

اما اصل آنچه را که جناب ابوالفضائل نوشته اند در اینجا می آورد تا تحریف آقای منذر روشن تر گردد: «نخست سامخان ارمنی با فوج ارامنه مأمور به این خدمت شدند و چون این فوج تفنگ های خود را آتش زدند جمیع گلوله ها به ریسمان وارد شد و ابداً به باب آسیبی نرسید و چون دود تفنگ ها فرو نشست دیدند آقا محمّد علی مذکور ایستاده است و باب

مقالات و کتبشان به افراط و با تظاهر و ژست تحقیق علمی، به منابع بهائی ارجاع می دهند، ولی وقتی به مراجع مزبور مراجعه می شود، با کمال تعجب ملاحظه می گردد که تمام نقل قول ها به شکلی زیرکانه و محیلاًنه، دستکاری و تحریف شده و ناقص اند!^{۴۹} به نظر این عبد دلیل چنین بی پروائی و عدم ترس از عواقب معنوی و فرهنگی و حیثیتی چنین روشی آن است که بهائی ستیزان تازه به دوران رسیده فهمیده اند هموطنان عزیز کنجکاو شده اند و به افتراوات و اکاذیب ردیه های اسلاف ایشان پی برده اند و روز به روز بیشتر با حقایق دین بابی بهائی آشنا شده، به آن تمایل می یابند، و لذا با این حیلۀ جدید می خواهند مطالبشان را متمایز از ردیه های آبکی قبل و مستند و صحیح جلوه دهند تا شاید بتوانند سد راه هموطنان عزیز گردند! حال آن که وقتی مقالات و کتب ایشان به محک تحقیق دقیق سنجیده شود، با برملا شدن حیلۀ جدیدشان، وضع ایشان بدتر از اسلافشان هم می گردد و ملت عزیز ایران نیز با شناختن کذب ایشان به صدق آئین بهائی پی می برند!

به عنوان نمونه آقای منذر در یادداشت شماره ۳۲ ادعا می کند منابع بهائی نوشته اند فرماندهان مسلمان در شلیک اول حاضر به تیراندازی به باب نشده و این کار را به سامخان ارمنی وامی گذارند، اما پس از عدم موفقیت، در بار دوم حاضر به تیراندازی می شوند، و دست آخر می نویسد: «بر این اساس، جای این سؤال وجود دارد که در میانه شلیک بار اول و دوم چه اتفاقی رخ داد که فوج مسلمان و فرمانده عالی آن، از امتناع اولیه خویش دست شسته، داوطلبانه تیراندازی به سوی باب را پذیرفت؟» این رامی نویسد تا به زعم خود اکاذیب بی شرمانه آقای لنکرانی را که درصص ۸۲-۸۳ فصل نامه نقل نموده اثبات کند، غافل از این که در همان منابعی که آقای منذر آنها را شاهد آورده، کاملاً نوشته شده که «در میانه شلیک بار اول و دوم چه اتفاقی رخ داد!» اگر منظور ارجاع به منابع بهائی است که برادر نامهربان و بی انصافان جناب منذر در این خصوص باید می نوشتند در آن منابع چه نوشته شده! ولی ایشان نوشته اند! چه اگر می نوشتند نمی توانستند جنبه اعجازآمیز آن واقعه و میزان تعشق و وفاداری جناب محمّد علی زنوزی به حضرت باب و تنبیه سامخان ارمنی و فراشباشی و کناره گیری ایشان از شرکت در شهادت حضرتشان و ایمان آوردن بعضی را به حضرت باب در اثر این واقعه تخطئه کنند! علاوه بر آن اگر می نوشتند، تحریفاتی که در نقل قول از منابع بهائی کرده اند نیز معلوم



رئیس عساکر کل آذربایجان بود انقاد داشت و او را به قتل باب مأمور فرمود...»^۸ ملاحظه می فرمائید که حقایق مزبور زمین تا آسمان با تحریفات و وارونه کاری های آقایان لنگرانی و منذر فرق می کند!^۹

درصص ۸۳-۸۶، تحت عنوان نهج البلاغه کجا، ترهات باب کجا، از داستان های آن چنانی لنگرانی نقل می نماید و حرف دل خود را از زبان یحیی دولت آبادی ازلی می زند و به حضرت باب توهین می نماید! صرف نظر از توهین مزبور که بررسی آن را به هموطنان عزیز و می گذارد تا خود آثار حضرت باب را با نهج البلاغه مقایسه فرمایند و دریابند که آثار همهٔ مربیان آسمانی و اولیای الهی دارای روح واحد است، باید اشاره نمود که آقایان لنگرانی و منذر مانند همهٔ بهائی ستیزان، سنگ یحیی و ازلیان را در مقابله با بهائیان به سینه می زنند، و ضمناً مدعی می شوند که یحیی دولت آبادی ازلی بودن پشیمان شده و مسلمان گردیده و به آثار حضرت باب توهین نموده! حال آن که فراموش نموده اند که ازلیان با اعتقاد به اصل «هدف وسیله را توجیه می کند»، شدیداً به تقیه و حيله و کذب آلوده بوده اند. اما حتی اگر نظر ایشان مبنی بر پشیمانی و توبهٔ باطنی یحیی دولت آبادی هم درست باشد، چیزی را اثبات نمی کند جز حقانیت امر بهائی در برابر ازلیانی که امثال آقای منذر و لنگرانی و دیگر بهائی ستیزان همیشه سنگ آنها را به سینه زده و می زنند!

علاوه بر آن، در اینجا فقط کافی است به یاد جناب منذر بیاوریم و سؤال کنیم که آیا آنچه در اینجا نوشته اند با مقالات ایشان با عنوان تاریخ نگاری مشروطیت کاستی ها و آفات تناقض ندارد؟!^{۱۰} در آنجا نوشته اند:

میرزا یحیی دولت آبادی با روحانیت شیعه شدیداً سر ناسازگاری داشته و در خاطرات خود چهره های برجسته این گروه (از علامه مجلسی گرفته تا شهید مدرّس) را به عناوین مختلف و نوعاً تحت عنوان «روحانی نما!» فرو کوفته است و در خاطراتش، هیچ فرصتی را برای تقبیح روحانیت و نیز شعائر حسینی (ع) از دست نمی دهد و صریحاً معتقد به جدایی سیاست از روحانیت است. خوشحال است که در اثر کودتای رضا خانی، نفوذ روحانیت به صفر می رسد و آرزو می کند که فاتحه

در حجرهٔ جنب آن دیوار با کاتب خود آقا سید حسین نام تکلم می کند. دیگر باره او را با رفیقش به همان دیوار آویختند و امر به شلیک نمودند. سامخان ارمنی در این مرتبه از شلیک ابا نمود، لذا فوجی دیگر از عساکر مُسلم آذربایجان به این مأموریت قیام کردند... الخ»^۶ ملاحظه می فرمائید! جناب منذر جمله «فوجی دیگر از عساکر مُسلم آذربایجان» را بدون قبل و بعد آن طوری نقل کرده که گوئی اول فرماندهان مسلمان حاضر به شلیک نشده اند، اما بعد که طبق اکاذیب لنگرانی دیدند حضرت باب فرار کرده اند و ترسیده اند و معجزه ای در کار نیست، داوطلب تیراندازی شدند!^۷ جناب منذر در اینجا زیرکانه به جای آن که کلمه «دیگر» را متعلق به کلمه «فوج» به حساب بیاورند، عمداً برای اثبات دروغ مرحوم لنگرانی و خودشان، آنرا متعلق به عبارت «فوجی از عساکر مُسلم» منظور داشته اند، حال آن که از جملهٔ ماقبل آن («سامخان ارمنی در این مرتبه از شلیک ابا نمود») کاملاً پیداست که منظور از «فوجی دیگر»، بالنسبه به «فوج سامخان» است و نه «فوجی مُسلم»!

همچنین باید اضافه نمود که اگر منظور آقای منذر از تحریفات و خلط مبحث فوق در یادداشت شمارهٔ ۳۲، بیان خودداری حمزه میرزا حشمت الدوله (برادر محمّد شاه و عموی ناصرالدین شاه، حاکم آذربایجان) از قبول فرمان امیرکبیر مبنی بر قتل حضرت باب است، باید عرض شود که آقای منذر چنین ننوشته اند و اسمی هم از حمزه میرزا نبرده اند، بلکه صریحاً از فرماندهان فوج مسلمان نام برده اند که لابد زیر دست میرزا حسن خان برادر امیرکبیر و رئیس عساکر آذربایجان بوده اند! اما حتی اگر منظور ایشان همان حمزه میرزا نیز باشد، در همان منبعی که به نقل از جناب ابوالفضائل آورده اند چنین آمده است: «اتابک اعظم [امیرکبیر]... به حمزه میرزای حشمت الدوله والی آذربایجان که عم ناصرالدین شاه بود صادر نموده، حشمت الدوله چون باب را ملاقات کرده بود از اجرای حکم ابا کرد و به وفور تقوای حقیقی و عبادت و ریاضتی که از او دیده و شنیده بود، متعذّر شد و به صراحت در مجلس فرمود که ترك ایالت نزد وی از قتل باب أسهل است و بر سبیل تحکّم مذکور داشت مرا گمان بود که از جانب دولت ایران به حرب یکی از دول عظیمه مأمور گردم؛ ندانستم به قتل یکی از ذریهٔ پیغمبر مأمور خواهم شد که فرضی از فرائض دینی و سنتی از سنن شرعیه را ترك ننموده است! چون امتناع عم شاه از قتل باب به عرض اتابک اعظم رسید، منشوری دیگر به برادر خود میرزا حسن خان که



ولوله در شهر ۲

می گذاریم، اما به جای آن، به مصداق «البینه علی المدعی» از جناب منذر رسماً تقاضا می کنیم که اگر مدارک و شواهدی محکم و نه آیکی - در اثبات مدعای خود در زمینه یادداشت های مزبور دارند، حتماً ارائه کنند تا افتخار کشف این حقیقت مهم تاریخی نصیب ایشان و مرادشان گردد و ارواح مرحوم کسروی و مینوی و اقبال آشتیانی و آدمیت نیز تا ابد ممنون ایشان گردند!

از نکات جالب در این خصوص که آقای منذر باید با توجه به اشاره شان به سفارت شوروی کمونیستی پاسخ آن را روشن فرمایند، این که رفیق مورخشان آقای شهبازی نیز که مورد استناد بسیاری از رده نویسان در فصل نامه و جام جم و غیره می باشند، به مناسبتی، درباره یادداشت های کینباز دالگوروکی، به جای سفارت شوروی، پای سفارت انگلیس را پیش کشیده، چنین نوشته اند:

<http://www.shahbazi.org/pages/Reporter1.htm>

در سال ۱۳۷۷ کتابی مرموز و قابل تأمل در تهران منتشر شد با عنوان به دام افتاده: بزرگ ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران. این کتاب حاوی بخشی از خاطرات یک مأمور اطلاعاتی بریتانیا در ایران است و ماجرای ستیز او با مأموران مخفی شوروی در سال ۱۳۵۴. هر چند نویسنده نام مستعار «آرین رنجی شری» را بر خود نهاده، ولی مطالعه کتاب خواننده مطلع را «با قاطعیت» به این نتیجه می رساند که «مؤلف کسی جز شاپور جی ریپورتر فرزند اردشیر جی نیست».

شاپور به نگارش علاقمند است و در این زمینه توانا. گواه آن فرهنگ اصطلاحاتی است که در سه کتاب منتشر کرده و نیز برخی جزوه های پر محتوای محرمانه و منتشر نشده که از او در دست است. در سال های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، شاپور در عرصه تدوین و انتشار کتب و جزوات ضد کمونیستی فعال بود. در آن زمان تبلیغات و انتشارات ضد کمونیستی و از جمله «جعلیات» بخش مهمی از فعالیت سرویس های اطلاعاتی غرب را در ایران تشکیل می داد. از معروف ترین این متون جعلی باید به نگهبانان سحر و افسون، خاطرات کینباز دالگوروکی و خاطرات ابوالقاسم لاهوتی اشاره کرد. چنانکه معروف است، خاطرات لاهوتی تقریر شاپور و تحریر علی جواهر کلام است. (در اینجا یادداشت می نویسد: «بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص

روحانیت خوانده شده و اسلام با مقتضیات عصر حاضر، تطبیق داده شود. افزون بر این، طرفدار آزادی بانوان و رفع حجاب و تغییر خط بوده و شعری در مدح کشف حجاب رضا خانی دارد. با آن سابقه خانوادگی و این عقاید مشعشع! تیرگی مناسبات او با شیخ فضل الله پیشاپیش قابل حدس و پیش بینی است. خود می گوید: «حاج شیخ فضل الله در مدت اقامت طهران، همه وقت با خانواده ما کدورت داشته» و «سالها در مجالس خصوصی نسبت به خانواده ما بدگو بوده است.» وی نسبت به شیخ، دیدگاهی شدیداً منفی داشته و در کتابش کراراً به بدگویی از وی پرداخته است.

باری، از دسته گل هائی که آقای منذر در همین قسمت، در صفحه ۸۳ به آب داده اند این است که به اعتراف خود آقای لنکرانی، ایشان با ازلیان رفت و آمد و مذاکرات بهائی ستیزانه داشته است!

در صص ۹۱-۹۷، آقای منذر، برخلاف نظر محققینی چون استاد مجتبی مینوی، استاد عباس اقبال آشتیانی، فریدون آدمیت، و حتی کسروی، سعی نموده نظر مراد خود آقای لنکرانی را مبنی بر صحت و اصالت یادداشت های کینباز دالگوروکی به اثبات برساند! اما لب استدلال لنکرانی در صص ۹۵ و ۹۷ فصل نامه برای اثبات جعلیات یادداشت های مذکور چیست؟! آقای لنکرانی معتقد است چون خاطرات مزبور از انتشارات سفارت خانه دولت شوروی کمونیستی است، پس صحیح و معتبر است! دسته گل تکمیلی این استدلال را مرید ایشان، آقای منذر، با این جمله در صفحه ۹۷ به آب می دهد و مؤکداً می نویسد که: «مرحوم لنکرانی، با توجه به این گونه قرائن، و بویژه انتشار رسمی خاطرات از سوی سفارت خانه یک دولت معتبر، در کل، معتقد به اصالت تاریخی خاطرات منسوب به پرنس دالگوروکی بود!» راستی از ایشان باید پرسید که صرف نظر از اعتراف محققین دیگر مبنی بر جعلی بودن یادداشت های مزبور توسط یک جاعل ایرانی و این که کار سفارت شوروی کمونیستی نبوده،^{۵۱} آیا طبق این استدلال بودار ایشان و مرادشان! هرآنچه را که سفارت مزبور و محققین و سیاسیون و نویسندگان شوروی کمونیستی راجع به اسلام عزیز و علمای آن و نهضت های اسلامی، از جمله قیام میرزا کوچک خان و دیگران، نیز نوشته و رسماً انتشار داده اند، قبول دارند یا نه؟! بحث راجع به «اعتبار سفارت خانه دولت تازه تأسیس شوروی کمونیستی» آن ایام را نیز، به خود آقای منذر و اهلهش وا



ولوله در شهر ۲

۱۸۶-۱۸۷؛ ابوالقاسم لاهوتی، کلیات، به کوشش بهروز مشیری، تهران: ۱۳۵۷، صص ۱۲۸، ۳۵۳؛ عبدالهادی حائری، آزادی های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴، صص ۲۷۷-۲۷۸). اخیراً اعلام شد که انتشار ترجمه فارسی دکتر ژوآگو، خاطرات لاهوتی و کتاب کمونیسم جهانی کار ام.آی. ۶. بوده و رایزن فرهنگی سفارت بریتانیا و گروه نویسندگانی که زیر نظر او کار می کردند رابط و عامل این اقدام بودند.» به این ترتیب «خاطرات کینیاز دالگوروی» مورد اشاره شهبازی، چه همان «یادداشت های» مزبور باشد و چه کتابی دیگر، فاقد اعتبار می باشد.

و بامزه اینجاست که آقای لنگرانی در اینجا از توده ای ها هم کمونیست تر شده - یا به قول حضرات: از پاپ هم کاتولیک تر شده! - اظهار تعجب می کند که چرا در حالی که سفارت شوروی کمونیستی با انتشار یادداشت های کینیاز دالگوروی معتقد است که دیانت بابی را روسیه تزاری ساخته، این توده ای های ایران این نظر را قبول ندارند که هیچ، بلکه قیام حضرت باب را حرکتی مترقی هم می دانند! البته این را توده ای ها باید جواب بدهند! اما با مزه تر از همه اینها نیز آن است که آقای منذر ضمن ادامه نقل داستان های هزار و یک شب آقای لنگرانی، از ایشان پرسیده اند: «چگونه و چرا کینیاز دالگوروی... خود را لنگرانی قلمداد کرده با نام «شیخ عیسی لنگرانی» در کربلا وارد عمل شده است؟ ایشان پاسخ داد: این که دالگوروی خود را لنگرانی (و در واقع، اهالی قفقاز و روسیه) جا زده، برای آن بوده که شباهت خود به روسها را توجیه کند. و اما اینکه چرا از میان آن همه شهر قفقاز، لنگران را برگزیده، علتش می تواند این باشد که شهر لنگران در قفقاز آن روزگار (و حتی تا امروز) مرکز علمی و دینی منطقه محسوب می شده و حکم «قم» در ایران امروز را داشته است، لذا است که خود را به عنوان شیخ عیسی لنگرانی معرفی کرده است.» نکند کاسه ای زیر نیم کاسه باشد و این قول آقای تورج امینی در مقاله «دو واقعه در یک روز» درست باشد که نوشته اند: «بعد از خواندن مقاله آقای ابوالحسنی به این نتیجه رسیدم که [آقای لنگرانی] در کنار آقای علی جواهر کلام در تدوین خاطرات دالگوروی حتما نقش داشته!»^{۲۱} ان شاء الله دست گل های بعدی امثال آقای منذر این حقایق را آشکارتر سازد!

آقای منذر در صص ۹۷-۱۰۴، تحت عناوین: پیوند باب و بهاء با استعمار تزاری، مشرق الاذکار عشق آباد، روسیه و بهائیت، مبارزه لنگرانی با مشرق الاذکار، روتشتاین، هژیرو پارک اتابک، ضمن نوشتن اکاذیب تکراری و افتخار به بهائی ستیزی آیت الله لنگرانی، در حقیقت این دست گل را به آب می دهد که جناب آیت الله درستم ها و شکنجه هائی که کمونیست ها در زندان های عشق آباد و سیبری به بهائیان نمودند، و اموال و دارائی های بهائیان را مصادره و غارت کرده، بسیاری را نیز از روسیه اخراج کردند، شریک بوده است! حقایق آن ایام در منابع بهائی و منابع محققین غیر بهائی ستیز نیز منعکس است. چون پاسخ توهمات آقای منذر در مقالات دیگر در جای خود آمده است در اینجا زیاد به آن نمی پردازد، اما از ایشان سؤال می کند که راجع به مسلمانانی که همراه بهائیان در آن ایام در زندان کمونیست ها بودند و به سیبری تبعید شدند، چه می فرمایند؟! آیا آنها هم جاسوس انگلیس بودند یا آن که همه آن مظالم و از جمله ویران کردن کلیساها و مساجد و معابد و دستگیری نفوس از همه ادیان نتیجه سیاست فراگیر دین ستیزی حکومت مذکور بود؟! راستی برادر عزیز و نامهربان و بی انصافان، محبت و همدلی و احترامی را که آن مسلمانان عزیز برای همشهریان و همبندیان بهائی خود، قبل و پس از دستگیری و زندان قائل بودند، به چه چیز حمل می کنند؟! آیا از این آگاه اند که مسلمانان عشق آباد به جامعه بهائی آنجا به خاطر دفاع از حقیقت همه ادیان آسمانی در مناظرات و پاسخ های منطقی و مستدل ایشان به مبلغین اعزامی رژیم تازه تأسیس کمونیستی، افتخار می نمودند؟!!

جناب منذر! در این ایام دیگر بهائی ستیزی و ظلم و ستم به اقلیت های دینی و نژادی و غیره افتخار ندارد! هموطنان عزیز مسلمان ما که از مصادیق آیه مبارکه قران «امم یدعون الی الخیر» اند، بر عکس امثال شما وقتی از حقایق تعالیم و تاریخ آئین بهائی و نیز از اکاذیب و اتهامات و مظالمی که بر بهائیان وارد شده آگاه می گردند، از طرز تفکر و اقوال و اعمالتان بیزار می شوند! جامعه عزیز ایران در باطن خود، در حال تغییر است و دیگر اسیر توهمات و اکاذیب و تحریکات هیچ دگرانندیش ستیز نامهربانی نمی گردد تا هر طور که هوای نفس و بی انصافیشان می خواهد، راست را کژ و کژ را راست جلوه دهند! اینک، حتی «روحانیون روشن ضمیری» نیز در این آب و خاک مقدس وجود دارند که بهائی ستیزی را نمی پسندند!^{۲۲} اینان مثلاً نمی پسندند که در زندان کمونیست های آن زمان - که شما از یک طرف از بهائی ستیزی ایشان و از طرفی دیگر از گشودن پارک هواخوری اتابکشان در تهران با قلمی رمانتیک به نیکی یاد کرده اید!



به بیضه های جوانی بهائی چنان وزنه آویزان کنند که به اندازه توپ فوتبال بزرگ شود به طوری که در وسط پاهایش جا نگیرد و در اثر شکنجه بمیرد! اینان نمی پسندند که زن بهائی ۶۰ ساله ای را روی میز زندان بخوابانند و با آب جوش تنقیه و شکنجه کنند! اینان نمی پسندند که مسلمانان و بهائیان در آن زندان های مخوف زیر ضربات «شلاق های مخصوص فولادی» شکنجه گران کمونیست جان دهند! اینان نمی پسندند که زندانیان از شدت شکنجه های آن جلادان، خود را از پنجره اتاق بازجویی ساختمان زندان به پائین پرت کنند تا بمیرند و از رنج شکنجه آسوده گردند! و...»^۴

هیچ می دانید هنوز بعضی از آن ستمدیدگان زنده اند و سند معتبری از جفاهای امثال شما هستند و یا اگر خود جان به جان آفرین تسلیم کرده اند، خاندانشان با سینه ای پر از خاطرات آن ایام حی و حاضرند. از جمله، چند نفر از دوستان بهائی که در دهه ۱۳۶۰ در یکی از شهرهای ایران زندانی بودند تعریف می کردند که در سال ۱۳۶۴ یکی از آن ستمدیدگان تبعیدی از روسیه کمونیستی، که پیرمردی سپید موی، با روئی نورانی و اخلاقی رحمانی بود، پس از انقلاب زندانی جمهوری اسلامی نیز شده، با ایشان همبند بود! چون او، هم طعم زندان کمونیستی و تبعید سیبری را چشیده بود و هم طعم حبس جمهوری اسلامی را، همبندانش به ایشان «زندانی دو رژیم» می گفتند! ایشان اکنون در جوار رحمت حق هستند، ولی خانواده و نوه هایشان همچنان به آئین نازنیشان عشق می ورزند و به آن خدمت می کنند!

می بینید جناب منذر عزیز! بهائی ستیزی و بهائی کشی در این ۱۶۴ سال از جمله ۳۰ سال اخیر- بی فایده بوده و بهائیان به صرف اراده و فضل الهی زنده اند و نفس می کشند و به فرمان مولایشان به خدمت هموطنان و جهانیان مشغولند و هدفشان این است که با یاری و همکاری همه اهل عالم، رسم جنگ و کینه و نفاق و اختلاف و ظلم و ستم را از جهان براندازند و خیمه «وحدت عالم انسانی» را برافرازند. مطمئن باشید ما بهائیان از ظلم و ستمی که بر ما می رود خسته و درمانده نمی شویم! در برابر نیروهای نفرت شکست نمی خوریم! عنان اختیار از کف نمی دهیم و مقابله به مثل نمی کنیم! شاید ظالمین علاقمندند ما نیز مخالف رضای الهی ظلم را با ظلم پاسخ گوئیم تا مثل ایشان آلوده گردیم! اما از اهل بها دور باد که در این دام افتند! خداوند خود ناظر بر جمیع امور است و قسم یاد کرده است که «از ظلم احدی نگذرد»، اما بندگانش را امر فرموده که اگر زهر به ایشان دهند، شاهد بخشند! امروز روز پیروزی محبت و

عشق بر کینه و نفرت است! به این جهت، دوستان داریم! چه که به فطرت پاک انسانی همگان ایمان داریم! پس شما نیز به این خیل عظیم انسانی ببینید و سعی فرمائید درخت دوستی بنشانید تا کام دل به بار آرد و وجدانتان را نیازارد!

ملت ایران که شما سعی در انحراف افکارشان نسبت به حقایق آئین بهائی دارید، مشغول تحقیق مستقل و منصفانه درباره آن هستند. از جمله برای آنان بسیار جالب و حیرت انگیز است که به عنوان نمونه و الگویی از رشد و توسعه همه جانبه جسمانی- انسانی- روحانی، اقلیتی بهائی را می بیند که در مقطعی سی ساله بین دو قرن ۱۹ و ۲۰، دور از وطن، در عشق آباد، جامعه ای برجسته و نمونه و متحد را می سازند که چنان از نظر فرهنگی و علمی و اخلاقی و معنوی، پویا و مترقی است که حمایت و احترام دولت و اهالی آنجا از مسیحی و مسلمان و غیره را بر می انگیزد. بدیهی است که چنین الگویی مورد خشم و حسد بهائی ستیزان قرار گرفته و می گیرد! امروز می بینید که بهائی ستیزی ۳۰ ساله اخیر در ایران نیز بی ثمر بوده، در عوض موجب شهرت و توسعه این آئین مقدس گردیده است.

حضرت عبدالهاء در لوح علی قبل اکبر که در باب یازدهم کتاب مائده آسمانی، جلد پنجم مندرج است از جمله علل حقیقت فوق را چنین بیان می فرمایند:

دولت روس چون در کشور خویش جمعی کثیر از این حزب [منظور جامعه بهائی است] مشاهده نمود و روز بروز در تزايد و تکاثر دید لهذا خواست که به حقیقت مقاصد این حزب پی برد. جمیع نوشتجات و الواح و کتب [بهائی] را از اطراف جمع کرد، بقسمی که حقیقتاً انسان حیران میماند که چگونه این قسم توانست که جمع نماید و محفلی از نفوس متعدده که در لغات شرقیه نهایت مهارت را دارند تشکیل کرد و جمیع این الواح و کتب و رسائل را تحقیق و تدقیق نمودند و به حقیقت مسلک و مقاصد و نوایای این حزب و تعالیم الهیه و احکام پی بردند. بعد از این تحقیقات و تدقیقات چون به حقیقت حال، دولت واقف گشت نهایت حمایت را در حق این حزب مظلوم در مملکت خود مجری داشت.

باری، در ص ۱۰۳ معلوم نیست قسمت روتشتاین، هژیر و پارک اتابلک چه ارتباطی با تهمت ارتباط بهائیان با روسیه دارد که بخشی را به آن اختصاص داده اید! هیچ توضیحی در مقاله وجود



ولوله در شهر ۲

ندارد! شاید آقای منذرگمان کرده اند قلم ایشان، همان «قلم» رماتیکی» است که مرادشان آقای لنکرانی در ص ۹۴ فصل نامه به آن اشاره کرده و نوشته «خاطرات با مزه سفارت روتشتاین و پارک با صفای اتابک را چنان قلمی باید پیاده کند!»

آقای منذر در صص ۱۰۷-۱۰۸، در مطلبی با عنوان پیشگویی های وارونه می نویسند نامه ای از شخصی به نام محمود والا نژاد را در بین اوراق به جا مانده از آیت الله لنکرانی یافته اند که خطاب به محمدرضا شاه برای تحریک او علیه بهائیان، و دارای نکات در خور ملاحظه ای راجع به «فرقه ضاله» می باشد! از چگونگی ربط نامعلوم محتوای نامه با شاه پهلوی گذشته، چون ظاهراً جناب منذر مورخی قابل و پرکار هستند و نامه مزبور را در مقاله خود آورده اند، از ایشان تمنا می کند مدارک و شواهد آنچه را که در نامه ادعا شده، ارائه فرمایند تا کمال بر میزان اطلاعات و روش بی نظیر تحقیق ایشان آشنا شوند!

آقای منذر عزیز در صص ۱۰۸ تا ۱۳۹، در اعتراف نامه ای ۳۱ صفحه ای راجع به مبارزات سیاسی - فرهنگی لنکرانی با بهائیت نوشته اند که در حقیقت عنوان آن را باید بهائی ستیزی و اکاذیب و ظلم های لنکرانی نسبت به بهائیان دانست! این دسته گل به آب داده شده توسط آقای منذر همان طور که قبلاً نیز اشاره شد، پاسخ همه اکاذیب و تحریفاتی است که خود آقای منذر و سایر مقاله نویسان کیهان و جام جم و فصل نامه و دیگران راجع به مظلوم نمایی بهائیان نوشته اند تا ننگ شوئی ظلم هائی را نمایند که به جامعه بهائی وارد کرده اند! متناقض نویسی بهائی ستیزان باعث شده که خود، پاسخ اکاذیب و افتراءات خود را نیز ناخواسته بدهند!

از نکات جالب در این قسمت که معرف شخصیت امثال آقای لنکرانی است آن که در ص ۱۰۹ اعتراف شده جناب آیت الله لنکرانی که با ماشین برای مناظره دینی با بهائیان می رفته، «چند اسلحه» با خود می برده و زیر تشک ماشین پنهان می کرده است! آری مناظره فرهنگی و دینی مورد ادعای آقایان لنکرانی و منذر چنین بوده است!

در ص ۱۰۹-۱۱۶ راجع به مجلس مناظره ای بین شیخ محمد خالصی زاده - که وی را «نابغه اسلام و شرق» (ص ۱۱۵ فصل نامه) نامیده - با یکی از بهائیان نوشته و در آن آقای لنکرانی مدعی شده عین صورت مذاکرات و نطق خالصی زاده را که مورخ ۱۹ آذر ۱۳۰۵ ه.ش واقع شده (ص ۱۰۹) تحت عنوان «مبلغ بهائی در محضر

آیه الله خالصی که در پایان آن نطق مهم و خطابه بلیغ ایشان مندرج است تکمیل شده از تحصیل آن غفلت ننمائید (اتحاد اسلام)» چاپ کرده. از نکات جالب آن که تاریخ قید شده در تصویر صورت حساب طبع و نشر مناظره مزبور توسط شرکت و چاپخانه ب. باقرزاده، مندرج در صفحه ۱۱۳ فصل نامه، ۱۲ فروردین ۱۳۰۵، یعنی ۸ ماه قبل از برگزاری مناظره است! و جالب تر آن که در صفحه ۱۱۰ فصل نامه، سطر ۱۳، آقای منذر تاریخ چاپ آن را ۱۲ فروردین ۱۳۰۶ نوشته، اما در همین صفحه، سطر ۲۸، محقق دقیقمان، چنین نوشته اند: «ضمناً پیش نویس مقدمه به خط لنکرانی موجود است که تصویر آن را همراه با صورت هزینه طبع کتاب «مبلغ بهائی...» (مطبعة باقرزاده تهران، مورخ ۱۲ فروردین ۱۳۰۵، ارسالی برای لنکرانی) در صفحات بعد می بینید!»^{۹۱} با سابقه ای که خود محققین اسلامی از جناب لنکرانی ارائه داده اند، این ظن ایجاد می شود که نکند صورت مذاکرات مزبور نیز مانند یادداشت های کینیز دالگورویکی و موارد مشابه دیگر، چنان که ظاهراً به قول سابق الذکر از آقای عبدالله شهبازی رسم آن دوران بوده، جعلی و ساختگی باشد! اما چون قرآن مجید فرموده است «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» [= بعضی گمان ها گناه اند]، این عبد که از عشاق قرآن مجید است، فعلاً قضاوت قطعی نمی کند و به جای آن از جناب منذر تقاضا دارد مجدداً در اوراق و مدارک باقی مانده از مرحوم لنکرانی که ظاهراً به ایشان رسیده و بوفور نزد ایشان موجود است، جستجو فرمایند و اصل ماجرا را روشن کنند!

اما با این حال ماجرا هر چه باشد، برای بهائیان مهم نیست، چه که می دانند امثال جنابان لنکرانی و منذر کاملاً از حقیقت و نتایج مناظره با بهائیان آگاهند و طعم تلخ آن را برای بهائی ستیزانی چون خودشان چشیده اند. ایشان به خاطر داشته دارند که ده ها نفر از علما و غیره در همین مجالس گفتگو به آئین بهائی گرویده اند و شرح آن مجالس و احوال مؤمنین مزبور نیز از زبان خود ایشان در کتب تاریخی بهائی همچون مجلدات کتاب مصابیح هدایت مندرج است. و دقیقاً به این جهت بوده است که برای تخطئه نتایج این قبیل مجالس، مناظره آقای خالصی زاده را مطرح کرده اند. خود آقای لنکرانی در بازگشت از یکی از همین جلسات گفتگو با بهائیان که با اسلحه رفته بوده و در صفحه ۱۰۹ فصل نامه مندرج است، برای تخطئه آن «با ناراحتی بسیار و غرغرکنان»، می گوید: «اینها، اصلاً پای بند هیچ دین و مرامی نیستند و حتی خود عباس افندی را هم قبول ندارند. يك دکانی باز کرده اند برای خودشان؛ کلاً همه اش بازی و بازیگری است...!» حال آن که آنانی که با کتب و



تعالیم بهائی آشنا هستند می دانند که گفته آقای لنکرانی تا چه حد بی پایه و دروغ است. معلوم نیست ایشان با چه کسانی صحبت کرده بوده که چنین نوشته است! آیا واقعاً طرف های صحبت ایشان بهائی بوده اند؟! باری، در این رابطه دلخوری جناب مندر در ص ۱۳۱ و یادداشت شماره ۱۸۵ به خاطر مقایسه بین جناب محمد خالصی زاده («تابعه اسلام و شرق!»/ ص ۱۱۵ فصل نامه) و جناب لنکرانی نیز بسیار قابل توجه است!

همچنین لازم به ذکر است که در صص ۱۱۵-۱۱۶ آمده است که لنکرانی و خالصی زاده با آیتی و حسن نیکو همدست شده، تشکیلات گسترده ای علیه بهائیان راه انداخته بودند، و همین ائتلاف بهائی ستیزان نشان می دهد که لنکرانی نیز مثل صبحی و نیکو که جعلیات و اکاذیبشان حتی نزد محققین منصف غیر بهائی نیز آشکار و اثبات شده، احتمالاً می توانسته به تنهایی و یا به کمک ایشان نشریات و مطالبی را جعل کند. تنها راه رد این احتمال این است که جناب مندر برای حفظ آبروی مرادشان باید عین نسخه تصویری و اسکن شده «مبلغ بهائی در محضر آیه الله خالصی که در پایان آن نطق مهم و خطابه بلیغ ایشان مندرج است تکمیل شده از تحصیل آن غفلت ننماید (اتحاد اسلام)» و همه اوراق مربوط به آن را مجدداً چاپ و در اختیار ملت عزیز ایران قرار دهند تا مورد بررسی قرار گیرد!

برخلاف ادعای بهائی ستیزان که حکومت پهلوی را حامی بهائیان قلمداد کرده و می کنند و می نویسند رضا شاه را انگلیس ها به واسطه عین الملک پدر هویدا سرکار آوردند^{۵۷}، در دسته گل به آب داده شده در ص ۱۱۶ فصل نامه به نقل از همان «مبلغ بهائی در محضر...» آمده است که رضا شاه اقداماتی برای ایجاد تضییق برای مدارس بهائیان و برکناری برخی از ایشان از دوایر دولتی نمود. همچنین در ص ۱۲۵ است که رضا شاه کتاب آواره را از لنکرانی دریافت می کند و او را مورد تفقد قرار می دهد، و در یادداشت شماره ۱۴۴ نیز ضد بهائی بودن رضا شاه مذکور است.^{۵۸}

آقای مندر در ص ۱۱۶ فصل نامه از چاپ کتاب کشف الحیل آواره (آیتی) بر ضد آئین بهائی می نویسد و در ص ۱۱۷ به کتاب کواکب الدریه او که قبل از جدا شدنش از جامعه بهائی در تاریخ و عقاید امر بابی و بهائی نوشته اشاره و از آن نقل می کند، اما در ص ۱۱۹ دسته گلی دیگر به آب داده، به «گرایش نسبی آواره به

حقیقت گوئی» در کتاب کواکب الدریه اعتراف می نماید به این امید که همین «گرایش نسبی وی» را «به حقیقت گوئی»، به کتب ردیه او علیه آئین بهائی هم تعمیم دهد! حال آن که اشتباه بزرگی کرده و با مقدماتی که خود ذکر کرده، چنین نتیجه ای نمی تواند بگیرد! توضیح آن که آواره قبل از آنکه به غرور و فساد دچار گردد و از جمع اهل بهاء خارج شود، دو جلد کتاب کواکب الدریه را نوشته بود و در چند جای آن با وسواسی روشنفکرانه و عالمانه و به لحنی که مدعی بی طرفی و بی تعصبی نسبت به اعتقاد بهایی اش باشد تأکید نموده بود مطالبی را که صحتش بر او کاملاً محرز شده ثبت کرده و از درج مطالبی که در آن شك و ظن داشته خودداری نموده است؛ چنانکه از فرط بی طرفی گوئی می خواسته به خوانندگان بفهماند که بدون حب و بغض و مانند يك ناظر و شخص ثالث به قضایا نگاه کرده است. از جمله در صص ۳۳۵-۳۳۶ جلد ۲ در همان کتاب نوشته: «پس آنچه را می توان به خوانندگان اطمینان داد این است که رؤوس مسائل تاریخیه که در این کتاب ضبط شده تزلزل ناپذیر است و اگر تأملی باشد فقط در جزئیات و تعبیرات است و در آنها نیز مهما اُمکن فحص و تحرّی شده و اصحّ اقوال نگاشته گشته.»

به این ترتیب تأکید او در کواکب الدریه مبنی بر بی طرفی و صحت و «تزلزل ناپذیری» مطالبش گویای این حقیقت است که مطالب کشف الحیل او «متعصبانه و کذب و دروغ و تزلزل پذیر» است! زیرا نمی شود مطالب متضاد هر دو کتاب درست باشد! جالب آن که خود وی چنین شهادت داده: «دو جلد کتاب کشف الحیل طبع تهران در ردّ بهائیت که اگر چه با قلم زهرآگین و تند و تلخ نگاشته شده ولی یک کلمه بی حقیقت و متزلزل و شبهه ناک در آن گنجانده نشده بلکه افتضاحات فزون از شماری دارند که غفت قلمی و مقتضیات محیط مانع از ذکر آن بوده است»^{۵۹} و به خاطر چنین اعمال و سوء اخلاق و احوالی بود که همسروی در اثر این همه فساد و دروغ او، در کمال اطمینان و ایمان و قدرت و شهامت، از او دوری جست و بر امر بهایی ثابت و مستقیم ماند. همچنین شایان ذکر است که خود آواره نیز پس از جدائی از جامعه بهائی، در مقطعی توبه نامه غیر متبنی دال بر پشیمانی اش نوشت ولی نتوانست بر نفس غالب گردد و به خسران عاقبت دچار شد. حال خوانندگان عزیز می توانند اعترافات فوق آواره درباره کواکب الدریه را با کشف الحیل او مقایسه کنند و خود قضاوت فرمایند.

البته جناب مندر چون این حقایق را می داند، در این مقاله سعی دارد به حیل ای دیگر متشبث شود تا بلکه راه گریز دیگری



بیاید! به این جهت در ص ۱۱۹ فصل نامه، کتاب کواکب الدریه را «باسمه ای و فرمایشی» می خواند که بهائیان صورت آن را هنگام چاپ تغییر داده یا حذف کرده اند! حال آن که خود آواره کتاب کواکب الدریه خود را قبل از برگشتنش از آئین بهائی چاپ کرده بوده! در صفحه ۵۲۴ جلد اول آن می نویسد: «وَقَدْ فَرَعْنَا عَنْ مُبَاهِرَاتِ طَبِيعِهِ مُؤَلَّفَةَ الْحَقِيرِ عَبْدِ الْحُسَيْنِ آوَارَه بِمِصْرَ الْقَاهِرَه» فی یومِ الاثْنِین ۲۰ شَهْرِ مُحَرَّمِ الْحَرَامِ سَنَةِ ۱۳۴۲ هِجْرِيَه مُطَابِقَ ۳ سِبْتَمْبَرِ ۱۹۲۳ میلادی (بمطبعة السعادة بجوار محافظة مصر) و حَقُوقُ الطَّبِيعِ مَحْفُوظَةٌ لِمُؤَلَّفِهِ وَ التَّرْجِمَةُ حَرَّةٌ لِمَنْ يَرِيدُ. در ص ۳۳۹ جلد دوم نیز تاریخ پایان کتاب «۲۹ ینابر ۱۹۲۴ م ۲۳ جمادی ثانی ۱۳۴۲» قید شده. برای آن که آکا ذیب آیت الله لنگرانی و آواره و آقای مندر بیشتر فاش گردد و ضمن آن تهمت و دروغ مطروحه در ص ۱۲۰ فصل نامه نیز مبنی بر قصد بهائیان برای ترور آواره آشکار گردد، قسمتی از خاطرات تشرف جناب آقا عبدالوهاب ذبیحی حضور حضرت ولی امر بهائی شوقی ربانی را که مربوط به موضوع است تقدیم می دارد:

فرمودند احبای ایران تاریخ آواره را بخوانند؛ هر چند اغلاط و اشتباهاتی دارد معهذاً خواندنش مفید است. این آدم در تألیف آن کتاب زحمت کشیده، هر که به او مقروض باشد باید تا فلس آخر بپردازد، زیرا حقوق مدنی او محفوظ است. شب که زائرین به مسافرخانه برگشتند عبدالرزاق افندی بغدادی خیلی مضطرب بود و اظهار داشت آقای ذبیحی جواب سؤال شما چوبی بود که به پای من خورد. ذبیحی پرسید مطلب از چه قرار است؟ گفت چهار صد مجلد از کتاب های آواره در بغداد نزد من است. بعد از نقضش [= شکستن پیمان] جدا شدنش از جامعه بهائی [هر چه نامه نوشت جوابش ندادم، اما حالا به مجرد ورودم به بغداد همه را می فروشم و پولش را برایش می فرستم. ذبیحی از این قضیه در عجب شد و از آن همه بزرگواری به طرب آمد چه که از ابتدای تاریخ تا به حال نفسی مانند آواره بی وفا و بی حیا دیده نشده و احدی مثل او به الله بی احترامی نکرده و هیچ مُفسِدِ مُلجِدی چنان تهمت هائی اختراع ننموده و آن گونه بهتان هائی وارد نساخته. معهذاً به مراعات حق مدنی او توصیه می فرمایند در صورتی که اگر این شخص در دوره رسول خدا صلوات الله علیه می بود و یک هزارم این جسارت ها از او سر می زد، خونس را هدر می فرمودند

چنان که درباره کعب بن اشرف این عمل را مجری داشتند.^{۶۰}

نمونه مشابه فوق آن که در کتاب خاطرات نه ساله، که نویسنده آن جناب یونس خان افروخته از منشیان حضرت عبدالبهاء بوده اند، در صص ۳۴۹-۳۴۸ اشاره می کند که چند نفر از بهائیان می خواستند مانع استخدام حبّ الله پسر جمال بروجردی از مرتدین و ناقضین امر بهائی در مدرسه ای تازه تأسیس در طهران بشوند و به گمانشان بر طبق روش معمول ادوار سابقه کار ممدوحی بوده، ولی چون حضرت عبدالبهاء این خبر را می شنوند يك مرتبه می فرمایند: «چطور؟! چطور نشستید مشورت کردید که يك نفر ناقض را از نان خوردن بیاندازید؟! این طریقه خدمت به امر نیست! در امر معیشت، ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد. احبّاء [= بهائیان] باید آیت رحمت الهی باشند؛ مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری بیازند. ناظر به استعداد و قابلیت نباشند.» بعد جناب یونس خان می نویسد که حضرت عبدالبهاء مدتی از آن قبیل بیانات فرمودند به طوری که یونس خان از تصمیم مزبور خجل می شوند.

اما هموطنان عزیز گمان فرمایند که این قبیل توصیه ها به عنوان امری تهذیبی و اخلاقی مطرح شده است. بلکه در بیانات و نصوص مذکور در آثار بهائی به عنوان حکمی مُحکم بر آن تأکید شده است. از جمله حضرت ولی امرالله درباره این حکم بدیع امر بهایی در خصوص حقوق اجتماعی و اقتصادی مُرتدین - علاوه بر نسخ حکم قتل ایشان که در ادوار سابقه منصوص بوده - چنین می فرمایند:

و در ختام، انظار یاران ممتحن پر عشق و وفای حضرت عبدالبهاء را به این امر مهمّ و لازم منعطف نمایم و به این نکته متذکّر دارم و آن مواظبت و دقّت تامّ در حفظ حقوق مدنیّه شرعیّه شخصیه افراد است از هر سلك و طایفه و نژاد و عقیده و مقامی. در این مقام امتیاز و ترجیح و تفویّق جائز نه؛ باید در نهایت سعی و دقّت من دون تردّد و ملاحظه ای یاران و برگزیدگان حضرت بهاء الله در محاسبات و معاملات خویش راجع به حقوق اصلیه نوع بشر، ادنی امتیازی بین آشنا و بیگانه و مؤمن و مشرک و مقبل و معرض نگذارند؛ بعد از تحقیق و تدقیق اگر چنانچه مقروضند باید به تمام قوا همّت بگمارند تا آنچه بر عهده آنان است، تا فلس اخیر بپردازند و راحت نجویند تا به تأدیّه آنچه را مکلفند به تمامها موفّق گردند.



حقوق مدنی و معاملات ظاهره تعلقی به دیانت و اعتقاد باطنی انسان نداشته و ندارد. افراد در هیأت اجتماعی چه از موحّدین و چه از مشرکین کلّ در این مقام یکسانند و حقوق شخصیّه آنان نزد اصحاب عدل و انصاف محفوظ و مقدس و مسلم و هر متردد متمرّدی در ساحت آن منتقم قهار مقصّر و مسئول و مردود. بلی مصاحب و موافقت با کفّار ملحدین و خائنان پرکین و بی وفایان خود بین و رعایت و مهربانی به دشمنان امرالهی ذنبی است جسیم و انحرافی است عظیم از صراط مستقیم الاهی، ولی نفس ارتداد و محجوبیت و ترک عقیده، حقوق مدنیّه شرعیّه افراد آزاد را به هیچ وجه من الوجوه به قدرسم [بزه سورخ سوزن] تخفیف و تغییری ندهد! و الا اهل بهاء بساط پیشینیان را در این قرن مشعشع نورانی دوباره بگسترانند و آتش تعصب و همیه جاهلیه را در صدور برافروزند و خود را از مواهب جلیله این یوم موعود محروم سازند و تأییدات الهیه را در این روز فیروز از ظهور و بروز باز دارند. حیف است ذیل تقدیس را به این اوهام و شتون ناشایسته آلوده نمایم.^{۶۱}

درص ۱۲۱ نیز از دست داشتن لُنکرانی در چاپ کتاب فلسفه نیکوی بروجردی رفیق آواره و صبحی می نویسد که حال و روز این سه در دروغ نویسی و فساد با پشتیبانی امثال لُنکرانی شبیه هم است. یک نمونه آن این است که آقای منذر همچون مرادشان آقای لُنکرانی گول اکاذیب امثال نیکورا خورده و به نقل از او، ایراد می گیرد چرا حضرت بهاءالله و عبدالبهاء در عکا و حیفا به مسجد تشریف می بردند و نماز اسلامی می خواندند، حال آن که بایستی «امام جماعت عکا را هم از این عمل باز بدارد و به کیش خود دعوت کند. اگر محمد مصطفی در خانه کعبه می رفت که بت پرستی کند، او هم می رفت مسجد که به جماعت نماز بگذارد».^{۶۲} ایشان فراموش کرده اند که تبعید و حبس و بلایای ۴۹ ساله حضرت بهاءالله طبق مدارک و اسناد دولتی ایران و عثمانی که حال موجود است، به خاطر ادعای مسلمانی نبوده بلکه به خاطر ادعای ظهور مستقل جدید آسمانی بوده است! الواحی که به سلاطین ارض و علمای ادیان مختلف برای دعوت آنان به امر جدید الهی و صلح و وحدت نوع انسان فرستادند، کل حاکی از آمدن موعود همه امت ها بوده است! شهادت نویسندگان غیر بهائی از سراسر جهان کل حاکی از همین حقیقت بوده است! احترام و تجلیل و تکریم حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در عکا و حیفا توسط شخصیت های فلسطین،

همه و همه حاکی از حقیقت مذکور می باشد! چنان که به عنوان مثالی از ده ها نمونه، نوفل افندی نوفل که در زمان حضرت بهاءالله نیز بوده، به نقل از دائرة المعارف جناب اشراق خاوری، در کتاب سوسنه سلیمان فی اصول العقائد والادیان که در لبنان چند بار چاپ شده، صریحاً اشاره می کند که حضرت بهاءالله مذهبی جدید آوردند و ضمن شرحی درباره حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، می نویسد اخبار ایشان در جراید شهرت یافته است. یا هفته نامه النفر که به مناسبت صعود حضرت عبدالبهاء در شماره مورخ ۶ ربیع الثانی ۱۳۴۰ خود (مطابق با دسامبر ۱۹۲۱) سخنرانی ها و اشعار علما و بزرگان مسلمان و یهودی و مسیحی حیفا و فلسطین را که در آن حضرتشان را بهائی و پیروانشان را بهائیون ذکر کرده اند، چاپ نموده است و از اسناد و شواهد موجود غیر بهائی در این خصوص می باشد. آنگاه آقای لُنکرانی به طناب نیکو به چاه توهم رفته، می خواهند رفتن حضرت بهاءالله و عبدالبهاء به مسجد را دلیلی بر ردّ این حقیقت بیاورند! حال آن که بجای آن می بایست می نوشتند این امر دلیل بر تصدیق اسلام توسط دیانت مقدس بهائی است. راستی اگر به مسجد تشریف نمی بردند، آقای منذر چه می گفتند؟! از آن جالب تر و حیرت انگیزتر آن که آقای منذر از حواس پرتی و بهائی ستیزی به جای آن که به نیکو ایراد بگیرند که قیاس مع الفارق کرده و «رفتن به خانه کعبه برای بت پرستی» را با «رفتن به مسجد برای نماز جماعت» مقایسه کرده و با قراردادن بت پرستی در کنار اسلام، به حضرت رسول اکرم (ص) و آئینشان توهین نموده، هر آنچه را که نیکو نوشته قبول کرده اند! حال آن که ظاهراً جناب منذر فراموش کرده اند حضرت محمد تا چند سال، ظهور خود را جز از افرادی خاص و معدود پنهان داشتند و پس از مدتی دعوت خود را علنی فرمودند. گاه مقام خود را «ما أنا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَكُم» می گفتند، و گاه «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ» در حقشان وارد. فراموش کرده اند حضرتشان برای تربیت تدریجی مشرکین و حتی تازه مسلمانان مکه و تفهیم حقایق اسلام عزیز به ایشان چطور با آنان مامشات می فرمودند! گویا حکمت نزول سوره نجم و ذکر اسامی بت های عرب جاهلیت در آن و طرح مسأله غرائق توسط بعضی مفسرین به عنوان شأن نزول آن، و یا حکمت تدریجی تشریح یا تحریم بعضی احکام - مثل تحریم تدریجی شرابخواری - را نیز فراموش کرده اند!

آقای منذر ظاهراً جریان صلح حدیبیه با قریش را نیز به یاد نمی آورند که وقتی حضرت محمد به حضرت علی دستور دادند که شرایط صلح را بنویسند، همین که نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم، سفرای قریش گفتند ما این کلمه رحمن و رحیم را



نمی شناسیم باید مثل ایام جاهلیت نوشته شود بسمک اللهم! حضرت مدارا فرموده قبول کردند. بعد اعتراض کردند کلمه رسول الله نیز باید از عهدنامه حذف شود زیرا اگر ما محمد را به رسالت می شناختیم که این منازعات نبود. حضرت تصدیق کرده، دستور می دهند حضرت علی آن را نیز حذف کنند و محمد بن عبدالله بنویسند. حضرت علی خدمت حضرت رسول عرض می کنند برای من سخت است که کلمه رسول الله را از شما بگیریم؛ به خدا قسم اگر دستم قطع شود بهتر است برای من از آن که این کلمه مقدسه را محو و معدوم کنم؛ نهایتاً حضرت محمد خود این کار را انجام می دهند.

این مماشات و رعایت اصل آشکار کردن تدریجی حقایق در همه ادیان بوده است. مثلاً آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام، حاکی از دعوت تدریجی حضرت ابراهیم است تا قوم آماده قبول وحدانیت الهی شوند. چنانکه مرحوم مجلسی در بحارالانوار، چاپ جدید، جلد ۶۱، ص ۱۶۱، درباره آیات مزبور توضیح می دهد که خورشید در عالم محسوسات نورانی ترین انوار است و حضرت ابراهیم به خاطر موافقت با قومش و اتمام حجت برایشان فرمود «هذا ربی» (خورشید رب من است) زیرا نور و ظهور و بزرگی خورشید برای قوم محسوس بود، اما سپس به قوم گفت از این عقیده خود برگشته است و خدای واحد را خدا می داند چه که خورشید با تمام این اوصاف دچار تغییر می شود و گاه هست و گاه نیست و بنابراین نمی تواند خداوند قدیم باشد، بلکه ممکن الوجود و محدث است. و یا در تفسیر القرآن سید علیخان درباره آیه ۲۷ سوره بقره این توضیح مذکور که چون در زمان حضرت رسول تعداد آسمان ها را هفت می دانستند در آیه نیز نظر به مماشات و توافق با قوم تعداد آنها را هفت بیان فرموده است، و الا تعداد آسمانها بیش از این هاست. و یا حضرت مسیح نیز در اول مطابق تورات سخن می گفتند و به معبد یهود تشریف می بردند و حتی با گنهکاران و زانیان نشست و برخاست می کردند و بتدریج آشکار ساختند که همان موعود تورات اند. پولس رسول نیز در رساله به قرنیتان، باب ۹ به همین روش مماشات به خاطر هدایت همه نفوس اشاره می نماید و می گوید:

با اینکه از همه کس آزاد بودم خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم. و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم. و بی شریعتان را چون بی شریعتان شدم هر چند نزد خدا بی شریعت نیستم بلکه شریعت مسیح در من است تا بی شریعتان را سود برم.

ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم. همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم. اما همه کار را به جهت انجیل می کنم تا در آن شریک گردم.

با این همه، جناب منذر همه این حقایق تاریخی در صدر اسلام و سایر ادیان را فراموش کرده اند، و از روی کینه و بهائی ستیزیشان به اوهام و افتراشات امثال نیکویی دل بسته اند که در ردیه اش حتی ماه روزه بهائی را که بر حسب تقویم بدیع بهائی «شهرالاعلاء» است، به اشتباه «شهرجلال» می نویسد! ۶۳ ایشان باید متوجه باشند که مریدان آسمانی در هر مرحله ای از آشکار کردن تدریجی رسالتشان، آنچه در اول و آخر فرموده و عمل کرده اند ناظر به حقیقتی واحد بوده و در همه مراحل هدفشان تحقق اراده الهی به فراخور استعداد و درک مردم بوده است. چنان که حضرت بهاءالله درباره ظهور حضرتشان، از جمله در لوح شیخ چنین فرموده اند: «به کمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید. قسم به آفتاب حقیقت، نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد؛ حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست. جهد نمایند تا به این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیت فائز شوید. این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال، و لکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود، ظهور این مقام مشکل به نظر می آید... گاهی به لسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قُصوی، ظهور این مقام بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیداً». [شهادت خداوند کافی است]

آقای منذر در صص ۱۲۷-۱۳۳ مطالبی با عنوان اعتراض به میلسپو به علت روی کار آوردن بهائیان آورده و آن را با قضیه شهادت سه بهائی در شاهرود پیوند زده، سعی می کند با آکاذیبی که به قول ایشان در روزنامه «وجدان»، به صاحب امتیازی و مدیریت دکتر محمود مصاحب دوست دیرین لنکرانی» ۶۴ آمده است، همچون لنکرانی به تحریف تاریخ پردازد. خوش آن روزی که چنان که قبلاً اشاره شد به قول آقای جعفریان، «محققان با دقت و بیطرفی در این باره بنویسند و پنبه آن موضوع را بزنند»! ۶۵ آکاذیب و افتراشات امثال لنکرانی و منذر، از نقل قول های دروغی که در صفحه ۱۲۹ فصل نامه به نقل از روزنامه مزبور و روزنامه مزبور به نقل از «پرونده محاکمه قضایای شاهرود»، به کتب و آثار بهائی نسبت داده مشهود است. جالب آن که خود آن روزنامه در ص ۱۳۰ فصل نامه سطر ۱۳، اعتراف کرده که نقل قول های مزبور «به طور التقاطی» از آثار بهائی جمع آوری شده! و ای کاش التقاط و سرهم بندی جملات بود، که



بعضاً التقاط و وصله پینه کلمات است که نامش چیزی جز تحریف نیست! و از آن عجیب تر این که اعتراف کرده نقل قول مزبور را از «پرونده محکمه» درباره قضیه شهدای بهائی شاهرود استخراج کرده که خود حاکی از میزان قابل توجه همدستی امثال لنکرانی و خالصی زاده و دار و دسته این دو با سیستم قضا و دادگستری و اولیای سیاسی مملکت است! کم و کیف حقایق آن نیز ان شاء الله روشن خواهد شد!

اعتراف دیگر در این خصوص که همدستی فوق را تأیید می کند آن که در ص ۱۳۱ فصل نامه می گوید قاتلین آن شهدا از طرف قاضی حکومت پهلوی بی گناه شناخته شده و آزاد شدند! با این حال، یکی نیست از آقای مندر بپرسد که ای برادر عزیز بی انصاف، این که جامعه بهائی توسط جناب فروتن، منشی محفل بهائیان ایران، تظلم نامه به نخست وزیر وقت، آقای قوام، می نویسد و تقاضای عدالت و جلوگیری از بهائی کشی در سراسر ایران را می کند، چه اشکالی دارد؟! توقع داشتید در آن ایام در اثر تحریکات و دسیسه های امثال لنکرانی و خالصی زاده و امثال ایشان،^{۶۶} و عدم توجه مراجع دولتی به بهائی کشی در شاهرود و آزادی قاتلین توسط دستگاه قضای پهلوی، در شهرهای مختلف ایران همچون: بندرجز، بابل، نجف آباد، حصار خراسان، شازند ارک، نیریز، زابل، خاش، بیرجند، سرچاه، زاهدان، و... بهائیان را بزنند و غارت کنند و بعضاً بکشند، و با این حال آن مظلومان به دولت متبوع خود نیز نامه ننویسند و دادخواهی نکنند؟!^{۶۷} می دانید چقدر از این نامه ها در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی به مقامات مسؤول وقت برای جلوگیری از ظلم به بهائیان نوشته شده و مورد بی اعتنائی واقع شده؟!^{۶۸} آن وقت شما به جای آن که نگران حفظ صداقت و کشف حقیقت باشید، به فکر اثبات مقام و رتبه جناب لنکرانی در برابر آقای خالصی زاده هستید، و می نویسید، «نکته جالب توجه آن که در آن کشمکش، آیت الله لنکرانی هم فعال (بلکه جلودار) بود و روزنامه وجدان عملاً بلندگوی افکار لنکرانی محسوب می شد. اما فروتن، به علت موقعیت بسیار مهم لنکرانی در پایتخت و نزد دولت قوام، در شکواییه خود به نخست وزیر، به رغم تصریح به نام خالصی زاده، هیچ اسمی از لنکرانی نمی برد!»^{۶۹} حال آن که خودتان در ص ۱۱۰ فصل نامه اعتراف کرده اید که خالصی زاده نیز دارای هواداران خود بوده، و در ص ۱۱۵ فصل نامه نوشته اید که خود لنکرانی، شیخ محمد خالصی زاده را «مقام منبع نابعه اسلام و شرق، آیت الله العظمی آقاشیخ محمد خالصی» نامیده است! سبحان الله!

حقیقتاً تظلم نامه بهائیان در آن ایام، چه ربطی به «خشم میلسپو و جناح انگلوفیل همبسته با او» و «حمله روزنامه رعد امروز (که ارگان سید ضیاء و هواداران او محسوب می شد) با نطق لنکرانی در مجلس شورای ملی^{۷۰} و رقابت ها و دسیسه های سیاسی مذهبی او و خالصی زاده و دیگران و دار و دسته هایشان دارد؟! آیا جز وجه المصلحه کردن اقلیت مظلوم بهائی برای اهداف و رقابت های مادی و سیاسی؟! جناب مندر، امثال شما در عین طرح اتهام طرفداری حکومت پهلوی از بهائیان و ارتباط آنان و ده ها هتمت و افترا در این خصوص، چه سهل و ساده از چنین ارتباطات کاملاً سیاسی امثال آقایان لنکرانی و خالصی زاده می گذرید! لابد چون ایشان هر دو به قول خودتان از آیات عظام بودند، اشکالی در ارتباطشان نمی بینید! اما دست عدالت خداوند حواس شما را پرت نموده، در صفحه ۱۲۷ فصل نامه اشاره می کنید که «لنکرانی... در دوره اول مأموریت میلسپو با وی... موافقت داشت»، ولی «در بار دوم مأموریتش... شدیداً با او در افتاد و در ۱۶ دی ۱۳۲۳ نطق شدید اللحنی بر ضد وی در مجلس چهاردهم ایراد کرد که در برکناری او تأثیر شایانی داشت!» و در یادداشت ۱۸۵، ص ۱۵۲ فصل نامه، دسته گل دیگر به آب داده، در افشای ناخواسته گوشه ای از ارتباطات مزبور و رقابت های آیات عظام، می نویسید:

لنکرانی در بهار ۱۳۲۵ نماینده دولت قوام در مذاکره با پیشه وری و هیئت همراه وی پیرامون بحران آذربایجان بود و علاوه بر این، مطبوعات مبارز و آزادیخواه پایتخت، از وی به عنوان چهره ای محبوب و ملی یاد می کردند. آقای خالصی زاده از این ویژگی محروم بود، بلکه به عکس، به علت حمایتش از سیدضیاءالدین طباطبائی در سال های پس از شهریور ۱۳۲۰، آماج حملات مطبوعات یاد شده نیز قرار داشت.

لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر من نام فسق/ داوری دارم خدا را، من که را داورم کنم؟! مصداق «گنه کرد در بلخ آهنگری/ به ششتر زدند گردن مسگری» است! توافق اولیه لنکرانی با میلسپو چرا و در افتادن با وی در بار دوم چرا و حمایت خالصی زاده از سید ضیاء چرا و...؟! آیا اینها چون از طرف آیات عظام است اشکالی ندارد و حمل بر هیچ توطئه و قصدی نیست؟! پنبه این را نیز محققین باید بزنند! به هر حال جناب مندر ما از شما ممنونیم که مسبب بهائی کشی ها، همچون لنکرانی و خالصی زاده، را يك يك معرفی فرموده اید و



اسناد آن را ارائه داده اید و بدون توجه، میزان قدرت و ارتباطات و اهداف سیاسی چنین بهائی ستیزانی را نیز در حکومت پهلوی رو کرده اید!

آقای منذر در ادامه مقاله شان، درصص ۱۳۴-۱۳۷ ضمن افتخار به آقای لنکرانی به خاطر «حمایت از محاکمه و مجازات تروریست های بهائی ابرقو» (۱۳۲۸-۱۳۳۴)، دو اعتراف می نماید: یکی این که چگونه لنکرانی وکیل مدافع مقتولین ابرقو، آقای صابر، را هدایت و تحریک می کرده است؛ و دیگر این که چگونه لنکرانی و دوستانش با آقای کاشانی در کشته شدن دکتر برجیس بهائی و آزادی قاتلین او دخیل بوده اند! چون شرح حقیقت این ماجرا در کتاب جناب محمد تقی افغان تحت عنوان «بی گناهان» و مقاله «دریفوس در ابرقو»^{۷۱} آمده است در اینجا به آن نمی پردازد. اما برای استحضار خوانندگان عزیز اشاره می نماید که قاتل و یا قاتلین مزبور از خود مسلمانان بوده اند و نه بهائیان، و تقریباً تمامی عوامل قضایی، در سطح محلی و ملی، با پرونده سازی و تحریف واقعیات مسلم و غیر قابل انکار، بر علیه بهائیان حکم راندند!

در صص ۱۳۷-۱۳۹ راجع به درگیری با وزیر بهائی هویدا، منصورروحانی، توسط لنکرانی می نویسد، حال آن که روحانی بهائی نبوده است. اما نکته جالب آن که در صص ۱۳۸ اعتراف لنکرانی را درباره بهائی نبودن هویدا، چنین می نویسد: «پدر او بهائی بوده ولی خودش هیچ مذهبی ندارد»، و جالب تر آن که در صص ۱۵۳، یادداشت ۱۹۳، می نویسد در سال ۱۳۴۶ موقعی که لنکرانی از حیث اقتصادی در نهایت شدت به سر می برده و سخت مقروض بوده، هویدا مقداری وسایل خوراکی (برنج و روغن و...) برای وی می فرستد و چون لنکرانی نمی دانسته اجناس از طرف چه کسی است، آنها را مصرف نکرده، بالاخره آن را به بیمارستان فیروزآبادی می دهد. حتی تا همین حد هم که صحت داستان را از جناب منذر بیذیریم، جای این پرسش باقی است که چرا هویدا چنین کرده؟! مشخص است؛ چون دوران هویدا دوران رونق بخشیدن هدفمند به کار روحانیون بوده است!^{۷۲}

اما از آن هم جالب تر این است که در همین فصل نامه، آقای ابراهیم ذوالفقاری در مقاله «اولین زن کابینه»، هویدا را بهائی گفته! ایشان قبل از این هم در «فصل نامه»

شماره ۱۰، مورخ ۱۴ دی ۱۳۸۵، در مقاله «تبار هویدا» و پس از آن نیز در مقاله «هویدا و بهائیت»، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۶، در سایت بازتاب، مؤکداً و مصرأً هویدا را نیز مانند پدرش - که بهائی باقی نماند - بهائی دانسته بود! همچنین حجّت الاسلام حسینیان (رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی) نیز در صفحه ۲۱ همین فصل نامه چنین گفته اند! با این احوال، آقای منذر جواب آقای ذوالفقاری و حسینیان را چه خواهند داد؟ این تناقض چگونه در یک فصل نامه رفع خواهد شد؟! تازه فقط آقایان ذوالفقاری و حسینیان نیستند! جواب کیهانیان و جام جمیان و آقای عبدالله شهبازی و حجة الاسلام سید حمید روحانی (مدیر بنیاد تاریخ پژوهشی ایران معاصر) و آقای موسی حقانی و دیگر بهائی ستیزانی را که هویدا را بی چون و چرا بهائی دانسته اند، چه خواهند داد؟! بخصوص که بهائی ستیزان مزبور فقط به خاطر این که پدر هویدا بهائی بوده او را نیز بهائی دانسته اند،^{۷۳} و بر این اساس ممکن است فقط به خاطر این که برادران آیت الله لنکرانی توده ای بوده اند، ایشان را هم توده ای دانند و به قول آقای جعفریان، آقای منذر مجبور شوند پنبه این جریان را نیز بزنند! البته بگذریم از این که خود آقای منذر نیز در همین مقاله شان (صص ۱۴۰ فصل نامه) بهائی بودن هویدا را رد نکرده اند! شاید با نظر «مراد» خود مخالفتند! و اباً دسته گل های جدید تر بهائی ستیزان مزبور در ایام اخیر این است که حال به خود پرداخته اند، و یکی دیگری را بهائی معرفی می کند و دیگری متقابلاً وی را! (مثل آقای شهبازی که در سایت خود همین اتهام را به آقای حسینیان زده است!)



دسته گل پنجم مربوط به مقاله چهارم فصل نامه ۱۷

مقاله چهارم فصل نامه را آقای احسان الله شکراللهی طالقانی با عنوان خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و نسخه های تویه نامه سید علی محمد باب نوشته اند که فی الحقیقه باید مقام اول به آب دادن دسته گل ها و «کج کار گذاشتن خشت اول» را به ایشان داد! چه که علاوه بر نکاتی که در مطالب و منابع زیر به آن اشاره شده، ایشان مبنای تحقیق خود را بر کتاب «خاطرات کینیاژ دالگوروکی» گذاشته اند که جعلی بودن آن در مقاله قبلی (مقاله چهارم و یا دسته گل پنجم!) مورد بحث قرار گرفت. پاسخ مطالب تکراری ایشان درباره شبهه ادعای تویه حضرت باب از مقام قائمیت و رسالت بارها داده شده است و مقالات متعددی راجع به آن در سایت های بهائی (مثل نیونگاه و نقطه نظر) وجود دارد و لزومی به تکرار آنها در اینجا نیست. از جمله پاسخ به همین مقاله ایشان نیز ضمن جوابیه به اکاذیب ویژه نامه ایام جام جم، شماره ۲۹، مورخ ۱۳۸۶/۶/۶، در مقاله ای با عنوان قد قَدِیْتُ بِکَلِّی لَکْ^{۷۴}، و نیز در مقاله ای مستقل در سایت نقطه نظر با عنوان توهین فصل نامه تاریخی و سیاسی ویژه بهائیت به امام جعفر صادق ع آمده است!

اما در اینجا برای نشان دادن دسته گل به آب داده شده توسط ایشان و استاد حائری لازم است اشاره ای به توهینی که این دو به حضرت صادق ع نموده اند بنمایند. در یادداشت شماره ۱۵، ص ۱۷۵ همین «فصل نامه» و زین شماره ۱۷، جناب شکراللهی در ایراد و اعتراض به اصطلاح «تَلِجُ الْفُؤَادِ» که در یکی از دواثر حضرت باب در فصل نامه آمده، چنین نوشته اند: «استاد حائری این ترکیب «تَلِجُ الْفُؤَادِ» یا برف قلب را ترکیبی بسیار ضعیف و نازل در زبان عربی دانسته اند که مفهومی شبیه «دل خنک کردن» را از آن می جسته و این خود یکی از نشانه های بی سواد و کم مایگی سید علی محمد باب است!» غافل از آن که این اصطلاح را قبل از حضرت باب، ائمه اطهار به کار برده بودند و حضرت باب نیز بارها فرموده اند که علمشان مدرسی و اکتسابی نیست بلکه همچون علم انبیاء و ائمه لدنی و فطری می باشد!

امام صادق ع در کتاب مشهور شیعیان، «اصول کافی»، جلد ۳، ص ۲۸۶، باب «تفریح کرب المؤمن» [=گشودن گرفتاری مؤمن] می فرمایند: «مَنْ نَفَسَ عَنِ مُؤْمِنٍ كُرْبَهُ نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ تَلِجُ الْفُؤَادِ...» [=کسی که مؤمنی را از گرفتاری نجات دهد، خدا او را از گرفتاری های آخرت نجات بخشد و از گورش با دل خنک شده و مسرور در آید...]! ای کاش جنابان حائری و شکراللهی که از معارف و اصطلاحات ائمه اطهار غافل شده اند، حد اقل به علوم اکتسابی خود رجوع می کردند و کتاب لغت عربی را ملاحظه می نمودند که بینند مثلاً در فرهنگ نوین عربی - فارسی، تألیف سید مصطفی طباطبائی، «تلیج» را به معنی خنک شدن و نیز کنایه از راضی و خوشنود شدن آورده است. سرچ گوگل که در دسترس ایشان بود! چرا سری به آن نزدند که بینند ائمه اطهار همان اصطلاح را قبلاً به کار برده بودند؟! آیا به اصطلاح، محققین و مورخینی چون ایشان که در موضوعات دینی اسلامی و بای و بهائی دست به قلم برده اند، اول نباید زبان عربی و ادبیات عرب بیاموزند، آن گاه دم از «ترکیبی بسیار ضعیف و نازل در زبان عربی» زنند؟!

با اشتباه وحشتناک و رسوایی فوق، از ایشان بعید هم نبود که در اول مقاله شان با ذوقی کودکانه گریزی هم به اکاذیب تکراری یادداشت های جعلی کینیاژ دالگوروکی بزنند و آن را به علت «لحن صادقانه» و «تطابق آن با وقایع مربوط به باب و بها براساس اسناد موجود»، غیر جعلی و صحیح و «حیرت انگیز» بدانند!^{۷۵} و این در حالی است که چنان که قبلاً اشاره شد، حتی اهل فن از اساتید مسلمان آن را دروغ و غیرمطابق با حقایق تاریخی آئین های بابی و بهائی دانسته اند!^{۷۶}



خود را به عنوان يك حزب سياسي در زیرنقاب دروغین مدعیات شبه مذهبی پوشیده نگه دارند!»

از توهین ایشان به ساحت حضرت عبدالبهاء و تهمت های تکراری ایشان مبنی بر سیاسی و استعماری جلوه دادن دیانت بهائی و پیروان آن و سعی ایشان در شبه مذهبی تلقی کردن آن که فعلاً بگذریم، حقیقتاً نگارنده متعجب است در حالی که موضوع پیچیده ارتباط و تعامل دین و سیاست، الف قامتِ محققین گذشته و حال جهان را همچون دال، و خود جناب تقوی را نیز اسیر اوهام و خیال نموده، چگونه ایشان چنین دسته گلی به آب داده، موهوماتی را سرهم کرده اند که معلوم نیست خود نیز می دانند چه نوشته اند یا نه! برادر عزیز، هنوز پس از ۱۴۰۰ سال، در خود امت اسلام حدّ و حدود نظریه سیاسی اسلام و ملاک قضاوت درباره آن مورد مناقشه خود سیاسیون و متفکرین و روشنفکران و علمای دینی مسلمان اعم از سنی و شیعه و غیره است و تکلیف آن روشن نشده و اجماعی درباره آن وجود ندارد! با این حال، شما و امثال شما چطور با ملاکی موهوم و نامعلوم، قاطعانه به نقد آموزه های بهائی درباره ارتباط دین و سیاست پرداخته اید!

برادر جان، هنوز پس از ۱۴۰۰ سال مصداق اولی الامر مذکور در قرآن مجید که مقوله ای اساسی در بحث ارتباط دین و سیاست در اسلام است، نزد قِرَقِ اسلامی شیعه و سَنّی مورد اختلاف است! چرا راه دور رویم؛ آیا هنوز در میان خود شیعیان حداقل دو دسته از علما نیستند که بر سر دخالت یا عدم دخالت دین در سیاست و کم کیف آن اختلاف نظر ماهوی دارند؟! نمونه معاصرش در همین ایران عزیزمان آن که هنوز پس از سی سال از انقلاب، بین طرفداران مکتب تفکیک امثال آیت الله میرزا مهدی اصفهانی و شاگردانش همچون سید موسی زرابادی، شیخ مجتبی قزوینی، محمدرضا حکیمی، شیخ محمود حلبی تولائی مؤسس انجمن ضدّ بهائی حجتیه، با طرفداران نظریه ولایت فقیه - که به مبارکی و میمنت، شما نیز همچون آقایان شهبازی و حقانی و روحانی و غیره از مورّخین رسمی اش شده اید و اخیراً در صدا و سیما آن نیز تحلیل تاریخی ارائه می فرمائید - چه از نظر مسائل دینی و فلسفی و عرفانی، و چه از نظر مسائل سیاسی و رابطه دین و سیاست و رابطه دین و دولت و نقش روحانیون در سیاست و دولت، اختلاف وجود دارد! هنوز آن یکی هر دولتی را قبل از قائم موعود و نیز دخالت علمای شیعه در سیاست را مردود می داند، و این یکی نمی داند!^{۷۸}

دسته گل ششم مربوط به مقاله پنجم فصل نامه ۱۷

مقاله پنجم را آقای سید مصطفی تقوی با عنوان بهائیت و سیاست عدم مداخله در سیاست نوشته اند. ایشان در ویژه نامه شماره ۲۹ «ایام» جام جم مورخ ۱۳۸۶/۶/۶ نیز دو مقاله با عناوین رسانه های اسرائیل حمایت می کنند و بهائیت و سیاست؛ تناقض شعار و عمل نوشته اند. اساس مقاله ایشان در فصل نامه نیز تکرار همان مقالات ایام است. پاسخ مقالات ایشان و دوستانشان در ایام، در سایت <http://www.velvehdarshahr31.info> ، از جمله ذیل عنوانین: سیاست الهی، سیاست بشری؛ بعضی دیدگاه های بهائی درباره تمدن مادی عصر حاضر و نظام ها و رژیم های سیاسی آن، و سیاست و مداخله در آن، و... آمده است. به این جهت از هموطنان عزیز می خواهیم که حتماً به آنها مراجعه فرمایند. اما در اینجا نیز نظر به اهمیت موضوع باید به بعضی مطالب دیگر مفصلاً پرداخت تا مفهوم عدم مداخله در سیاست از نظر آئین بهائی روشن تر گردد و بر امثال جناب تقوی اثبات گردد که یا آن را درست در نیافته اند و اشتباه نوشته اند، و یا اگر هم جنبه هائی از آن را متوجه شده اند، متأسفانه وارونه و مُخَرّف جلوه داده اند؛ و یا هر دو!^{۷۹}

آقای تقوی در اول مقاله با آوردن قسمتی از رساله سیاسی حضرت عبدالبهاء، قاطعانه ادعا کرده اند که نظر حضرتشان در خصوص جدائی دین از سیاست که گویای جهان نگری و انسان شناسی حضرتشان نیز هست، «فاقد وجاهت و پایه علمی» است! ایشان صرفاً بر اساس همان قسمت مختصر از یکی از صدها آثار حضرت عبدالبهاء علاوه بر نتیجه مزبور، در ادامه و آخر مقاله شان نیز با این ادعا که بهائیان برخلاف ادعای ظاهری عدم مداخله در سیاست، عملاً در صحنه سیاسی ایران همیشه حضور ویرانگر و ضدّ ملی و همسویا استعمار داشته اند، طرح ظاهری مسأله جدائی دین از سیاست را نعوذ بالله نشانه «نیت ناپاک» حضرت عبدالبهاء برای از بین بردن نفوذ اسلام عزیز و روحانیون شیعه بیان نموده، دیانت بهائی را «از منظر ادیان آسمانی فاقد هرگونه اعتبار و مشروعیت مذهبی» دانسته که «اصولاً عنوان مذهب را بر آن اطلاق نمی کنند» به طوری که خود بهائیان نیز دیگر نمی توانند «ماهیت



تعجب دیگر آن که با وجودی که از مقاله پیداست، ایشان با منطق صوری ارسطویی نیز آشنائی دارند، ولی معلوم نیست چرا در عمل در طرح بحث و صغری و کبری آوردن و استدلال و اخذ نتایج دلخواهشان علیه دیانت مقدس بهائی و تخطئه نظرات حضرت عبدالبهاء راجع به ارتباط دین و سیاست، عجله غیر منطقی نموده، در نتیجه تحلیل خود را به قول خودشان «فاقد وجاهت و پایه علمی» کرده اند! به این خاطر، اولین پیشنهاد آن که ایشان مباحث تعاریف و تقسیمات، مفهوم و مصداق، نسب اربعه بین دو کلتی، قیاس و صورت و مواد چهارده گانه آن، استقراء تام و ناقص، صناعات خمس - بخصوص جدل و سفسطه و فرق آن با برهان - را مروری مجدد فرمایند!

ایشان در همان اول در ذیل قسمت «نقد و تحلیل» در صفحه ۱۷۸ می نویسند: «البته روشن شدن رابطه دین و سیاست بدون پاسخ دادن به پرسش های بنیادین در این باره، میسر نمی گردد. پرسش های فراوانی از جمله این که اصولاً دین چیست و سیاست چیست؟ چه ماهیتی دارند و کارکرد آنها کدام است و چه نسبتی میان آنها وجود دارد؟» ولی متأسفانه بدون ارائه هیچگونه تعریفی از دین و سیاست، مستقیماً به نسب اربعه موجود بین دو چیزی می پردازند که معلوم نیست چه هستند و از لابلای تقسیمات ایشان نیز نمی توان تعریفی جامع و مانع از دو مقوله مزبور به دست آورد! ایشان که لابد با جامعه شناسی و تاریخ و علم سیاست آشنا هستند که دست به قلم برده اند، حتماً می دانند ده ها تعریف از دین و سیاست وجود دارد! حقیقتاً بین کدام تعریف از آن و کدام تعریف از این، نسب اربعه را تشکیل داده اند؟!

به خاطر همین خشت کجی که در اول نهاده اند و مفاهیم دین و سیاست را تعریف نکرده اند، و به مصداق «که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل ها»، خود نیز گیج شده، همان نسب را نیز درست طرح نفرموده، با هم مخلوط نموده اند! مثلاً در شکل اول، در بیان نسبت یگانگی و تساوی بین دین و سیاست، شعار مرحوم مدرس را نمونه و مصداق آورده اند و نوشته اند نظر ایشان با تسامح این بوده است که دین همان سیاست و سیاست همان دین است! والا: «منظور مدرس از عبارت دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست... با این دریافت عوامانه از آن، که دین و سیاست را مساوی همدیگر و یا هم شأن یکدیگر می انگارد، هیچ نسبت و قرابتی ندارد... مراد او از اشاره به رابطه دین و سیاست در اروپا و ایران، نقشی است که وحدت و هم سوئی دین و سیاست، و

به بیان روشن تر، پیروی سیاست از دین در ایران، می تواند به عنوان تنها راه رهایی از عقب ماندگی و کلید بازگشایی دروازه پیشرفت و تمدن ایفا کند.» واقعاً اگر چنین است، پس مثال و مصداق شعار مرحوم مدرس را باید در شکل ۴- ب، یعنی سیاست زیر مجموعه دین، می گذاشتند و در نتیجه می توان گفت هیچ مصداقی برای هماهنگی و یکی بودن دین و سیاست وجود ندارد و این دو یکی نیستند! و اگر چنین نیست، معلوم است که مسأله نزد ایشان روشن نیست و نسب اربعه ای که ترتیب داده اند، به قول خودشان فاقد هر گونه پایه و مبنای علمی است! جالب آن که در ص ۱۸۰ فصل نامه خود ایشان از مدرس نقل می کنند که در مورد یکی بودن دین و سیاست گفته است: «ممکن هم هست اشتباه کرده باشم!»

یا مثلاً در صص ۱۸۱-۱۸۶، می گویند صاحبان دیدگاه های سه حالت: ۲ (جدائی) و ۳ (تداخل) و ۴- الف (دین زیرمجموعه سیاست) «اصولاً برجذائی دین از سیاست تأکید می ورزند و بر آن اند که هیچ گونه نسبی میان آن دو وجود ندارد!» حقیقتاً اگر اصولاً چنین است، پس چه لزوم برای تشکیل نسب اربعه و این همه خلط مبحث، آن هم بدون تعریف دقیقی از دین و سیاست؟! جالب آن که دیدگاه های مزبور (بخصوص موارد مذکور در صص ۱۸۳-۱۸۴ که اساسش برآلوده نشدن دین الهی به فساد و مکر و حيله سیاسی است) که مورد نقد و رد جناب تقوی قرار گرفته، بعضاً مورد قبول امام معصوم نیز که آقای تقوی در ص ۱۸۴ اشاره کرده اند، هست! چه که ائمه اطهار نیز به خاطر رعایت تقوی از روش های سیاسی که آمیخته با فساد و دروغ و مکر و ریا است بیزار و برکنار بودند؛ یعنی دقیقاً همان علتی که اهل بهاء از جمله به خاطر آن در سیاست مداخله نمی کنند.^{۸۰} چنان که حضرت امیر ع در خطبه ۱۹۱ نهج البلاغه فیض الاسلام، چون نمی خواستند آلوده به روش های سیاسیون شوند، فرموده اند: «وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدَهِي مَتَى، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ. وَلَوْ لَا كِرَاهِيَةُ الْعَدْرِ، لَكُنْتُ مِنَ أَدَهِي النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ عَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَكُلُّ فَجْرَةٍ كَفْرَةٌ وَكُلُّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. وَاللّٰهُ مَا أَسْتَغْفِلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أَسْتَعْمُرُ بِالشَّدِيدَةِ. یعنی: به خدا قسم که معاویه از من زیرک تر و با تدبیر تر نیست، لیکن او کارش توأم با حيله و مکر است، فسق را پیشه کار ساخته است. و اگر نکوهیدگی حيله و مکر نبود، من از او خیلی زیرک تر و محیل ترم، ولی هر مکاری فاجر و گناهکار است، و هر فاجر و گناهکاری کافر می باشد، و با هر مکاری در قیامت نشانه ای است که به آن ممتاز می گردد. به خدا قسم، مرا با مکر نمی توانند به غفلت گیرند، و در مقابل سختی نرم نشده ام.



همان حضرت بود که از جمله به خاطر دلیل مزبور قبول خلافت و مقام سیاسی نمی نمود و آن وقتی نیز که قبول مسؤلیت کرد، دلیلش را در خطبه شمشقیه چنین فرمود: «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ يَوْجُودُ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى لُظْمَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لِأَلَقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَطْفَةٍ عَنِّي». یعنی: «آگاه باشید سوگند به خدائی که میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق نمود، اگر حاضر نمی شدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت با حضرت) و یاری نمی دادند که حجت تمام شود و نبود عهدی که خدای تعالی که از علما و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آب می دادم آخر خلافت را به کاسه اول آن و (چنان که پیش از این حضرت بر این کار اقدام نمودند، اکنون هم می فرمایند کنار می رفتند و امر خلافت را رها کرده مردم را به ضلالت و می گذاشتند، زیرا) فهمیده اید که این دنیای شما نزد من خوارتر است از عطسه بزی ماده.» و در خطبه ۲۰۵ راجع به طلحه و زبیر است که: «... به خدا قسم که من به خلافت رغبتی ندارم، و نه از حکومت قضای حاجتی را خواهانم، ولی شما مرا به آن خواندید، و بر من بار کردید، و چون این کار بر من مقرر گشت، کتاب خدا را مد نظر قرار دادم، که چه برای ما نهاده و به چه حکم کرده است و همان را عمل کردم، و به آن چه رسول خدا دستور داده و سنتش بود رفتار نمودم...»

و یا مثلاً در صص ۱۸۶ تا ۱۸۸ در توضیح شکل آخر (۴ - ب) که سیاست را زیر مجموعه دین ذکر کرده اند، از یک طرف به این مضمون آورده اند که در جهان بینی اسلام همه شؤون حیات انسانی همبسته و هماهنگ اند و علم و سیاست و اقتصاد و حقوق و اخلاق و صنعت و جهان بینی و غیره جزئی از اسلام است و ادامه داده اند که دین از مقوله معرفت و بینش و زیر بنا و مبنای همه ارزش ها و روش ها و کنش هاست، ولی سیاست از مقوله روش و کنش است. دین برنامه جامع برای تنظیم زندگی انسان است و سیاست ابزار لازمی در خدمت همه جانبه این برنامه. از این جهت سیاست بدیل و قسیم دین نیست و قرارداد این دو به عنوان دو پدیده هم سنخ و مطالعه و بررسی آنها به عنوان دو نهاد اجتماعی سازگار یا ناسازگار با یکدیگر، فاقد هرگونه پایه و مبنای علمی است! اگر چنین است، پس چرا خود ایشان چنین کرده اند؟! یا اگر خود ایشان نیز به قول منطقیون، دین و سیاست را هم سنخ و قسیم یکدیگر نمی دانند و

اولی را از مقوله بینش و زیر بنا و برنامه و دومی را از مقوله روش و کنش و ابزار می گویند، آیا معنی توضیحات ایشان این نیست که دین و سیاست حد اقل از همین جنبه ای که مطرح کرده اند از هم جدا هستند؟!؟

اما جالب آن که از طرف دیگر، بلافاصله بدون هیچ توضیحی چنین برخلاف فوق نتیجه می گیرند که، «به بیان دیگر، در حالی که دین از مقوله بینش است و سیاست از مقوله کنش، و منطقاً همه کنش ها مولود و معلول بینش ها هستند، با کدام منطق علمی می توان بینش دینی را از ورود و تأثیرگذاری در حوزه سیاست بازداشت؟ اگر موضوع «ورود و تأثیرگذاری» دین در سیاست است، این ادعای ایشان نیز، همان طور که از آن بر می آید، مثبت استقلال و جدائی آن دوازهم است! مضافاً، سؤال اینجاست که اگر سیاست هم سنخ دین نیست، پس چطور می تواند مولود و معلول آن باشد؟! چه که در صورت وجود رابطه علی بین دین و سیاست، به قول فلاسفه باید میان آن دو به عنوان علت و معلول، نوعی سنخیت وجود داشته باشد!

اما اگر طبق گفته خود ایشان، سیاست نیز مانند علم و اقتصاد و حقوق و اخلاق و صنعت و جهان بینی و غیره جزئی از اسلام باشد، در این صورت این خداوند است که در احکام و تعالیم اسلام ابزار سیاست را نیز تشریح نموده است و نه انسان ها. به تعبیری دیگر، هم اسلام الهی است، و هم سیاست آن. و اگر چنین است، مصداق و مثالی را که ایشان از ملاحظه آورده اند، با مفاهیمی که در بالا ارائه داده اند مطابقت ندارد، چه که به نقل خود آقای تقوی، ملا صدرا شریعت الهی را در برابر سیاست بشری مثال آورده است و نه در برابر سیاست خود خدا یا به تعبیری سیاست الله! در اینجا بگذریم از این که امروزه عمده چالش ایجاد شده بین سنت گرایان و نوگرایان دینی مسلمان نیز همین است که اسلام برنامه سیاسی مناسب جهان امروز نیست و با دموکراسی تطابق ندارد!^{۱۱} در نتیجه بهتر است امثال آقای تقوی و جام جمیان و فصل نامه نویسان و زمانه نویسان به جای تخطئه دیانت بهائی، اول تکلیف چالش مزبور را روشن کنند و ببینند رابطه اسلام با سیاست و دولت و دموکراسی و امثال آن چیست، آن وقت با توافق و اجماع بر یک ملاک روشن سیاسی - اسلامی، به نقد نظر دیانت بهائی راجع به رابطه دین و سیاست پردازند!



ایشان به نقل از ملاصدرا می نویسند که، «سیاست هیچ راهی ندارد مگر این که در ظل شریعت قرار گیرد؛ زیرا اینها مانند روح و جسد در یک کالبد هستند. سیاست عاری از شریعت مانند جسدی است که روح در وی نباشد... نهایت و غایت سیاست، اطاعت از شریعت است و سیاست برای شریعت، مانند عبد در برابر مولای خود است که گاهی از وی اطاعت و گاهی معصیت و نافرمانی می کند. پس اگر سیاست از شریعت اطاعت کرد، ظاهر عالم، مطیع و منقاد باطن عالم می شود و محسوسات، زیر سایه و ظل معقولات قرار می گیرد و اجزاء به جانب کل حرکت می کنند.»

اگر چنین گفته شده، این خود مُثَبِّتِ حقیقتی است که حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ سیاسیة فرموده اند و جناب تقوی چشم بسته به آن ایراد گرفته اند! مشکل ایشان و سایر بهائی ستیزان این است که فقط می خواهند هر طور شده به دیانت بهائی ایراد وارد کنند و به این خاطر چشمشان همهٔ وجوه آثار و حیانی بهائی را نمی بیند و با زیر ذره بین پیشداوری بردن قسمتی از آن آثار، قسمت های دیگر را متروک و مستور می دارند تا نتایج دلخواه بگیرند! و آلا با مراجعه به همهٔ آثار بهائی در این خصوص - که در ادامه مختصری از آن خواهد آمد - ملاحظه می کردند که منظور از جدائی دین از سیاست از منظر بهائی چیست و در عین حال تعامل آن دو با یکدیگر چگونه است! به عنوان مثال در می یافتند که از جمله مقاصد حضرت عبدالبهاء از بیان عدم مداخله در سیاست همین است که طبق آنچه جناب تقوی از ملاصدرا نقل نموده اند، بهائیان نباید روح دیانتشان را تابع و مطیع جسد سیاست بشری ای سازند که گاهی نافرمانی و معصیت می کند! ملاحظه می فرمائید که در حقیقت، برادر عزیزمان ناخود آگاه نظر امر بهائی را تأیید کرده اند!

اما ایشان پس از پایان توضیح مبهم و ناقص نَسَبِ اربعهٔ فوق، در حالی که خیال کرده اند مسألهٔ پیچیدهٔ عدم جدائی دین و سیاست را حل کرده اند، در صفحهٔ ۱۸۸ ادامه می دهند که حال که چنین است، «چرا همچنان بر سکولاریسم تأکید شده و اصرار می شود که «باید» این دو از هم جدا باشند. باید دید چرا چنین حکم ایدئولوژیکی داده می شود؟»

سپس سه عامل را به عنوان علت چنین اصراری ذکر می کنند:
۱- انگیزه، ۲- دستاویزها، ۳- توجهات.

در مورد «انگیزه» می گویند چون دین اسلام ریشه در فطرت انسان ها دارد و جلوی هوای نفس و ظلم به دیگران و استعمار

را می گیرد، لذا آنان که به دنبال امیال و قدرت خود هستند، مایل نیستند اسلام به صحنهٔ سیاسی وارد شود و لذا می کوشند با ترویج سکولاریسم القا نمایند که دین از سیاست جداست! در مورد «دستاویزها» می گویند چون سکولاریسم محصول اومانیزم رشد یافته ناشی از مظالم قرون تاریک وسطای مسیحی است، همهٔ نظریه پردازان غربی، دیگر جوامع و ادیان و مسیر تاریخی آنان را نیز با همان ملاک غربی - مسیحی می سنجند و سکولاریسم را امری محتوم برای همهٔ جوامع مذهبی و جهان می انگارند. و اما در مورد «توجهات»، به عنوان علت سَوَمِ اصرار بر سکولاریسم و جدائی دین از سیاست، می نویسند که طرفداران آن استدلال می کنند که قداست دین و معنویت با دخالت در سیاست و امور مادی خدشه دار می شود و لذا همهٔ امور زندگی باید به دینی و غیردینی تفکیک شود.

پس از این توضیحات، سعی می کنند پاسخ سه شبههٔ فوق طرفداران سکولاریسم را به این ترتیب بدهند که اسلام و روند تاریخی آن مشابه الگوی مسیحی غربی نیست و در مقاطعی از تاریخ توانسته فرهنگ سازی کند و جامعه را اداره نماید و لذا دخالت اسلام در سیاست ذاتی آن است چه که خداوندی که اسلام را آورده حکیم است و پیروان آن سرانجام باید پاسخ گوی کارنامهٔ خود باشند و در چنین منظری خداوند نمی تواند امور سیاسی و سایر امور جزئی و کلی را رها کند که هر که هر چه دلش خواست بکند!

حال آن که در بحث «انگیزه» باید گفت ظاهراً ایشان فراموش کرده اند که همهٔ ادیان الهی از جانب همان خداوند حکیم اسلام آمده اند و ریشه در فطرت انسان ها دارند و با نفس و هوی و ظلم مخالف اند و پیروان همهٔ آنها نیز مثل مسلمانان پاسخگویی اعمال خود خواهند بود، و این امر منحصر به اسلام عزیز نیست! و در مورد «دستاویزها» (و ادعای ایشان که گفته اند اسلام در این خصوص متفاوت است، باید عرض کرد آیا خود ایشان یادشان نمی آید که حکومت های اسلامی نیز چه ظلم ها نمودند! یادشان نیست که شاهان صفوی با همدستی علمای شیعه، چگونه سَنّی کشی راه انداختند و برادران مسلمان خود را نیز کشتند تا چه رسد به دگراندیشان، و عثمانی ها نیز متقابلاً شیعی کشی راه انداختند و بموقعش ارامنه را نیز از دم تیغ گذراندند! درست مثل کشیش های مسیحی و جریسان انگیزیسین و نیز برادر کشی کاتولیک ها و پروتستان ها! جای شکرش باقی است که آقای تقوی لا اقل مجبور شده اند رخدادهای دورهٔ خلفای بنی عباس را نیز در کنار حوادث ناگوار قرون وسطای غرب بیاورند! و البته چون مورخ رسمی شده اند،



آقای تقوی، منظر متفاوت ادیان زرتشتی و بودائی و برهمنائی و یهودی و مسیحی و غیره با نظر اسلام در خصوص ارتباط دین و سیاست، این نتیجه منطقی را دارد که ادیان مزبور دین محسوب نمی شوند؟! بدیهی است که نه! پس از این راه نمی توانند اثبات کنند دین بهائی دین نیست!

حال باید از ایشان پرسید اگر این دلیشان ناموجه است، پس دلیل موجه و منطقی ایشان برای آنچه که در جملات آخر مقاله شان در صفحه ۱۹۷ نوشته اند چیست؟! می نویسند: «اگر چه از منظر ادیان آسمانی، بهائیت فاقد هرگونه اعتبار و مشروعیت مذهبی است و اصولاً عنوان مذهب را بر آن اطلاق نمی کنند، عملکرد خود آنان بیش از هر چیز دیگری ماهیتشان را روشن ساخته و ثابت می کند که آنان چیزی بیش از حزبی سیاسی و با جهت گیری های همسو با کانون های قدرت استعماری نیستند.» بر فرض محال همه آنچه ایشان درباره عملکرد بهائیان نوشته اند درست باشد، اما آیا این نیز دلیل دین نبودن دیانت بهائی است! مگر عملکرد پیروان دیگر ادیان و از جمله خود اسلام در ۱۴۰۰ سال همیشه و تمام و کمال مطابق نظرات ادیان مزبور در خصوص رابطه دین و سیاست و سایر آموزه های آنها بوده است؟! البته که چنین نبوده و نیست! پس چرا ایشان نتیجه ای می گیرند که منطقی از صغری و کبرائی که ترتیب داده اند بر نمی آید؟! چرا چنان گفته شد، با مقدمات استدلالی مشابه، نتیجه نمی گیرند که ادیان مزبور و اسلام دین محسوب نمی شوند؟! پس این دلیشان نیز بی اعتبار است!

اما دلیل سومشان نیز برای اثبات این که دیانت بهائی دین نیست، مانند دو مورد فوق سست و مردود است! ایشان از کجا دانسته اند «از منظر ادیان آسمانی، بهائیت فاقد هرگونه اعتبار و مشروعیت مذهبی است و اصولاً عنوان مذهب را بر آن اطلاق نمی کنند»؟! مگر ادیان قبل از اسلام مشروعیت اسلام را، علیرغم سابقه ۱۴۰۰ ساله و تعداد معتنابه پیروانش، به عنوان دینی از جانب خدا قبول دارند؟! بدیهی است که چنین نیست! کدام مجمع بین الادیان حکم بر عدم مشروعیت دیانت بهائی صادر کرده؟! برعکس، اگر چه دین بهائی در قانون اساسی ایران فاقد رسمیت شناخته شده و حقوق جامعه پیروانش پایمال شده، اما نزد بزرگان جهان و پیروان ادیان صاحب اعتبار است. چنان که در سازمان ملل و حتی بعضی کشورهای اسلامی نیز مشروعیت و رسمیت آن مشهود است.^{۸۵}

ابتدا ذکر از مظالم ۳۰ ساله اخیر به دگراندیشان در ایران، که مورد اعتراض و تأسف جهانیان و خود مسلمانان عزیز مُنصف هم بوده، نمی کنند! و چون چنین است، نقل قول های گزینشی ایشان از همیلتون گیب، خانم لمتن، برنارد لوپس، خانم مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه پیشین آمریکا نیز نه تنها دردی را دوا نمی کند، بلکه، اگر به سبک خود ایشان و امثالشان قضاوت شود، ممکن است بعضی با استناد به این که از امثال خانم آلبرایت شاهد و دلیل آورده اند، به نظرات و اهداف سیاسی ایشان مظنون گردند!^{۸۶}

باری همان طور که گفته شد عدم ارائه تعریفی دقیق از دین و سیاست باعث شد طرح نظری ایشان از نسب اربعه بین دین و سیاست مخدوش گردد. از جمله اشکالات نظری مزبور این است که ایشان خواسته یا ناخواسته غالباً دین اسلام را به معنی علمای اسلام و طبقه روحانیت گرفته اند و مصادیقی که به آن اشاره می کنند در واقع حاکی از رابطه روحانیت با سیاست است، حال آن که نه ماهیت دین اسلام و نه ماهیت هیچ دین دیگری به معنی روحانیت و علمای آن دین نیست! چه بسا روحانیونی که آبروی دین خود را برده اند! بگذریم از این که حتی باید از ایشان پرسید منظورشان از روحانیت نیز، روحانیت کدام فرقه از ده ها فرقه اسلام است! آیا فقط علمای شیعه که ایشان مصادیقشان را از آن آورده اند؟! مسأله وقتی بغرنج تر می شود که دقیقاً نمی دانیم منظور ایشان از سیاست چیست؟ آیا خود سیاست، یا حکومت، یا دولت، یا حزب یا چیزی دیگر؟! چه که محققین میان آنها فرق گذاشته اند. اینها نکات مهمی است که مورد بحث خود صاحب نظران عزیز مسلمان نیز هست و امثال آقای تقوی نیز کاملاً به چالش های ایجاد شده در این خصوص واقف اند^{۸۷}، اما در اینجا چون منظورشان فقط تخطئه امر بهائی است، به آن توجهی ندارند!

خوانندگان عزیز با نگاهی مختصر به مقاله در می یابند که منظور ایشان از طرح ناقص و مخدوش و مخرف ارتباط دین و سیاست از منظر بهائی، بحثی تحقیقی نیست، بلکه ایشان صرفاً می خواهند از آن نتیجه بگیرند که دیانت بهائی دین نیست و حزبی سیاسی و عامل استعمار و صهیونیسم و باعث تفرقه در اسلام است! حال آن که بر فرض محال، صرف اشتباه دانستن منظر بهائی در این خصوص از طرف ایشان، منطقی نمی تواند دلیلی بر دین نبودن دیانت بهائی تلقی شود. ایشان تا صفحه ۱۹۲ مقاله شان، گاه تلویحاً و گاه تصریحاً، با ارائه شواهد، نظر اسلام را راجع به ارتباط دین و سیاست منحصر به فرد و متمایز از دیگر ادیان مطرح کرده اند. اما آیا از نظر



از همه آنها گذشته، مشروعیت يك دين بسته به قبول حکومت های جهان و حتی پیروان دیگر ادیان نیست! رسمیت يك دين به نفس ادعای شارع آن و نفس آوردن دين و کتاب و تعالیم جدید و نسبت دادن آن به خدا و ارتباط بنیادی آن با دیگر ادیان و غلبه و نفوذ ظاهری و باطنی و بقای آن دين و آثار حیات بخش آن و استقامت بی نظیر شارع و پیروان آن می باشد. اگر چنین نباشد، خداوندی که دینش را فرستاده برای تأیید آن نعوذ بالله محتاج این و آن می شود و این از عظمت و بی نیازیش بدور است! رسمیت دين را خدا می دهد و پیروان عاشقش با خون و استقامت خود، آن را بر جریده عالم ثبت می نمایند! چه رسمیتی بالاتر از این؟! رسمیت ادیان آسمانی به ثبت آنها در کاغذ پاره های حکومت های فانی بشری نیست که به فرموده اسدالله الغالب علی بن ابی طالب (ع) به قدر عطسه بینی بزی هم ارزش ندارد!

بازی جناب تقوی پس از آن، در ص ۱۹۲ ایراد می گیرند، حضرت عبدالبهاء «حضور علمای دینی در سیاست را محکوم کرده برای اثبات مدعای خود به سقوط سلسله صفویه و شکست ایران از روسیه در زمان فتحعلی شاه استناد می نمود». ایشان ضمن رد این نظر مدعی شده اند که برعکس، صفویه به خاطر حمایت علما قوی شد و ایرانی مستقل ایجاد نمود و علما نیز مشوق جنگ با روس ها نبودند بلکه چون حکومت از ایشان یاری خواست، برای حفظ کیان اسلام چنین کردند! حال آن که نظر همه مورخین همچون نظر مورخ رسمی نیست و برای اطلاع ایشان باید عرض شود که در يك قرن و نیم اخیر نظر حضرت عبدالبهاء مستمراً مورد تأیید محققین نیز قرار گرفته است! مثلاً آقای احسان طبری در این خصوص چنین می نویسد: «... از اواسط حکومت فتحعلی شاه به بعد، بویژه پس از بی نتیجه ماندن جهاد سید محمد بن سید علی طباطبائی (مرگ ۱۲۴۲ هجری ق.) علیه روسیه و شکست ایران در آن جنگ و از دست رفتن ولایاتی چند نظیر گنجه و شیروان و غیره، از احترام این روحانیون نزد فتحعلی شاه بمراتب کاسته شد و دیگر کمتر به حرفهایشان توجه می شد.»^{۸۶}

بهرام چوبینه می نویسد: «جنگهای خانمان برانداز با فتوای مراجع تقلید آن زمان آغاز و سبب شد يك سوم بلکه نیمی از خاک ایران، در زمان فتحعلی شاه قاجار و سپس جانشینانش بدست روس و انگلیس افتد.»^{۸۷} مهران براتی می نویسد: «در ترکیب نادانی شخصی فتحعلی شاه در شناخت حدود و ثغور خطر و پیامدهای تخریبی نفوذ روحانیون متعصب در سیاست و امور کشورداری، روس ها بهانه لازم برای تجاوز مجدد به ایران را می یابند.»^{۸۸} حتی آقای سعید زاهد زاهدانی که در خط امثال جناب تقوی هستند و

بهائی ستیزیشان نیز آشکار شده،^{۸۹} در صص ۶۶-۷۱ کتاب خود بهائیت در ایران تحت عنوان روحانیت و نهاد دين، به نفوذ علمای شیعه در دربار صفویه تا قاجار می پردازد و در ص ۷۳ به نقل از مؤلف قصص العلماء می نویسد: «فتحعلی شاه به سید محمد طباطبائی ارادت تام داشت و در همه امور از وی اطاعت می کرد» و به گفته الگار اشاره می کند که نوشته: «سرسپردگی و انقیاد مزبور با این که قدرت و ماهیتاً استبدادی بود، طرز تلقی شاه را نسبت به دعوی تفوق روحانیت نشان می دهد». و با مرز اینجاست که در ص ۸۲ به فتوای جهاد علما در جنگ های ایران و روس اشاره کرده، نوشته اند از همین مسأله روس ها فهمیدند علما قدرت دارند!

از همه جالب تر اینجاست که در صفحه ۱۹۳ آقای تقوی دست گل به آب داده، می گویند آیا علما باید دست روی دست می گذاشتند و فتوای جهاد نمی دادند تا دشمن نیرومند روس تجاوزات خود را گسترش دهد؟ و یا به مصداق بیان [حضرت] عبدالبهاء باید «اوامر حکومت را خاضع و خاشع، و پایه سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند» و لذا حکم جهاد نمی دادند؟! سبحان الله! آیا همین ایشان نبودند که در صفحه ۱۹۲ (یعنی يك صفحه قبل از این مطلب)، در تناقض با این مطلب نوشتند صفویه به خاطر حمایت علما قوی شد و ایرانی مستقل ایجاد نمود و علما نیز مشوق جنگ با روس ها نبودند بلکه چون حکومت از ایشان یاری خواست، برای حفظ کیان اسلام چنین کردند! خوب به گفته خود ایشان، این ادعا یعنی این که علما از حکومت اطاعت و حمایت کردند! و به همین خاطر مرحوم استاد سعید نفیسی در کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر»، ج ۲، صص ۳۸ به بعد، ذیل عنوان «نفوذ روحانیون در این دوره» می نویسند: «شاهان صفوی خود را سایه خدای و جانشین پیامبر در روی زمین و پیشوای روحانی می دانستند ناچار روحانیون دیگر دست نشانده ایشان و پیرو فرمانشان بودند!»

علاوه بر اشاره به تناقض گوئی ایشان، آیا جناب تقوی از خود نمی پرسند که خوب، نتیجه فتوای جهاد چه بود؟! اگر فتوا نمی دادند چه می شد؟! حال که داده اند، چه شد؟! آیا چنان که در فوق ملاحظه شد، نتیجه جز فرار فتوا دهنده جهاد از جهه نبرد و زیر بار قراردادهای ننگین مزبور رفتن، بود؟! سعید نفیسی در جلد اول همان کتاب، ص ۸۳ می نویسد: «عهد نامه ترکمن چای ضرر معنوی بسیار بزرگی به ایران زد که هنوز ما گرفتار آنیم... ایرانیان کاملاً مرعوب اروپا شدند.»



ولوله در شهر ۲

و اگر هنوز هم بهانه ای باقی است، ملاحظه فرمائید اصل ماجرا را از زبان محمد تقی لسان الملک سپهرکاشانی در «ناسخ التواریخ»، مجلد قاجاریه در ضمن وقایع سال ۱۲۴۱ هجری قمری که چنین نوشته است:

این حدیث به دست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از مصالحه با روسیان دلگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او به کارداران شاهنشاه ایران بنگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده شاه اسلام را در این امر رأی چگونه است...؟ شهریاری تاجدار فرمود که ما پیوسته به اندیشه جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده ایم. جناب آقا سید محمد چون مکون خاطر پادشاه را اصفا فرمود بی توانی از عتبات کوچ داده راه دارالخلافة برگرفت.

روز جمعه هفدهم ذی قعدة جناب آقا سید محمد و حاجی ملا جعفر استرآبادی و آقا سید نصرالله استرآبادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علماء و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امراء ایشان را پذیره کردند و روز شنبه ۱۸ جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از تمامت علماء اثنا عشریه فضیلتش بر زیادت بود به اتفاق حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علماء و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او نیز قودۀ مجتهدین بود از راه رسیدند تمامت شاهزادگان و قاطبۀ امراء و اعیان نیز به استقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل و مکانت در محلی جلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدین که انجمن بودند به اتفاق فتوی راندند که هر کس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت یزدان سر بر تافته متابعت شیطان کرده باشد. شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت از میانه معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسندیده نمی داشتند و رضا نمی دادند. مجتهدین ایشان را پیام های درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیده و کیش خویش فتوری است و گرنه چگونه جهاد با کافران را مکره می شمارید. لاجرم ایشان دم در بستند و از آن سوی سفیر روس چندان که سخن از در صلح راند و خواست تا

مجتهدین را دیدار کند بلکه ایشان را از اندیشه جدال فرود آورد... مجتهدین در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار از در مهر و حفادت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگر چه روسیان از حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را واجب دانیم.

و در نتیجه تشکیل انجمن علماء و فتوای آنان دولت و ملت و علماء دین کمر بر جنگ و جهاد بسته مجاهدین فی سبیل الله با افواج دولتی عازم سرحدات شدند ولی در شوشی و گنجه امیرخان سردار فرمانده قوای ایران مقتول و مجاهدین و فتوای دهندگان منهزم و متواری و قشون ایران شکست یافت... و این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود مزاجش از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شده در بین راه به مرض اسهال وداع جهان گفته در جنان جاویدان جای کرد.^{۹۰}

از اینها گذشته، آقای تقوی که در تلاش اند وجهه بعضی علماء را که با دخالتشان در سیاست، ایران و ایرانی را تضعیف نمودند، راجع به تشیع علوی و تشیع صفوی و تفاوت آنها از نظر دید انتقادی خود علماء و روشنفکران مسلمان چه می فرمایند؟! وارد این مقوله نمی شوم که رشته اش سر دراز دارد و خود مسلمین عزیز به اندازه کافی در این موارد گفته و نوشته اند!...^{۹۱}

بر همین قیاس آقای تقوی راجع به ملا علی کنی و میرزای شیرازی و علمای مشروطه و غیره می نویسد تا آنان را مخالف استبداد شاهی جلوه دهند که برخلاف نظر حضرت عبدالبهاء به خاطر حفظ کیان اسلام و استقلال کشور از شهریاران اطاعت نکردند! چون امثال جناب تقوی بی انصافی و تعصب را از حد گذرانده، به هر قیمتی، ولو با زیر پا گذاشتن مفاد قرآن کریم و احادیث اسلامی و نظرات محققین دیگر، به دفاع از روحانیت پرداخته اند و آنان را مخالف استبداد و استعمار معرفی کرده اند، مناسب می داند نظر بعضی محققین دیگر مسلمان را که مانند نظر مورخ رسمی ما نیست، تقدیم دارد تا یک تنه به قاضی نروند و راضی برنگردند!

به عنوان مثال مرحوم مهندس مهدی بازرگان که خود از مخالفین آئین بهائی بود، می نویسد:



[میرزای شیرازی] فکر کرد که با دادن امتیاز تنباکواز طرف ناصرالدین شاه به فرنگی، کم کم پای فرنگی به ایران باز می شود همان گونه که در آن موقع باز شده بود و فرنگی هم یعنی کافر و کافر هم بی دین است، یعنی مردم دینشان را از دست می دهند. حرکت این بود، کاری به این نداشت که ناصرالدین شاه مستبد است و باید برود یا این که انگلیس ها نباشند. او هیچ نمی گفت که چرا خارجی ها آمدند و چرا با آنها تجارت می شود و چرا امتیاز بانک به آنان داده می شود. حتی باید گفت حرکت میرزای شیرازی دلسوزی برای دین هم نبود. گول نخوریم، دلسوزی برای روحانیت بود که همه چیز را در اختیار داشت و علما بدون این که زحمت کشیده باشند و مسؤولیت داشته باشند، گرداننده مملکت بودند. پول نزد آنها می رفت، احترام و اطاعت برای آنها بود. هم آخرت برای آنها بود و هم دنیا. تازه اقدام میرزای شیرازی هم به تحریک سید جمال الدین بود. سید بخوبی نقطه ضعف او را تشخیص داده و روی آن انگشت گذاشته بود. در نظر میرزا، وقتی فرنگی ها آمدند و دین را از مردم گرفتند، مریدها هم از بین می روند مرید هم که رفت، همه چیز آنها از بین می رفت. این است که باطناً آن دلسوزی برای روحانیت بود... شیخ فضل الله نوری که حرکتش ضد آزادی و ضد مشروطه بود و با روس ها هم زد و بند داشت...^{۹۲}

همین شیخ فضل الله از محمدعلی شاه قاجار نیز حمایت کرد.^{۹۳} دکتر علی شریعتی که آثارش از عوامل مهم تجهیز جوانان در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود، می نویسد:

حکومت مذهبی رژیم است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی (روحانی) مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استبداد است، زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می داند و در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند. یک زعیم روحانی خود را بخودی خود زعیم میدانند، به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین، نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم؛ بنابراین

یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می داند، بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و در هیچ گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی دهد بلکه رضای خدا را در آن می پندارد. گذشته از آن، برای مخالف، برای پیروان مذاهب دیگر، حتی حق حیات نیز قائل نیست. آنها را مغضوب خدا، گمراه، نجس و دشمن راه دین و حق می شمارد و هرگونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می کند.^{۹۴}

آقای حسن یوسفی اشکوری نیز در صفحه ۶۹ کتاب نگاهی به تاریخ صد ساله اخیر ایران، اشاره می کند آخوند خراسانی حکم به فسق شیخ نوری داد؛ اگر چه احتمال جعلی بودن این نسبت را نیز بیان داشته اند، ولی اگر به سبک خود جناب تقوی و عبدالله شهبازی و امثال ایشان قضاوت شود، باید گفت به هر حال احتمال است و...!

آقای عبدالهادی حائری در کتاب تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، صص ۱۵۳-۱۵۴ در مورد حاجی شیخ محمد باقر اصفهانی (وفات ۱۳۰۱/۱۸۸۳) می نویسد که مردم را به اتهام بابی گری می کشت و در مورد پسرش شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی (وفات ۱۹۱۳-۱۳۳۲) نیز می گوید با نفوذ و ثروتمند و پولدوست و مستبد و محترک بود و مثل پدر بابی می کشت. در صص ۱۵۴ اشاره دارد که آقای محمد حسین نائینی مؤلف کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله، در ۱۷ سالگی به اصفهان می رود و در ارتباط دوستانه و نزدیک و از جمله شاگرد و استادی با آقا نجفی و پدرش بوده. این که نائینی نزد افراد این خانواده زندگی کرد و درس خواند و شاهد چند يك از اعمال استبدادگرانه و ضد مردمی آنان بود، این احتمال را قوی می سازد که این حوادث در او واکنش مخالف ایجاد کرد و او را کم کم به راه مبارزه با استبداد روحانیون و دولت هر دو رهبری کرد. به سخن دیگر، نائینی در خانواده شیخ الاسلام ها، آنان که عنوانشان را از دربارهای پادشاهان می گرفتند و بدانها خیلی وابستگی داشتند پرورده شده بود، پس از ترك اصفهان از طبقه اصلی خود جدا شد و خود را در رده آن روحانیانی در آورد که رهبر طبیعی مردم شیعه بویژه طبقه متوسط یعنی بازرگانان ملی و صاحبان حرفه ها و صنف های داخلی به شمار می آمدند. در صص ۲۴۷-۲۵۱ نیز در مورد استبداد و مذهب بحث می کند و علما را به دو دسته تقسیم می نماید: یکی آنان که دست در دست استبدادند و جامعه مذهبی و



ولوله در شهر ۲

شرعی به هر نوع استبداد می پوشانند، و یک عده که عکس دسته مزبورند. با پرداختن به استبداد دینی آن را در ردیف استبداد سیاسی قرار می دهد.

با این حال جالب آن که در صفحه ۱۹۴ در مورد خود مرحوم نائینی به سه مرحله مشخص در زندگی وی می پردازد و می نویسد که دوره اول قیام بر ضد استبداد و همکاری با مشروطه خواهان ایرانی و سپس واخوردگی و کناره گیری از سیاست بود. دوره دوم قیام دوباره، این بار علیه حکومت تحت الحمایگی انگلیسی در عراق بود که فیصل را شاه کرده بودند، ولی اقدامات نائینی بی اثر ماند. در ایران مورد احترام سردار سپه واقع گردید و از وی پشتیبانی کرد. در سومین مرحله (ص ۱۹۵) رفتار و برخورد وی با دولت های ایران و عراق بدون توجه به گام های ضد روحانی و یا ضد ملی سیاستگزاران وقت کاملاً دوستانه بود. وی برای رضاه شاه هدیه نیز فرستاد و با پادشاه عراق نیز روابط دوستانه داشت و حتی هنگام بیماری، ملک غازی (۱۹۳۳-۱۹۳۹) از او پذیرائی می کند و او در یکی از کساح های سلطنتی بزیست (ص ۱۹۶) و در ص ۳۳۵ می نویسد که پشتیبانی نائینی از رژیم رضا شاهی تا پایان حیاتش ادامه می یابد.

باری از بحث بیشتر راجع به کم و کیف روابط بعضی علمای شیعه با سلاطین و سایر حالات ایشان و کم و کیف و نتایج دخالت بعضی از ایشان در سیاست می گذریم چه که بین خود علمای سنت گرای مسلمان و روشنفکران و نوگرایان مسلمان و آنان که خود زمانی از عوامل انقلاب اسلامی بودند و اینک بر ضد آن می نویسند، به اندازه کافی مطرح شده و حقایق قطعی ای نیز در این خصوص به دست آمده است که مثبت اشتباه بودن مثال ها و مصادیقی است که جناب تقوی در این خصوص آورده اند.^{۹۵} اما در اینجا ناچار است به نکته مهمی اشاره نماید، و آن اینکه چنان که قبلاً اشاره شد امثال آقای تقوی می خواهند ضمن یکی گرفتن اسلام و روحانیت و علما، وانمود کنند امر بهائی با هر دو ضدیت دارد! حال آن که چنین نیست، و تنها مثبت اسلام بجز خود مسلمین، دیانت بهائی و بهائیان اند و در این خصوص به اندازه کافی بهائیان گفته و نوشته اند و نیاز به تطویل نیست.^{۹۶}

اما در مورد شبهه ضدیت حضرت عبدالبهاء با علمای اسلام باید عرض کرد از دید بهایی علمای دینی دو دسته اند: یکی آنها که متقی اند و منصف و از وساوس نفس اماره و غرور برکنار،

دیگری دسته ای که بر عکس دسته اول اسیر نفس و هوی هستند و معدن سالوس و ریا. حضرت بهاء الله در آثارشان من جمله لوح دنیا، و حضرت عبدالبهاء نیز من جمله در رساله مدنیه، این حقیقت را توضیح فرموده اند. مثلاً در لوح دنیا می فرمایند: «یا حزب الله، علمای راشدین که به هدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس اماره مصون و محفوظ ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب احترام ایشان لازم...». و نیز می فرمایند: «مقصود از علما در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر به لباس علم می آریند و در باطن از آن محروم... اما علمایی که فی الحقیقه به طراز علم و اخلاق مزینند ایشان به مثابه راسد از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای امم».^{۹۷}

پس از رفع شبهه فوق باید دانست که امثال آقای تقوی که به تحریف آثار بهائی مشغول اند، با طرح چنین شبهاتی می خواهند بحث را از مسیواصلی خود خارج سازند! ایشان نخواسته و نمی خواهند هموطنان عزیز بدانند که حضرت بهاء الله برای سعادت معنوی و انسانی و مادی جهان و ایران چه طرحی ارائه فرموده اند و در این طرح چه وظایفی برای چه کسانی از آحاد ملت و دولت و علمای دینی و غیر دینی مشخص فرموده اند. اگر چه در اینجا حتی فرصت طرح وجوهی مختصر از آن نیز نیست و در آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/83/30> در مقاله ای با عنوان آقایان طبری و فشاھی در ایام، توضیح مختصری درباره آن موجود، اما با توجه به تهمت ضدیت بهائیان با علما و روحانیت اسلام کافی است عرض نماید حضرت بهاء الله از جمله در همان لوح دنیا درباره نقش مهم سلطان و امراء سیاسی و علما در قسمتی از طرح مزبور برای ایران عزیزمان در آن ایام بی قانونی و استبداد سیاسی و دینی قاجاریه، چنین می فرمایند:

از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب و لکن شایسته آنکه حسب الإراده حضرت سلطان ایدة الله و حضرات علمای اعلام و امرای عظام واقع شود باید به اطلاع ایشان مقرر می معین گردد و حضرات در آن مقرر جمع شوند و به حیل مشورت تمسک نمایند و آنچه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند چه اگر بغیر این ترتیب واقع شود علت اختلاف و ضوضاء گردد.



همچنین در همین راستا، حضرت عبدالبهاء به امر حضرت بهاءالله، رساله مدنیه را در سنه ۱۸۷۵ میلادی - یعنی ۳۰ سال قبل از انقلاب مشروطه ایران- مرقوم فرمودند و «در آن، اصول روحانیه ای را که باید راهنمای تجدید بنای جامعه ایران در این عصر رشد و ترقی گردد، بیان» کردند.^{۹۸} حضرتشان در رساله مزبور از جمله در خصوص نقش ایدان الهی در تمدن بشری و نیز نقش تعالیم اسلام عزیز و نیز صفات و خصائص عالمان حقیقی و نقش آنان در سعادت دولت و ملت و شریعت ربانی نکات مهمی را طرح فرمودند. از جمله در صص ۴۰-۱۱۴ درباره شرایط کلی چهارگانه علمای حقیقی برطبق حدیث «وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ وَ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ وَ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ» توضیحات مبسوط ارائه می نمایند، و نقش مثبت علمایی را که از مصادیق حدیث مزبور هستند در نجات و سعادت ملت و دولت بیان می فرمایند و نقش منفی علمایی را که چنین نیستند اشاره نموده، از جمله ضمن توضیح «حافظاً لدین»، می فرمایند «فی الحقیقه اگر علمای اسلامیه در این امور چنانچه باید و شاید اقدام می نمودند تا به حال جمیع ملل عالم در ظل کلمه وحدانیت داخل میشدند و شعله نورانی «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» چون آفتاب در قطب امکان طالع و بر جمیع آفاق لانح می گشت».^{۹۹}

پس از توضیح مفاد حدیث مزبور از جمله درباره نقش ایدان الهی در سعادت معنوی و اجتماعی و مادی و سیاسی بشر که اساس سیاست الهی محسوب می شود، چنین می فرمایند:

مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح گردد که ایدان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویه و ظاهریه انسان و مشرق اقتباس مدنیت و معارف نافع عمومیه بشریه است. و اگر بنظر انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیه در مدلول این چند کلمه مبارکه داخل قوله تعالی «يَا مُرُوءَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» و همچنین میفرماید «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و همچنین میفرماید «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». و در تمدن اخلاق میفرماید «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» و همچنین میفرماید «الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و همچنین میفرماید «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ

السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» و همچنین میفرماید «وَيُؤَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ». ملاحظه فرمائید که در این چند آیه مبارکه منتهی درایج حقائق مدنیت و جوامع لوامع شمیم مستحسنة انسانیت مذکور. فوالله الذي لا اله الا هو که جزئیات تمدنیة عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته. آیا چه امر نفاعی در وجود موجود شده که در کتب مقدسه الهیه واضحاً و یا خود تلویحاً مذکور نه؟ و لکن چه فائده چون سلاح و آلات حریبه در دست جبان باشد جان و مال محفوظ نماند بلکه بالعکس سبب قوت و اقتدار سارق گردد. به همچنین زمام امور چون به دست علمای غیر کامل افتد، نورانیت دیانت را چون حجاب عظیم حائل گردند. اس اساس دیانت خلوص است یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض شخصیة خود گذشته بای وجه کان در خیریت جمهور بکوشد. و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین حقیقی. چه که در طینت انسانیه محبت ذاتیه خود مخمّر و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب جمیل از فوائد موقته جسمانیة خود بگذرد و لکن شخص موقن بالله و مؤمن بآیات او چون موعود و متیقن مثنوبات کلیة اخرویه است و جمیع نعم دنیویه در مقابل عزت و سعادت درجات اخرویه کان لم یکن انگاشته گردد لهذا راحت و منافع خود را ابتغاء لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رایگان مبدول دارد «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ».

این بیان متقن از حضرتشان، یادآور بیان پدر آسمانشان، حضرت بهاءالله، در لوح معروف به حکمت یا حکما است که در آن ضمن بیان نقش بی نظیر دین در انتظام عالم و سیاست امم، می فرمایند: «قُلْ أَوْلَى الْحِكْمَةِ وَأَصْلَهَا هُوَ الْإِقْرَارُ بِمَا بَيْنَهُ اللَّهُ، لِأَنَّ بِهِ اسْتِحْكَامَ بُنْيَانِ السِّيَاسَةِ الَّتِي كَانَتْ دِرْعًا لِحِفْظِ بَدَنِ الْعَالَمِ. تَفَكَّرُوا لَتَعْرِفُوا مَا نَطَّقَ بِهِ قَلَمِي الْأَعْلَى فِي هَذَا اللُّوحِ الْبَدِيعِ. قُلْ كُلُّ أَمْرٍ سِيَاسِيٍّ أَنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ بِهِ، كَانَ تَحْتَ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ الَّتِي نُزِّلَتْ مِنْ جَبْرُوتِ بَيَانِهِ الْعَزِيزِ الْمَنْعِ». یعنی بگو اول حکمت و اصل آن اقرار به آن چیزی است که خداوند تبیین فرموده است، چه که به واسطه آن بنیان سیاستی که زرهی برای حفظ بدن عالم است محکم می شود. تفکر کنید تا درک نمائید آنچه را که قلم اعلائی من در این لوح به نطق فرمود. بگو هر امر سیاسی ای که راجع به آن گفتگو می کنید تحت کلمه ای از کلماتیست که از جبروت بیان عزیز و بدیع او نازل گشته است.

از آنچه در بیانات مبارکه فوق آمد، علاوه بر روشن شدن تفاوت علمای حقیقی و علمای به ظاهر آراسته و به باطن کاسته،



ولوله در شهر ۲

نقش مستقیم و اصولی دین در ارتباط با سیاست حقیقی نیز که موجب سعادت و حفظ اُمم و مدیریت صحیح جامعه است، روشن می شود. بعدها نیز حضرت عبدالبهاء علاوه بر رساله مدنیه، رساله سیاسیّه^{۱۱} را نیز در سال ۱۳۱۰ ه. ق. (۱۸۹۳ م) در اوّلین سال جانشینیشاں پس از حضرت بهاءالله، ۱۲ سال قبل از انقلاب مشروطه ایران، صادر فرمودند و در آن هدایاتی درباره سعادت جامعه و مقام مَلّت و دولت و علما و روابط فیما بین و وظایف هر یک و قوّه تشریح و قوّه تنفیذ و شریعت و قانون و روابط حکومت و رعیت - که در منظر بهائی ودیعه الهیه و امانت حضرت احدیت محسوب می گردد - ارائه فرمودند.

با آنچه ذکر شد، می توان به توضیح بیشتری راجع به نظر امر بهائی در خصوص ارتباط دین و سیاست و نحوه تعامل آنها با یکدیگر و وظایف و کارکرد هر یک پرداخت. برادرمان جناب تقوی با ارائه ناقص قسمتی از رساله مزبور، بدون توجه به کل متن رساله و سایر آثار بهائی، سعی کرده اند نظر امر بهائی را در خصوص تعامل و رابطه بین دین و سیاست کاملاً مشابه نظر سکولاریسم جلوه دهند و به این واسطه، امر بهائی را نیز با این شبیه سازی، تخطئه نمایند! برای روشن شدن بیشتر حقیقت لازم است خود خوانندگان عزیز به رساله سیاسیّه، که آدرس آن در یادداشت ها ذکر شده، مراجعه و در آن تأمل فرمایند تا حکمت و سیاست کلیه مرئی الهی را در تنظیم امور معنوی- انسانی - مادی جامعه انسانی دریابند، و تفاوت تعالیم مریبان کامل آسمانی را با مفروضات ناقص مریبان بشری ملاحظه فرمایند. اما در ذیل نیز امّهات نکاتی را که حضرت عبدالبهاء در رساله مزبور شرح فرموده اند می آورد تا ان شاءالله مقصود آشکار گردد.

در مقدمه چاپ طهران، سال ۱۹۳۴، درباره رساله مزبور

چنین مذکور:

در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء میفرماید: رساله سیاسیّه که چهارده سال قبل تألیف شد و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البتّه در طهران هست و یک نسخه ارسال میشود به عموم ناس بنمائید که جمیع مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله باوضّح عبارت مرقوم گردیده و در آن رساله حقوق مقدّسه دولت و حقوق مرعیه مَلّت و تعلّقات بین راعی و رعیت و روابط بین سائس و مسوس [منظور مدیران جامعه و مردم می باشد]

ولوازم ما بین رئیس و مرئوس مرقوم گردیده. این است روش و سلوک این آوارگان و این است مسلک و منهج این مظلومان و السلام علی من اتبع الهدی ۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع

در اوایل رساله علت صدور آن را چنین می فرمایند:

در این ایام و اوقات چون بعضی وقایع مخالف کلّ شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانیت از بعضی نادانان و بیخردان و شورشیان و فتنه جویان سر زده دین مبین الهی را بهانه نموده ولوله آشوبی بر انگیزخته اهل ایران را در پیش امم دنیا از بیگانه و آشنا رسوا نمودند سبحان الله دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان دارند و سیرت حیوان پسندند «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا أَنهْمُ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»، لهذا لازم شد که مجملی در اس اساس آئین یزدانی بیانی رود و بجهت هوشیاری و بیداری یاران ذکر شود.

پس از آن توضیح می فرمایند که در موجودات و از جمله وجود انسانی دو نوع کمالات فطری و اکتسابی وجود دارد که برای ظهور و بروز آن تربیت و ضبط و ربط مریبان حقیقی ضروری است. حضرتشان به دو مرئی اشاره می فرمایند: مرئی و ضابط اول قوّه سیاسی است که مربوط به امور مادی و جسمانی و سبب «سعادت خارجیّه عالم انسانی» و محافظه جان و مال و ناموس بشری و علت عزت هیأت جامعه است، و «مرکز رتق و فتق این قواء سیاسیّه و محور دائره این موهبت ربّانیه خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران لشکر باسل هستند.»

و اما

مرئی و ضابط ثانی عالم انسانی قوّه قدسیّه روحانیّه و کتب منزله سمائیه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی. چه که این مهابط وحی و مطالع الهام مرئی قلوب و ارواحند و معدّل اخلاق و محسن اطوار و مشوق ابرار. یعنی این نفوس مقدّسه چون قوای روحانیّه نفوس انسانیه را از شامت اخلاق رذیله و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیه نجات داده حقائق بشریه را بانوار منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی و خصائل و فضائل ملکوتی منور نمایند تا حقیقت نورانیّه «فتبارک الله احسن الخالقین» و منقبت «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»، در هویّت مقدّسه انسانی تحقّق یابد. این است که بفیوضات جلیله این مطالع آیات الهیه حقائق صافیّه لطیفه انسانیه مرکز سنوحات مقدّسه رحمانیت گردد. و بنیان این وظائف مقدّسه بر امور روحانی رحمانی



و حقائق وجدانی است تعلقش بشئون جسمانی و اموریسیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه قوای قدسیه این نفوس طیبه طاهره در حقیقت جان و وجدان و هویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و رایات آیات این حقایق مجرّده در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه خاکدان ترابی مدخلی در امور حکومت و رعیت و سانس و مسوس نداشته و ندارند بنفحات قدسیه الهیه مخصوصند و بیفوضات معنویه صمدانیه مأنوس مداخله در امور سائره نخواهند و سمنند همت را در میدان نهمت و ریاست نرانند. چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمیست و مصدر معین، و هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیت را مرکز مقدّسی و منبع مشخصی؛ این نفوس تعلقی به امور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند.

سپس توضیح می دهند که در دوره جدید عالم انسانی که مصادف با ظهور بهائی و رشد و بلوغ عالم است، حقایق فوق و از جمله اطاعت مرجع سیاسی و حکومت، در دین الهی منصوص شده و اعانت مراجع سیاسی که «به طراز عدل و انصاف مزین اندم برکل لازم گشته است. در این خصوص به بیانی از حضرت بهاءالله اشاره می نمایند که فرموده اند:

هر مائتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و به امرش عامل و به حکمش متمسک. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند این مظلوم با احدی مُداهنه [دورویی و چاپلوسی] ننموده کلّ در این فقره شاهد و گواهند. ولکن ملاحظه شئون سلاطین من عندالله بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح و معلوم. خدمت حضرت روح علیه السلام [حضرت مسیح] عرض نمودند: «یا روح الله، أيجوز أن تُعطى الجزية لقيصر أم لا؟ قال بلى، ما لقيصر لقيصر وما لله لله»؛ منع نفرمودند و این دو کلمه یکیست نزد متبصرین. چه که ما لقيصر اگر من عند الله نبوده نهی میفرمودند. و همچنین در آیه مبارکه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» مقصود از این اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله عليهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند؛ یعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است.

ادامه بیان مبارك فوق، دعائی است در حق سلطان ایران ناصرالدین شاه که در آن از خدا خواسته شده او را یاری فرماید بر آنچه که ذکرش در کتب الهی باقی ماند و دستش را بگیرد و او را به نور معرفت خدا روشن نماید و به زینت اخلاق مزینش گرداند. و در ادامه آمده است که:

حضرت بولس قدیس در رساله به اهل رومیه نوشته: «لِتَخْضَعْ كُلُّ نَفْسٍ لِلْسَّلَاطِينِ الْعَالِيَةِ فَإِنَّهُ لَا سُلْطَانَ إِلَّا مِنْ اللَّهِ وَالسَّلَاطِينِ الْكَائِنَةِ إِلَّا مَا رَتَّبَهَا اللَّهُ فَمَنْ يَقَاوِمِ السَّلْطَانَ فَإِنَّهُ يَعْزِدُ تَرْتِيبَ اللَّهِ» الی آن قال «لِإِنَّهُ خَادِمُ اللَّهِ الْمُتَّقِمِ الَّذِي يَنْفَعُ الْعَصَبَ عَلَى مَنْ يَفْعَلُ الشَّرَّ» می فرماید: ظهور سلاطین و شوکت و اقتدارشان من عند الله بوده. در احادیث قبل هم ذکر شده آنچه که علما دیده و شنیده اند... پس ای احبای الهی به جان و دل بکوشید و به نیت خالصه و اراده صادقه در خیرخواهی حکومت و اطاعت دولت ید بیضا بنمائید. این امر اهمّ از فرائض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علیین است. این معلوم است که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادلانه تبعه و زیردستان راغب و مائل و در دفع شرور متعبدیان ساعی و صائل است. زیرا عزّت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوّت سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجات و فلاح اهالی منظور نظر اعلیحضرت شهیرارانتست و این قضیه امر فطری است.

سپس در ادامه خطابشان به بهائیان توضیح می فرمایند که مشکلات و بلیاتی که به ایشان و اهالی مملکت وارد شده، از بی کفایتی پیشکاران و شدت عمل و نادانی بدخواهانی است که به ظاهر در لباس علم اند ولی در باطن عالم حقیقی نیستند و جاهل و مُحرک فتنه اند؛ اینان ۵۰ سال است که به بهائیان تهمت فساد می زنند که دشمن دین و دولت و ملت اند! حال آن که وظیفه علما ترویج شئون روحانی است و نه تحریک علیه رعیت سلطانی. سپس توضیح می فرمایند که: «هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مداخلی جستند و رائی زدند و تدبیری نمودند تشتت شمل موحدین شد و تفریق جمع مؤمنین گشت نائره فساد برافروخت و نیران عناد جهانی را بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان.» سپس نمونه هائی از دخالت مزبور و عواقب شوم آن در عهد صفویه و قاجاریه و نیز حکومت عثمانی می آورند که ذکرش قبلاً رفت. پس از آن در توضیحی تکمیلی به نکته مهمی در خصوص تفاوت وظایف «تشریح» و «تنفیذ» اشاره فرموده، بیان می فرمایند که:

این نفوس مصدر تشریح احکام الهی هستند نه تنفیذ! یعنی چون حکومت در امور کلیه و جزئیه مقتضای شریعت الهیه و حقیقت احکام ربّانیه را استفسار نماید، آنچه مستنبط از احکام الله و موافق شریعت الله است بیان نمایند. دیگر در امور سیاسی و رعیت پروری و ضبط و ربط مهمّ امور و صلاح و فلاح ملکی و تمشیت قواعد و قانون مملکتی و امور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند.



در ادامه در توضیحی بسیار مهم، علت دیگری را برای لزوم عدم مداخله علما در امور اجرایی و تنفیذی بیان می فرمایند، و آن این که همیشه آنانی که به مؤمنین ادیان الهی تعرض کرده، آنها را دچار بلایا و قتل و حبس و جور قرار داده اند، «اشخاصی بوده اند که به ظاهر به حلیه علم آراسته و تقوی و خشیه الله از قلوبشان کاسته، به صورت دانا و به حقیقت نادان و به زبان زاهد و به جان جاحد و به جسم عابد و به دل راقد بودند». سپس از جمله این علما از حنا و قیفا یاد می فرمایند که در زمان حضرت مسیح به ایشان و مسیحیان ظلم های شدید وارد نمودند و محرک حکومت رُم علیه مسیحیان بودند. در عهد حضرت محمد نیز از علمای غافل یهود و غیره، همچون ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث و عاص بن وائل و حی بن اخطب و امیه بن هلال، یاد می فرمایند که در کنار رهبران سیاسی مکه مدینه به آزار مسلمین مشغول بودند، چنان که حضرت رسول می فرمایند، «ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت» «و از دست ایشان زبان به شکوه می گشایند. «پس ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای بیدین بود و اگر چنانچه حکومت تعرضی کرد و یا تعرضی نمود جمیع به غمز و لمز و اشاره و همز این نفوس پرطغیان بود. و همچنین در این اوقات [منظور در زمان حضرت عبدالبهاء] اگر به نظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع [از جمله منظور آزار و اذیتی است که به بهائیان می شده] از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم و از شریعت الله مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش و خروشند.»

در همین خصوص حضرت بهاء الله نیز قبلاً در خطابی به بهائیان، ضمن تبیین روش مقابله اهل بها با بلایائی که از طرف علما بر ایشان وارد شده و می شود، در مقایسه ای بین حکومت و علمای ظاهری، چنین می فرمایند:

الحمد لله در سببش کشته شدید و نکشتید. اولیا را در جمیع احوال به سکون و اطمینان و اصلاح امور عباد و تهذیب نفوس و امانت و دیانت و عصمت و عفت و وصیت نما... بگوای عباد پرستی گفته میشود و پرستی بشنوید حق جلّ شأنه ناظر به قلوب عباد بوده و هست و دون آن از بر و بحر و زخارف و الوان کل را به ملوک و سلاطین و امراء و اگذازده، چه که لازال علم یفعل ما یشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متأللاً. آنچه امروز لازم است اطاعت حکومت و تمسک به حکمت. فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حق چنین خواسته و چنین مقدر فرموده. قسم به آفتاب راستی که از افق سماء سجن اعظم مشرق و لائح است یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عنائم عند الله اقدم و افضل و ارحم است چه که این نفس در لیبالی وایام به خدمتی مأمور است که آسایش و راحت عباد در اوست، ولکن آن فوج

در لیبالی وایام در فساد و ردّ سبّ و قتل و تاراج مشغولند. مدّتیست که در ایران حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی این مظلوم های عالم را از شرّ آن نفوس حفظ نموده و مینماید مع ذلك آرام نگرفته اند. هر یوم شورشی برپا و غوغائی ظاهر.^{۱۱}

و این حقیقتی است که اینک بر مسلمین عزیز نیز بیش از پیش معلوم شده است. و نیز در بیانی دیگری می فرمایند:

خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات. امثال این امور به ملوک عصر راجع؛ ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزّت ربّانی. بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم: خدمت و اطاعت دولت عادلّه و تمسک به حکمت بالغه. این دو سبب ارتقاء و ارتقاء وجود و ترقی آنست. از حق می طلبیم حضرت سلطان ایده الله را به تجلیات انوار نیر عدل منور فرمایند. اگر علمای حزب شیعه بگدارند رأفت و شفقت سلطانی کل را اخذ نمایند و به عدل و انصاف حکم فرمایند. این مظلوم وفا را دوست داشته و دارد؛ و یا ملکی از ملوک ارض را بر اعانت مظلوم های عالم تأیید نماید. صراط حق و میزانش عدل و انصاف بوده؛ از حق جلّ جلاله سائل و آملیم عباد خود را از آنچه ذکر شد محروم ننمایند. علمای ایران سبب و علت منع عبادند از صراط الهی^{۱۲}

همان طور که مشهود است، از جمله نکات مهم ضمنی فوق الذکر، آن که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء با تأکیدات فوق برای اهل بها توضیح می فرمایند که به خاطر ظلم و حبس و قتل و تبعید و شکنجه ای که از طرف علما بر ایشان وارد شده و می شود، نباید روش مرضیه الهی خود را از دست بدهند و کما کان بالای فی سبیل الله را به جان بخرند ولی دست به خشونت و مقابله به مثل که در امر بهائی نهی شده، نزنند.

باری به این ترتیب نقش سوء دسته ای از علمای ظاهری را که مطابق دستورات قران مجید و کتب آسمانی عمل نمی کنند و به ظلم به عباد مشغول بوده و هستند، بیان فرموده و دخالت ایشان را در امور حکومت و سیاست برای رسیدن به اهواء و امیال شخصی متعصبانه رد می فرمایند. در حقیقت حضرت عبدالبهاء تأکید می فرمایند که علت صدور رساله سیاسی و تأکید بر عدم مداخله در سیاست، این است که این دسته از علمای فاسد فتنه جو «دین مبین الهی را بهانه نموده»، به قتل و غارت و آزار بهائیان و نیز دیگر دگراندیشان و حتی خود ایرانیان مسلمان می پردازند. این نکته دقیقاً همانی است که امروزه روشنفکران مسلمان و علمای منصف اسلام از آن با عنوان استفاده ابزاری از دین برای تخطئه دگراندیشان و رسیدن به خواسته های سیاسی و امیال شخصی و حزبی و گروهی، یاد می کنند؛ یعنی روندی که نتیجه اش جز استبداد دینی که از جهاتی بدترین نوع دیکتاتوری است، نمی باشد.



اما و اما، قبل از ادامه مطلب در خصوص نظر امر بهائی راجع به نحوه تعامل دین و سیاست، چنان که اشاره شد، باید گفت دسته دیگری از علما هستند که حسابشان از دسته مزبور جداست. حضرت عبدالبهاء پس از بیانات فوق در رسالهٔ سیاسیه، برای تکمیل مرام و جلوگیری از اوهم امثال جناب تقوی، در وصف دسته دیگر از علما چنین می فرماید:

و اما دانایان پاک دل پاک جانند هر یک رحمت یزدانند و موهبت رحمن شمع هدایتند و سراج عنایت بارقه حقیقتند و حافظ شریعت میزان عدالتند و سلطان امانت صبح صادقند و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ینبوع عرفانند و معین مآء عذب حیوان مرئی نفوسند و مبشر قلوب هادی اممند و منادی حق بین بنی آدم آیت کبری هستند و رأیت علیا جواهر وجودند و لطائف موجود؛ مظهر تنزیه و مشرق آفتاب تقدیس؛ از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هوی و هوس عالم انسانی در کنار در مجامع وجود سرمست محامد و نعوت ربّ و دودند و در محفل تجلی و شهود در رکوع و سجود. بنیان الهی را رکن رکینند و دین مبین را حصن حصین؛ تشنگان را عذب فراتند و گمگشتگان را سبیل نجات در حدائق توحید طیور شکورند و در انجمن تفرید شمع پر نور؛ علمای ربانیند و وارثان نبوی واقفان اسرارند و سرخیل گروه ابرار. خلوتگاه ذکر را صومعه ملکوت کنند و عزلت از غیر را وصول به بارگاه لاهوت شمردند و ما دون ایشان جسم بیجانند و نقش حیطان، وَأَضَلَّهُ اللهُ عَلَى عِلْمٍ، منصوص قرآن.^{۱۳}

مثال بارزی از علمای دسته اخیر، مرحوم شیخ مرتضی انصاری، خاتم الفقهاء والمُجتهِدین^{۱۴} است که همزمان با حضرت بهاء الله جَلَّ جَلالُهُ بوده. وی هنگامی که بعضی شاگردانش از او دربارهٔ ظهور حضرت باب و بهاء الله پرسیدند، از روی تقوی و انصاف به آنها گفت خود تحقیق کنند، زیرا این امر از اصول دین است و تقلیدی نیست. بعضی از شاگردان او تحقیق کرده به امر بهایی ایمان آوردند و شرح حال آنها در کتب تاریخی بهایی موجود است.^{۱۵} این است که حضرت بهاء الله در لوح خطاب به ناصرالدین شاه قاجار، معروف به لوح سلطان، دربارهٔ او چنین شهادت داده اند: «علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند، ابدأ متعرض این عبد نشده اند، چنانچه مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه وَاَسْكَنَهُ فِی ظِلِّ قِیَابِ عِیْنِیْته در ایام توقف در عراق اظهار محبت می فرمودند و بغیر ما اَدَنَّ اللهُ در این امر [=دین جدید الهی] تکلم ننمودند.»^{۱۶} همان طور که ملاحظه می شود حضرتشان در اینجا بر جنبه طرز برخورد وی با دگراندیشان توجه دارند که امروز از مباحث مهم جاری جوامع، علی الخصوص ایران عزیز است.

آری همیشه دو دسته عالم مزبور وجود داشته و دارند. در کتب آسمانی مثل انجیل و قرآن و احادیث اسلامی نیز در این

خصوص وارد شده است آنچه که لابد امثال آقای تقوی باید بدانند!^{۱۷} از جمله آیت الله آقا نجفی قوچانی در کتاب سیاحت شرق، زندگی نامهٔ آقا نجفی قوچانی، تصاویر و نمونه های جالب توجهی از دسته اول، یعنی علمای غافل که اقوال و اعمال و رفتارشان مطابق قرآن مجید و رضای الهی نیست، ارائه نموده است که در نوع خود جالب است.^{۱۸} آیت الله خمینی نیز در کتاب نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء^{۱۹} مربوط به قبل از انقلاب اسلامی، از زاویه ای دیگر و با مقصودی دیگر،^{۲۰} بحث زیادی راجع به علمای فاسد کرده، پس از انقلاب نیز همان سخنان را به مناسبت های مختلف تکرار نمود.^{۲۱} در همان منبع، ص ۲۳۷، حدیثی از حضرت رسول موجود که فرموده اند: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَّحَا، صَلَّحَتْ أُمَّتِي، وَإِذَا فَسَدَا، فَسَدَتْ أُمَّتِي. قِيلَ: وَمَنْ هُم؟ قَالَ (ص): الْعُلَمَاءُ وَالْأُمَرَاءُ». یعنی دو دسته از ائمت من هستند که اگر فاسد شوند، ائمت من فاسد می شوند. پرسیده شد: چه کسانی هستند؟ فرمود: علماء و أمراء. و جالب آن که در احادیث، این نیز پیش بینی شده است که اکثر دشمنان موعود اسلام علمای دینی خواهند بود که شوروترین افرادند و از ایشان فتنه برخواهد خاست و به خود ایشان برخواهد گشت.^{۲۲}

بیت العدل اعظم در مورد علت مخالفت دو دسته مزبور با آئین بهائی، در پیام منبع ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ می فرمایند:

دلیل اصلی این که علما و امراء از بدو ظهور به مخالفت با امر حضرت بهاء الله قیام نمودند آن بود که حضرتش را مؤسس جامعه ای بدیع مبتنی بر برابری و عدالت اجتماعی می دیدند که در آن، جا و مقامی برای خود نمی یافتند. این بیم و هراس از آن زمان تا کنون انگیزه بروز شدائد و بلاهای متوالیه بر آن سالکان سبیل محبت و وفا بوده و هیچ شخص منصفی انکار نخواهد کرد که علی رغم این مظالم جامعهٔ بهایی اقلیتی خلاق و نمونه ای از تمدن آیندهٔ مورد نظر حضرت بهاء الله و نشانه ای از ارادهٔ آهنین آن جمال مبین برای تحقق مقصد اعلائی خویش است.

و اما پس از همهٔ این مباحث، در ادامهٔ موضوع ارتباط دین و سیاست، حضرت عبدالبهاء به اوج و اساس بحثشان در رسالهٔ سیاسیه می رسند که دوست عزیزمان آقای تقوی در حقیقت آن را عمداً مطرح نکرده اند! نظر به اهمیت آن تمام نص مبارکشان را که



در اواخر رسالهٔ سیاسیه قرار دارد، تقدیم می نماید. این قسمت در حقیقت وجوهی از اساس نظر بهائی راجع به نقش دین و سیاست و وظایف و کارکرد هر يك و تعاملشان با یکدیگر را بیان می دارد. حضرتشان می فرمایند:

هیئت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریه است. چه که بدون این روابط صیانت و سلامت نیاید و امنیت و سعادت نیابد عزت مقدسه انسان رخ ننماید و معشوق آمال چهره نگشاید کشور و اقلیم آباد نگردد و مدائن و قری ترتیب و تزین نیابد عالم منتظم نشود آدم نشو و نما نتواند راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد منقبت انسان جلوه نکند شمع موهبت رحمن نیروزد حقیقت انسان کاشف حقائق امکان نگردد و واقف حکمت کلیهٔ یزدان نشود فنون جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک مرصد افلاک نشود و صنایع و بدایع حیرت بخش عقول و افکار نگردد شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوهٔ بخار اقطار آفاق را مواصلت ندهد. و این ضوابط و روابط که اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایتست شریعت و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت هیئت بشریه است. و چون بحث دقیق نمائی و بصیر حدید نگری مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است که منبعث از حقائق اشیاست و الّا نظام هیئت اجتماعیه نگردد و علت آسایش و سعادت جمعیت بشریه نشود.

چه که هیئت عمومیه بمنابیه شخص انسان است چون از جواهر فردیه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراضست و چون از علل خلل طاری گردد طیب حاذق و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و بتشریح عرض پردازد و در حقائق و دقائق علت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج و وسائط و حوائج تحرّی نماید و جزئیات و کلیات را فرق و تمیز دهد. پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای این عرض چه و به معالجه و مداوا پردازد. از این معلوم شد که علاج شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و مرض است. به همچنین هیئت اجتماعیه و هیکل عالم معرض عوارض ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت و نظام و احکام بمنابیه دریاق فاروق و شفاء مخلوقست.

پس شخص دانائی تصوّر توان نمود که بخودی خود بعلم مزمئه آفاق پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح آلام هیئت جامعه انسان داند و سرّ مکنون اعصار و قرون کشف تواند تا به روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیا پی برد و نظام و قوانینی وضع نماید که علاج عاجل باشد و دواي کامل؟ شبهه ای نیست که ممتنع و مستحیل است. پس معلوم و محقق شد که واضع احکام و نظام و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز عالم است. چه که بحقائق وجود و دقائق کلّ موجود و سرّ مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای بیچون نفسی مطلع و آگاه نه. این است که زاگون [= قانون] ممالک اوروپ فی الحقیقه نتائج افکار چند هزار سال علمای نظام و قانونست با وجود این هنوز ناتمام و ناقص است و در حیز تغیر و تبدیل و جرح و تعدیل. چه که دانایان سابق پی به مضرت بعضی قواعد نبرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و مینمایند.

باری بر سر مطلب رویم. شریعت بمنابیه روح حیاتست و حکومت بمنزله قوهٔ نجات شریعت مهر تابانست و حکومت ابر نیسان. و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان پرتو افکنند یکی جهان جان را روشن کند و دیگری عرصه کیهان را گلشن یکی محیط وجدان را درفشان نماید و دیگری بسیط خاکدانا را جنت رضوان. این توده خاک رشک افلاک گردد و این ظلمتکده تاریخ غبطهٔ عالم انوار ابر رحمت بر خیزد و رشحه موهبت ریزد و نفعه عنایت مشک و عنبر بیزد نسیم سحر و زد و شمیم جان پرور رسد روی زمین آیین بهشت برین گیرد و موسم بهار دلنشین آید. ربیع الهی باغ کیهان را طراوت بدیع بخشد و آفتاب عزت قدیمه آفاق امکان را روشنی جدید مبدول دارد. تراب آغبر عبیر و عنبر شود و گلخن ظلمانی گلبن رحمانی و گلشن نورانی گردد.

مقصود این است که این دو آیت کبری چون شاهد و شیر و دو پیکر اثر معین و ظهیر یکدیگرند پس اهانت با یکی خیانت با دیگریست و تهاون در اطاعت این طغیان در معصیت با آنست. شریعت الهیه را که حیات وجود و نور شهود و مطابق مقصود است قوهٔ نافذه باید و وسایط قاطعه شاید و حامی مبین لازم و مروج متین واجب و شبهه نیست که مصدر این قوهٔ عظیمه بنیه حکومت و بارقهٔ سلطنت است و چون این قوی و قاهر گردد آن ظاهر و باهر شود و هر چند این فائق و ساطع گردد آن شائع و لامع شود. پس حکومت عادله حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت شامله دیهیم جهانبانی محفوف به تأیید یزدانی است و افسر شهریاری مزین به گوهر موهبت رحمانی.



در کتاب مبین بنص صریح میفرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»^{۱۱۳} پس معلوم و مشهود شد که این عطیه موهبت الهیه و منحه ربّانیه است. و همچنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ»^{۱۱۴} با وجود این نصوص که چون بنیان مرصوص است دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلانست و چه تصوّر بی دلیل و برهان.^{۱۱۵} ملاحظه فرمائید که در آیه مبارکه و حدیث صریح بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است نه خصوص محتوم.^{۱۱۶} اما شأن ائمه هدی و مقام مقربین درگاه کبریا عزّت و حشمت روحانیه است و حقوقشان ولایت حضرت رحمانیه اکیلل جلیلشان غبار سبیل رحمان است و تاج وهاجشان انوار موهبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیرشان تختگاه قلوبست و دیهیم رفیع و عظیمشان مقعد صدق عالم ملکوت جهانبان جهان جان و دلند نه آب و گل و مالک الملک فضای لا مکانند نه تنگنای عرصه امکان. و این مقام جلیل و عزّت قدیم را غاصبی نه و سالیبی نیست.^{۱۱۷} اما در عالم ناسوت سریرشان حصیر است و صدر جلالشان صفّ نعال اوج عزّتشان حسیض عبودیت است و ایوان سلطنتشان گوشه عزلت قصور معمور را قبور مظمور شناسند و حشمت آفاق را مشقّت لا تطاق ثروت و گنج را زحمت و رنج دانند و حشمت بی پایان را مشقّت جان و وجدان. چون طیور شکور در این دار غرور به دانه چند قناعت نمایند و در حدیقه توحید بر شاخسار تجرید به نطق بلیغ فصیح به محامد و نعوت حی قدیم پردازند.

باری مقصود این بود که به صریح آیت و صحیح روایت سلطنت موهبت ربّ عزّت است و حکومت رحمت حضرت ربوبیت. نهایت مراتب این است که شهریاران کامل و پادشاهان عادل بشکرانه این الطاف الهیه و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل مجسم باشند و عقل مشخّص فضل مجرد باشند و لطف مصوّر آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت رایت یزدان باشند و آیت رحمن. حکومت رعیت پرور واجب الاطاعتست و طاعتش موجب قربت عدل الهی مقتضی رعایت حقوق متبادله است و آیین ربّانی آمر بصیانت شئون متعادل؛ رعیت از راعی حقّ صیانت و رعایت دارد و مسوس از سائس چشم حمایت و عنایت؛ مملوک درصون حمایت ملوک است و اهالی در پناه حراست پادشاه معدلت سلوک؛ «کلّ راع مسؤول عن رعیتة». حکومت رعیت را حصن حصین باشد و کھف امین سلطنت ملاذ منیع باشد و ملجأ رفیع حقوق رعایا و برایا را به جمیع قوی محفوظ و مصون فرماید و عزّت و سعادت تبعه و زیردستان را ملحوظ و منظور دارد. چه که رعیت

ودیعۀ الهیه است و فقرا امانت حضرت احدیت. بهمچنین بر رعیت اطاعت و صداقت مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و خلوص خدمت محتوم و حسن نیت و شکرانیت ملزوم تا با کمال ممنونیت تقدیم مالیات نمایند و بنهایت رضایت حمل تکالیف سالیان و در تزئید علو شأن پادشاهان کوشند و در تأیید قوت حکومت و تزئید عزّت سریر سلطنت بذل مال و جان نمایند. چه که فایده این معامله و ثمره این مطاوعه عائد بر عموم رعیت گردد و در حصول حظّ عظیم و وصول به مقام کریم کلّ شریک و سهیم شوند. حقوق متبادل است و شئون متعادل و کلّ درصون حمایت پروردگار عادل.^{۱۱۸}

دولت و حکومت در مثل مانند رأس و دماغست و اهالی و رعیت بمثابة اعضاء و جوارح و ارکان و اجزاء. رأس و دماغ که مرکز حواس و قواست و مدبّر تمام جسم و اعضاء چون قوت غالبه باید و نفوذ کامله علم حمایت افرازد و بوسائط صیانت پردازد تدبیر حوائج ضروریه کند و تمهید نواتج و نتایج مستحسنه و جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و نهایت آرامش بکمال آرایش بیاسایند. و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود و قوتش قصوری ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی امن و امان و هزارگونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد. به همچنین چون قوای حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت آرایش یابد و رعیت آسایش و اگر قوتش متحلّل گردد بنیان سعادت و راحت رعیت متزلزل و منهدم شود. چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم حکومت است و چون حکومت شبان رعیت بود و رعیت به وظائف تابعیت قیام نماید روابط التیام محکم گردد و وسائط ارتباط مستحکم قوت یک مملکت و قدرت تمام رعیت در یک نقطه شخص شاخصی تقرّر و تجمّع نماید و شبهه ای نیست که در نهایت نفوذ تحقّق یابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر مدوّر افتد حرارت بتمامها در نقطه وسطای بلور و زجاج اجتماع کند و چنان نافذ و مؤثر و محرق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل به این نقطه بگدازد ولو تحمّل در آتش تواند. ملاحظه نمائید هر حکومت باهره و سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزّت و سعادتست و تبعه و زیردستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم؛ در نهایت رعایت و در جمیع مراتب بسرعت تمام در توقیند و در معرفت و ثروت و تجارت و صنعت در علو پیاپی و این مشهود و مسلم در نزد هر عاقل و داناست بی شبهه و ریب... والسلام علی من اتبع الهدی.

همان طور که ملاحظه می شود، حقیقت این است که اگر چه از طرفی دین الهی با سیاست بشری از نظر منشأ و روش و



ولوله در شهر ۲

هدف و کارکرد متفاوت است، اما از طرفی دیگر چون دین برای بشر آورده می شود، با علم و هنر و فرهنگ و سیاست و سایر شؤون بشری مرتبط است. این دو جنبه تفاوت و ارتباط در نفس همه امور بشری نیز مشهود است. علم و هنر و سیاست و فرهنگ بشری نیز در عین تفاوت با یکدیگر، مرتبط و دارای نقاط مشترک نیز هستند. پس در کل، همه شؤون ملکی و ملکوتی در عین ارتباط با هم، مستقل و متفاوت نیز هستند. به این جهات آنجا که حضرت عبدالبهاء فرموده اند دین از سیاست جداست ناظر به همین حقیقت است. اما در بیانات دیگری به کم و کیف ارتباط و تعامل آن دو با یکدیگر در حال حاضر و نیز روند هماهنگی و نزدیکی و تطابق آنها را در سده های آینده اشاره فرموده اند.^{۱۱۹}

حضرتشان در بیاناتی دیگر که مربوط به سطح گسترده تری از ارتباط دین و سیاست است، رابطه دین الهی و تعالیم آسمانی را با مدنیت مادی بطور کلی مورد بحث قرار داده، از جمله در لوح معروف به دوندا، چنین می فرمایند:

ای اهل ملکوت ابهی، دوندای فلاح و نجاج از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران بینا نماید غافلان هوشیار فرماید کران شنوا نماید گنگان گویا کند مردگان زنده نماید یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم طبیعت است که تعلق بجهان ناسوت دارد و مروج اساس ترقیات جسمانی و مرتبی کمالات صوری نوع انسان است و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقی عالم بشر است که منبعث از افکار عالیه و نتایج عقول سلیمه است که به همت حکما و فضلالی سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است و مروج و قوه نافذه آن حکومت عادلانه است و ندای دیگر ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدسه روحانی که کافل عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیه در عالم بشری و حیات جاودانیهست و اس اساس آن تعالیم و وصایای ربانی و نصایح و انجذابات وجدانیهست که تعلق بعالم اخلاق دارد و مانند سراج مشکاکه و زجاج حقائق انسانیه را روشن و منور فرماید و قوه نافذه اش کلمه الله است. ولی ترقیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضم به کمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که

مقصود اصلی است حاصل نگردد زیرا از ترقیات مدنی و تزیین عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری نماید ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدید و بلا یای مبرمه نیز حاصل گردد لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلریا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسمیه و اکتشافات علمیه و فنیه نمائی گوئی که مدنیت سبب سعادت و ترقی عالم بشری است و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریه که قاطع ریشه حیاتست نمائی واضح و مشهود گردد که مدنیت با توحش توأم و همعناست مگر آنکه مدنیت جسمانیه مؤید به هدایت ربانیه و سنوحات رحمانیه و اخلاق الهیه گردد و منضم به شؤونات روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود. حال ملاحظه می کنید که متمدن و معمورترین ممالک عالم مخازن مواد جهنمی گردیده و اقلیم جهان لشکرگاه حرب شدید شده و امم عالم ملل مسلحه گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شدید افتاده پس باید این مدنیت و ترقی جسمانی را منضم بهدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقیات جسمانی را توأم بتجلیات رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و در غایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزت ابدیه چهره گشاید الحمد لله قرون و اعصار متوالیه است که ندای مدنیت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدم و ترقی یافت و معموریت جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آنکه عالم وجود انسانی استعداد کلی برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت مثلاً طفل رضیع تدرج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسید چون بدرجه بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنویه و فضائل عقلیه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد بهمچنین در عالم امکان نوع انسان ترقیات جسمانی نمود و تدرج در مدارج مدنیت کرد و



ولوله در شهر ۲

بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکمل صورت حاصل نمود تا آنکه استعداد ظهور جلوه و کمالات روحانیه الهیه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانیه جلوه نمود شمس حقیقت اشراق کرد انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت امیدواریم که اشراق این انوار روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات معنویه جلوه بیشتر کند تا نتیجه کلیه عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبت الله در نهایت ملاحظت و صباحت شاهد انجمن گردد. ای احببای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط به الفت و محبت عمومی بین افراد انسانی...^{۱۲۰}

و نیز می فرمایند:

عالم وجود مثل هیکل انسان است قوای مادیه مانند اعضا و اجزای آن هیکل، ولی این جسد روحی لازم دارد تا باو متحرک باشد به او زنده شود و حیات یابد به او قوه باصره قوه سامعه قوه حافظه قوه مدرکه پیدا کند تا نور عقل در او ساطع شود و باین قوه کاشف حقائق اشیاء گردد و ترقیات عالم انسانی حاصل کند. در حال فقدان روح هر قدر در نهایت صباحت و ملاحظت باشد این نتایج حاصل نگردد نقشی است جان ندارد ادراک ندارد هوش ندارد بی بهره از کمال است. بناً علیه جسد امکان هر چند در عالم مادی در نهایت طراوت و لطافتست ولی بی روحست، روحش دین الهی است. دین الهی روح عالم امکانست امکان به او نورانیست اکوان به او مزین است و به او کامل. لهذا همچنانکه فکر تان منعطف به ترقیات مادیه است باید در ترقیات روحانیه نیز بکوشید همین قسم که در مدنیت جسمانیه میکوشید باید اعظم از آن در ترقیات روحانیه سعی بلیغ نمائید چنانچه جسد را اهمیت می دهید روح را نیز اهمیت لازم. اگر در هیکل انسان روح نباشد از جسد چه فائده جسد مرده است. همین قسم جسد امکان اگر از ترقیات معنویه محروم باشد جسمی است بی جان.^{۱۲۱}

و نیز در یکی از خطابه های حضرتشان در غرب چنین می فرمایند:

... من چون به این بلاد آمدم دیدم مدنیت جسمانیه در نهایت ترقی است تجارت در نهایت درجه توسعه است صناعت و زراعت و مدنیت مادیه در منتهی درجه کمال است و لکن مدنیت روحانیه تأخیر افتاده. حال آنکه مدنیت جسمانیه به منزله زجاج است و مدنیت روحانیه به منزله سراج اگر این مدنیت جسمانیه با آن مدنیت روحانیه توأم شود آن وقت کامل است. زیرا مدنیت جسمانیه مثل جسم لطیف است و مدنیت روحانیه مانند روح اگر در این جسم لطیف آن روح عظیم ظهور نماید آن وقت دارای کمال است. حضرت مسیح آمد که به اهل عالم مدنیت آسمانی تعلیم دهد نه مدنیت جسمانیه در جسم امکان روح الهی دمید و مدنیت نورانی تأسیس کرد. از جمله اساس مدنیت الهیه صلح اکبر است از جمله اساس مدنیت روحانیه وحدت عالم انسانی است از جمله مدنیت روحانیه فضائل عالم انسانی است از جمله مدنیت الهیه تحسین اخلاق است. امروز عالم بشر محتاج وحدت عالم انسانی است محتاج صلح عمومی است و این اساس عظیم را یک قوه عظیمه لازم تا ترویج یابد. این واضح است که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قواء مادیه نشود بواسطه قوه سیاسی تأسیس نگردد چه که فوائد سیاسی ملل مختلف است و منافع دول متفاوت و متعارض و بواسطه قوه جنسی و وطنی نیز ترویج نشود چه که این قواء بشریه است و ضعیف و نفس اختلاف جنس و تباین وطن مانع از اتحاد و اتفاق است. معلوم است ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است ممکن نیست مگر بقوه روحانیه مگر بنفثات روح القدس سایر قوا ضعیف است نمی تواند ترویج نماید. از برای انسان دو بال لازم است یک بال قوه مادیه و مدنیت جسمانیه است یک بال قوه روحانیه و مدنیت الهیه است بیک بال پرواز ممکن نیست دو بال لازم است. هر قدر مدنیت جسمانیه ترقی کند بدون مدنیت روحانیه بکمال نرسد. جمیع انبیاء بجهت این آمدند که ترویج فیوضات الهیه نمایند مدنیت روحانیه تأسیس کنند اخلاق رحمانی تعلیم نمایند. پس ما باید به جمیع قوی بکوشیم تا قوای



روحانیه غلبه نماید. زیرا قوه مادیه غلبه کرده عالم بشر غرق مادیات شده انوار شمس حقیقت بواسطه شیشه های رنگین دیده میشود الطاف الهیه چندان ظهور و بروزی ندارد. در ایران بین احزاب و ادیان اختلافات شدید بوده حضرت بهاء الله در ایران تأسیس مدنیت روحانیه فرمود ما بین امم مختلفه الفت داد وحدت عالم بشر ترویج کرد اعلان علم صلح اکبر نمود و در این خصوص به جمیع ملوک نامه های مخصوص نوشت و در شصت سال پیش به رؤسای عالم سیاسی و رؤسای روحانی ابلاغ فرمود. لهذا در شرق مدنیت روحانیه در ترقی است و وحدت انسانی و صلح امم بتدریج در ترویج امیدوارم که این تأسیس وحدت عالم انسانی در نهایت قوت ظاهر شود تا شرق و غرب با یکدیگر در نهایت التیام آیند ارتباط تام پیدا کنند قلوب شرق و غرب به یکدیگر متحد و منجذب شود وحدت حقیقی جلوه نماید نور هدایت بتابد تجلیات الهیه روز بروز دیده شود تا عالم انسانی آسایش کامل یابد و سعادت ابدیه بشر مشهود شود قلوب بشر مانند آینه گردد انوار شمس حقیقت در او تابیده شود. لهذا خواهش من این است که شما ها بکوشید تا آن نور حقیقت بتابد سعادت ابدیه عالم انسانی ظاهر شود من در باره شما دعا می کنم که این سعادت ابدیه را حاصل کنید...^{۱۲۲}

و در مطلبی بسیار مهم در کتاب مفاوضات، تحت عنوان لزوم مربی، پس از اثبات ضرورت حیاتی وجود مربی برای تربیت انسان، در بیانی که فی الحقیقه جامع بیانات فوق و آشکارکننده نقش مربیان کامل آسمانی در تربیت در همه جنبه های مادی و جسمانی و انسانی و معنوی و روحانی افراد و جوامع انسانی است، چنین می فرماید:

... لکن تربیت بر سه قسم است: تربیت جسمانی، تربیت انسانی، و تربیت روحانی. اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند. و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی؛ یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان است. و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتیست و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت

حقیقی آنست زیرا در این مقام انسان مرکز سنوحتا رحمانیه گردد و مظهر لَعْمَلُنْ اِنْسَانًا عَلٰی صُوْرَتِنَا وَمِثَالِنَا [اشاره به آیه کتاب تورات است که می فرماید: و انسان را به صورت و مثال خود آفریدیم] شود و آن نتیجه عالم انسانی است.

حال ما یک مربی می خواهیم که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد. و اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و ادراکم و محتاج به آن مربی نیستم او منکر بدیهیات است مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم به عقل و فکر خود حرکت می نمایم و کمالات وجود را تحصیل می کنم و مثل آنست که کوری گوید من محتاج به چشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند. پس واضح و مشهود است که انسان محتاج به مربی است این مربی بی شک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه که اگر مثل سائر بشر باشد مربی نمیشود علی الخصوص که باید هم مربی جسمانی باشد و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی. یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیأت اجتماعی تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شؤون منتظم و مرتب شود. و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسعه علوم و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات ازدیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال به معقولات شود. و همچنین تربیت روحانیه نماید تا عقول و ادراک پی به عالم ما وراء الطبیعه برد و استفاضه از نفحات مقدسه روح القدس نماید و به ملاء اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مظاهر سنوحتا رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات الهیه در مرات حقیقت انسان جلوه کند و آیه مَبَارَكَةٌ لَعْمَلُنْ اِنْسَانًا عَلٰی صُوْرَتِنَا وَمِثَالِنَا تَحَقَّقْ یابُد. و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم برنیاید و به نتایج فکریه تکفل چنین مواهب نتوان نمود. شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند پس باید قوه معنویه ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار برآید. یک ذات مقدس عالم انسانی را زنده کند و هیأت کره ارض را



تغییر دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظلّ رایت واحده آرد خلق را از عالم نقایص و رذائل نجات دهد و به کمالات فطریه و اکتسابیه تشویق و تحریض نماید البتّه این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده این کار برآید. باید به انصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج نتوانند اجرا نکنند یک نفس مقدّس بی ناصر و معین اجرا نماید. آیا این به قوت بشریه ممکن است؟ لا والله!

... مقصد آنکه مرئی کالی باید که مرئی جسمانی و مرئی انسانی و مرئی روحانی باشد و ما فوق عالم طبیعت دارنده قوتی دیگر گردد تا حائز مقام معلّم الهی شود و اگر چنین قوتی قدسیه بکار نبرد تربیت نتواند زیرا خود ناقص است چگونه تربیت کمال تواند. مثلاً اگر خود نادان باشد چگونه دیگران را دانا نماید و اگر خود ظالم باشد چگونه دیگران را عادل کند و اگر خود ناسوتی باشد چگونه دیگران را الهی نماید.

تا جائی که در این مقطع تاریخی می توانیم بفهمیم،^{۱۳} با نصوص مبارکه فوق تا حدی اندیشه سیاسی دیانت بهائی، از دو جنبه و منظر نظری و عملی (یا به قول جناب تقوی از دو منظر معرفتی و کنشی / صفحه ۱۸۶ فصل نامه) و به تعبیری دیگر، از منظر تجویزی و توصیفی، در مراحل مختلف رشد جامعه بهائی از مراحل ابتدایی ۱۶۵ سال اخیر آن تا زمانی که بشریت به طیب خاطر سیستم نظم بدیع آن را به عنوان الگوی سعادت مادی - انسانی - معنوی جامعه جهانی بپذیرد، مشخص می گردد. مفهوم جدائی دین از سیاست، در عین ارتباط و تعامل آنها با یکدیگر، از هر یک از این دو منظر مد نظر و مطرح است.

از منظر معرفتی و تجویزی، همان طور که از نصوص فوق پیداست، دین به عنوان جریان الهی - و به تعبیری دیگر در آثار بهائی، سیاست الهی - علیرغم نقاط اشتراک، اساساً از نظر منشأ و مفروضات و اهداف، با سیاستی که محصول فکر بشری و جریانی مادی است، تفاوت دارد و دین الهی نمی تواند با بعضی مفروضات و اهداف سیاست بشری توافقی داشته باشد و لذا از آن جداست. از این منظر تا زمانی که این دو سیاست و جریان در کنار هم - چه در حال و چه در آینده - وجود دارند و در حرکت اند، تفاوت و جدائی مزبور نیز

کم و بیش وجود خواهد داشت. اما علیرغم تفاوت مزبور، سیر و روندی که از این جنبه، در آثار بهائی بدان اشاره شده، تعامل و حرکت توأمان دو جریان مزبور از حالت اختلاف و کثرت به سمت وضعیت اتحاد و وحدت نسبی است.

به این معنی که بشر با رفع نواقص فطری نظری سیاست خود، در روندی تدریجی به تعالیم معنوی و اجتماعی و سیاسی تشریح شده در دین الهی زمان - در این عصر، دین بهائی - نزدیک می گردد. چه که، چنان که در ادامه نیز خواهد آمد، متوجه می شود بدون کمال و جامعیت و نفوذ و تأثیر تعالیم مزبور و بدون استفاضه از مرئی کامل آسمانی زمان قادر به ایجاد اتحاد حقیقی همه جانبه و تحقق وحدت عالم انسانی در همه جنبه های مادی و انسانی و معنوی بشر نیست. چنان که قبلاً نیز ذکر شد، حضرت بهاء الله در لوح حکمت می فرمایند:

قُلْ كُلُّ أَمْرٍ سِيَاسِيٍّ أَنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ بِهِ، كَانَتْ حَتَّى كَلِمَةٍ
مِنْ كَلِمَاتِ الَّتِي نُزِّلَتْ مِنْ جِبْرُوتِ بَيَانِهِ الْعَزِيزِ الْمَنِيْعِ.

یعنی بگو هر امر سیاسی ای که راجع به آن گفتگو می کنید تحت کلمه ای از کلماتیست که از جبروت بیان عزیز و بدیع او نازل گشته است. در فوق نیز ملاحظه نمودید که حضرت عبدالبهاء در بحث لزوم مرئی در کتاب مفروضات تأکید فرمودند:

حال ما یک مرئی می خواهیم که هم مرئی جسمانی و هم مرئی انسانی و هم مرئی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد... و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بنتایج فکریه تکفل چنین مواهب نتوان نمود... تربیت باید به قوه قدسیه حاصل گردد و شبهه ای نیست که آن قوه قدسیه وحی است و به این قوه که مافوق قوه بشریه است تربیت خلق لازم است.

و نیز در همین خصوص است که می فرمایند:

اليوم جز قوه كلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتوانند؛ اوست نافذ در کلّ اشیا و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی.^{۱۴}



و نیز در لوحی مهم در منتخباتی از مکاتیب، جلد ۱، می فرمایند:

حضرت ولی امرالله این حقیقت را چنین توضیح می فرماید: ۱۲۵

اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق به فضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهاءالله بنحو اکمل موجود و همچنین مللی که آرزوی حریت نمایند معتدله که کافل سعادت عالم انسانست و ضابط روابط عمومی در نهایت قوت و وسعت در تعالیم حضرت بهاءالله موجود و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم انسانست بلکه سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاءالله موجود.

آنچه که مستقیماً و غیرمستقیم به جهانیان در تحقق روند تعامل و هماهنگی سیاست الهی و سیاست بشری کمک شایانی می نماید و گره کور مناقشات و سوء تفاهات سکولاریستی بین دین و سیاست را می گشاید، درک این حقیقت بسیار مهم و ضروری است که چون هیچ دینی آخرین دین نیست، خداوند حکیم نیز بموقع خود، قبل از بروز چالش های اجتناب ناپذیر میان نیاز زمان و تعالیم فرعی و ثانوی منسوخ و غیرنافذ مذاهب قبل، مرئی کامل آسمانی و دین جدید خود را که نافذ در قلوب و افکار است، مطابق نیازهای مزبور تجدید می نماید. این امر، افکار و نظرها را از زاویه محدود و اختلاف برانگیز مقایسه سیاست بشری با ادیان منقضی شده اسلام و ما قبل آن رهائی بخشیده، فضاها و وسیعی از هماهنگی و تعامل مثبت بین سیاست بشری و سیاست الهی را در برابر دیده ها خواهد گشود و روند مزبور را تسریع خواهد کرد. از این منظر، مباحث و توجیهاات چالش برانگیز سکولاریستی در خصوص جدائی دین از سیاست نیز، جای خود را به بررسی منصفانه و همه جانبه معنوی - انسانی - مادی در این خصوص می دهد. حقیقت موجود در این منظر وقتی آشکارتر می گردد که اشاره نمائیم آثاربهائی بصراحت اعلام می دارد که دین بهائی نیز آخرین دین نیست و پس از آن خداوند بموقع خود، قبل از آن که در پایان دوره اش، ضعف و ناتوانی اش در برآوردن نیازهای حقیقی بشر آشکار گردد، و نزاع های جدید دیگری بین آن و افکار و آراء اجتماعی و سیاسی آن ایام رخ دهد، آن را با فرستادن مرئی آسمانی دیگری مطابق نیازهای مزبور در اعصار آینده حیات انسان تغییر خواهد داد.

حقایق دینی امری نسبی است نه مطلق و آئین یزدانی تجدید پذیر است نه جامد و نهائی، و بیدرنگ اعلان می نماید که تمام ادیان اساسشان الهی است، هدفشان واحد است، هر یک مکمل دیگری است، منظور و مقصدشان استمرار دارد و نوع بشر سخت بدان نیازمند است.

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان می فرماید: «... و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر...» از «اول لا اول» این مظاهر وحدانیت الهیه و مطالع کلمات ربانیه انوار جمال غیبی را بر عالمیان اشراق فرموده و تا «آخر لا آخر» ظهورات قدرت و جلال بيمثالش را در عالم امکان ظاهر خواهند ساخت و این کفر محض است که بگوئیم که فلان دین آخرین ادیان است و «... جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیكلی مشهود نیاید...» و در بسط این مقام در همان کتاب می فرماید: «... نهایت بعضی در بعضی مراتب اشد ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر می شوند...» و این اختلاف دلیلش آن نیست که انبیاء الهی در گذشته عاجز بوده اند که مقادیر بیشتری از حقایق عالیهای را که بالقوه در پیامشان مکنون بود ظاهر سازند بلکه دلیلش عدم بلوغ و عجز مردم هر عصر و زمان بوده که نمی توانسته اند به جذب حقایق بیشتر پردازند.

به فرموده حضرت بهاءالله: اِنَّكَ اَبْقِنَ بَانَ رَبِّكَ فِي كُلِّ ظَهْوٍ يَتَجَلَّى عَلَى الْعِبَادِ عَلَى مِقْدَارِهِمْ. مَثَلًا فَاَنْظُرَالِي الشَّمْسُ، فَاِنَّهَا حِينَ طُلُوعِهَا عَنْ اَفْقِهَا تَكُونُ حَرَارَتِهَا وَ اَثَرُهَا قَلِيلَةً وَ تَزْدَادُ دَرَجَةً بَعْدَ دَرَجَةٍ لِيَسْتَأْنِسَ بِهَا الْاَشْيَاءُ قَلِيلاً اِلَى اَنْ يَبْلُغَ اِلَى قَطْبِ الرُّوَالِ ثُمَّ تَنْزِلُ بِدَرَايِجٍ مُقَدَّرَةٍ اِلَى اَنْ يَغْرُبَ فِي مَغْرِبِهَا وَ اِنَّهَا لَوْ تَطَلَّعَتْ فِي وَسَطِ السَّمَاءِ يَضُرُّ حَرَارَتِهَا الْاَشْيَاءَ... كَذَلِكَ فَاَنْظُرْفِي شَمْسِ الْمَعَانِي لِتَكُونَ مِنَ الْمُطَّلَعِينَ فَاِنَّهَا لَوْ تَسْتَشْرِقُ فِي اَوَّلِ فَجْرِ الظُّهُورِ بِالانْوَارِ



ولوله در شهر ۲

الَّتِي قَدَّرَ اللَّهُ لَهَا لِيَحْتَرِقَ أَرْضُ الْعِرْفَانِ مِنْ قَلْبِ الْعِبَادِ
لَا تُهْمُ لَنْ يَقْدِرَنَّ أَنْ يَحْمِلَهَا أَوْ يَسْتَعْكِسَنَّ مِنْهَا بَلْ يَضْطَرِّبَنَّ
مِنْهَا وَيَكُونَنَّ مِنَ الْمَعْدُومِينَ...^{۱۲۶}

فقط و فقط به همین دلیل است که بهائیان که از انوار الهی در این زمان پرتو گرفته اند هرگز نمی گویند که دینشان آخرین دین جهان است و نمی گویند که دینشان به صفات و کمالاتی آراسته است که برتر از ادیان پیشین و ممتاز از دیگران است.

از چنین منظری، در نهایت درباره سیر و روند رشد و هماهنگی دو ندای فلاح و نجات و دو بال مدنیت مادی و مدنیت روحانیه و دو ضابط و رابط شریعت (دین) و سیاست (حکومت) مزبور در فوق، و در خصوص روند بهره مند شدن از تربیت نافذ و حیاتی همه جانبه جسمانی - انسانی - روحانی مرئی کامل آسمانی زمان، و در نتیجه برای پایان نزاع های مصنوعی و ظاهری - و سکولاریستی - میان عناصر فرهنگی و دینی بشر، و تطابق و هماهنگی آنها در تمدنی بدیع که مختص دوره بلوغ عالم بشری در عصر جدید بهائی و اعصار پس از آن است، حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

حضرت بهاء الله بیت العدل را مقرر و تأسیس فرمودند و وظیفه سیاسی و دینی به آن محول کردند تا اتحاد را به اعلی درجه رساند و مذهب و سیاست را به هم ممزوج^{۱۲۷} سازد. این مشروع تحت صیانت نفس حضرت بهاء الله است.^{۱۲۸}

اما از منظر عملی و توصیفی یا روشی و کنشی نیز بین دین و سیاست الهی و سیاست بشری تفاوت وجود دارد. تفاوت و جدائی مزبور از این جنبه، مربوط به روش های عملی ای است که دین بهائی هم در آغاز تاریخ خود و هم در حال حاضر و هم در ادامه سیر و رشد جامعه بشری به سمت آشتی و ممزوج شدن مذهب و سیاست و تحقق وحدت عالم انسانی در مرحله بلوغ و کمال حیات بشری، اتخاذ کرده و می کند. طبق این منظر، در دوره بلوغ جامعه بشری تعامل دین و سیاست مانند گذشته و حال، چنان که سکولاریسم از یک طرف و تعصبات مذهبی از طرف دیگر، به آن دامن زده، براساس جدائی و نزاع نخواهد بود، بلکه تعامل مزبور در عین وجود کثرت تقسیم وظایف هر یک در سیستمی واحد، سیری روبه وحدت و هماهنگی

دارد و تحت نظم بدیع دیانت بهائی، نظامی را ایجاد می کند که در عین کثرت عناصر مختلفه خود، دارای وحدت کلی است. دکتر پیترخان عضو بیت العدل اعظم در جائی نقل کرده اند که، «تاریخ، تعامل اراده الهی و اراده بشری است». بر این اساس، در عصر جدید حیات بشر، تشکیلات و نظام اداری و اجتماعی و معنوی بهائی - و در رأس آن بیت العدل اعظم - سمبل و ثمره بدیع و بی سابقه چنین تعاملی است، چه که از طرفی منصوص آثار و حیاتی و تشریح قلم خود حضرت بهاء الله و الهی است - یعنی محصول افکار و عقول بشری دانشمندان بهائی نیست. و از طرفی طبق مفاد همان آثار، به انتخاب جوامع بشری در سراسر عالم با شرایط و مقررات انتخاباتی کاملاً متفاوت از انتخابات سیاسی عصر حاضر،^{۱۲۹} تعیین می گردد.

در آثار بهائی برای رشد و توسعه هر یک از دو جریان بشری و الهی فوق مراحل ذکر شده است که در نهایت هر دوی آن ها باید به یک نقطه برسند و اراده بشری با اراده الله هماهنگ و منطبق شود. حضرت عبدالبهاء در تقسیم، سیر جریان بشری را به سوی تحقق کامل وحدت عالم انسانی، عبور از مراحل هفت گانه: وحدت سیاسی (که در آثار بهائی به صلح اصغر تعبیر شده)، وحدت آراء در امور عظیمه، وحدت آزادی، وحدت دینی، وحدت وطنی، وحدت جنسی و وحدت زبان بیان می فرمایند که قطعی الحصول است.^{۱۳۰} و در کنار آن حضرت شوقی ربانی به هفت مرحله برای سیر توسعه جامعه بهائی در جهت رسیدن به وحدت عالم انسانی اشاره می فرمایند؛ شامل مراحل: مجهولیت، مظلومیت یا مقهوریت، انفصال دین بهائی از ادیان گذشته، استقلال و مساوات با سایر ادیان در سطح ملی، رسمیت آن و شناسایی آن به عنوان دین رسمی کشوری، ادغام سازمان کشوری با نظام بهائی، و نهایتاً استقرار سلطنت جهانی و جلوه سیطره و استقلال ظاهری و روحانی امر بهائی در سطح جهانی و تاسیس صلح اعظم و وحدت عالم و آغاز عصر ذهبی الهی در عالم^{۱۳۱} و ایجاد وحدتهای مزبور و هماهنگی اراده بشری با اراده خدا.

در آثار بهائی، که بعضی فقرات آن در فوق آورده شد، تاکید شده است که جریان بشری مزبور اگر بدون کمک گرفتن از جریان الهی پیش رود، نه تنها به وحدت های هفت گانه مزبور دست نخواهد یافت، بلکه اسیر فساد و اختلافات و مشکلات جانکاه و جنگ های بیشتر خواهد شد و در خوشبینانه ترین حالت، جز وحدت سیاسی ظاهری اجباری و غیرحقیقی نتیجه دیگری نخواهد داشت. چنانکه حضرت شوقی ربانی، ولی امر بهائی پیش بینی فرموده اند



ولوله در شهر ۲

حتی چنین اقداماتی نیز قادر نیست، «ریشه فساد را که موازنه جامعه کنونی را گستاخانه بر هم زده»، از بین ببرد، و نیز می فرماید: «حتی نفس تشکیل سازمانی برای ایجاد اتحاد سیاسی و اقتصادی جهان... به خودی خود عاجز از این است که نوشداروی سم مهلکی گردد که حیات اجتماعی مردم و نظم ملل را تهدید می کند».^{۱۳۲} و نیز در نظم جهانی بهائی، ص ۹۵، می فرماید: «هر سازمانی که بخواهد با موازینی کمتر از آنچه که در آئین بهائی نازل شده به کار پردازد یا نمونه‌هایی را به کاربندد که ساخته دست بشری است ولی بر آثار حضرت بهاءالله انطباق نداشته باشد هرگز بجائی نمی رسد و فقط حد اکثر می تواند به «صلح اصغر» (اتحاد و وحدت اجباری سیاسی) دست یابد که حضرت بهاءالله درباره اش چنین فرموده: «لَمَّا بَدَأْتُمْ الصَّلَاحَ الْاَكْبَرَ عَن وِرَائِكُمْ تَمَسَّكُوا بِهَذَا الصَّلَاحِ الْاَصْغَرِ لَعَلَّ بِه تَصْلُحُ اُمُورِكُمْ وَالَّذِينَ فِي ظِلِّكُمْ عَلَي قَدْرٍ» (مفهوم این بیان مبارک آن که حال که صلح اکبر را به پشت گوش انداخته اید، لااقل به صلح اصغر تمسک جوید تا شاید امور شما و نفوسی که در ظل شما هستند قدری اصلاح پذیرد)

به این خاطر حضرت شوقی ربانی لزوم و ضرورت دوره تبدیل و تغییر عمومی در جهان را که در اثر ظهور حضرت بهاءالله و نیاز زمان ایجاد شده و ادامه دارد، حتمی و قطعی بیان می فرماید:

چون به جهان پیرامون خویش بنگریم ناچار شواهد روز افزونی را مشاهده می نمائیم که حالت استحاله‌ای که سبب دگرگونی کلی می گردد در تمام قارات کره زمین و در جمیع شؤون حیات انسانی چه دینی و چه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی پدید آمده است. این التهاب و هیجان باعث تطهیر و تبدیل نوع بشر می شود و راه را برای زمانه‌ای هموار می سازد که در آن جامعیت و وحدت عالم انسان شناخته و اتحادش تأسیس خواهد شد.

جریانی مرکب از دو نیروی متضاد سرگرم تغییر و تبدیل وضع کنونی جهان است در حالیکه هر یک از این دو نیرو با شتابی فزاینده مسیری مخالف با مسیر نیروی دیگر را طی می کند. این دو نیرو یکی سازنده و الفت دهنده است و دیگری مخرب و کوبنده. آن یک، در سیر مداومش تدریجاً سبب ظهور نظامی گردد که نمونه‌ای اعلی برای اداره کردن جهانی است که مسیر و مقصد دنیای آشفته امروز ما است، و این یک در جهت سیر تجزی بخش با شدتی روز افزون،

هر سد و مانعی را در راه وصول بشر به هدف مقدر در هم می شکند. آن سیر سازنده به آئین نوزاد حضرت بهاءالله وابسته است و طلیعه نظم بدیع جهان آرایی است که بزودی امر بهائی تأسیس خواهد کرد. وبالعکس، این نیروی مخرب که نماینده آن سیر دیگر است وابسته به مدنیته است که از اجابت مقتضیات زمانه اعراض نموده و بالتلیجه به کابوس هرج و مرج و انحطاط دچار شده است.^{۱۳۳}

سیر نزدیک شدن دو جریان مزبور الهی و بشری به هم و نهایتاً وصول به صلح اعظم و وحدت عالم، که در بطن خود تعامل دو مرحله هفتگانه فوق را نیز دارد، از سه مرحله: صلح اصغر و صلح اکبر و صلح اعظم می گذرد. در فصل چهارم از کتاب نگاهی تازه به دیانت بهائی^{۱۳۴} در این خصوص چنین آمده است:

برقراری صلح مستلزم طی مراحل متعددی است که در آثار بهائی به عنوان صلح اصغر و صلح اکبر و صلح اعظم از آنها نام برده شده است.

حضرت بهاءالله درباره مرحله صلح اصغر، که صلح میان دولتهای مستقل است، می فرماید: «سلطین آفاق و قههم الله باید به اتفاق به این امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسک فرمایند. امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است. باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجه کنند. و اگر سلطانی بر سلطانی بر خیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند. در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه الا علی قدر مقدور لیحفظ بلادهم [مگر به اندازه لازم برای حفظ شهرهایشان].^{۱۳۵}

مرحله بعد که صلح اکبر نام دارد عبارت از تشکیل یک حکومت جهانی مافوق حکومت‌های ملی است. به فرموده حضرت عبداله‌بهاء:

حضرت بهاءالله می فرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود، زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد ولی از عهده صلح عمومی بر نیامد، اما محکمه کبری که حضرت بهاءالله بیان فرموده اند این وظیفه مقدسه را به نهایت قدرت و قوت ایفا خواهد کرد. و آن این است که مجالس



فراتر نخواهد رفت، اما با وجود ظهور جدید الهی، قوای وحدت بخش الهی در قلب عالم جریان می یابد و مراحل مزبور به مقصد نهائی خود منتهی می شود. حضرت شوقی ربانی در چند فقره بیان دقیق زیر در خصوص لزوم این ظهور جدید^{۱۳۸} که به خاطر دو جنبه ثابت و انعطاف پذیر تعالیم و احکام بدیع و نافذش و نیز به خاطر پتانسیل و قابلیت های ذاتی و الهی و انسانی اش در جذب و اتحاد و وحدت دول و ملل عالم، بتدریج مورد توجه ایشان قرار گرفته و مآلاً مقبول و محبوب اکثریت ایشان خواهد بود، چنین می فرمایند:

دوستان ارجمند، هر کس به سرگردانی و درماندگی و ترس و بیم و مذلت نوع بشر در این زمان بنگرد تردید ننماید که امروز، به ظهور جدیدی نیازمندیم که بشر را با نیروی جانپور یزدانیش به محبت و هدایت الهیه فائز کند و او را از این ورطه ای که بدان مبتلاست برهاند. هر کس چون از یک طرف شاهد ترقیات شگرفی باشد که در زمینه اختراعات و علوم و فنون حاصل شده و از سوی دیگر ناظر رنجها و خطرات بی سابقه ای باشد که جامعه کنونی را فرا گرفته، نمی تواند منکر شود که این زمان، زمان بعثت ظهور جدیدی است که هم حقایق جاودانی را که در ظهورات قبل اعلان شده بازگوید و هم عیناً همان نیروهای روحانی را احیاء نماید که در هر عصر و زمان جامعه بشری را سروسامان بخشیده و سرنوشتش را معین ساخته است. آیا نفس این قوای وحدت انگیزی که در این عصر بکار افتاده است مستلزم آن نیست که او که امروز حامل پیام خداوند است، باید هم آن اصول عالی اخلاقی را که پیغمبران سابق برای افراد بشر ترویج کرده اند تأیید نماید و هم اصولی را در آئین اجتماع و سیاست الهی در اظهار امرش به تمام دول و ملل بگنجانند که جهت اداره عالم امروز لازم است و بتواند بشر را در تأسیس یک حکومت فدرال جهانی که مقدمه تأسیس ملکوت خدا در این دنیا باشد، هدایت نماید؟^{۱۳۹}

و نیز می فرمایند:

ای یاران عزیز افسوس که عالم بشریت چه از لحاظ اخلاق انفرادی و چه از حیث روابط اجتماعی چنان از راه راست منحرف گشته و چنان رنج کشیده که به هیچ وجه

ملیه هر دولت و ملت یعنی پارلمان اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین مللی مطلع و در فنون متنن و بر احتیاجات ضروریه عالم انسانی در این ایام واقف، دوشخص یا سه شخص انتخاب نمایند به حسب کثرت و قلت آن ملت. این اشخاص که از طرف مجلس ملئی یعنی پارلمان انتخاب شده اند، مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور، تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند. از این اشخاص محکمه کبری تشکیل می شود و جمیع عالم بشر در آن مشترک است، زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملت است. چون این محکمه کبری در مسئله ای از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالاكثریه حکم فرماید، نه مدعی را بهانه ای ماند نه مدعی علیه را اعتراضی. هرگاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی براو قیام کند، زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالمند. ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است.^{۱۳۶}

اما مرحله صلح اعظم که مقصد اصلی دیانت بهائی است صلح حقیقی میان عموم انسانهاست. حضرت ولی امرالله در مورد این مرحله از صلح جهانی می فرمایند:

اما صلح اعظم به نحوی که حضرت بهاءالله مقرر فرموده صلحی است که عملاً باید متعاقب زمانی تحقق یابد که جنبه های روحانی و معنوی بر جهان غلبه یافته باشد یعنی زمانی که جمیع نژادها و مذاهب و طبقات و ملل در هم ادغام شده باشند و چنین صلحی بر هیچ اساسی مرتفع نگردد و هیچ دستگاهی آن را حفظ نتواند مگر آنکه بر پایه احکام و قوانین الهی استوار باشد و آن احکام و تعالیم در نظم جهانی بدیعی که به نام مقدس حضرت بهاءالله منسوب است مذکور و مکتوب است.^{۱۳۷}

و چنین است که حصول مرحله نهائی صلح اعظم و وحدت عالم و ایجاد حکومت و تمدنی بدیع و بی همتا بدون ظهور مربی آسمانی جدید این عصر، حضرت بهاءالله، از حد صلح اصغر



ولوله در شهر ۲

حتی مساعی و تدابیر سیاستمداران و زمامداران بی طرف و خوش نیت و مساعی و فداکار نیز نمی تواند به نجاتش پردازد. نه طرح‌ها و نقشه‌هایی که سیاستمداران و زمامداران بی طرف و خوش نیت و مساعی و فداکار نیز نمی تواند به نجاتش پردازد. نه طرح‌ها و نقشه‌هایی که سیاستمداران والا مقام کشیده باشند و نه مبادی و اصولی که خبرگان بلند پایه علم اقتصاد وضع کرده باشند و نه تعالیمی که اخلاقیون در ترویجش کوشا هستند هیچ یک نمی تواند بالمآل اساس و شالودهٔ متینی را تدارک بیند که بر آن بتوان آیندهٔ این جهان آشفته را بنا نمود.

هرگز اصرار و الحاح خردمندان خوش نیت که مردمان را به بردباری و تفاهم نسبت بهم دعوت می نمایند جهان را آرام نسازد و تاب و توان از دست رفته‌اش را باز نگرداند. هرگز طرح نقشه‌های کلی و عمومی در تعاون و تعاضد بین المللی، هر قدر وسیع و دوراندیش باشد، ریشهٔ فساد را که موازنهٔ جامعهٔ کنونی را برهم زده قلع و قمع نتواند... پس دیگر چاره‌ای نمی ماند مگر آنکه طرحی الهی را که حضرت بهاء الله در نهایت وضوح و بساطت در قرن نوزدهم اعلان فرموده به دل و جان بپذیریم زیرا آن طرح محتوی نقشه‌هایی است که خداوند متعال جهت حصول وحدت بشر در این عصر و زمان ارائه فرموده و هر یک از اجزاء مرگه‌اش قادر است در مقابل نیروهای جانکاهی مقاومت نماید که اگر چاره نشود جسم علیل و مأیوس جامعهٔ انسانی را بکلی به تحلیل خواهد برد. پس بشر خسته و درمانده را دیگر چه چاره‌ای است مگر آنکه بسوی این هدف یعنی بسوی نظم بدیع جهانی روی آرد. نظمی که اساسش الهی است و نطقش جامع و عالمگیر و اصولش متکی بر عدل و انصاف و عناصر و اجزایش بی نظیر و مثیل....

علت اصلی ناآرامی این عصر آنگونه حوادثی نیست که از مقتضیات مرحلهٔ موقت تحول این جهان دائم التّغییر باشد بلکه علت اصلیش این است که زمامدارانی که سرنوشت افراد و ملل را در قبضهٔ خود دارند نتوانسته‌اند سیستم‌های اقتصادی و دستگاه‌های سیاسی خویش را با حوائج و نیازمندیهای این عصر سریع الانتقال هم‌آهنگ و مطابق سازند. باید پرسید این بحرانی‌های بی دریی که جامعهٔ کنونی را به لرزه می افکند آیا در درجهٔ اول بدان سبب

نیست که پیشوایان و زمامداران جهان عاجز از آنند که مقتضیات این عصر را درست تشخیص دهند و یکباره خود را از افکار از پیش ساخته و عقائد دست و پاگیرشان برهانند و دستگاه حکومتشان را چنان تغییر دهند که با موازین وحدت عالم انسانی که همانا مقصد اصلی و غائی آئین حضرت بهاء الله است منطبق گردد؟ زیرا اصل وحدت عالم انسانی که حجر زاویهٔ نظام جهان آرای حضرت بهاء الله است تحقّقش ممکن نیست جز آنکه طرح بدیعی برای اتّحاد بشر که قبلاً بدان اشارت رفت تفیذ شود.

حضرت عبداله‌اء می فرماید:

در هر ظهوری که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق امری از امور بود... اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانست...

براستی تأسّف انگیز است که می بینیم رهبران مؤسّسات بشری بکلی از روح این عصر غافلند و تمام سعی و کوشش ایشان در آن است که ادارهٔ امور ملل را با موازینی اجرا نمایند که متعلّق بزمنهای پیشین بوده است، یعنی متعلّق به دوره‌ای که در آن ملتها می توانستند در حدود و ثغور کشور خویش متکی بنفس باشند و مستغنی از غیر زندگی نمایند. به عبارت دیگر آن موازین قدیمه را می خواهند در عصری بکار برند که بیش از دو راه در پیش ندارد یا باید طبق طرحی که حضرت بهاء الله ارائه فرموده متّحد گردد و یا راه دیگر رود و سرانجامش به نابودی کشد. لهذا در این لحظهٔ خطیر در تاریخ جهان، شایسته چنان است که همهٔ رهبران عالم در تمام ممالک چه کوچک و چه بزرگ، چه در شرق و چه در غرب، چه غالب و چه مغلوب، به ندای جانفزای حضرت بهاء الله گوش هوش فرا دارند و هم خود را وقف اتّحاد بشر سازند، به اطاعت و وفا به امر اعظمش پردازند و بی چون و چرا قیامی مردانه نمایند تا نوشداروی عافیت بخشی را که پزشک آسمانی برای دردهای بشر دردمند تجویز فرموده تمام و کمال بکار برند و افکار از پیش ساخته را بکلی بیکسو افکنند و از جمیع تعصبات ملی دست



ولوله در شهر ۲

بردارند و این پند حضرت عبدالبهاء مبین منصوصش را به جان بشنوند که به یکی از صاحب منصبان عالی‌مقام حکومت امریکا بیان داشته و در جواب سؤالش که بچه نحو بهتر می تواند بدولت و ملت خدمت نماید چنین فرموده:

چنانچه در خیر امریکا سعی می نمائی باید خیرخواه عموم ملل و ممالک باشی و چون عالم را وطن خویش شماری باید بکوشی که اصل حکومت فدرالی بنحوی که در حکومت امریک معمول است در میان عموم ملل و اقوام رواج یابد. (ترجمه)

و نیز حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه که درباره تجدید نظام آینده جهان مطالب بسیار مهمی دارد چنین مرقوم داشته اند:

بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزاد که چند ملوک بزرگوار بلند همت چون آفتاب رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت و سعادت عموم بشریه عزمی ثابت و رأیی راسخ قدم پیش نهاده مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسائل و وسائط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده بائتفاق عموم هیأت بشریه مؤکد فرمایند. این امراتم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل سکان ارض مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومی تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط ما بین هیأت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه حریه هر حکومتی بحدی معلوم مخصص شود. چه اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریه دولتی ازدیاد یابد سبب توهم دول سائره گردد. باری اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کل دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیأت بشریه بکمال قوت بر تدمیر آن حکومت برخیزد. اگر جسم مریض

عالم باین داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده به شفای دائمی باقی فائز گردد..

و نیز در ادامه آن بیان می فرمایند:

بعضی اشخاص که از همم کلیه عالم انسان بی خیرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند. نه چنان است بلکه از فضل پروردگار و عنایت مقرین درگاه آفریدگار و همت بیهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائد زمانه هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست. همت، همت، غیرت، غیرت، لازم است. چه بسیار امور که در ازمئه سابقه از مقوله ممتنع شمرده می شد که ابدأ عقول تصور وقوع آن را نمی نمود حال ملاحظه می نمایم که بسیار سهل و آسان گشته. و این امر اعظم اقوم که فی الحقیقه آفتاب انور جهان مدنیت و سبب فوز و فلاح و راحت و نجاج کل است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود ولابد بر اینست که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد.

هفت شمع وحدت

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح در توضیح بیشتری راجع به این موضوع جلیل می فرماید:

در دوره های سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت ولی بکلی ائتلاف من علی الارض غیرقابل زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان قطعات خسته عالم ارتباط و اتصال معدوم. بلکه در بین امم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معسور لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار ممتنع و محال. اما حال وسائل اتصال بسیار و فی الحقیقه قطعات خسته عالم حکم یک قطعه یافته و از برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر بقسمی که هر نفسی بواسطه نشریات مقتدر بر اطّلاع احوال و ادیان و افکار جمیع ملل و همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و مدن و قری محتاج یکدیگر و از برای هیچ یک استغنی از دیگری نه زیرا روابط سیاسیه بین کل موجود و ارتباط تجارت و



ولوله در شهر ۲

صناعت و زراعت و معارف در نهایت محکمی مشهود. لهذا اتفاق کُلّ و اتحاد عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انوارعالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیته دیگر دارد. اینست که ملاحظه می نمائی در هر روزی معجزه جدیدی می نماید و عاقبت در انجمن عالم شمعهای روشنی برافروزد و مانند بارقه صبح این نورانیت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته. شمع اول وحدت سیاسی است و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده. و شمع دوم وحدت آراء در امور عظیمه است آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد. و شمع سوم وحدت آزادی است آن نیز قطعاً حاصل گردد. و شمع چهارم وحدت دینی است این اصل اساس است و شاهد این وحدت در انجمن عالم بقوت الهیه جلوه نماید. و شمع پنجم وحدت وطن است در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز به نهایت قوت ظاهر شود. جمیع عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند. و شمع ششم وحدت جنس است جمیع من علی الارض مانند جنس واحد شوند. و شمع هفتم وحدت لسان است یعنی لسانی ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند. این امور که ذکر شد جمیعاً قطعی الحصول است زیرا قوتی ملکوتی مؤید آن...^{۱۴۰}

و نیز می فرمایند:

همچنین باید دانست که نظام امریهائی به نحوی ساخته و پرداخته شده که قادر است بموجب تدابیری که حضرت بهاء الله بنفسه تعبیه فرموده اند هر چه را که سبب ترقی و تقدّم است و امر بهائی را در صف اول نهضت‌های مترقی نگاه می دارد، در خود جذب نماید و آنها را جزئی از هیکل امرالله بسازد چنانکه حضرت بهاء الله در هشتمین ورق از کلمات فردوسی می فرماید: «آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید امنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند آنه یلهمهم ما یشاء و هو الممدبّر العلیم». حضرت بهاء الله این اختیار را به بیت العدل تفویض فرموده که بتواند درباره آنچه که بالصرّاحه در آیات نازله از قلم مبارکش موجود نباشد قوانین لازمه را وضع و تشریح

نماید و متعاقباً حضرت عبدالبهاء بهمان بیت العدل این حق را اعطاء فرموده که بتواند بنا بمقتضیات زمان آنچه را که بیت العدل سابق تشریح نموده نسخ نماید و یا تغییر دهد چنانکه در الواح وصایا می فرماید: «و چون بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود یعنی بیت عدل الیوم در مسئله ای قانونی نهد و معمول گردد ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف ازمان حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل بحسب اقتضای زمان نماید زیرا نص صریح الهی نیست واضع بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل.»

باری چنین است کلمه ثابت و تغییر ناپذیر امر الهی و در عین حال چنین است انعطاف پذیری و وظائف مجریان امر بهائی. آن تغییر ناپذیری کلمه الله هویت امر بهائی را ثابت و اصالت احکامش را محفوظ می دارد و این انعطاف پذیری سبب می شود که هیکل زنده امرالله رشد و نمو نماید و خود را با حوائج و مقتضیات جامعه دائم التّغییر بشری منطبق و موافق سازد.

ای یاران عزیز هر چند امروز جهانیان آئین یزدان را ضعیف و ناتوان شمارند و گاهی بعنوان شعبه ای از اسلام مردودش سازند و گاهی بعنوان یکی از فرقه های متعدّد متداول در دیار غرب محسوس دارند ولیکن این گوهر الهی که هنوز در عالم جنین است البتّه در صدف تعالیم و احکامش نشو و نما خواهد جست و صحیح و سالم و غیر منقسم رشد و نمو خواهد کرد تا بالاخره عالم انسانی را در آغوش خویش پناه دهد. فقط و فقط کسانی که به معرفت حضرت بهاء الله واصل شده اند و قلوبشان از محبتش سرشار و از عظمت روح خلّاقه اش آگاه است می توانند از قدر و ارزش نظم جهان آرائی که حضرتش چون هدیه ای بی نظیر به نوع انسان عطا فرموده واقف و باخبر باشند. چه نیکو است که رهبران ادیان و مروّجان فرضیه های سیاسی و رؤسای جوامع انسانی که حال با حیرت و دهشت شاهد ورشکستگی آراء و تجزی ساخته های خویشند چشم بر ظهور حضرت بهاء الله گشایند و به نظم جهان آرائی که در تعالیمش مندرج است بیندیشند و دریابند که چگونه متدرّجاً رشد می کند و از میان هرج و مرج و آشوب تمدن



ولوله در شهر ۲

کنونی سربه بالا می کشد و در این اندیشه نباید آنی درباره اصل و اعتبار و کیفیت مؤسسات و تشکیلات بهائی که اهل بهاء در سراسر جهان به بنایش مشغولند ادنی شک و شبهه‌ای نمایند و دغدغه خاطر داشته باشند زیرا همه آنها در گنجینه تعالیم و آثار بهائی موجود و مذکور است. و هرگز دخالت‌های بیجا و تفسیرهای غیرمجاز در آن نظم بدیع راه نیافته است.^{۱۴۱}

و در تصویری راجع به مقصد و نهایت چنین سیر عظیم و نقشه بدیعی، در خصوص تحقق صلح جهانی و وحدت عالم انسانی و تشکیل حکومت جهانی چنین می فرمایند:

بیش از شصت سال پیش حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به ملکه ویکتوریا رؤسای ارض را چنین مخاطب فرموده اند: «تدبروا وَ تَكَلَّمُوا فِيمَا يَصْلَحُ بِهِ الْعَالَمُ وَحَالَهُ... فانظروا العالمَ كهيكَلِ إنسانٍ إِنَّهُ خُلِقَ صَحِيحاً كاملاً فاعترتَه الأمراضُ بالأسبابِ المُختلفة المُتغايرة وَ ما طابت نفسُه في يومٍ بل اشتهت مرضُه بما وَقَعَ تحتَ تصرفِ أطباء غير حاذقة الذين ركبوا مطية الهوى وكانوا من الهائمين وإن طابَ عَصُو من أعضائه في عَصْرِ من الأعصارِ بطبيبٍ حاذقٍ بَقِيَت أعضاؤه أُخرى فيما كانَ كذلكَ يَبْنِيكُمْ العليمُ الخبيرُ... وَأَلَدَى جَعَلَهُ اللهُ الدَّرِيأَقَ الأَعْظَمَ وَ السَّبَبَ الأَتَمَّ لِصِحَّتِهِ هُوَ اتِّحَادُ مَنْ عَلَى الأَرْضِ عَلَى أَمْوَاحِدٍ وَ شَرِيعَةٍ وَاحِدَةٍ هذا لا يَمَكِنُ أبداً إلا بطبيبٍ حاذقٍ كاملٍ مُؤَيَّدٍ لِعَمْرَى هذا هُوَ الحَقُّ وَ ما بَعْدُهُ إِلا الضَّلالُ المُبِينُ...» و در همان لوح نیز می فرمایند: «... إِنَّا نَرَاكُمْ فِي كُلِّ سَنَةٍ تزدادونَ مَصَارِفَكُمْ وَ تحمِلوها عَلَى الرِّعِيَةِ. إن هذا إِلا ظلمٌ عَظِيمٌ. اتَّقُوا زفراءَ المَظْلومِ وَ عَبرَاتِهِ وَ لا تحمِلوا عَلَى الرِّعِيَةِ فَوْقَ طاقَتِهِمْ... أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ إِذا لا تحتاجونَ بكثرة العساکِرِ وَ مَهاتِهِمْ إِلا عَلَى قَدَرٍ تحفظونَ بِهِ مَمالِكِكُمْ وَ بُلدانِكُمْ... أَن اتَّحدوا يا معشرَ المُلوكِ، به تسكنُ ارياحُ الاختلافِ بَيْنَكُمْ وَ تستريحُ الرِّعِيَةُ وَ مَنْ حَوْلَكُمْ... إن قامَ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَلَى الآخِرِ قَوْمُوا عَلَيْهِ؛ إن هذا إِلا عَدْلٌ مُبِينٌ.»

۱۴۲

آیا این بیانات مهیم و متین دلالت بر این ندارد که حکومت‌های ملی که اینک هر نوع آزادی عمل را بر خود روا

می دانند باید حدود و قیودی بر حاکمیت خویش بنهند تا بتوانند اولین قدم لازم را برای تشکیل اتحادیه‌ای از جمیع ملل عالم در آینده ایام بردارند؟ زیرا مقتضای زمان چنین است که یک حکومت اعلاى جهانی ایجاد شود که در ظل آن تمام ملل عالم بطیب خاطر از داشتن حقوق و اختیاراتی از قبیل حق اعلان جنگ و حق وضع بعضی مالیات‌ها و کلیه حقوق مربوط به تسلیحات صرفنظر نمایند. چنین حکومتی جهانی دارای یک قوه مجریه بین المللی خواهد بود که قدرت نهائی و بلامنازع خویش را بر هر عضو متمرّد و طاغی آن اتحادیه جهانی بکار خواهد بست. همچنین یک پارلمان جهانی خواهد داشت که انتخاب اعضایش با مردم هر کشور و با تأیید هر دولت خواهد بود. و نیز یک محکمه کبرای بین المللی بوجود خواهد آمد که حکمش قاطع و بر همه ممالک روا خواهد بود حتی کشورهایی که مایل نباشند که قضایایشان به آن محکمه ارجاع گردد باز مجبور بر اطاعت از حکم صادره اش خواهند بود. در چنین جامعه جهانی جمیع موانع اقتصادی بکلی از میان خواهد رفت. سرمایه و کار عواملی لازم و ملزوم یکدیگر بشمار خواهد آمد. تعصبات و منازعات مذهبی بکلی فراموش و آتش عداوتهای نژادی تا ابد خاموش خواهد شد. یک مجموعه از قوانین بین المللی که محصول مشاورات نمایندگان پارلمان بین المللی است تدوین خواهد گشت که ضامن اجرایش واحدهای نیروی اتحادیه جهانی خواهند بود. و بالاخره یک وطن پرستی کاذب و جنگاور بیک جهان دوستی و نوع پرستی تبدیل خواهد شد. اینها است رئوس کلی و برجسته نظمی که حضرت بهاء الله پیش بینی و تدبیر فرموده و اعلى ثمره عصری است که به تدریج رو ببلوغ نهاده است.

حضرت بهاء الله خطاب به اهل عالم می فرماید: «سرپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه...»، «همه باریک دارید و برگ یک شاخسار...»، «عالم یک وطن محسوب و من على الارض اهل آن...»، «ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم...»



وحدت در کثرت

در ظلّ قُوّة واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود. الیوم جز قُوّة کَلِیة کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاء است عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند...

تعالیم حضرت بهاء الله در وهله اولی با هر نوع فکر محدود و تنگ نظری و تعصّب مخالف است. هرگاه مرامهای متداول و مؤسّسات دیرینه و مفاهیم اجتماعی و عقائد مذهبی نتواند رفاه و سعادت قاطبه نوع انسان را ترویج نماید و هرگاه نتواند حوائج و نیازهای بشری را که پیوسته بسوی تکامل متحرک است اخذ نماید چه بهتر که آنها را به یکسو افکنیم و به طاق نسیانان اندازیم و از زمره عقائد متروکشان شمیریم. زیرا جهان محکوم بقانون کون و فساد است لهذا آن قواعد و عقائد نیز از تغییر و تبدیل و کون و فساد که دامن همه را می گیرد مستثنی نیست. از این گذشته هر قانونی و هر مکتب سیاسی و اقتصادی فقط برای آن خلق شده که حافظ منافع بشری من حیث المجموع باشد و برای آن نیست که بشر برای حفظ آن قوانین و مرامها فدا شود.^{۱۴۳}

و نیز می فرمایند:

اتّحاد اهل عالم درخشانترین مرحله ایست که حال جامعه انسان روبه آن روان است. اتّحاد خانواده و قبیله و اتّحاد دولت شهری و اتّحاد ملّی مراحلی است که بشر آن را پیموده و با موفقیت پشت سر گذاشته است و امروز اتّحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است، دوره ملّت سازی سپری شده به اعلی درجه خود نزدیک می شود. لهذا جهانی که به بلوغ می رسد باید خود را از شرّ این بت برهاند و وحدت و یگانگی جمیع روابط انسانی را قبول کند یکباره دستگامی را براه اندازد که این اصل اصیل وحدت را در آن تجسّم بخشد... وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاء الله مقرر فرموده مستلزم آنست که یک جامعه متّحد جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متّحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضا

برای آنکه راجع به مقاصد حیات بخش آئین جهان آرای حضرت بهاء الله سوء تفاهمی در میان نیاید باید گفت که امر بهائی مقصدش هرگز آن نیست که شالوده جامعه کنونی عالم را زیر و زیر نماید بلکه آنست که بنیانش را وسعتی بیشتر بخشد و به مؤسّساتش شکل تازه ای دهد که موافق و مطابق با حوائج این جهان دائم التّغییر باشد. تعالیم شریعت و آئین حضرت بهاء الله با هیچ تابعیت و سرسپردگی مشروعی تناقض ندارد و وفاداریهای صادقانه را تضعیف نمی کند. مقصدش آن نیست که شعله وطن دوستی سالم و خردمندانه را در دلهای مردمان خاموش سازد یا نظام خودمختاری ملّی را که برای دفع آفت مرکزیت افراطی در اداره امور جهان لازم است از میان بردارد. کلید رمزش شعار وحدت در کثرت است چنانکه حضرت عبدالبهاء می فرماید:

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف التّوع و متفاوت اللّون و مختلف الصّور و الاشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوّع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد. چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد. و همچنین این تنوّع و اختلاف چون تفاوت و تنوّع فطری و خلقی اعضا و اجزای انسان است که سبب ظهور جمال و کمال است. و چون این اعضا و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزاء سریان دارد و در عروق و شریان حکمران است، این اختلاف و تنوّع مؤید اثتلاف و محبّت است و این کثرت اعظم قُوّة وحدت. اگر حدیقه ای را گلهای و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد به هیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد. ولیکن چون از حیثیت اللوان و اوراق و ازهار و انما رنگوناگون باشد هر یکی سبب تزئین و جلوه سائر اللوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید. و همچنین تفاوت و تنوّع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون



مرکبه‌اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد. این جامعه متّحد جهانی تا جایی که می‌توان تصوّرش را نمود باید دارای یک هیئت مقننه باشد که اعضایش بمنزله امنای تمام نوع انسان بالمآل جمیع منابع ملل آن جامعه جهانی را در اختیار خود گیرد و قوانینی را وضع کند که برای تنظیم حیات و رفع حاجات و ترمیم روابط جمیع ملل و اقوام لازم و واجب است. در چنان جامعه‌ای یک هیأت مجریه به پشتیبانی یک نیروی پلیس بین‌المللی مصوّبات هیأت مقننه را اجراء کند، به تنفیذ قوانینش پردازد و وحدت اصلیه تمام جامعه جهانی را حفاظت نماید. و نیز یک محکمه جهانی تشکیل شود که تمام دعاوی حاصله بین عناصر مرکبه این نظام جهانی را داوری کند و حکم نهائی و لازم الاجرایش را صادر نماید. یک دستگاه ارتباطات و مخابرات بین‌المللی بوجود آید که با سرعتی حیرت‌انگیز و نظم و ترتیبی کامل به کار افتد و جمیع کره زمین را در بر گیرد و از جمیع موانع قیود ملی آزاد باشد. یک پایتخت بین‌المللی به منزله کانون و مرکز اعصاب مدنیت جهانی تعیین شود که کانونی برای تمرکز و توجّه قوای وحدت بخش حیات باشد و از آن انوار نیروبخش و جان‌افزایش به جمیع جهات ساطع گردد. یک زبان بین‌المللی ابداع شود و یا یکی از زبانهای موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده شود. یک خطّ و ادبیات جهانی، یک نظام مشترک برای پول و اوزان و مقادیر تعیین شود و روابط و تفاهم بین نژادهای متنوّع و ملل جهان را ساده و سهل نماید. در چنین جامعه جهانی علم و دین یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرند و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هم‌آهنگ شوند. در سایه چنین نظامی مطبوعات به اظهارنظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از اینکه مورد سوء استفاده ارباب غرض چه شخصی و چه عمومی قرار گیرد ابا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهائی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم درآمد و ازموادّ خامش بهره برداری و استفاده شود بازار فروشش توسعه و هماهنگی یابد و محصولاتش بطور عادلانه توزیع شود.

رقابتهای کینه‌ها و دسائس ملی از میان برخیزد و تعصبات و عداوتهای نژادی بدوستی و حسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد. علل خصوصتهای دینی رفع و موانع قیود اقتصادی

کاملاً الغاء و تفاوت فاحش طبقاتی نابود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق‌العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگهای اقتصادی و سیاسی به در می‌رود از آن پس معطوف باهدف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیبات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازاله امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحّت و تشحیذ و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره‌مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمین و درازی عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله‌ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد.

در چنان جامعه‌ای یک نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جمیع بلاد حکومت نماید و فرمانروای بلامنازع منابع بسیار عظیمش باشد و مرامهای عالیه شرق و غرب را در برگیرد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکند و به استفاده از جمیع منابع موجود در زمین راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسائی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت بخش حیات بسویش روان است... کیست که شکّ و شبهه نماید که وصول به چنین نقطه کمالی یعنی تحقّق بلوغ عالم انسانی به نوبه خود فاتحه مدنیتی جهانی است که نظیرش را چشم احدی ندیده و شبیهش به تصوّر احدی در نیامده است؟ کیست که بتواند عظمت مقام مدنیت مقدّری را که بتدریج شکفته می‌شود چنانکه باید در صفحه ضمیرش مرتسم سازد؟ کیست که بتواند بلندی اوج اعلانی را که منزلگاه طیر فکرت انسانی از قفس رسته است تقدیر کند؟ کیست که بتواند فضای جانفزائی را که روان آدمی به پرتوانوار درخشنده حضرت بهاء‌الله کشف می‌کند تصویر نماید؟^{۱۴۴}

حقایق فوق‌مورد تأیید اندیشمندان جهان نیز قرار گرفته است. به عنوان نمونه، پس از انتشار بیانیه وعده صلح جهانی توسط بیت‌العدل اعظم در اکتبر ۱۹۸۵،^{۱۴۵} و ارائه آن به همه رهبران دُول و ملل عالم و بزرگان و شخصیت‌های سیاسی و غیر سیاسی و فرهنگی و علمی و حقوقی و دانشگاهی و نمایندگان مجالس کشورهای جهان،



سرنوشت بشر و تمدن او را، همواره جنگ تعیین کرده است. جنگی که غالباً به فتح و استیلاء و یا شکست و انقیاد منجر می شده است.

حکومات معاصر چنین می پندارند که امنیت را جز به مدد نیروی نظامی نمی توان به دست آورد. آنان آرزوی صلح در سر دارند، ولی خود را برای جنگ آماده می کنند. اما چنین تلقی و برداشتی از تاریخ، و چنین نظری در باب وضع آدمی نه تنها باطل و گمراه کننده است، بلکه تهدیدی نسبت به حیات و تمدن انسانی نیز به شمار می رود. در جهانی که تکنولوژی های مخرب می توانند بیش از بیست برابر جمعیت کنونی سیاره کوچک ما را بکلی محو و نابود سازند، و تکنولوژی های تولید، خدمات و ارتباطات، به رغم برخورداری از دقت و ظرافتی شگفت انگیز، بسیار آسیب پذیر می نمایند، نیروی نظامی و قدرت سلاح های مرگبار، نه به ابزاری برای استقرار ثبات و امنیت، بلکه به وسیله ای برای امحاء نسل آدمی از صفحه کره خاک مبدل خواهد شد.

در این لحظات حساس، ما تنها در صورتی می توانیم به بقای نوع انسان و شکوفایی و غنای تمدن و فرهنگ او امیدوار باشیم، که شیوه تفکر و تلقی متعارف خود را تغییر داده و از بینش بدیعی که منبعث از تعالیم و دیدگاههای دیانت بهایی است، و تازه ترین اکتشافات علوم تجربی نیز بر آن مهر تأیید زده اند، برخوردار گردیم.

بهایان اعلام می دارند که مهمترین شرط حصول صلح، تحقق وحدت عالم انسانی است، همچنین وحدت تبارها و نژادها، وحدت اقوام و ملل و نیز وحدت جریان های عظیم تفکر و تتبع که ما آنها را علم و دین می نامیم. اما از نظر بهایان بلوغ عالم انسانی به نوبه خود شرط مقدم و اساس نیل به چنین هدفی است.

چنین دیدگاهی، بی شبهه دیدگاهی است پویا، و مؤسس بر درک و تشخیص صحیح فرایند رشد و تحول جوامع انسانی. اعتبار و روائی چنین دیدگاهی را، نظریه های جدید مستنبط از نظریه های ترمودینامیک نامتعادل (Nonequilibrium Thermodynamics)، نظریه سیستم های دینامیکی (Dynamical Systems Theory)،

جامعه بهایی با بازخورد بسیار مثبت و اظهار نظرهای شفاهی یا کتبی تحسین آمیز مقامات مزبور درباره دیانت بهایی و جوامع بهایی در سراسر عالم مواجه شد. یکی از این موارد بیانیه اروین لازلو فرانسوی، یکی از شخصیت های برجسته و صاحب نظر در علوم تجربی و اجتماعی عصر حاضر که عضو کلوپ مشهور رم و مشهور در سازمان ملل و سازمان های وابسته به آن است، بود. وی در بیانیه خود، ضمن بیان وضعیت بحرانی دنیا در عصر حاضر، تأکید می کند که رهبران و مردم دنیا باید برای درک لزوم صلح، به رشد و بلوغی که دیانت بهایی آن را بیان می کند و ضروری می داند، نائل آیند. عین ترجمه بیانیه ایشان را در زیر تقدیم می کند تا هموطنان عزیز بیشتر بر عظمت آئینی که از کشور عزیز ایران برخاسته واقف گردند و مسرور شوند.^{۱۴۶} ایشان می نویسد:

«در لحظه ای خطیر و بحرانی از تاریخ بشر، دیانت بهائی عالمیان را به صلح فرا می خواند. در دنیای معاصر ما، صلح امری اختیاری نیست، بلکه ضرورتی کامل است. عموم رهبران و مردم جهان باید این واقعیت را درک کنند و به رشد و بلوغی که دیانت بهائی آن را برای وصول عالم انسانی به مرحله کمال، ضروری و اجتناب ناپذیر می داند، نائل آیند.

برای نیل به صلح، ما به شیوه های جدید اندیشه و تفکر و نیز معرفتی بدیع در باب قوای موثر در فرایند تغییر و تحول تاریخ جوامع انسانی نیاز داریم و چنین تصور می کنیم که دیانت بهایی قادر است به این هر دو نیاز، پاسخی را که بطور اساسی در بطن تعالیم خود از آن بهره مند است، به ما ارائه کند.

شیوه متعارف تفکر ما تاکنون مؤسس بر این طرز تفکر و تلقی بوده است که تعارض و تضاد میان اقوام و ملل و جوامع گوناگون انسانی جزء لایتجزی و انفکاک ناپذیر از تاریخ حیات بشری است و در تار و پود آن بطور کامل رسوخ کرده است. در طی ادوار متنوعه تاریخی، این تعارض و تضاد به محاربات، منازعات و کشمکش هائی انجامیده، و تنها در آن هنگام که شمشیرها از حرکت و توپ ها از غرش باز ایستاده اند، آرامشی موقت پدیدار گشته است.

بنابراین نظریه صلح، هیچگاه چیزی جز آتش بس، درنگی کوتاه و یا برزخی در میان دو جنگ نبوده است.



سایبرنتیک (Cybernetics)، و علوم وابسته دیگری که در این مجموعه قرار دارند، تأیید و تضمین می‌کنند. این نظریه‌ها نیز به نوبه خود براساس تحقیقات و بررسی‌های دقیق تجربی و آزمایشگاهی در زمینه هائی چون: کیهان‌شناسی فیزیکی (Physical Cosmology)، نظریه تطور کلان در دیرین‌شناسی (Paleobiological Macroevolutionary Theory) و روندهای نوین تاریخ نگاری (Historiography) مورد تأیید قرار گرفته‌اند.

یافته‌های جدید علمی، اظهارات دیانت بهائی را از لحاظ فرایند رشد و تحول جامعه بشری، با دو دیدگاه و نظریه جمعی که هر یک به نحوی متمایز از دیگری به توصیف و تبیین مراحل تحول تاریخ بشر پرداخته‌اند، منطبق و سازگار می‌یابند. یکی از این دو دیدگاه، قائل است به این که جوامع انسانی، مراحل رشد و تحول خود را از ابتدائی‌ترین شیوه‌های زندگی که عبارت از شکار و صحرانگیزی است آغاز کرده و بتدریج، بطور متوالی و منظم به مرحله کنونی که مرحله فراصنعتی نوین (Modern Post-industrial) است، نائل آمده‌اند. جوامع انسانی، در این مرحله، خود را به شبکه‌ای جهانی از نیاز و اتکاء و وابستگی متقابل که خود مؤسس آن بوده‌اند، پیوند داده‌اند و چنانچه فرصتی فراهم آید، نهایتاً آن را به وضع و حالی که متضمن و مؤید مفهوم «وحدت جهانی» و «وحدت عالم انسانی» باشد، تحویل خواهند کرد.

دیدگاه و نظریه جامع دیگر، قائل به این است که مراحل رشد و تحول تاریخی جوامع انسانی همواره دستخوش بحران‌ها و بی‌نظمی‌ها و وقفه‌ها بوده، و چنین وضعی، آزادی انتخاب حالات متفاوت و پوی آمدهای گوناگون را نیز در برداشته است. در جامعه انسانی نیز، همانند طبیعت، تغییر، امری ناگهانی، نامتوالی و نامنظم است و چه بسا که هر مرحله‌ای از تغییر، شقوق و حالات متفاوت و شاید متباینی را، که باید از میان آنان یکی و یا معدودی را برگزیند، در پیش روی قرار می‌دهد. آدمیان آگاه و هوشمند می‌توانند خود این شقوق متفاوت را تشخیص دهند، و از میان آنها، آن طریق تکامل و پیشرفت را که متضمن کم‌ترین میزان آسیب و رنج و خشونت باشد، برگزینند.

چنانچه گروهی از مردمی که به اندیشه و ایمان بهایی نائل شده‌اند، با برخورداری از معرفتی عمیق در باب پویایی این برهه حساس از تاریخ بشری، به نحو هماهنگ و هم‌نوا با یکدیگر، حرکتی را آغاز کنند، بی‌هیچ شبهه و تردیدی خواهند توانست در روند کنونی تاریخ تأثیرگذارند و آن را تغییر دهند.

در صورتی که بخواهیم با استفاده از اصطلاحات و تعبیرات علوم تکاملی جدید (New Sciences of Evolution) به توصیف چنین حرکت و اقدامی بپردازیم، باید بگوئیم که این جمع [جامعه بهائی] را می‌توان به نوسانی محدود و در آغاز کم دامنه تشبیه کرد که به هنگام وقوع اختلال و انشقاق عمیق در یک نظام پیچیده و متحول، بطور بغتی و ناگهانی به درون آن نفوذ می‌یابند و پس از بسط یافتن و رخنه کردن در تمامی سطوح و لایه‌های آن، و تشخیص علل و موجبات و چگونگی اختلال‌ها و انشقاق‌ها، آنها را مهار کرده و آن نظام را مجدداً در وضع صحیح و مطلوب قرار می‌دهند.

مردمی اینچنین که هدفشان تأسیس صلح عمومی و مقصدشان تحقق وحدت عالم انسانی است، چنانچه با بهره‌مندی از معرفتی درست و ایمانی عمیق و اراده‌ای خلل‌ناپذیر گام در راه گذارند، می‌توانند در روند تغییرات و تحولات اجتماعی عصر حاضر آشکارا تأثیرگذارند، آمار تغییرات و تحولات را به دلخواه خود شکل دهند و به اهداف عالی خود که مآلاً عبارت از توافق و هماهنگی با الگوها و طرح‌های عظیم تکامل و توسعه و پیشرفت در پهنه زمین و عرصه‌های دست‌یافتی جهان هستی است، جامه عمل پوشند. اما این را نیز باید دانست که بلوغ، فارغ از تلاطمات دوران شباب حاصل نشود. ثبات پویا (Stability Dynamic) و به عبارت دیگر ثبات و استحکامی که نتیجه پویائی الگوهای فرهنگی و نیز ماحصل مواجهه و تلاقی این الگوها در عرصه نظمی بدیع و جهانی است، بی‌آنکه سطوح و لایه‌های زیرین و کم‌اهمیت تر سازمان جهانی را متزلزل و بی‌ثبات و مختل سازد، نمی‌تواند حاصل آید.



آن‌آنکه آرزومند وصول به نظم بدیع جهانی هستند وظیفه دارند که پیام صلح جامعه بهایی را لبیک گویند و درباره معنا و مفهوم عمیق آن بر اساس ادراکات و اعتقادات و آیین‌های خود و نیز نظریه‌های حاصله از علوم تجربی، بیشتر اندیشه کنند. نظر ما این است که بر اساس این شیوه‌های متنوع تلقی و برداشت، سرانجام بصیرت و بینش مشترکی که همه ما آراء و دیدگاه‌های خود را در آن بازیابیم، به دست خواهد آمد و مآلاً طریقی که تمامی ما بتوانیم در آن، به صوب مقصد مشترکی ره بسپریم گشوده خواهد شد.

به اعتقاد من، چنانچه به افراد آدمی این فرصت داده شود که خود به تفحص در باب آئین‌ها و معتقداتشان پردازند، و واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، زیستی و فیزیکی حیات بشری را که متأثر از تحوّل نظام گسترده و پویای جهان هستی و عرصه پهن‌آور کیهانی است، بروفق مقتضیات زمان و مکان، بطور مستمر و جدی مورد مطالعه قرار دهند، بی تردید در راهی گام خواهند نهاد که مآل و مقصد آن، جز فرزاندگی و کمال انسانی، نخواهد بود.»

اما نکته بسیار مهمی نیز که باید در اینجا برای رفع شبهات و جلوگیری از شبیه‌سازی‌ها و قیاس‌های ناروا میان این سیر و روند تعامل مزبور با موارد مشابه آن در ادیان گذشته، به آن پرداخت، مربوط به همین روش‌های عملی مذکور در آثار بهائی برای رسیدن به مقصود فوق می‌باشد. در آثار مزبور تأکید شده است که روند قبول این طرح عظیم صلح و تحقق مدنیت و تمدن الهی از طرف جهانیان و نزدیکی اراده و سیاست بشری به اراده و سیاست و نقشه الهی، اگر چه از جنبه باطنی آن امری محتوم و تحت اراده غالبه خداوند است و همه انبیاء قبل نیز به آن بشارت داده‌اند و دیر یا زود محقق خواهد گردید، اما از جنبه روش تحقق ظاهری و زمان آن، ابداً جبری و قهری نیست و خود جامعه بشری باید آن را به طیب خاطر و به ندای وجدان خود بپذیرد. به عبارتی بهائیان در روند تعاملی مزبور عقیده و مأموریت ندارند قبول دیانت بهائی و از جمله قبول اهداف و نیز قبول طرح و سیستم نظم بدیع آن را (به سرپرستی بیت العدل عظم) به روش‌های قهرآمیز و انقلابی و اجباری به جهانیان تحمیل نمایند.^{۱۴۷} بلکه، روند قبول آن، نفس درک و فهم جهانیان نسبت به بدیع و کارآمد بودن طرح و نظم است که حضرت بهاءالله تأسیس فرموده‌اند.

از جمله به همین علت است که حضرت بهاءالله حکم جهاد مذهبی را نهی فرموده‌اند و بهائیان برای توسعه دین بهائی مجاز به جنگ و جهاد دینی نیستند، بلکه در عوض برای رشد دینشان مأمورند از طریق اعمال و اخلاق نیک و استدلال و بیان بکوشند. حضرت بهاءالله در این خصوص در لوح معروف به بشارات، می‌فرمایند:

یا اهل ارض بشارت اول که از امّ الکتاب در این ظهور اعظم به جمیع اهل عالم عنایت شد محو حکم جهاد است از کتاب تعالی الکریم ذو الفضل العظیم الّذی به فُتح بابُ الفضل علی من فی السموات و الارضین... چون در مذاهب قبل نظر به مقتضیات وقت حکم جهاد و محو کتب و نهی از معاشرت و مصاحبت با ملل و همچنین نهی از قرائت بعضی از کتب محقق و ثابت لذا در این ظهور اعظم و نبأ عظیم مواهب و الطاف الهی احاطه نمود و امر مبرم از افق اراده مالک قدم بر آنچه ذکر شد نازل.

و نیز می‌فرمایند:

بگو امروز روز اعمال و افعال است و ناصر امر فی الحقیقه عمل نیک و خُلُق نیکو است، نه جنود و سیوف. نصرت یک عمل خالص اعظم است عند الله از نصرت فوجی که در سبیل الهی جهاد نمایند، چه که اراکه دماء [ریختن خون‌ها] محبوب نیست و در این ظهور اعظم نصرت به کلمه و بیان مقدر شده.^{۱۴۸}

از آنجا که درک این حقیقت در سرنوشت بشر و نیز در رفع سوء تفاهات و شبهات مذکور نقش حیاتی دارد، ذیلاً نصوص مهمه ای را تقدیم می‌کند و تقاضا دارد در همه آنها تعمقی شایان مبذول گردد. این نصوص، اندیشه سیاسی دین بهائی را، علاوه بر جنبه معرفتی و تجویزی آن، از جنبه و منظر عملی و توصیفی یا روشی و کنشی، و نیز تفاوت عمیق آن را با اندیشه سیاست بشری از هر دو جنبه معرفتی و عملی روشن می‌نماید.^{۱۴۹}

حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

بلی آن سماء حقیقت، قادر و مقتدر که جمیع ناس را از شمال بُعد و هوی، به یمن قرب و لقاء رساند. لَوْ شَاءَ اللهُ



ولوله در شهر ۲

لَيْكُونُ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً [اگر خدا می خواست، مردم امت واحد می شدند]، ولكن مقصود، صعود آنفسی طیبه و جواهر مجرّده است که به فطرتِ اصلیه خود به شاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبانِ جمال ذوالجلال، از عاکفانِ امکانه ضلال و اضلال، از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند. کذلک قُدْرُ الْأَمْرِ مِنْ قَلَمٍ عَزْمُنِيرٍ.^{۱۵۰}

و نیز:

باید از او احتراز نمایند، بمثابه احتراز از رِقْشَا [=مار گزنده]... باری در هیچ امری از امور این ظهور اعظم شریک فساد نبوده و نیست. يَشْهَدُ بِذَلِكَ لِسَانِي وَ قَلْبِي وَ زُبْرِي وَ صُحُفِي وَ كُتُبِي وَ أَلْوَاحِي.^{۱۵۱}

و نیز می فرمایند:

لسانِ قَدَمٍ در این سجن اعظم [مقصود زندان عکا می باشد] می فرماید، ای احبای حق، از مَفَازَةِ ضَيْقَةِ [یبابان خشک و تنگ و محدود] نفس و هوی به فضاهاى مقدّسه آحادیه توجه نمائید. ابدأ در امور دنیا و ما يَتَعَلَّقُ بِهَا [آنچه مربوط به دنیاست] و رؤسای ظاهره آن تکلم جائز نه. حق جَلَّ وَ عَزَّ مملکت ظاهره را به ملوک عنایت فرموده؛ بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد، و آنچه از برای خود خواسته مدائن قلوب عباد [شهرهای دل های بندگان] بوده و احبای حق البوم به منزله مفاطحند [کلید هستند]. ان شاء الله باید کل به قوه اسم اعظم آن ابواب را بگشایند. این است نصرت حق که در جمیع زُبر و الواح از قلم فالق الاصباح جاری شده.^{۱۵۱}

و نیز می فرمایند:

هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند. اینست مقصود از نصرت. ابدأ فساد محبوب حق نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابدأ مرضی نبوده. اِنْ تَقْتُلُوا فِي رِضَاهُ لَخَيْرٌ لَكُمْ مِنْ اَنْ تَقْتُلُوا. [اگر در رضای او کشته شوید هر آینه بهتر است برای شما از اینکه بکشید]^{۱۵۲} و نیز: «قسم به جمال که اگر احبایم کشته شوند بهتر است از سَفْكَ دَمِ نَفْسِي.» [ریختن خون کسی]^{۱۵۳}

و نیز:

هر امری که به قدر رأس شعری [= سرمویی] رائحه فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراك شود، حزب الله

اینکه مشاهده می نمائی که بعضی از ناس بعزت دنیا مسروراند و به علو آن مغرور، این از غفلت آن نفوس است. و هر ذی بصرو ذی نظری شهادت می دهد که این قول حق است و این بیان از مشرق تبیان اشراق نموده، چه که کل عالمند باینکه جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است. و چون رسول موت وارد شود جمیع متغیر. لذا معلوم و محقق است نفوسیکه باین امور دل بسته اند غافلند و از غفلت است که باین اسباب ظاهره مشغول شده اند. در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت ننماید. سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید. آن ایام ایام ظهور عقل است ما بین بریه. مگر آنکه نفسی لاظهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید. و نیکو است حال او که لِحَبِّ الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این مشقت و زحمت نماید.^{۱۵۵}

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

ای یاران الهی جبر و عنف و زجر و قهر در این دوره الهی مذموم.^{۱۵۶}

و نیز می فرمایند:

وجدان انسانی مقدس و محترم است و آزادگی آن باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق مکنونه عالم امکان است.^{۱۵۷}

و نیز می فرمایند:

ما از عالم روح صحبت میکنیم از ثروت ملکوت صحبت می کنیم نه از ثروت ناسوت؛ سیاست امر اجباری



است اما سعادت ابدی به امر اجباری حاصل نمیشود اجبار و سعادت ممکن نیست. مراد از سعادت چه چیز است یعنی ملت در نهایت فضائل عالم انسانی و قوه ملکوت الهی زندگانی کند آن حکایت دیگر است و این حکایت دیگر.^{۱۵۸}

و نیز می فرمایند:

خدا مهربان است جمیع را تربیت می کند به جمیع فیض می بخشد مادام که همچنین خدای مهربانی داریم چرا ما نا مهربان باشیم او خالق ما است او محیی ما است او مرئی ما است او رازق ما است او به همه مهربان است پس چرا ما نا مهربان باشیم چرا بگوئیم این موسوی است او عیسوی است این محمدی است او بودائی است اینها دخلی بما ندارد خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به کلّ مهربان باشیم. اما مسائل عقائد راجع بخدا است او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده ما باید شکر نعمای الهی کنیم ممنون عنایات او باشیم که ما را بصورت و مثال خود خلق فرموده به جمیع ما سمع و بصر عنایت نموده این چه موهبتی است این چه عنایتی است این چه تاج درخشانی است چرا این عنایات را هدر دهیم چرا بخود مشغول شویم چرا به یکدیگر پردازیم چرا انکار فیوضات الهی کنیم ما باید به شکرانه این موهبت پردازیم و چون حقیقت حاصل شود جمیع یک قوم گردیم جمیع در یک وطن زندگانی نمایم جمیع یک ملت شویم تا این عالم انسانی ملکوتی گردد این جهان ظلمانی نورانی شود. تا نزاع و جدال برافتد و نهایت محبت و الفت حاصل شود. این است مقصود از بعثت انبیای الهی این است مقصود از انزال کتب آسمانی این است مقصود از تجلی شمس حقیقت تا وحدت عالم انسانی ظاهر گردد وحدت وطن حاصل شود وحدت ملت استقرار یابد وحدت سیاست حاصل گردد و انواری ملکوتی در عالم انسانی ظاهر و عیان شود کمالات عالم ملکوت در عالم انسان جلوه نماید وحدت عالم ملائکه در عالم بشر هویدا گردد یعنی نفس بشر ملائکه شود. ملائکه عبارت از چه چیز است مقصود نفوس مقدسه است نفوس روشن و نفوس کامل است نفوس الهی است که آن نفوس مقدسه مظهر محبت اند مظهر عقل و دانش اند اسیر این تقالید

پوسیده نیستند. این تقالید پوسیده ادیان سبب عداوت است سبب خرابی است سبب تاریکی است سبب خونریزی است سبب ظلمت است سبب استبداد است این تقالید را بیندازید و به اساس حقیقت تشبث ننمایید اساسی که حضرت مسیح گذاشت اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن اساس بهاء الله است. و آن اساس وحدت عالم انسانی است آن اساس محبت عمومی است آن اساس صلح بین دول است آن اساس صلح عمومی بین اجناس است آن اساس صلح عمومی بین اوطان است آن اساس صلح عمومی بین ادیان است آن اساس صلح عمومی بین مراتب حیات است. در وقتی که شرق را ظلمت و عداوت و بغضا احاطه کرده بود و ابرهای کثیف افق حقیقت را پوشانده بود در میان اهالی شرق تعصب مذهبی تعصب سیاسی تعصب جنسی و تعصب وطنی بود و ملل شرق با یکدیگر در نهایت قتال و جدال ادیان یکدیگر تنجیس می نمودند و از یکدیگر احتراز می کردند و نهایت دشمنی با هم داشتند ظلمت قسمی احاطه کرده بود که ابدأ از نور اثری نبود، در چنین وقتی حضرت بهاء الله از افق حقیقت اشراق نمود و تعالیم و بیاناتی فرمود که جمیع ملل را با یکدیگر ارتباط داد الفت بین ادیان انداخت تعصب مذهبی نگذاشت تعصب سیاسی نگذاشت تعصب وطنی نگذاشت تعصب جنسی نگذاشت جمیع ملل را در ظلّ خیمه وحدت انسانی داخل نمود و نفوسی که از ادیان و مذاهب نداء بهاء الله را شنیدند و از تعالیم او خیر گرفتند الآن در ایران در نهایت محبت و الفت اند و معاشر با یکدیگر در نهایت مهربانی با هم معامله کنند مثل این که یک خانداوند. این است که حضرت بهاء الله خطاب به عالم انسانی می فرماید که ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار یعنی عالم انسانی از جمیع ملل و ادیان و اقوام به منزله یک شجره است و هر یک از ادیان و ملل به منزله شاخه و برگ و شکوفه و ثمر آن شجر شجر مبارکه است شجر حیات است لهذا نباید بین افراد بشر ابدأ نزاعی بماند بغض و عداوتی باشد باید جمیع در نهایت مهربانی و الفت با یکدیگر زندگانی نمایند و ایام را بخوشی بگذرانند تا فیوضات الهی عالم انسانی را احاطه کند و ملکوت الهی



ولوله در شهر ۲

در عالم انسانی مجسم گردد. این است نهایت آرزوی
جمع ماه ۱۵۹

و نیز می فرمایند:

خداوند مهربان کل را خلق کرده و جمیع را رزق میدهد و
به جمیع مهربان است پس باید متابعت سیاست الهیه نمود
زیرا بشر هر قدر کوشش نماید نمیتواند سیاستی بهتر از
سیاست الهیه تأسیس نماید. خدا با جمیع صلح است ما
چرا در جنگ باشیم او به همه مهربان است ما چرا نا
مهربان باشیم؟^{۱۶۰}

و نیز:

پیروی سیاست الهیه کنیم و بموجب آن حرکت کنیم البته
سیاست الهی مافوق سیاست انسان است زیرا هر قدر
سیاست انسان ترقی نماید کامل نیست اما سیاست الهیه
سیاست کامل است ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم هر
نوعی که خدا با بندگان خود معامله میکند همان نوع رفتار
نمائیم اقتدا به خدا کنیم ما مشاهده میکنیم آثار باهره او را
ما مشاهده میکنیم حکمت او را ما مشاهده میکنیم رحمت
او را ما مشاهده میکنیم قوت و قدرت او را باید دست از
اوهامات و تقلید برداریم و تمسک به حق نمائیم و از
اختلاف و افتراق اجتناب کنیم. معاذ الله هرگز انبیای الهی
باین راضی نبودند انبیای الهی جمیع یک روح بودند به
جمیع بشر یک تعلیم دادند و تعلیمات انبیای الهی روح
محض است حقیقت محض است محبت محض است
الفت محض است پس ما باید متابعت انبیای الهی
کنیم.^{۱۶۱}

و نیز می فرمایند:

جمیع بشر بندگان یک خداوندند و جمیع از فیض ایجاد
الهی وجود یافته خداوند به جمیع مهربان است و جمیع را
می پرورد به هر جنس باشد به هر نوعی به هر ملتی مهربان
است جمیع را رزق میدهد جمیع را می پروراند جمیع را
حفظ میکند و با جمیع با الطاف معامله می نماید. مادام
که خدا به کل مهربان است ما چرا نامهربان باشیم؟ مادام

خدا با کل باوفا است ما چرا بی وفا باشیم؟ مادام خدا با
کل به رحمت معامله میکند ما چرا به قهر و غضب معامله
کنیم؟ این است سیاست الهیه البته اعظم از سیاست بشریه
است زیرا بشر هر قدر عاقل باشد ممکن نیست که سیاست
او اعظم از سیاست الهی باشد. پس ما باید متابعت
سیاست الهیه کنیم جمیع ملل و خلق را دوست داشته
باشیم به جمیع مهربان باشیم و جمیع را برگ و شکوفه و
ثمر یک درخت دانیم.^{۱۶۲}

و حضرت ولی امرالله می فرمایند:

از امور سیاسیه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً
و ظاهراً لساناً و باطناً بکلی در کنار و از اینگونه افکار فارغ و
آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجوئیم و در جمع
هیچ فرقه ای از این فرق مختلفه متنازعه داخل نگردیم. نه در
سلک شورشیان در آئیم و نه در شوئون داخله دول و طوائف و
قبائل هیچ ملتی ادنی مداخله ای نمائیم. به قوه جبریه به هیچ
امری اقدام نمائیم و از حقیقت و جوهر این امر مبارک که
اساسش مودت و وفاق است آتی غافل نشویم. امرالله را چه
تعلقی به امور سیاسیه و چه مداخله ای در مخاصمات و
منازعات داخله و خارجه دول و ملل... به اسبابی معنوی به
تعدیل عالم اخلاق پردازیم نه آنکه تمسک به وسائل مادیة
سیاسیه جوئیم. به قوایی ملکوتی تدریجاً قلوب را تقلیب و
مسخر نماییم و تزکیه نفوس و ارواح را منظور نظر داریم، نه
آنکه در ترویج اسم و شهرت کوشیم و در فکر کسب مقام و
منزلی در این عالم فانی باشیم.^{۱۶۳}

و نیز:

قلوب متنفره از یکدیگر را التیام و ارتباطی حقیقی دهند
و احزاب و ملل متباغضه را به صلح و آشتی دائمی دعوت
نمایند به اعمال نفوس را تقلیب نمایند و به سلوک و رفتار
نام بهائی را عزیز و صیت امر را مشتهر سازند. از شر ظلمات
تعصبات، عالم مادی را رهائی دهند و به تعمیم و تحکیم
اساس تربیت خدمت بعالم انسانی نمایند. مختصر، تعالیم
حضرت بهاءالله یک یک تأسیس کنند و در حیات خویش
مشخص نمایند؛ این چه امر مهم لازمی است و چه وظیفه
صعب مشکلی؛ تقلید و تعصبات در نفوس مُحَمَّر و
اغراض و امیال شخصی در کل نفوس موجود، جز قوه
قاهره تعالیم بها این تعصبات را محو نمایند و این مفاسد



قویه که جسم امکان را مسموم و غلبیل نموده اصلاح ننماید و به شعله محبت الله و حرارت خلوص و انجذاب تبدیل ندهد. وقت خدمت یاران است و ایام ایام خدمت و جانفشانی و سعی و جهد در نجات و استخلاص عالم انسانی. باید به افراد بشر پرداخت و بتربیت نفوس ابتدا و قیام کرد تا ملل عالم که مرکب از افرادند و دول که از اجزای ملت محسوب هر دو تقلیب کردند و هدایت شوند و به این واسطه وحدت عالم انسانی تاسیس شود و نجاح و فلاحش تحقق پذیرد. الیوم نقطه نظر احباً باید تربیت و تنقیف افکار و تحسین اخلاق نفوس باشد تا بتدریج هیئت اجتماعیه تغییر پذیرد و خیمه یکرنگ عالم انسانی مرتفع شود.^{۱۶۴}

و نیز می فرمایند:

باید بهائیان خود را مروج مبادی و تعالیمی روحانی دانند که به هیچ وجه من الوجوه قیاس و مشابیهتی با این ادویة مغشوشة ناقصه موجوده نداشته و ندارد. احزاب و مشروعات سیاسیة و شؤونات سائره مادیه بالمآل هیچ یک تنها کافل سعادت ایران و ایرانیان نخواهد گشت. ملاحظه فرمایید که این افکار مشوشه که حال در شرق سرایت نموده جمیعش از دول غرب اقتباس گشته و سرچشمه و منشأ و مصدرش احزاب متنوعه متکثره متنازعه در بلاد غرب بوده. ملاحظه نمایند که غرب در چه حالت است و به چه امراض و اسقامی گرفتار. دیگر تقلید از برای چه و تتبع این تجربیات و اتخاذ اینگونه وسائل غیر متینة احزاب چه لزوم و احتیاجی به آن. احزاب متزاید عالم چه از دیمقراطیون و انقلابیون و اشتراکیون و متجددون، چه نفوسی که طالب تاسیس حکومت مستبده مطلقه قاهره اند و چه نفوسی که وجود حکومت و قانون و نظم را مخرب بنیان انسانی شمردند و چه نفوسی که مروج مساوات تام در بین افرادند. این احزاب و این نفوس حال متجاوز از صد سال است که در میدان عالم به جولان و تاختن مشغول؛ جز خرابی و دمار و پریشانی و انقلاب و بغض و شحنا و فقر و عسرت، میراث دیگری از برای فقراء ارض نگذاشته اند و هنوز به های و هو مشغول. مقالید امور را در دست گرفتن فائده دائمی نبخشند و نتایج کلیه از آن حاصل نگردد. باید اساس را گذاشت و بر آن قصر مشید سعادت عالم انسانی را بنا نمود و آن در

این آیه مبارکه مسطور: وَیُورِثُونَ عَلَیْهِمْ وَوُكَاةً بِهِمْ خَصَاصَةً وَمَنْ یُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. فائزین، بهائیان عالمند چه که به این آیه مبارکه ناظرند و عامل: یابُنُ الْإِنْسَانِ لَوْ تَكُونُ نَظِیراً إِلَى الْفَضْلِ صَعُ مَا یَنْفَعُكَ وَحُدُ مَا یَنْتَفَعُ بِهِ الْعِبَادُ وَإِنْ تَكُنْ نَظِیراً إِلَى الْعَدْلِ اخْتَرْتُ لِدُونِكَ مَا تَخْتَارُهُ لِنَفْسِكَ. این است اساس ترقی و عمران ایران بل نجات و سعادت تمام جهان. اگر یاران و زمامداران به این شیم ملکوتیه خود را مزین دارند عالم، عالمی دیگر شود و این اصوات مهبیجه از میان رفته، ندای ربان الهی آهنگ یا بهاء الابهی هیکل مریض عالم را از خواب غفلت و نادانی بیدار نماید.^{۱۶۵}

نصوص فوق علاوه بر آن که مفهوم عدم مداخله در

سیاست را روشن می سازد، مصادیق آن را نیز در روند و سیر طولانی تعامل سیاست بشری با سیاست الهی در دور بهائی و نزدیکی آن به این و در نهایت مزوجیت آنها را با هم مشخص می کند. عدم توجه به حقایق فوق باعث شده جناب تقوی، هم مفهوم عدم مداخله در سیاست را اشتباه برداشت نمایند، و هم روش و طرز برخورد و تعامل بهائیان را با سیاست های یک قرن و نیم اخیر سوء تعبیر کنند! برای روشن تر شدن اشتباهات ایشان باید ذکر کرد طبق شهادت و اجماع محققین دنیا، جوامع و نیز سیاست بشری در حیطه حکومت ها و احزاب سیاسی محلی و ملی و بین المللی امروز، کم و بیش ناسالم و مخالف استانداردهای انسانی همه ادیان و انسان دوستان جهان و سازمان های غیردولتی (NGO) می باشند.^{۱۶۶} هنوز راهی بس دشوار برای دستیابی به جوامع سالم آینده در پیش روی بشریت است. جامعه بهائی نیز که در بطن جوامع دیگر زندگی می نماید، در پی آن است که بر اساس تعالیم حضرت بهاء الله با تمام وجود و توانش در مسیر تحقق جوامع سالم آینده بکوشد.

با این توضیح، اگر وضعیت ناسالم کنونی جوامع و سیستم های سیاسی و مدیریتی را از وضعیت سالم آینده آن جدا کنیم، دو جنبه اصلی و فرعی در اندیشه سیاسی و روش و کوشش های اهل بها در هر دو مرحله این مسیر مشهود می گردد.

جنبه اول و اصلی این کوشش در حیطه معنویت و فضائل و اخلاق رحمانی، از جمله شامل: محبت، خلوص نیت، یگانگی، وحدت عالم انسانی، رفع حکم تکفیر و تنجیس و جهاد و نزاع های مذهبی، تقوی، عفت و عصمت، امانت، دیانت،



صداقت، انصاف، ادب، انقطاع، تواضع و خضوع، توکل، خشیه الله، عدل، اعتدال، صبر و استقامت، قناعت، مؤاسات، تعدیل معیشت، تطابق علم و دین، اساس واحد ادیان و لزوم معاشرت با همه اهل عالم، ترك تعصبات تقالید و لزوم جستجوی حقیقت و... می باشد که اسس اساس سیاست الهی و از لوازم اصلیه اصلاح و سالم سازی عالم و ایران است. و جنبه ثانی و فرعی این کوشش که حضرت عبدالبهاء به بهائیان تأکید می فرمایند، در حیطه «آبادی و مدنیت و تحصیل معرفت و تزئید تجارت و ترقی زراعت و تحسین صناعت و ترقیات عصریه از هر قبیل» می باشد.^{۱۶۷} نکته بسیار حیاتی آن که، حضرتشان اشاره می فرمایند، «اگر این تعالیم جمال مبارک مجری نشود، عالم در خطر است»^{۱۶۸}

گذشته از این امر که امثال جناب تقوی عمداً جنبه اصلی فوق الذکر را که زیربنای هرگونه اصلاح سیاسی نیز هست، همیشه پنهان می دارند تا حقایق امر بهائی را وارونه جلوه دهند، باید گفت موضوع عدم مداخله در سیاست که مورد اعتراض امثال ایشان قرار گرفته، معمولاً در حیطه جنبه ثانی فوق الذکر مطرح می شود. ایشان گمان نموده اند تنها راه کوشش در مسیر سالم سازی جوامع بشری مداخله در سیاست های ناقص کنونی است، و نفس عدم دخالت بهائیان در امور سیاسی و احزاب متخاصم، به معنی عدم کوشش در راه خدمت به بشریت است! حال آن که برخلاف تصور و اوهام ایشان، حضرت عبدالبهاء صریحاً می فرمایند:

از عدم مداخله در امور سیاسی مقصود این نیست که یاران الهی از خدمات دولت و ملت اجتناب و احتراز نمایند. خدمت دولت و ملت فرض است. مقصد این است که احزاب سیاسی تشکیل نمایند.^{۱۶۹} علت منع تشکیل احزاب سیاسی نیز چنان که در نصوص فوق واضح است آن که اگرچه زمانی احزاب در آغاز، فلسفه وجودیشان ایجاد کانال های منظم دموکراتیک برای بیان عقاید و ایجاد عدالت و مقاومت مؤثر و کارا در برابر استبداد و دیکتاتوری قدیم بود، اما اینک خود با ایجاد تعصبات حزبی، و با به دست گرفتن نوبتی قدرت سیاسی در کشورهای مختلف، به شکل بت های گوناگون جانشین نظام های پوسیده دیکتاتوری مزبور گردیده، موجب نزاع و جدال و اختلافی شده اند که خود مانع بزرگ هدف اصلی اتحاد و وحدت عالم انسانی است. از جمله به همین علت

است که همراهی با جریان های نزاع های حزبی کلاً در امر بهائی حرام و ممنوع شده است.^{۱۷۰}

حضرت شوقی ربانی در نظم جهانی بهائی، در خصوص تعصبات و بت شدن احزاب و مرام های مزبور می فرمایند:

تعالیم حضرت بهاء الله در وهله اولی با هر نوع فکر محدود و تنگ نظری و تعصب مخالف است. هرگاه مرام های متداول و مؤسسات دیرینه و مفاهیم اجتماعی و عقائد مذهبی نتواند رفاه و سعادت قاطبه نوع انسان را ترویج نماید و هرگاه نتواند حوائج و نیازهای بشری را که پیوسته بسوی تکامل متحرک است اخذ نماید چه بهتر که آنها را به یکسو افکنیم و به طاق نسیانشان اندازیم و از زمره عقائد متروکشان شمیریم. زیرا جهان محکوم به قانون کون و فساد است لهذا آن قواعد و عقائد نیز از تغییر و تبدیل و کون و فساد که دامن همه را می گیرد مستثنی نیست. از این گذشته هر قانونی و هر مکتب سیاسی و اقتصادی فقط برای آن خلق شده که حافظ منافع بشری من حیث المجموع باشد و برای آن نیست که بشر برای حفظ آن قوانین و مرام ها فدا شود.

واقعیت این است که جامعه بهائی دارای عقاید و روش ها و اهدافی الهی است که در وضعیت ناسالم کنونی جوامع و سیستم های سیاسی و مدیریتی، متمایز و مستقل از عقاید و روش های نادرست و اهداف محدود و بشری همه نظام های سیاسی و دول و ممالک عالم است، و نمی تواند با مداخله در آنها طراوت و تازگی و استقلال خود را آلوده سازد، اما از طرفی دیگر چنان که گفته شد، جامعه بهائی برای اثبات حسن نیت خود و زدودن هرگونه ابهام و سوء تفاهمی، در هر کشوری که زندگی می کنند، صرف نظر از اشکال مختلف حکومتی و عقاید و روش های متفاوت سیاسی آنها، ضمن حفظ استقلال اصول عقاید خود ولو به قیمت تحمّل محرومیتهای و حتی نثار جان، در امور قانونی و اداری مطیع حکومت های متبوع خویشند، ولو آنکه نظراً با عقاید و روش های آن مخالف باشند. ولی امر بهائی در این خصوص از جمله در بیاناتی بسیار مهم و حیاتی، که در خصوص مفهوم و مقصود از عدم مداخله در سیاست توسط بهائیان جهان اعم از شرق و غرب است، و پاسخ جمیع شبهات امثال آقای تقوی نیز در این خصوص - از جمله تعریفات و افترااتشان در



مقاله‌تشان در ویژه نامه ایام جام جم و فصل نامه ۱۷ - می باشد،
می فرمایند:

آئین حضرت بهاءالله به برکت قوای خلاقه و نظم آفرین و عزت بخشش قادر شد که نژادها و ملل و مرامها و طبقات مختلفی را که در سایه‌اش پناه گرفته و به امرش تمسک جسته‌اند در آغوش باز خویش بپذیرد و قلوبشان را تقلیب نماید و پرده تعصباتشان را بسوزاند و آتش عداوتشان را فرو نشاند و سطح مفاهیمشان را بالا برد و نیات و مقاصدشان را والا کند و مجهوداتشان را هم آهنگ سازد و وجهه نظرشان را دگرگون نماید و توانست که با حفظ وطن پرستی و وفاداری به تعهدات ثانویه‌شان آنان را دوستداران بشرو و حامیان سرسخت مصالح عالم انسانی سازد و توانست با حفظ اعتقاد کامل به الهی بودن ادیانشان آنان را بر مقاصد اصلیه ادیان واقف گرداند و قدر و مقامشان را معلوم دارد و ظهور پی در پی و ارتباط و جامعیت و اتحادشان را آشکار نماید و آنان را مدعن سازد که جمیع آن ادیان با پیوندی مستحکم با آئین بهائی پیوسته‌اند. این عشق و محبت جامع و فائقی را که پیروان آئین بهائی به همنوع خویش از هر نژاد و دین و طبقه و ملتی دارند هرگز نباید مرموز و تصنعی تلقی کرد زیرا آن عشق، عشق حقیقی است و آن محبت محبتی ذاتی است و هرکس که دلش با آتش عشق الهی افروخته شد خلق را بخاطر خدا دوست می دارد و صورت هرانسانی را آینه نور خدا می بیند.

درباره مردان و زنانی که چنین اعتقادی را دارند می توان گفت که «در نظرشان هر کشور بیگانه‌ای وطنی است و هر وطنی کشور بیگانه‌ای» زیرا اهل بهاء رعایای ملکوت حضرت بهاءالله‌اند و با آنکه حتی المقدور در بهره برداری از منافع این جهان فانی شریکند و از شادمانیهای ناپایدار این حیات خاکی برخوردار و هر چند که به هرکاری که بر غنا و سرور و صلح و آرامش این زندگانی فانی بیفزایند شائق و راغبند اما یکدم از یاد نمی‌برند که حیات جسمانی‌شان چیزی جز مرحله کوتاه و موقتی از مراحل وجودشان نیست و هر که در این جهان است زائر رهگذری بیش نیست که مقصدش کشور آسمانی است و وطنش ملک جاودانی و نورانی و پراز سرور و شادمانی.

پیروان حضرت بهاءالله هر چند به دولتهای متبوعشان وفا دارند و هر چند به هر چیزی که به امنیت و رفاهشان مربوط است علاقه‌مندند و به هر چه که سبب پیشرفت مصالحشان باشد راغب اما اعتقاد راسخشان در این است که خداوند متعال دینی را که بآن پیوسته‌اند ما فوق جمیع طوفانها و جمیع تشعبات و تشنجات سیاسی قرار داده و آئین بهائی اصولاً غیر سیاسی است و ذاتاً ما فوق ملتها است و بکلی از هر دسته بندی بیزار است و از مطالع و مقاصد و امیال ملیت پرستان در کنار. چنین آئینی اختلافات طبقاتی و حزبی را مردود می شمارد و بیدرنگ مصالح شخصی و ناحیه‌ای و ملی را بر مصالح عالیه جامعه بشری رجحان نمی‌بخشد و خوب می داند که در این جهانی که اقوام و ملل بهم محتاج و مرتبطند مصالح جزء در مصالح کل نهفته است و هیچ سودی را نباید به جزء اختصاص داد اگر سود کل در آن نباشد.

پس عجب نیست اگر قلم توانای حضرت بهاءالله با ملاحظه وضع کنونی جهان چنین بیانی را رقم زده باشد: «لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يَحِبُّ الْوَطْنَ، بَلْ لِمَنْ يَحِبُّ الْعَالَمَ»، «فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن» و در مقام دیگر می فرماید: «امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید.» و نیز می فرماید: «به این کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود.»

همچنین بهائیان را اعتقاد بر این است که آئین بهائی مذهب نیست، فرقه نمی‌پذیرد و از جمیع دستگاهها و نظامهای روحانیت به هر شکل که باشد و به هر مبدا که متعلق باشد و به هر نوع که اداره شود بری و بیزار است و به یقین می توان گفت که هیچ دستگاه روحانیتی از همه جهات با معتقداتش، سنتها، محدودیتها و تنگ نظریها نمی‌تواند موافق با اصول و عقائد اصلی آئین بهائی نیست چنانکه فرقه‌های سیاسی نیز کاملاً با همه احزاب و نظامها و برنامه‌هایی که دارند با امر بهائی توافقی ندارد. البته یک شخص بهائی می‌تواند با بعضی از اصول و عقائد دستگاههای سیاسی و روحانی موافقتی داشته باشد اما نمی‌تواند در هیچ یک از این دستگاهها عضویت یابد و



ولوله در شهر ۲

نیز نمی تواند بر عقائد و اصول و برنامه هایشان صحه گذارد. زیرا آئینی که مؤسسات خدادادش در بیش از چهل کشور (اکنون بیش از ۲۰۰ کشور) مختلف تأسیس یافته که حکومت این ممالک از نظر سیاسی و منافع خصوصی همواره با هم در تضاد و ستیزند و هر روز بیشتر پیچیده و مشوش می شوند، چنین آئینی چگونه می تواند به پیروانش اجازت دهد که شخصاً یا بواسطه شوراهاى تشکیلاتش در فعالیتهاى سیاسی اینهمه ممالک مختلف شرکت کند و در عین حال اصالت تعالیمش را محافظت نماید و یا اتحاد پیروانش را محفوظ دارد؟ اگر چنان کند چگونه می تواند پیشرفت پر نشاط و مستمر و آرام مؤسسات دائم الاتساعش را تضمین نماید؟ چنین آئینی که با دستگاههاى متضاد و ناسازگار دینی و مذهبی و فرقه ای و عقیدتی برخورد یافته چگونه می تواند از پیروان خویش در قبول نظام خدادادش توقع اخلاص و انقیاد داشته باشد؟ اگر اجازت دهد که پیروانش به مراسم و عوائد منسوخه آنها پایبند باشند چگونه می تواند اسوء تفاهمات و مناقشات و تضادات دائمی ناشی از تضاد حاصله بین عضو رسمی و عضو وابسته که ناچار پیش خواهد آمد پرهیز نماید؟

اینها است عقائد نظم دهنده و هدایت کننده ای که حامیان امر حضرت بهاء الله در این زمان که نظم اداریشان اتساع و استحکام می پذیرد خود را بدان پای بند دانسته با هوشیاری و بیداری رعایت می کنند زیرا مقتضیات آئینی که بتدریج مشکل می شود وظیفه سنگینی بر دوششان نهاده که از آن گریزی ندارند.^{۱۷۱}

و نیز در بیان بسیار مهم دیگری می فرمایند:

ای دوستان عزیز، مولای بی همتا حضرت عبدالهء در الواح بی شمارش خطاب به پیروان وفادارش در سراسر عالم دستورات واضحه آکیده ای صادر فرموده که در دسترس همه ما هست. اما مطالبی معدود نیز هست که آن حضرت تعمداً به مغرب زمین ابلاغ نفرمود زیرا در آن ایام امرالله در آن دیار نفوذی چندان نکرده بود، اما حال که یاران غرب با وجود قلت تعدادشان در تعیین جهت و استقرار تشکیلات بهائی تأثیری فوق العاده در جهان دارند،

وقتش رسیده که به ذکر یک دستور مهم که در این مرحله از تکامل امرالله تأکیدش پی در پی لازم است مبادرت ورزم زیرا اکنون اجرای این دستور در شرق و غرب عالم واجب است. و آن چنین است که پیروان حضرت بهاء الله چه از حیث فردی و چه جمعی باید از شرکت در امور سیاسی اجتناب کنند و از هر نوع عملی که مستقیم یا غیرمستقیم به منزله دخالت در امور سیاسی هر مملکتی باشد پرهیزند. و در جمیع شوون، در مطبوعات منتشره تحت نظرشان، و مشاورات شخصی و عمومی شان، در مشاغل و خدماتشان، در مخابراتشان با احباء، در مراجعاتشان با اولیاء امور و نفوس مهمه، در بستگیشان به سازمانها و مجامع مشابه، باید اول وظیفه خود دانند که در گفتار و کردار مواظبت نمایند تا مبدا قدمی از این اصل مسلم منحرف گردند. وظیفه ما اهل بهاء است که از یک طرف جنبه غیرسیاسی امرالله را ثابت و مبرهن داریم و از طرف دیگر وفاداری و اطاعت خویش را از اراده و حکم دولتهای متبوعه خویش اثبات نمائیم.

سیاست الهی - اهل بهاء باید در گفتار و کردار از اغراض سیاسی ملت و سیاست حکومت خویش و از نقشه ها و برنامه های احزاب و دسته های سیاسی دوری جویند و در این قبیل مباحثات و مجادلات طرفی را ملامت نکنند و به جهتی نپیوندند و هیچ طرحی را ترویج نکنند و خود را بهیچ نظامی که مخالف مصالح وحدت جهانی، که مبدأ و مقصد آئین بهائی می باشد، منسوب نسازند. زهار زنها که آلت دست سیاسیون مکار گردند و یا در دام اهل مکر و خدعه بعضی از هموطنان خویش افتند. باید حیات خویش را چنان تنظیم نمایند و رفتارشان را چنان ترتیب دهند که احدی نتواند حتی اتهاماتی بی اساس بر آنان بنهد مثلاً بگوید که بهائیان به امور سرری اشتغال دارند و به تقلب و تزویر و رشوت و تخویف پردازند. باید از هر انتسابی به حزبی معین و از هر تحزب و تشعبی وارسته گردند و از منازعات بهبوده و حسابگریهای ناپسندیده رهائی جویند و از اغراض نفسانی که وجه جهان متحول را متغیر سازد پرهیز کنند. باید مشاغل سیاسی و دیپلماتیک را از مشاغل کاملاً اداری تفکیک نمایند و اگر در تشخیص مردد باشند از امضاء منتخبه در محافل روحانی استفسار نمایند و به هیچ وجه شغلی را نپذیرند که بالمآل منجر به فعالیتهاى سیاسی و حزبی در هر کشور باشد. بالاخره باید با نهایت استقامت و



کمال قدرت بی چون و چرا در راه حضرت بهاء الله سلوک نمایند و از درگیری‌ها و ستیزه جوئی هائی که کار سیاسیون است اجتناب کنند و لایق آن شوند که از وسائط اجراء سیاست الهی بشمار آیند که مشیت حق را در نزد بشر تجسم می بخشد. باید بیقین بدانیم که نباید از آنچه قبلاً مذکور شد این شبهه ایجاد گردد که بهائیان به امور و مصالح کشور خویش بی اعتنائند و یا از حکومت رایج موجود در وطنشان سرپیچی می کنند و یا از وظیفه مقدّسشان در ترویج کامل مصالح دولت و ملت خویش سرباز می زنند، بلکه مقصود آنست که آرزوی پیروان وفادار و حقیقی حضرت بهاء الله در خدمت صادقانه و بی شائبه و وطن پرستانه به مصالح عالیّه کشورشان به نحوی صورت می پذیرد که با موازین عالیّه اصالت و کمال و حقیقت تعالیم آئین بهائی منافاتی نداشته باشد. چون بر تعداد و جمعیت جامعه‌های بهائی افزوده شود و قوّتشان به عنوان یک نیروی اجتماعی نمایانتر گردد اهل بها ناگاه مشاهده نمایند که اولیاء امور و ارباب نفوذ در عالم سیاست آنان را تحت فشار خواهند گذاشت به این امید که برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود از آنان مدد گیرند. در عین حال جامعه‌های بهائی بطور روز افزونی برای مساعی خویش در تقویت و توسعه اساس مؤسسات خویش نیازمند حسن نیت و مساعدت دولتهای متبوعه خواهند شد. در چنین حالی جامعه‌های بهائی باید بر حذر باشند که مبدا نادانسته آئین مقدّس خویش را بر طبق معامله گذارند و اصول و مبادی اساسیّه خود را به مصالحه نهند و در عوض منفعت مادی که نصب مؤسساتشان گردد اصالت مرامهای عالیّه روحانیّه خویش را فدا کنند. باید بجمع اعلان نمایند که بهائیان در هر مملکتی که ساکن باشند هر قدر که تشکیلاتشان تقدّم یافته باشد و هر چند که به جان مشتاق اجراء احکام و ترویج اصول و مبادی دیانت حضرت بهاء الله باشند باز بی درنگ شرط اجراء احکام و ترویج اصول مذکور را در این می دانند که موافق قوانین دول متبوعشان باشد. یعنی جدّ و جهدشان در اکمال امور تشکیلاتی دیانتشان موقوف به این نیست که بخواهند بنحوی از انحاء قانون مملکت خویش را نقض نمایند، تا چه رسد به اینکه بخواهند تشکیلات خود را بالاتر از تشکیلات حکومت متبوعشان قلمداد کنند.

به علاوه از یاد نباید برد که توسعه فعلیتهای و تنوع جامعه‌های بهائی که تحت انواع حکومتها، با موازین و روشها و سیاستهای مختلفه، بخدمت مشغولند چنین ایجاب می کند که بهائینی که عضو هر یک از این جامعه‌ها هستند کاری نکنند که سوء ظن جامعه دیگری را در کشوری دیگر برانگیزند و سبب ایجاد خصومت آن کشور با امر بهائی شوند و برادران خویش را دچار تزییقات دیگری کنند و کارشان را مشکل سازند. و الاً دیگر به چه نحو می توان اتحاد امر الله را محفوظ داشت. دیگر این امر پر دامنه الهی را که از مرزهای سیاسی و اجتماعی فراتر می رود و انواع نژادها و ملل را در آغوش دارد و ناچار باید در راه پیشرفتش متزایداً متکی بر حسن ظن و حمایت حکومتهای گوناگون است چگونه می توان قادر نمود که بتواند مصالح خویش را حفظ کرده توسعه آرام و مستمر مؤسسات و تشکیلاتش را تضمین نماید؟ پیروی از چنین روشی مبتنی بر این نیست که اهل بهاء بخواهند «ابن الوقت» باشند و منافع آنی خویش را در نظر بگیرند، بلکه بیش از هر چیز مبتنی بر این اساس است که مواظبت می ورزند که مبدا انفرادی یا اجتماعاً در اموری شرکت کنند که سرموئی از مرامها و اعتقادات و حقائق اصلیّه آئین خویش منحرفشان گرداند و هیچ چیز نه افتراء بی خبران و بدخواهان و نه طمع به کسب عزّت و افتخار و تحصیل پاداش، هیچ یک نمی تواند آنان را وادار کند که بار امانتی که بر دوش دارند بر زمین نهند و از راه راستی که در پیش گرفته‌اند پای بیرون گذارند. و کردار و گفتارشان گواهی دهد بر اینکه پیروان حضرت بهاء الله در هر بلادی که ساکن باشند نه جاه طلب و خود پرستند و نه تشنه قدرت و مقام و نه از اینکه تمسک به موازین وجدانشان سبب انتقاد و اعتراض و سوء ظن دیگران شود هراسی دارند. البتّه در این سبیل کار ما بسی مشکل و دقیق است اما قدرت حارسه و هدایت ربّانیّه حضرت بهاء الله چاره ساز ما است و ما را در سلوک در صراط مستقیمش و در تمسک کامل به جبل حدود و احکامش مدد فرماید و اگر ثابت و مستقیم مانیم انوار عنایتش را که هیچ نیروئی در جهان خاموشش نتواند فرا راه ما دارد و ما را از دامها و چاههایی که از مقتضای این عصر است برهاند و قادر سازد که وظائف خطیر خویش



ولوله در شهر ۲

را به نحوی به انجام رسانیم که مرضی درگاه اوست و لایق انتساب به نام نامی او...^{۱۷۲}

و نیز در توضیح بسیار مهم دیگری می فرمایند:

اصل اطاعت از حکومت هیچ فرد بهائی را ملزم به انتساب تعالیم دیانت خود به برنامه سیاسی اعمال شده توسط دولت نمی کند، زیرا چنین انتسابی علاوه بر اشتباه بودن و تناقضی که با روح و شکل پیام بهائی دارد، مسلماً سبب بروز تعارض و تضادی در وجدان هر مؤمن واقعی نیز می گردد. به دلایل بسیار واضح بین فلسفه دیانت بهائی دربارهٔ تشکیلات سیاسی و اجتماعی با اصول سیاسی و دریافت های ذهنی که امروزه رایج و شایع می باشد، امکان سازش و آشتی کاملی وجود ندارد... حقیقتاً روند کلی جهان سیاست از مسیر تعالیم دیانت بهائی بسیار به دور است... با توجه به چنین ملاحظاتی بخوبی می توانیم نتیجه بگیریم که ما اهل بهاء به هیچ وجه نمی توانیم تعالیم حضرت بهاء الله را با عقاید و مفاهیم انسان ساخته هم ارز بدانیم؛ عقاید و اصولی که به سبب خصلت طبیعی شان قادر نیستند عالم انسانی را از مخاطراتی که چنین سببانه و روبه تزیاید آن را مورد هجوم قرار داده اند نجات بخشند.^{۱۷۳}

آنهایی که نظرشان متوجه اصلاح عالم است فقط بدین اکتفا می کنند که با هر فساد ظاهری که به نظرشان می رسد مبارزه کنند. آمادگی برای نبرد با مفسد اعم از آنکه در اوضاع و احوال اجتماعی ظاهر شود و یا در هیکل انسان های فاسد متجسم گردد برای نفوس معیار داوری ارزشهای اخلاقی بشمار می رود و لکن از سوی دیگر بهاییان از هدفی که در جهت آن تلاش می کنند بخوبی آگاهند و می دانند که باید با طی مراحل و به تدریج به آن برسند. همهٔ قوای آنان متوجه بنای خیر است، خیری که بواسطهٔ قدرت آسمانی خود همهٔ بدیها را که با لذات امر عدمی است محور گرداند و بالمره از صفحه گیتی بزداید. ورود در میدان يك نبرد تخیلی که در آن به محو مفسد عالم يك به يك قیام نمایم به نظر بهاییان اتلاف وقت و هدم نیرو است. سراسر حیات شخص بهایی باید در جهت ابلاغ پیام حضرت بهاء الله و احیاء هموعان به حیات روحانی مصروف گردد، تا در ظل نظم جهانی الهی با یکدیگر متحد شوند و آنگاه چون قدرت و نفوذ این نظم رشد و توسعه یابد مشاهده خواهیم کرد که قدرت آن پیام همه اجتماع انسانی را دگرگون نماید و بتدریج مشکلات پیچیدهٔ هائله را حل کند و مظالمی را که طی دوران طولانی فضای عالم را آشفته و تیره ساخته است از میان بردارد.^{۱۷۴}

و نیز در بیانیهٔ وعدهٔ صلح جهانی، صادره در سال ۱۹۸۵، در خصوص نقش راه حل های روحانی مزبور در تحقق صلح و وحدت جهانی چنین می فرمایند:

باری در آنچه مذکور افتاد بر دو نکته باید تأکید نهاد. اول آنکه منسوخ کردن جنگ تنها به امضاء قرارداد ها و عقد معاهدات وابسته نیست بلکه به اقداماتی معضل و پیچیده بستگی دارد که مستلزم یک نوع تعهد و اهتمام جدید در حل مسائلی است که معمولاً کمتر کسی آنها را مسائلی مربوط به حصول صلح جهانی می شمارد. اساساً حصول امنیت اجتماعی فقط بر مبانی پیمانهای سیاسی خیالی واهی و باطل است. دیگر آنکه اول و الزم قدم در راه حل مسائل مربوط به صلح جهانی آنست که موضوع صلح از مرحله صرفاً عملی و اجرائی باید به سطحی بالاتری یعنی توجه به موازین اخلاقی و اصولی ارتقاء داده شود. زیرا

و بیت العدل اعظم برای رفع هرگونه شبههٔ دیگری در این خصوص، در رقمهٔ ۷ جولای ۱۹۷۶ می فرمایند:

بهاییان اغلب متهم می شوند که خود را از مشکلات واقعی هموعان دور نگه می دارند. لکن نباید فراموش کنیم کسانی که این اتهام را وارد می کنند معمولاً مادیون ایده آلیست هستند که در نظر آنان کمال واقعی همانا کمال مادی است در صورتی که ما می دانیم ثمرات دنیای مادی صرفاً انعکاسی از احوال روحانی است و مادامی که احوال روحانی تغییر نیابد در جهت بهبود امور مادی تغییری پایدار حاصل نگردد. و نیز باید به خاطر داشته باشیم که اغلب مردم تصویری روشن دربارهٔ جهانی که مایلند بسازند نداشته و اصولاً نمی دانند چگونه باید چنین بنایی را بسازند. حتی



جوهر صلح و آرامش چکیده یک امر درونی است که با مفاهیم روحانی و معتقدات معنوی تقویت میگردد و فقط با بکار بستن این مفاهیم و معتقدات است که راه حلّ ثابت و استواری را برای تأمین صلح جهانی میتوان پیدا کرد. برای حلّ هر مشکل اجتماعی میتوان بر اصول روحانی یا بقول دیگر بر ارزشهای انسانی اتکاء نمود زیرا هر شخص خیر اندیشی برای مشکلات راه حلّی پیشنهاد مینماید ولی خیر اندیشی و داشتن دانش عملی معمولاً کافی و وافی برای حلّ مشکل نیست. اینجا است که اهمیت و ضرورت اصول روحانی بیشتر معلوم میشود زیرا هم سبب بوجود آوردن محیط مساعدی میشود که موافق و متوازن با فطرت اصلیه انسانی است و هم یک رفتار و یک تحرک و یک اراده و آرزویی را برمی انگیزد که بموجب آن راههای عملی برای حلّ مشکل مکشوف تر و اجرایش آسان تر میگردد. رهبران کشورها و تمام صاحبان رتبه و مقام وقتی میتوانند بهتر بحلّ مشکلات پردازند که ابتداء اصول مبادی مربوط بآن مشاکل را بشناسند سپس در پرتو آن ها به اقدام پردازند.

اولین سؤالی که جوایش را باید پیدا کرد این است که چگونه جهان کنونی را با این مخاصمات عمیقش میتوان به جهانی دیگر تبدیل کرد که همکاری و هم آهنگی بر آن مستولی باشد؟ نظم جهانی را فقط بر اساس محکم اعتقاد به وحدت عالم انسانی میتوان استوار ساخت و این یک حقیقت روحانی است که به تأیید علوم بشری نیز رسیده است، علوم مردم شناسی، روانشناسی و کالبد شناسی انسان را فقط یک نوع میدانند. نوع انسان یکی است هر چند که در جنبه های ثانوی تفاوت های بیشماری داشته باشد اذغان باین حقیقت مستلزم ترک تمام انواع تعصبات است. تعصّب قومی، طبقاتی، نژادی، مذهبی، وطنی و جنسی، تعصّب ناشی از تقدّم در تمدن مادی و تعصّب در اعتقاد به برتری و افضلیت بهر سبب که باشد، باید تمام متروک و فراموش شود. قبول وحدت عالم انسانی اولین شرط ضروری و اساسی تغییر سازمان جهان و اداره آن بصورت یک کشور است که بمنزله وطن نوع انسان است. قبول عمومی این اصل معنوی برای هرکوششی در راه تأسیس صلح جهانی ضرورت دارد. از اینجهت اصل وحدت عالم انسانی را باید در سطح جهانی اعلان نمود و

در مدارس تعلیم داد و در هر کشوری پیوسته از آن حمایت کرد تا در بنای جامعه بشری مقدمات یک تغییر اصلی بر اساس وحدت فراهم شود. در نظر بهائی قبول وحدت عالم انسانی لازمه اش تجدید بنا و خلع سلاح جهان متمدن است جهانی که در جمیع شئون حیاتش یعنی در سازمان سیاسی اش و در آمال روحانی اش و در تجارت و اقتصاد و خط و زبانش کاملاً متحد و یگانه بوده، در عین حال در خواصّ ملّی هر یک از کشور های متّحده اش بینهایت متنوّع باشد. در توضیح این امر اساسی حضرت شوقی افندی ولی امر بهائی در سال ۱۹۳۱ چنین بیان فرموده که «این امر در پی تخریب اساس موجود جامعه انسانی نیست بلکه مقصدش توسعه اساس و تعدیل مؤسّسات آن است تا با مقتضیات و حوائج این جهان دائم التّغییر موافق و ملایم گردند. این امر با هیچ تابعیت و وفاداری مشروعی مخالفت ندارد و روح صداقت و اخلاص حقیقی را تضعیف نمی نماید قصدش آن نیست که شعله وطن پرستی صحیح و سالم را در دل مردمان خاموش سازد و نظام حاکمیت مستقلّ ملّی را که لازمه دفع شرّ تمرکز افراطی قوه حاکمه در مرکز واحد است از بیخ و بن براندازد و یا از تنوّعات نژادی و آب و هوا و تاریخ و زبان و سنن و افکار و عادات موجود که سبب تمایز ملل و اقوام جهان است غفلت ورزد و سعی نماید محو و نابودشان سازد بلکه ندایش دعوت به اعتناق و وفاداری وسیعتر و آملی بلند تر از آن است و بتأکید تمام از جهانیان میطلبد تا دوافع و منافع ملّی را تحت الشّعاع و مادون مقتضیات ضروریّه اتّحاد جهان قرار دهند. اگر از طرفی مرکزیت یافتن افراطی را مردود میشمارد از طرف دیگر از هرکوششی برای یکسان و یکنواخت ساختن جهان امتناع میورزد. شعارش وحدت در کثرت است.» وصول باین مقاصد مستلزم طیّ مراحل چند در تعدیل و اصلاح روش ها و مسالک سیاسی است که حال به پرتگاه هرج و مرج کشیده شده است زیرا قوانین واضح و معین و اصولی که روابط بین المللی را تنظیم نماید و مقبول عام و قابل اجراء باشد موجود نیست. جامعه ملل و سازمان ملل متّحد و بسیاری از سازمانهای دیگر و قراردادهائی که وضع کرده اند البته در تخفیف بعضی از تأثیرات منفی منازعات بین المللی مفید بوده اند امّا بنفسها نتوانسته اند از بروز جنگ ممانعت نمایند



چنانکه از خاتمه جنگ جهانی دوم تا کنون جنگ های بسیاری رخ داده و هنوز ادامه دارد. تسلط این مشکل بر جهان از قرن نوزدهم میلادی پیدا بود و این همان زمانی است که حضرت بهاء الله اول بار طرحی را برای تأسیس صلح عمومی اعلان و نیز اصل امنیت مشترک را در رسالات خویش به فرمانروایان جهان در آن زمان ابلاغ فرمود. حضرت شوقی افندی در توضیح آن ابلاغات چنین میفرماید: آن بیانات عالیات را معنائی جز این نیست که مقدمه ضروری برای تشکیل جامعه مشترک المنافع تمام ملل جهان که همانا تقلیل شدید قدرت های بی حد و حصر ملی است، بوجود آید. یعنی باید یکنوع حکومت عالی که مافوق حکومت ملی است بر اثر تکامل جهان تدریجاً قوام گیرد که تمام ملل عالم در راه استقرارش به طیب خاطر حق اعلان جنگ و محاربه را برای خود تحریم کنند و از بعضی از حقوق در وضع مالیات و نیز از کلیه حقوق تسلیحات مگر باندازه و بمنظور حفظ نظم داخلی کشور های خود، صرف نظر نمایند. چنین حکومت اعلائی باید متضمن یک قوه مجریه مقتدری باشد که سلطه بلا منازعش را علیه هر عضو طاغی اتحادیه جهانی تنفیذ نماید و همچنین یک پارلمان جهانی داشته باشد که اعضایش را تمام مردم در هر کشور انتخاب و دولت های متبوعه نیز آنرا تأیید نمایند و همچنین دارای محکمه کبرای بین المللی باشد که رأیش برای همه، حتی کشور هائی که بطیب خاطر حاضر به رجوع بآن محکمه نبوده اند، نافذ و جاری باشد. «در چنین جامعه جهانی تمام موانع اقتصادی بکلی مرتفع گردد و وابستگی سرمایه داران و کارگران و لازمیت و ملازمیت آن بالصراحه تصدیق گردد، جامعه ای که در آن عربده و هیاهوی تعصبات و مشاجرات دینی تا ابد مسکوت ماند و شعله دشمنی های نژادی عاقبت الامر خاموش شود، جامعه ای که در آن مجموعه ای از قوانین بین المللی که ثمره قضاوت دقیق نمایندگان پارلمان جهانی است تدوین شود و ضامن اجرائش مداخله فوری و شدید مجموع قوای مرکب از نیروهای کشور های متحد باشد و بالاخره باید یک جامعه جهانی بوجود آید که در آن جنون وطن پرستی جنگجو و پرخاشگر به اعتقاد راسخ به جهان دوستی دائمی تبدیل شده باشد. این است کیفیت اجمالی نظمی که حضرت بهاء الله پیش بینی فرموده و در آینده بمنزله

گواراترین میوه عصری شناخته خواهد شد که بتدریج رو به کمال و بلوغ می رود. «تحقق این اقدامات بسیار وسیع را حضرت بهاء الله چنین بیان فرموده: «لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند. «جرات و عزم و همت و حسن نیت و محبت بی شائبه ملل نسبت بیکدیگر که همه صفاتی روحانی و معنوی است برای برداشتن قدم اصلی در راه صلح لازم است و وقتی مثمر ثمر میشود که در قالب اراده به عمل انجامد و برای تحریک اراده لازم باید به حقیقت انسان که متجسم در افکار اوست توجه نمود و نیز اگر به اهمیّت نفوذ افکار انسان پی بریم و بدانیم چقدر بموضوع ارتباط دارد کاری میکنیم که آن سر مکنون از طریق مشورتی صریح و بی طرفانه و صمیمانه به نتیجه و تصمیمی منتهی شود سپس نتیجه آن مشورت از قوه به فعل در آید. حضرت بهاء الله مؤکداً توجه ما را به محسنات مشورت و ضرورت آن در اداره و انتظام امور انسانی معطوف داشته میفرماید: «مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظن و گمان را بقین تبدیل نماید. اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی، راه نماید و هدایت کند. از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود، بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر.» جهد در راه حصول صلح از طریق مشورت چنان جو مساعد و مناسبی را در میان جهانیان بوجود میآورد که هیچ نیروئی نمی تواند مانع ظهور نتیجه غالبه آن گردد. در باره مذاکرات چنین مجمعی حضرت عبدالبهاء فرزند حضرت بهاء الله و مبین منصوص تعالیمش چنین میفرماید: «مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسائل و وسائط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم هیئت بشریه مؤکد فرمایند. این امر اتم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کلّ سگان ارض مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومی تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط ما بین هیئت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه حریه هر حکومتی بحادی معلوم مخصّص شود. چه اگر تدارکات



ولوله در شهر ۲

محاربه و قوهٔ عسکریه دولتی ازدیاد باید سبب توهم دول سائره گردد. باری اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کلّ دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت بر تدمیر آن حکومت بر خیزد. اگر جسم مریض عالم باین داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده و بشفای دائمی باقی فائز گردد.» افسوس که انعقاد چنین مجمع بزرگی بسیار بتأخیر افتاده است. ما از صمیم قلب از رهبران تمام کشورها تمنا میکنیم که این فرصت مناسب را مغتنم شمارند و در راه تشکیل چنین مجمع جهانی قدمی محکم بردارند. تمام نیروهای تاریخ نوع بشر را جبراً به چنین اقدامی که نشانهٔ طلوع فجر بلوغ موعود عالم است سوق میدهد. آیا وقت آن نرسیده که سازمان ملل متحد با پشتیبانی تمام اعضایش به تشکیل چنین مجمعی که سرآمد وقایع عالم بشری است قیام نماید.

طبق آنچه گفته شد، به طور خلاصه می توان نتیجه گرفت مفهوم عدم مداخله در سیاست در شرایط جوامع ناسالم امروزی، به معنی عدم دخالت در هر امری است که موجب اختلاف و نفاق و جنگ و جدال، و تضعیف قوای معنوی و روحانی، و باعث اتلاف وقت و نابودی نیروی جامعهٔ بهائی، و تفرقه در آن گردد.

اما و اما! علاوه بر آن، علت دیگری، که هم در موقعیت جوامع ناسالم امروز و هم در وضعیت جوامع سالم آینده، در ارتباط با عدم مداخله در سیاست مطرح می شود، لزوم عمل بر طبق وظایف قانونی در جامعه و عدم دخالت در اموری است که در محدودهٔ وظایف مزبور نمی باشد. به این معنی که در هر دو مرحله علاوه بر علت پرهیز از نزاع و تحزب، عدم خروج از وظایف مشخصهٔ قانونی هر فرد و نهاد و مؤسسه در سیستم نظم جامعه، و رعایت قوانین رسمی آن نیز، از علل اساسی عدم مداخله محسوب می شود. این امر در دین بهائی، چنان که در فوق اشاره شد، تحت عنوان اطاعت از حکومت و قوانین مدنی و اداری مطرح شده است.

صرف نظر از دید خاص بهائی در این مورد، در حقیقت علت مزبور را می توان به شکل يك اصل و قاعدهٔ عام که مورد قبول افکار عمومی جهانیان و سیستم های دموکراتیک نیز هست، مطرح ساخت. چه که سلامت و بقای هر سیستمی به این است که اجزا و اعضای آن ضمن تشریک مساعی در وظایف عام، به وظایف خاص خود نیز عمل نمایند و با دخالت غیرقانونی در دیگر امور، از وظایف خود غافل نمانند. اگر چنین نباشد، سیستم دچار هرج و مرج می گردد و رئیس و مرئوس هر دو زیان می بینند. به این جهت است که عمل به

موجب وظایف قانونی و انسانی در هر سیستم اجتماعی، يك اصل همیشگی محسوب است و مختص زمانی خاص نیست. از علل اساسی بحران های کنونی در جهان، همین قرار نداشتن هر چیز در جای خود، و عمل نمودن هر جزئی به وظایف خاص خود می باشد که این وضعیت مفهومی جز هرج و مرج ندارد! ۱۷۵

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافست که بهائی نیست دلیل دیگر نمی خواهد. ۱۷۶

و در الواح وصایا می فرمایند:

در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمایند. زیرا خیانت با هر پادشاه عادلّی خیانت با خداست.

و نیز می فرمایند:

... معاذالله از مداخله در امور سیاسی. احبّا باید بکلی از این شؤون در کنار باشند و از هر وظیفه ای که منجر به مداخله در امور سیاست شود بیزار گردند زیرا معاشرت غیر ملحق شدن با احزاب سیاسی است و ملاقات به روح و ریحان سوای مداخله در امور پُر انقلاب و شور مملکتی است... باید عموم احبّا بدانند که اوامر صادره از سلطان ظهور (منظور حضرت بهاءالله هستند) برای همیشه است نه یک دور روز؛ جدّی است نه شوخی؛ الهی است نه بشری. ۱۷۷

توجه به این اصل اساسی باعث می شود که جامعهٔ بهائی چه در جوامع ناسالم کنونی و چه در جوامع سالم آینده، بدون این که دستش آلوده به ظلم به انسان ها گردد، علیرغم ضعف و نواقص طبیعی بشری که عام است، در همه حالی مُبید و یاور همنوعان خود باشد، و اگر در شرایطی خاص به ظاهر و مستقیماً نتواند دردی را از جامعهٔ بشری بکاهد، حتی المقدور و حداقل دردی به دردها اضافه ننماید، بلکه در باطن در حدّ توان خود مشکل گشا نیز باشد.

بنابراین در جوامع ناسالم کنونی کوشش بهائیان برای کمک به جهانیان در خصوص انجام اصلاحات و سالم سازی جوامع، منحصر به دو جنبهٔ اصلی و فرعی معنوی و اجتماعی فوق و عدم خروج از وظایف تعریف شدهٔ مزبور می باشد. در مورد بعضی وجوه آنچه در فوق ذکر شد، بحث و توضیح مبسوطی در صص: ۳۵۸-۴۱۲، فصل ششم کتاب راست را کز انگاشته اند، تألیف اودوشفر، اولریش گُلبر، نیکولا توفیق موجود است که در آنجا همان طور که اشاره شد، مفهوم سیاست را از دو جنبهٔ توصیفی (رفتار سیاسی) و جنبهٔ تجویزی مورد بحث قرار داده اند. ۱۷۸ طبق توضیح کتاب مزبور



چون سیاست امروز از منظر توصیفی و رفتار سیاسی، بشری و خصمانه و حزبی و تفرقه برانگیز است، دخالت بهائیان در آن منع شده است. اما از منظر تجویزی، مفهوم سیاست جنبه الهی می‌گیرد که طبق تعالیم حضرت بهاء الله و نظم بدیع آن حضرت، تفاوت کیفی با روش های سیاست بشری دارد، و مشخصات و اساس عملکرد آن، وفاق و یکپارچگی و انسجام و عدالت و رحم و شفقت و عشق و محبت می باشد.

از این منظر تفاوت های بنیادی بین نظم حضرت بهاء الله و انظمه سیاسی و یا دینی موجود نیز وجود دارد، که یکی از اساسی ترین تفاوت ها این است که طبق تصریح طلعات مقدسه بهائی، حتی نظم و سیستم اداری بهائی که منصوص خود آثار بهائی است، وظیفه تعریف شده خاص خود را دارد و وسیله رسیدن به سعادت بشری است، و نه هدف زندگی. به تعبیری دیگر، اگر چه نظم بهائی توسط نفس حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس تشریح شده، ولی هرگز جانشین روح و اساس دین بهائی که هدف و ضامن سعادت مادی و انسانی و معنوی بشر است، نمی باشد و از این لحاظ جدا از یکدیگر و دارای وظایف و کارکردهای خاص خود می باشند. به این ترتیب احدی نمی تواند برای اهداف خصوصی خود دین بهائی را وسیله و بهانه ای برای سوء استفاده از نظم بهائی نموده، از آن استفاده ابزاری نماید؛ مانند وضعیتی که طبق بیان حضرت عبدالهیه در رساله سیاسی، بعضی علمای دینی و غیردینی قبل، ادیان و مکاتب و ایدئولوژی های سیاسی را بهانه و ابزاری برای اهداف حزبی و خصوصی و شخصی خود کرده و می کنند! به این ترتیب مسأله استفاده ابزاری مزبور که از علل عدم اجازه دخالت در سیاست موجود بشری و علت اصلی صدور رساله سیاسی از قلم حضرت عبدالهیه بود، از بین رفته، خدمت و شرکت در امور نظم اداری بهائی و سیستم حکومتات متحده فدرال آینده دنیا بکلی مفهومی دیگر می یابد. در چنین نظامی، دین بهائی، نظم بدیع و اداری و تشکیلات محلی و ملی و جهانی آن، افراد، جوامع، و سایر اجزاء آن سیستم هر یک در جای خاص خود قرار گرفته، به وظایف خود برای حفظ تعادل و طراوت و سلامت و پویایی آن، در سه جنبه اساسی مادی - انسانی - روحانی بشر، عمل می نمایند.

حضرت شوقی ربانی، ولی امر بهائی در نظم جهانی بهائی، در این خصوص می فرماید: «تشکیلات بهائی را باید به منزله آلت و وسیله دانست و نباید آن را بدل و جاننشین آئین بهائی شمرد. تشکیلات بهائی مانند مجرائی است که در آن نعم و مواهب موعوده حضرت بهاء الله جاری گردد و از انجمادی که مانع ظهور قوای آزادی بخش آئین مقدس بهائی است جلوگیری نماید... به عبارت دیگر دستگاه محافل و لجنات و انجمن های شور را باید به منزله آلت و وسیله دانست نه مقصد و هدف.» در ادامه نیز ضمن اشاره به ایرادات آقای

تقوی، نصوص دیگری در این زمینه ارائه خواهد شد که گویای حقیقت است.

به این ترتیب با توضیحات فوق، پاسخ سایر ایرادات جناب تقوی نیز روشن می گردد. از جمله ایشان پس از مباحث فوق که پاسخش داده شد، در صفحه ۱۹۴ می نویسند، «افزون بر بی بنیادی علمی و ناسازگاری شعار عدم مداخله در سیاست با واقعیات تاریخ و همسویی آن با اهداف استعمار، بهائیان که شاید بهتر از دیگران به ماهیت سیاسی خود واقف باشند و بدانند که آنان برای همیشه نمی توانند ماهیت خود را به عنوان یک حزب سیاسی در زیر نقاب دروغین شبه مذهبی نگه دارند، گاهی ناگزیر می شوند که به بحران هائی که تأکید بر عدم مداخله در سیاست برای پیروانشان ایجاد می کند، اذعان کنند. در این باره در نشریه شماره ۷ (عالی) آمده است: «شرایطی را تصور کنید که در آن اکثر شهروندان یک کشور بهائی باشند. در این صورت اداره امور سیاسی این کشور به دست چه کسانی خواهد بود؟ مسلماً خود بهائیان. یک فرد بهائی می تواند شهردار، عضو پارلمان یا رئیس جمهور باشد.»

حال آن که چنان که در فوق از منابع بهائی آورده شد، وقتی دین و سیاست و علم و سایر شؤون بشری در سیستم موجود به هم ریخته ناکارآمدی که اساسش بر تنازع بقا و رقابت و جنگ و جدال بین عناصر فرهنگ بشری است، جای خود را به سیستمی زنده که در آن تعامل و تعادل و تعاون بقا و وحدت و هماهنگی و تقسیم وظایف بر اساس قوانین و اصول معنوی - انسانی - مادی وجود دارد، می دهد، شهرداری و عضویت پارلمان و ریاست جمهوری و یا هر شکل دیگری از وظایف سیاسی و اجتماعی، و در یک کلمه کل سیستم جامعه، نیز معنا و مفهوم و ساختار و اشکال و قوالبی جدید می یابد که بکلی با آنچه حال مشهود است متفاوت بوده، از عیوب فطری و اکتسابی موجود عاری و بری است.^{۱۷۹}

دانشجوی بهائی نویسنده مقاله مزبور نیز در همان نشریه شماره ۷ (عالی) برخلاف آقای آقای تقوی، به اشاره توضیح داده است که، «دیانت بهائی تفکیک سکولاریستی دین از سیاست را نمی پذیرد» و به مسأله ارتباط دین و سیاست از منظر جدید بدیع می نگرد. ظاهراً آقای تقوی، «نمی پذیرد»، را «می پذیرد» خوانده اند، و نوشته اند بهائیان، «برای همیشه نمی توانند ماهیت خود را به عنوان یک حزب سیاسی در زیر نقاب دروغین شبه مذهبی نگه دارند، گاهی ناگزیر می شوند که به بحران هائی که تأکید بر عدم



مداخله در سیاست برای پیروانشان ایجاد می کند، اذعان کنند!» اگر دانشجوی مزبور تفکیک سکولاریستی دین از سیاست را پذیرفته بود، آن وقت جناب تقوی می توانستند چنین ادعا کنند! همچنین آقای تقوی بکلی به سایر توضیحات دانشجوی مزبور بی اعتنا بوده اند و توجه نکرده اند که طبق توضیح ایشان، از منظر بهائی دین به معنی طبقه روحانیت آن نیست که آقای تقوی در ذهن و در مطالب خود، اکثراً این دورا یکی گرفته اند و سنگ روحانیت را به سینه زده، از اصل دین حقیقی غافل مانده، و به این جهت بنیاد مطالبشان را بر مقدمات غلط استوار کرده اند! ایراد سکولارها نیز به همین است که روحانیت تمامیت خواه خود را متوالی و جانشین روح و اصل دین نهاده و بالطبع خود را صاحب ملک و ملکوت و ولی وقیم مالک و مملوک نیز می دانند! از این جهت باید گفت که حق با سکولارهاست! به همین جهت قریب به یک قرن و نیم قبل از آن که سکولارها پی به این درد بزرگ اجتماعی ببرند، حضرت بهاء الله بساط دستگاه طبقه روحانیون را برچید، و اداره جامعه را به سیستمی انتخابی و مشورتی که خود به قلم مبارکش تشریح فرمود، سپرد.

حال آن که اگر ایشان انصاف و دقت می داشتند، باید مقوله ارتباط دین با سیاست را، از مقوله ارتباط روحانیت با سیاست جدا می کردند تا به اشتباهات تکراری مسیحیان قرون وسطی دچار نشوند! در فوق تا حدی که در این مقال مقدر است به منظر بهائی درباره هر یک از دو جنبه مقوله فوق اشاره شد، و در اینجا فقط باید گفت ای کاش جناب تقوی به این توضیح دانشجوی مزبور در همان منبع نیز توجه می کردند که از منظری امروزی چنین نوشته: «به لحاظ آسیب شناختی، یکی از مشکلات به وجود آمده در مسیحیت و اسلام، دخالت روحانیون در امور مربوط به دنیا بود. دیانت بهائی به جهت این که طبقه و صنفی به نام «روحانیون» ندارد، از این آسیب در امان است. در حکومت جهانی بهائی چون مراجع مذهبی رأساً امور سیاسی را در دست ندارند، این حکومت به دیکتاتوری مذهبی منجر نخواهد شد. اعمال نفوذ و نظارت دین بر دنیا در ادیان قبل، سخت افزاری بوده اما در دیانت بهائی نرم افزاری و غیر مستقیم است؛ تحکم دین بر دنیا به نظارت دین بر دنیا تبدیل می شود و لذا کم تر امکان رویارویی این دو پیش می آید. تشکیلات بهائی به شیوه «جمعی» اداره می شود، نه به شیوه «موناشریک». محافل و بیت العدل اعظم به صورت جمعی تصمیم گیری می کنند و این امر، امکان ظهور دیکتاتوری دینی را از بین می برد.»^{۱۸۰}

لذا باید به جناب تقوی عرض نمود که در دین بهائی اساساً طبقه ای به نام روحانی و آخوند و کشیش وجود ندارد که بخواهد در سیاست دخالت کند یا نکند! مشکل امثال ایشان این است که نمی خواهند دین بهائی و نظم بدیع آن را همان طور که در آثار بهائی توصیف و تشریح شده اند بنگرند.^{۱۸۱} اگر چنین می کردند، متوجه تفاوت های بنیادی آنها با نظام های موجود دینی و سیاسی می شدند، و قیاس مع الفارق ایشان را به اشتباه نمی انداخت. به عنوان مثال، برای آن که گوشه ای دیگر از نظر امر بهائی در خصوص کم و کیف و حال و آینده و هدف نظم بدیع بهائی - که بر اساس اصول و تعالیم منصوص بهائی، از جمله بر طبق روش و طریق بدیع و بی سابقه ای از انتخابات و مشورت عمل می کند - و تفاوت آن از جمله با کم و کیف و عملکرد طبقات روحانیون و اهداف ایشان در ادیان قبل روشن تر گردد، حسب الوعده در تکمیل بیاناتی که در فوق ارائه شد، حضرت ولی امر الله در نظم جهانی بهائی، صص ۱۴۴-۱۴۵، می فرمایند:

امری که حضرت بهاء الله اعلان فرمود از اینکه آن را یک مسلک یا یک نهضت و نظائر آن بنامد امتناع ورزید زیرا اطلاق چنین عناوینی بر نظام دائم الاتساعش خلاف عدل و انصاف بود و نیز خود را از انتساب عناوین و القاب دیگری از قبیل فرقه بابی، مذهبی آسیایی، انشعابی از شیعه اسلام، که نفوس غافله و بدانندیش حسب المعمول بآن می دادند بری دانست، و بالاخره از قبول توصیفاتى مانند این که امر بهائی فقط یک نوع فلسفه حیات است یا فقط التقاطی از تعالیم اخلاقی یا حتی یک دین تازه است ابا و ورزید، بلکه ثابت کرد که ادعایش و عنوانش دین جهانی است و مقصدش ایجاد یک جامعه متحد المرام عالمگیر است که در میقات معین تأسیس نماید. جامعه ای که هم موجد و هم حافظ صلح اعظمی است که حضرت بهاء الله اعلانش فرموده. امر بهائی قصدش آن نیست که بر تعداد نظامات دینی که چندین نسل است به واسطه اختلاف پیروانشان آرامش جهان را بر هم زده اند بیفزاید بلکه این آئین جهانی در قلوب هر یک از پیروانش عشق و محبت تازه ای را بوجود آورده که نسبت به جمیع ادیان که پیروانشان در جامعه بهائی وارد شده اند عشق بورزند و همه به وحدت جمیع ادیان معتقد باشند.



ولوله در شهر ۲

و نیز در کتاب دور بهائی می فرمایند:

مادام که این نظم هنوز در مرحله طفولیت است زنهار که نفسی در ادراک کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد، یا مقصدش را دگرگون جلوه نماید. صخره ای که این نظم اداری بر آن استوار است، مشیت ثابتة الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است. منبع الهامش نفس حضرت بهاء الله است؛ حامی و مدافعش جنود مجتهدة ملکوت ابهی؛ ظهور و نشو و نمایش نتیجه اهرامی دم (ریخته شدن خون) لا اقل بیست هزار شهیدایی است که حیات خویش را در این سبیل نثار نموده اند؛ محوری که مؤسساتش حول آن طائف، مضامین محکمة السواح و صایای حضرت عبدالبهاء است؛ مبادی اساسیه اش حقایقی است که مبین مضمون از خطای آیات الهی در خطابات مبارکه خویش در غرب بیان فرموده؛ احکامی که برای اداره اش وضع گردیده و وظائفش را تحدید می نماید صریحاً در کتاب اقدس نازل شده است؛ مقری که مشروعات روحانیه و خیریه و اداریه اش حول آن مجتمع می باشد، مشرق الاذکار و متفرعات آن است؛ ارکانی که سلطه اش مستظهر به آن است دو مؤسسه ولایت امرالله و بیت العدل اعظم است؛ مقصد اصلی و ضمنی که محرک آن است، استقرار نظم بدیع جهان آرای است که شالوده آن را حضرت بهاء الله بنیان نهاده؛ روشی که به کار می برد و موازینی را که القاء می نماید، آن را نه به شرق متمایل می سازد، نه به غرب، نه به یهود و نه به غیر آن، نه به فقیر و نه به غنی، نه به سفید و نه به سیاه؛ شعارش وحدت عالم انسانی و علمش صلح اعظم، سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله، یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء الله است مبدل گردد.

(امضای مبارک، شوقی، سنه ۱۹۳۴)

و نیز می فرمایند:

وظایف نفوسی که یاران، آنان را از روی کمال آزادی و معرفت به سمت نمایندگان خود انتخاب می کنند، از حیث اهمیت و لزومیت، کمتر از وظایف انتخاب کنندگان نیست. وظیفه اعضای محفل، امر کردن و تحکم نبوده، بلکه مشورت است و آن هم نه مشورت بین خود، بلکه باید

هر چه بیشتر ممکن است با منتخبین خود مشورت نمایند و باید صرفاً خود را به منزله وسایلی بدانند که برای معرفی امرالله به نحوی که شایسته و مؤثر باشد انتخاب شده اند و نباید هرگز چنین تصور نمایند که به منزله زینت و زیور هیکل امرالله بوده و فطرتاً از حیث استعداد و لیاقت بر دیگران برتری داشته و یگانه سرورجین تعالیم و مبادی امرالله می باشند و باید با کمال خضوع به انجام وظایف خود قیام کرده، با فکری آزاد از هرگونه تقیید و از روی نهایت انصاف و وظیفه شناسی و با صراحت و سادگی و با تعلق تام به منافع و مصالح یاران و امرالله و عالم انسانیت، چنان همتی نمایند که نه تنها مورد اطمینان و حمایت واقعی و احترام مؤکلبین خود که باید به آنان خدمت نمایند واقع شوند، بلکه باید قدر شناسی و محبت قلبی آنان را نیز جلب کنند. ۱۸۲

و نیز:

بایستی از هرگونه کیفیات و احوال نمایش به عنوان اسرار و مخفی نگه داشتن امور، بالمره اجتناب ورزند. از روح کناره گیری و صدرنشینی حاکمانه احتراز قطعی کنند. بایستی غالباً با کمال صراحت و صرامت نقشه ها و امید ها و افکار خود را در مقابل چشم منتخبین خود باز کرده... با نهایت متانت و وقار عقاید آنها را بسنجند و با وجدانی منزه و مقدس، افکار و نیات آن نفوس را تحصیل و جستجو کنند... ۱۸۳

و جناب دکتر پیتیر خان، یکی از اعضای بیت العدل اعظم، در سخنرانی ای در ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۵ در تالار سخنرانی مشرق الاذکار ویلمت در ایلینوی امریکا، درباره دید بهائیان نسبت به سیستم و نظم مزبور چنین می گویند: «حضرت ولی امرالله می فرمایند که یکی از شرایط جلب جمهور ناس ایجاد درک واقعی محبت و عشق و احساس علاقه واقعی نسبت به مؤسسات امر می باشد. این موضوع به طور اساسی در دور بهائی بدیع است. کجا شما اشخاص را می یابید که چون ما در ایالت ایلینوی هستیم بیایند و بگویند من مجلس ایالتی را دوست دارم. من به مجلس نمایندگان عشق می ورزم؛ مجلس سنا را دوست دارم. یحتمل کسانی را پیدا می کنیم که می گویند ما دیوان عالی کشور را دوست داریم؛ و آن هم به خاطر این است که مطابق نظر ایشان رأی داده است. کجا شما اشخاصی را



درصص ۱۲۵-۱۲۶ کتاب مفاوضات می فرمایند:

مثلاً ملاحظه کنید که اساس دین مسیح چگونه فراموش گردیده و بدعتها به میان آمده مثلاً حضرت مسیح منع از تعدی و انتقام فرموده بلکه امر به خیر و عنایت در مقابل شر و مضرت نموده حال ملاحظه نمایند که در نفس طائفه مسیحیان چه جنگهای خونریز واقع و چه ظلمها و جفاها و درندگی و خونخواری حاصل و بسیاری از حربهای سابق به فتوای پاپ واقع. پس معلوم و واضح گردید که ادیان از مرور ایام بکلی تغییر و تبدیل باید پس تجدید گردد.

و در همان کتاب، صص ۱۰۲-۱۰۳، می فرمایند:

و از این گذشته اعمال بعضی از پاپها را به شریعت حضرت مسیح تطبیق کنیم. حضرت مسیح گرسنه و برهنه در این بریه گیاه می خوردند و راضی بر این نشدند که خاطر کسی آزرده شود. پاپ در کالسکه مریض نشیند و در نهایت عظمت به جمیع لذائذ و شهوات وقت گذراند که ملوک را چنین نعمت و خود پرستی میسر نه. مسیح خاطر نفسی را آزرده نکرد ولی بعضی از پاپ ها نفوس کثیره بی گناه را کشتند. به تاریخ مراجعه کنید که محض حکومت دنیوی پاپها چقدر خون ها را ریختند و به جهت عدم موافقت رأی هزاران خادمان عالم انسانی اهل معارف را که کشف اسرار کائنات کردند زجر کردند، حبس و محو نمودند، و چه مقدار معارضه به حقیقت نمودند. و وصایای مسیح را ملاحظه کنید و احوال و اطوار پاپ ها را تجسس فرمائید. ملاحظه نمائید که هیچ مشابهتی میان وصایای مسیح و اطوار حکومت پاپ مشاهده میشود؟ ما خوش نداریم که مذمت نفوس نمائیم و الا صفحات تاریخ و اتیکان بسیار عجیب است. مقصود اینست که وصایای مسیح چیز دیگر و اطوار حکومت پاپ چیز دیگر. ابدأ با هم مطابق نیست. ببینید که چقدر از پروتستان ها را کشتند و کل به فتوای پاپ بود. چه ظلم ها و ستم ها روا داشتند چه شکنجه و عقوبت ها نمودند. آیا هیچ رائحه طیبه مسیح از این اعمال استشمام میشود؟ لا والله! اینها اطاعت مسیح را نکردند، بلکه این مقدسه بر باره که صورتش در مقابل است اطاعت مسیح را نمود و بر قدم مسیح حرکت کرد و وصایای مسیح

می یابید که بگویند ما قوه مجریه را دوست داریم، به انجمن شهر علاقه داریم، به تشکیلات محلی علاقه داریم. این موضوع نسبت به تفکر غربی عجیب است؛ کاری غیر عادی است؛ نظری است افراطی. اعتقاد عمومی بر آن است که دولت، شر لازم است. هر چه قلمرو دولت وسیع تر باشد شرور بیشتر است و غیره. بنابراین جهت حرکت ما (بهائیان) کاملاً بر خلاف آنهاست. نظر ما نه فقط ۶۰ درجه و یا ۹۰ درجه و ۱۵۰ درجه، بلکه ۱۸۰ درجه با این نظر تفاوت دارد. ما کاملاً در جهت مخالف هستیم. دیانت ما به ما می گوید که بدون روح عشق واقعی نسبت به مؤسسات امر، جلب افواج کثیره به امر بهائی غیر ممکن است».

آقای تقوی پس از ایراد مزبور درصص ۱۹۴، در همان صفحه نتیجه می گیرند که استغفرالله نیت حضرت عبدالبهاء ناپاک بوده و منظورشان از عدم مداخله در سیاست فقط این بوده است که، «اسلام و علمای اسلامی از حضور در صحنه اجتماع... حذف شوند!» حال آن که چنان که قبلاً عرض شد، اولاً اسلام جدا و مقدس است از علمای آن، و ابدأ آنها را نباید یکی گرفت! و ثانیاً آقای تقوی لابد تا حال دانسته اند که تعالیم بهائی در خصوص رابطه دین و سیاست و نیز لزوم عدم مداخله در سیاست مختص علمای اسلام نیست، بلکه کل علمای ادیان را شامل می شود. وقتی حضرت عبدالبهاء فرموده اند دخالت علمای دینی و طبقه روحانیت در سیاست موجب خسران و زیان امت و ملت و دولت و حکومت است، منظورشان علمای همه ادیان است. به عنوان نمونه ملاحظه فرمائید عین بیاناتی را که در فوق (از جمله در رساله سیاسیة) راجع به علمای اسلام فرموده اند، در مورد علمای مسیحی و پاپ ها نیز فرموده اند! و مضافاً برای این که تئوری ها و نظریه های توطئه امثال آقایان تقوی و شهبازی و دیگران نیز بیش از پیش نقش بر آب شود، و بدانند که دیانت بهائی ضد اسلام نیست بلکه تنها مُمد آن است، در بیانات زیر خواهید دید که حضرت عبدالبهاء چگونه نقش ظهور حضرت محمد را در اصلاح ویرانی های حاصله از اعمال پاپ ها بیان فرموده اند. پس از خواندن بیانات زیر، باید از جناب تقوی پرسید، آیا باز نیت حضرت عبدالبهاء را استغفرالله، «ناپاک» و نظر ایشان را «فاقد وجاهت منطقی و پایه علمی» و بهائیان را «عامل استعمار» می دانند؟! البته از امثال ایشان بعید نیست که بنویسند همان طور که عدم مداخله بهائیان در سیاست تاکتیکی بیش نیست، دفاع ایشان از اسلام عزیز نیز تاکتیکی بیش نیست!



ولوله در شهر ۲

را جاری نمود و در میان پاپ ها نفوس مبارکی نیز بودند که بر قدم مسیح حرکت نمودند، علی الخصوص در قرون اولای مسیح که اسباب دنیوی مفقود و امتحانات الهیه شدید. ولی وقتی که اسباب سلطنت فراهم آمد و عزت و سعادت دنیوی حاصل گشت حکومت پاپ مسیح را بکلی فراموش نمود و به سلطنت و عظمت و راحت و نعمت دنیوی پرداخت، قتل نفوس کرد و معارضه به نشر معارف نمود. ارباب فنون را اذیت کرد و نور علم را حائل گشت و حکم قتل و غارت نمود و هزاران نفوس از اهل فنون و معارف و بی گناهان در سجن رومی هلاک گشتند. حال با وجود این روش و حرکت چگونه خلافت حضرت مسیح تصدیق میشود؟ کرسی حکومت پاپ همیشه معارضه به علم نمود.

و در رساله مدینه، صص ۱۰۱-۱۰۴، می فرمایند:

در زمانی که طلوع صبح نورانی جمال احمدی (حضرت محمد) قریب شد زمام امور جمهور مسیحین در دست قسّسین (کشیش ها) جاهله افتاد. بکلی آن نسائم رحمانیه از مَهَبِّ عنایت منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اسّ اساس مدنیت عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسی که بظاهر آراسته و بیاطن کاسته بودند ساقط التّبیجه گشت. چنانچه جمیع مورّخین مشهور از اهالی اروپ در بیان کیفیت احوال و اطوار و سیاست و تمدّن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت قرن سادس میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است، ممالک اروپ در منتهی درجه توحّش و عدم مدنیت از جمیع شئون بود. و باعث اصلی آن آنکه رهابین که به اصطلاح اهالی اروپ رؤسای روحانی دینی بودند از عزت ابدیه اُتباع اوامر مقدّسه و تعلیمات سماویّه انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیوی آن زمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتّفاق نموده و از عزت پایدار چشم پوشیده در منافع موقّته فائیه و اغراض نفسانیّه یکدیگر کمال سعی و کوشش را مجری میداشتند. تا آنکه بالاخره امر به جائی رسید که عموم اهالی در دست این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار سبب هدم اسّ اساس دیانت و انسانیت و مدنیت و سعادت اهالی اروپ گشت. و چون روائح طیبه

نفحات روحانیّه روح الله در آفاق امکان از اعمال و افکار ناشایسته و نیات غیر لائقه رؤسا زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود فجر امید و موسم ربیع الهی رسید ابر رحمت برخاست و نسائم جان بخش از مَهَبِّ عنایت وزید؛ شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزت سرمدیه مبذول داشت؛ اراضی قابلیت تبدیل گشت و اشرقّت الارض بنور زهّا تفسیر شد؛ جهان جهانی تازه و جسم میت امکان به روحی بی اندازه فائزگشت؛ بنیان ظلم و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند.

حتّی در اروپا مسلم شد که دین معارض به علم است و علم مخرب بنیان دین و حال آن که دین الله مروج حقیقت و مؤسس علم و معرفت و مشوق بردانائی و ممدّن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و منور آفاق است. با وجود این، چگونه معارضه به علم نماید؟! استغفر الله! بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است. معارضه به علم جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور. زیرا علم نور است حیات است سعادتست کمال است جمال است و سبب قربیت درگاه احدیتست شرف و منقبت عالم انسانیت و اعظم موهبت الهی علم عین هدایت است و جهل حقیقت ضلالت. خوشا به حال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و وای بر نفوسی که به جهل و نادانی قناعت کنند و به تقالیدی چند دل را خوش دارند و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را بباد دادند.

و نیز:

کاتولیک ها هر قدر تعصّب نمودند ذلیل تر گشتند تا حال که به ترتیب جدید راضی شدند و الا این اشخاص متعصّب ترین مذاهب عالمند الآن در پاریس در هر محله ای پاپاز فقط بجهت اداء رسومات جزئیّه مذهبی است که رسماً بامور کفن و دفن اموات و امثال آن مشغولند در امور دیگر ابدأ مداخله ندارند خدا رؤسای ادیان را ذلیل نموده



هر چه بکنند روز بروز ذلیل‌تر میشوند همیشه خرابی ملت و بد اخلاقی امت از رؤسای دین بوده.^{۱۸۴}

فکر می‌کنم برای برادر عزیزم جناب تقوی روشن شده باشد که چرا طبقه پاپ و آخوند و سایر روحانیون ادیان دیگر نباید در امور سیاسی دخالت کنند و وظایف روحانی خود را فدای دخالت در امور سیاسی نمایند. و این حقیقتی است که مدت هاست دستگاه مذهبی پاپ آن را دریافته است، چنان که اخیراً به نقل از اخبار بخش فارسی VOA مورخ ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۸، پاپ بندیکت رهبر کاتولیک های جهان بر این امر تأکید نمود. عین متن خبر چنین است: «پاپ در اجتماعی از روشنفکران و شخصیت های فرهنگی فرانسه در پاریس اظهار داشت خدا را جويا شدن و آمادگی و تمایل نسبت به گوش فرا دادن به وی، همچنان پایه و اساس هرگونه فرهنگ اصیل را تشکیل می دهد. پاپ پیشتر به دنبال گفتگوهای خود با نیکولا سارکوزی رئیس جمهوری فرانسه در کاخ الیزه، اصل جدائی میان کلیسا و دولت را تأیید کرده بود. با این حال اهمیت مذهب در جامعه را نیز مورد تأکید قرار داد. آقای سارکوزی نیز توافق خود را با پاپ در این زمینه اعلام داشت و مذهب را برای جامعه نافع و سودمند دانست.»

و برای این که بُهت بیشتری امثال ایشان را بگیرد و دریابد که اساس نظریه هایشان، چیزی جز توهم نیست و برای این که دیگر مثل آخرمقاله شان در ص ۱۹۷ فصل نامه و نیز مقاله شان در صص ۵۶-۵۷ ویژه نامه ایام جام جم، نویسند که عدم مداخله در سیاست جز تاکتیکی برای نابودی اسلام و ایران نیست، باید عرض نماید که همان طور که در فوق آمد عدم مداخله بهائیان در سیاست به مفهومی نیست که ایشان درصدد الفاء آن هستند، و همچنین حکم مزبور مختص ایران نبوده است و کل بهائیان جهان مأمور به عدم مداخله در منازعات سیاسی در شرایط ناسالم کنونی جوامع بشری می باشند. شاهد آن همان دو بیانی است که خود آقای تقوی در صص ۱۹۴-۱۹۵ فصل نامه، به نقل از صفحات ۵۵۵ و ۵۶۵ کتاب انوار هدایت نقل کرده اند! آقای تقوی ناخواسته بیاناتی را شاهد آورده اند که مُثَبِّتِ صداقت بهائیان در نظر و عمل می باشد. ایشان متوجه نبوده اند که هموطنان عزیز ایران دیریا زود به امثال کتاب انوار هدایت و سایر آثار بهائی مراجعه خواهند کرد و در خواهند یافت که مفهوم سیاست و عدم مداخله در آن چه بوده و امثال آقای تقوی چگونه سعی کرده اند آن را تحریف شده و وارونه جلوه دهند.

علاوه بر دو بیان مزبور، بیان زیر نیز موجب حیرت بیشتر ایشان و آشکار شدن سستی فرضیه های غلطشان می باشد. حضرت ولی امرالله در نظم جهانی بهائی، صص ۸۴-۹۳ می فرماید:

اجرای این دستور در شرق و غرب عالم واجب است. و آن چنین است که پیروان حضرت بهاءالله چه از حیث فردی و چه جمعی باید از شرکت در امور سیاسی اجتناب کنند و از هر نوع عملی که مستقیم یا غیرمستقیم به منزله دخالت در امور سیاسی هر مملکتی باشد بپرهیزند.

اما ایرادات آقای تقوی در صفحات آخر مقاله شان (۱۹۵-۱۹۷) نیز مانند سایر مطالبشان جز توهمات تکراری نیست که از اساتید قبلی خود همچون جنابان اسماعیل رائین و عبدالله خان شهبازی به عاریت گرفته اند! پاسخ ایرادات مزبور مفصلاً در سایت های نگاه، و نقطه نظر، و ولوله در شهر، و اوهام زدائی و در مقالات و جزوات و کتبی همچون «کنکاشی در بهائی سستی»، ازس. نیکوصفت، انتشارات پیام، چاپ اول خرداد ۱۳۸۵، و کتاب «بهائی سستی عبدالله شهبازی و تحریفات تاریخی وی»، از کورش پویا، شرکت کتاب، چاپ اول تابستان ۱۳۸۵، و امثال آن موجود است. اما بامزه ترین جواب برای آقای تقوی آن که رفیقشان جناب حجت الاسلام والمسلمین روح الله حسینیان که خود «رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی» و نویسنده اولین مقاله همین فصل نامه شماره ۱۷ هستند، شهادت داده اند که نوشته های جناب عبدالله شهبازی استاد ارجمندی که چندین سال تحقیقاتش در رسانه های ایران ورد زبان این و آن بود، همه براساس توهم است و خود ایشان نیز دیوانه می باشد.^{۱۸۵}

باید به جناب تقوی گفت از امثال جناب شهبازی درس عبرت گیرند، چه که عاقبت بهائی سستی در ظل لوای سیاسیون جز این نیست! علائم توهم جناب تقوی نیز کم و بیش در حال ظهور و بروز است. از جمله علائم مزبور این که، در صفحه ۱۹۶ برای اثبات این توهم که انگلیسی ها برای رقابت با رقیب روس خود، از بهائیان استفاده می نمودند، دلیل و شاهد از یحیی دولت آبادی ازلی می آورد که به شهادت رفقای جناب تقوی در فصل نامه و ویژه نامه ایام جام جم، انگلیسی خالص جیره خوار و دشمن دیرینه بهائیان و ایران عزیز بوده است!^{۱۸۶}



ولوله در شهر ۲

جالب آن که همین یحیی خان دولت آبادی راجع به علمائی که جناب تقوی در مقاله خود از ایشان دفاع نموده و ایشان را سبب عزت اسلام و ایران دانسته نوشته آنچه را که نوشته! رفیق جناب تقوی، حجت الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (مُنذر)، از نویسندگان مقالات همین فصل نامه ۱۷ و ایام ۲۹، در مقالاتی تحت عنوان «تاریخ نگاری مشروطیت، کاستی ها و آفات»، در این خصوص چنین می نویسد: «میرزا یحیی دولت آبادی با روحانیت شیعه شدیداً سر ناسازگاری داشته و در خاطرات خود چهره های برجسته این گروه (از علامه مجلسی گرفته تا شهید مدرس) را به عناوین مختلف و نوعاً تحت عنوان «روحانی نما!» فرو کوفته است و در خاطراتش، هیچ فرصتی را برای تقبیح روحانیت و نیز شعائر حسینی (ع) از دست نمی دهد و صریحاً معتقد به جدایی سیاست از روحانیت است. خوشحال است که در اثر کودتای رضا خانی، نفوذ روحانیت به صفر می رسد و آرزو می کند که فاتحه روحانیت خوانده شده و اسلام با مقتضیات عصر حاضر، تطبیق داده شود. افزون بر این، طرفدار آزادی بانوان و رفع حجاب و تغییر خط بوده و شعری در مدح کشف حجاب رضا خانی دارد. با آن سابقه خانوادگی و این عقاید مشعشع! تیرگی مناسبات او با شیخ فضل الله پیشاپیش قابل حدس و پیش بینی است. خود می گوید: «حاج شیخ فضل الله در مدت اقامت طهران، همه وقت با خانواده ما کدورت داشته» و «سالها در مجالس خصوصی نسبت به خانواده ما بدگور بوده است.» وی نسبت به شیخ، دیدگاهی شدیداً منفی داشته و در کتابش کراراً به بدگویی از وی پرداخته است.»^{۱۸۷} خدایا بهائی ستیزان کی دوست و دشمن واقعی خود و اسلام و ایران عزیز را خواهند شناخت!؟

چون جناب تقوی در آخرین پاراگراف مقاله شان بهائیان و آئینشان را سبب ویرانی ایران و اسلام ذکر کرده اند، برای آن که بدانند چنین نبوده و نیست، به علل اصلی ویرانی اسلام و ایران عزیز که از جمله دار و دسته ازلی همان یحیی دولت آبادی هستند که آقای تقوی سخن ایشان را به عنوان شاهد و دلیل آورده اند - و راه نجات آن، اشارتی می کند.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

أَمَّا إِيْرَانُ كَيْسَ لَهُ أَمَانٌ إِلَّا بِالْذُّخُولِ فِي ظِلِّ الرَّحْمَنِ.
(مضمون: اما ایران را امنیت و امانی نیست مگر با دخول در ظل حضرت رحمن).^{۱۸۸}

و نیز:

به ایران نوشتم که تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردد نجات و فلاح محال است ایران ویران شود و عاقبت امر منجر به مداخله دول متجاوره گردد.^{۱۸۹}

و نیز:

من به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احباً کند و به عدل حکم نماید تأیید می رسد و آلا یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ؛ و او نشنید. باز به ایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردد، نجات و فلاح محال است؛ ایران ویران شود و عاقبت الامر منجر به مداخله دُول متجاوره گردد.^{۱۹۰}

و نیز:

عاقبت خواهید دانست ایران ویران گردد و دولت و ملت به نهایت مشقت افتد لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیان را عزت ابدیه خواستیم. هر چند ایران الان گمنام است ولی این امر عظیم [دیانت بهایی] عاقبت اهل ایران را سرور عالم امکان کند.^{۱۹۱}

و نیز می فرمایند:

حال ما جمیعاً به درگاه احدیت نهایت تضرع و ابتهال می نمائیم که این ابر سیاه از افق ایران متلاشی گردد و این غبار تیره بنشیند و این آتش افروخته خاموش شود. دولت با ملت مانند شیر و شکر آمیخته گردند. در حق جمیع دعا می نمائیم. یاران الهی باید قطعاً تعلیلی نفرمایند و مقدار ذره ای خود رأی نباشند. به موجب دستورالعمل عمل فرمایند و آن اینست که اطاعت حکومت کنند و به دو طرف خیرخواه باشند و تا توانند سبب صلح و آسایش گردند ولی در نزاع و جدال قطعاً مداخله نکنند. هر نفس به موجب این تعلیم صریح عمل نمود یقین است که موفق گردد و آلا من الأُخسَرین اعمالاً. ع ع^{۱۹۲}

و نیز:

ای یاران الهی از قرار مسموع نوهوسانی (ازلی ها) در ایران تأسیس انجمن پنهان نمایند و در امور سیاسیه مداخله



ولوله در شهر ۲

کنند و به عنوان های مختلف جمعیت ها تشکیل نمایند و نفوس را به دخول در جمعیت دلالت کنند. احبای الهی به نص قاطع ربانی باید از این امور احتراز نمایند و بکلی اجتناب کنند؛ در امور سیاسی نه با انجمنی دمساز گردند و نه با جمعیتی همراز شوند، بلکه شب و روز بکوشند تا اخلاق تبدیل شود و افکار تعدیل گردد، رذائل نماند فضائل جلوه نماید، بنیاد بغض و عدوان برفتد، اتحاد و یگانگی خیمه برافرازد و وحدت عالم انسانی در نهایت جلال، جمال بیاراید، نفوس ملکوتی شوند و قلوب لاهوتی گردد و چون این مواهب حصول باید بالطبع قصور زائل شود و عزت و سعادت حقیقیه در جمیع مراتب حاصل گردد. این بنیان و اساس است و بنیاد بی زوال و چون این اصول حصول جوید، فروع یقیناً بذاتها اکمال شود.^{۱۹۳}

و نیز:

این نفوسِ مُفتریه [= ازلی ها] در رگ و ریشه احزاب مختلفه حلول نموده اند و ایران را نمی گذارند آرام گیرد و هر فساد می خواهند می کنند.^{۱۹۴}

و نیز:

طهران جناب ادیب دبستان الهی علیه بهاء الله الابهی. هو الله ای یار مهربان... این حزب (ازلی ها)، عاقبت مورث خرابی عظیم در ایران گردند.

و نیز:

هو الله ای یار مهربان عبدالههه، نامه ئیکه به جناب اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت از اضطراب ایران و ایرانیان مرقوم نموده بودی البته در خاطر مبارک است که بکرات و مرات صریح بغایت توضیح در بدایت انقلاب بدو طرف مرقوم گردید که باید دولت و ملت مانند شاهد و شیر آمیخته گردند و الا فلاح و نجاح محالست ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوره شود پس احبای الهی باید در تألیف دولت و ملت کوشند تا التیام بخشد و اگر عاجز مانند کناره گیرند.^{۱۹۵} زنهار زنهار از اینکه در خون یک ایرانی داخل شوند و از این گذشته خفياً به احزاب نهایت نصاب مجری گشت ابداً نپذیرفتند بلکه بر نزاع و جدال و قتال افزودند زیرا پیشوایان نادان و حزب

بیخردان مداخله در امور داشتند و علماء بیهوش متتابعاً فتوی دادند و عوام و خواص پیروی نمودند تا ایران ویران شد و امن و امان نایاب گشت و دول متجاوزه به بهانه محافظه حقوق خویش مداخله نمودند حال کل حیرانند باز آرام نگیرند هر روز اندیشه‌ئی نمایند و کار را خراب تر کنند رساله سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت انقلاب مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنه یازده بنخط جناب مشکین قلم و تاریخ آن سال در بمبائی طبع و تمثیل شد و منتشر در آفاق گشت و البته نسخ متعدده از آن در طهران موجود به آن رساله مراجعت نمایند و به دیگران بنمائید که بصریح عبارت تفاسیل واقعه الیوم مندمج و مندرج است و بوضوح مرقوم گردیده که اگر آخوندها و فقهای زمان مداخله در امور نمایند بعینه مثل زمان شاه سلطان حسین و فتحعلیشاه و خلع سلطان عبدالعزیز گردد در زمان شاه سلطان حسین از مداخله آقایان پیشوا ایران بدست عثمانی و روس و افغان افتاد و در زمان فتحعلیشاه به مداخله آن گروه بی‌انتباه نصف آذربایجان به باد رفت و غرامت عظیمه کشیده شد و دریای مازندران از دست رفت. و در واقعه عبدالعزیز به مداخله علماء و فقها و طلاب اسلامبول و فریاد آخوندها در کوچه و بازار که حرب استر زحرب استرز نصف رمیلی بباد رفت قطعات عظیمه از اناطول اخراج شد در مصر غبار فساد برخاست تا منتهی باحتلال لشکری گشت قبریس منفصل شد بلغار مستقل گشت هر سگ و بوسنه بدست نمسه افتاد تونس سهم فرانسه گردید. باری در آن رساله مفصل بیان شده مطالعه نمائید تا ملاحظه کنید که عبدالههه در نصیحت و دلالت قصور نموده ولی گوشها کر و چشمها کور و بینکران پیشوا و عوام اسیر ابلهان بودند با وجود این اضطراب و نار فساد و پریشانی واضطراب باز در هر نقطه هجوم بر مظلومین می نمودند در نامق و حصار و در تبریز ایام استقلال و در سنگسر و نیریز چه ظلم و ستمی شد در یکماه پیش در آوه ساوه و قم حضرت میرزا بابا خان را در نصف شب در خانه زدند در نهایت محبت آنان را درون خانه برد و محبت و مهربانی کرد بغته او را هدف چند گلوله نمودند و ابداً کسی سؤال نمود و با آنکه احبای الهی در این انقلاب ابداً مداخله نمودند و از جمیع احزاب در کنار در همین روزها در ساری حزب محمد علی شاه چند نفر را شهید نمودند



ولوله در شهر ۲

با وجود این گریه‌ها اعتساف ممکن است که غبار انتشار نیاید یقین است که در برف و بوران و شدت طوفان دریا به هیچان آید و وقایع مؤلمه رخ بدهد؛ هذه من سنة الله ولن تجد لسنة تبدیلاً. باری حال یاران الهی باید بیهوشان را اقلأ بیدار نمایند و به آنچه سبب نجات و فلاحست دلالت فرمایند و علیک البهآ الأبهی.^{۱۹۶}

و نیز:

در نهایت سکون و قرار و ثبوت و استقرار مراجعت به اولیای امور در آن صفحات و طهران فرمایید تا این ظلم و عدوان گوشزد هر یک از اهل ایران گردد و بدانند که ابدأ مشروطیت مجری نیست و آزادی جز از برای اهل طغیان نه؛ آزادی سبب تسلط متهوران بر مظلومان شده است و تطاول ستمکاران بر ستمدیدگان، بلکه ان شاء الله به قلوب اثر نماید و بینوایان از جور و جفای عوانان محفوظ و مصون مانند.^{۱۹۷}

و بیت العدل اعظم الهی، در پیام مهیمن و عمیق ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ خطاب به بهائیان ایران پس از توضیح این که چطور روش های غیر بهایی جاری در قاجاریه قبل و بعد از انقلاب مشروطه و دوره پهلوی و انقلاب اسلامی، هنوز نتوانسته است این کشور مقدس و هموطنان عزیز را خشنود و سعادت مند سازد، می فرمایند، تنها راه رسیدن به این هدف را «نجل بزرگوار همان سرزمین [یعنی حضرت عبداله] که امروز جز در موطن مقدس خویش در جمیع قارات عالم مورد تعظیم و تکریم است [در اثر خود «رسالة مدنیة» که سی سال قبل از انقلاب مشروطه صادر شده است] با کلامی نافذ و رسا بیان فرمود. چه خوش گفته شاعر که دوست در خانه و ما گرد جهان می گردیم.» و در همان پیام، روش و سلوک اهل بهاء را در قبال ایران چنین تأیید می فرمایند:

شما ستاینندگان اسم اعظم در مهد امرالله با خدمات صادقانه خود و با از خود گذشتگی و حتی نثار جان به ثبوت رسانیده اید که برآستی آرزومند پیشرفت و ترقی کشور ایرانید، ایرانی که حضرت عبداله دربارۀ آن چنین می فرمایند: «افق ایران از پرتو مه آسمان روشن و منیر گردید. عنقریب آفتاب عالم بالا چنان بدرخشد که آن اقلیم اوج اثیر گردد و به جمیع جهان پرتو اندازد و عزت ابدیة پیشینیان دوباره چنان ظهور نماید که دیده ها خیره و حیران گردد.»

«ایران مرکز انوار گردد این خاک، تابناک شود و این کشور، مَنور گردد و این بی نام و نشان، شهیر آفاق شود و این محروم، محرم آرزو و آمال و این بی بهره و نصیب، فیض موفور یابد و امتیاز جوید و سرفراز گردد.»

و اما آخرین نکته ای که راجع به پاراگراف آخر مقاله آقای تقوی قابل ذکر است، آن که ایشان همانند مقاله شان در ویژه نامه ایام ۲۹ مورخ ۱۳۸۶/۶/۶، در صفحه ۵۷، با عنوان «بهائیت و سیاست، تناقض شعار و عمل»، با تکرار مواردی نا وارد، خواسته اند بگویند بهائیان برعکس ادعایشان در سیاست دخالت کرده اند. از آنجا که در مطالب فوق و منابع و سایت های سابق الذکر به این موارد پاسخ داده شده، در اینجا فقط به موردی تکراری که سبب حیرت است و قبلاً در مقاله تحریفات لفظی و مفهومی ایام در نشریات بهائی اخبار امری و آهنگ بدیع، در آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/93/30>

ذکرش شده بود، اشاره ای جدید می نماید و جواب مقاله آقای تقوی را به پایان می برد.

ایشان در مقاله مزبور تحریفی می کند تا مقصود و حقیقت را ۱۸۰ درجه وارونه جلوه دهد! می نویسد: «در آستانه تشکیل حزب رستاخیز، سیاست آنها اعلام وفاداری کتبی به اعلیحضرت همایونی احترام به قانون اساسی و تمکین و تحسین از اصول نهضت ترقی و تعالی ایران که به نام انقلاب ششم بهمن معروف است بود. آنها خود را مطیع فعال معرفی می کردند، نه بی طرف بی اعتنا.»^{۱۹۸}

برای روشن شدن حقیقت، عین مطلب را از همان منبع چنین می خوانیم: «احباء، مطیع فعّالند نه بی طرف بی اعتناء. قسمتی از دستخط بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه جهت استحضار دوستان عزیز بهائی ذیلاً درج میگردد:

... اگر از یاران ایران دعوت شود که عضو حزب سیاسی

گردند باید کتباً وفاداری خود را به اعلیحضرت همایونی و احترام به قانون اساسی و تمکین و تحسین از اصول نهضت ترقی و تعالی ایران را که بنام انقلاب ششم بهمن معروف است ابراز دارند و در عین حال بنا به وظیفه وجدانی خود را از عضویت در احزاب سیاسی معذور شمارند». ایمان به



ولوله در شهر ۲

آینده درخشان کشور مقدس ایران و خدمت صادقانه به آن سرزمین عزیز در قلب هر فرد از افراد بهائی بوده و هست لهذا کل باید بدانند که بهائیان در ایران موقعیتی مخصوص دارند و با هیچ جامعه دیگری در ایران قابل قیاس نیستند زیرا تنها قناعت به اطاعت از حکومت که از اصول مسلمة ایشان است نمایند بلکه عملاً در اعتلاء کشور مقدس ایران می کوشند و شرکت در خدمات عمران و آبادانی آن سرزمین مقدس را از وظائف حتمیه خویش می‌شمرند یعنی مطیع فعّالند نه بی طرف بی اعتناء منتهی به امور سیاسی تعلقی ندارند. نفس این ایمان و اظهار وفاداری و خدمات صادقانه باید هر سؤ تفاهمی را از میان بردارد و روش و منهج سلیم پیروان اسم اعظم را بر هموطنان جمال مبارک ظاهر و آشکار نماید.

ملاحظه می فرمائید! لبّ مطلب این است که بهائیان در آن جوّ خاصّ که هموطنان عزیز بهتر می دانند، با استقامت بر اصول مستقل دین خود و قبول عواقب احتمالی عدم شرکت در حزب رستخیز، در آن حزب شرکت نکردند، و برای رفع شبهه بی تفاوتی نسبت به پیشرفت و رفاه ایران عزیز، اعلان کردند که به جای شرکت در احزاب و رقابت و نزاع های سیاسی، در زمینه های عمران و آبادانی وطن عزیزشان خدمت صادقانه خواهند نمود. چنان که مرکز جهانی بهائی بیت العدل اعظم در این خصوص می فرماید: «بهائیان حبّ وطن را با خدمت به رفاه کشور در فعّالیت روزانه خود، یا با کار در مجاری اداری دولت نشان می دهند نه از طریق سیاست های حزبی یا مشاغل دیپلماتیک و سیاسی.»^{۱۹۹}

اما آنچه در فوق به نقل از مقاله مزبور در سایت ولوله در شهر تکرار شد، مقدمه ای است برای جواب عجیب تری که جناب تقوی در این رابطه داده اند! توضیح آن که آقای توجّح امینی نیز ضمن پاسخی به مقاله آقای موسی حقانی در ایام، از جمله اشاره به همین نکته فوق در مقاله آقای تقوی می کنند، ولی با کمال تعجب آقای تقوی در جوابی تعجب برانگیز تر چنین می نویسند:

اینک هنگام آن است که وجدان هوشمند خواننده محترم را به داوری خواننده و بپرسم که: اگر پژوهشگری ضمن تحقیق درباره موضوع پیوند بهائیت با سیاست، و شاخصه آن یعنی اطاعت از حکومت، بخواهد از متن فوق، جملات اصلی مرتبط و مناسب با موضوع پژوهش و

تحلیل خود را استخراج کرده و به آن استناد ورزد، به لحاظ علمی و منطقی، جز آنچه که من در مقاله خود انجام داده ام، چه کار دیگری می توانست انجام دهد؟!!

«جمله اصلی» در هر عبارت یا سند، جمله ای است که ارتباط مستقیم و وثیقی با موضوع کلی و کلیدی بحث داشته باشد والا حاشیه ای بی ربط (یا حداکثر: مطلبی کم ربط) بیش نخواهد بود. روشن است که ما، در پاراگراف مزبور، بدین جهت به عبارت مجله اخبار امری استناد کردیم که نشان دهیم رویکرد سیاسی «اطاعت» از حکومت، آن هم «اطاعت فعال»، شاخصه بارز پیوند بهائیت با سیاست می باشد، و این دقیقاً، یکی از نکات کلیدی و بنیادین در مقاله «بهائیت و سیاست؛ تناقض شعار و عمل» بوده است.

خواننده بی غرض مقاله ما، اگر با متدولوژی علمی آشنا باشد، به روشنی در می یابد که هدف اصلی و محور مباحث آن، صرفاً بررسی پیوند بهائیان با سیاست بوده و از آغاز تا پایان نیز روی همین موضوع متمرکز شده است. از بدیهات روش شناسی علمی این است که، به ویژه در يك نوشته فشرده و محدود، نویسنده در ارجاع به منابع و نقل موارد مورد نیاز برای اثبات هدف مقاله، از ذکر موارد غیر ضرور بپرهیزد و از میان موارد انبوه و فراوان، تنها بخش هایی از عبارت را که پیوند محوری و مستقیم تری با هدف مقاله داشته، و به عبارتی، جان مایه و مضمون اصلی کلام را در بردارد، نقل کند. حاشیه پردازیهای نامناسب و حجیم کردن مباحث و تمسک به مطالب غیر ضرور، مغایر با اصول پژوهش علمی (و نگاه موجب نوعی تحریف مطلب) بوده و شگرد کسانی است که یا از سر ناآگاهی به متدولوژی علمی و یا به علت عقده حقارت ناشی از فقدان پایگاه اجتماعی و ضعف برهان، ناگزیر در پی بزرگ کردن مدعیات غیر علمی و کتمان ضعف خود هستند. عنوان مقاله بهائیت و سیاست، گویای هدف آن است. مروری کوتاه بر آن مقاله به خوبی روشن می سازد که نویسنده آن از توسل به حاشیه روی بی نیاز بوده و با وسواس بسیار در پی آن بود تا مباحث مقاله را، به اختصار هر چه بیشتر، به صورتی روشمند پیرامون هدف اصلی آن سامان دهد.



بدین ترتیب، روشن می‌شود که مقاله بهائیت و سیاست، به لحاظ روش‌شناسی، روی بحث پیرامون پیوند این دو مقوله با یکدیگر متمرکز بوده و مسائلی چون تشکیل حزب رستاخیز در زمان شاه و چگونگی تحمیل عضویت آن بر مردم ایران، چه رسد به بحث درباره چگونگی فلسفه عضویت یا عدم عضویت معدودی بهائی در آن حزب (که خود فصل جداگانه‌ای طلبیده و تبیین آن، حقایق بیشتری از ماهیت این فرقه را بر ملا خواهد کرد) از دایره موضوع اصلی این مقاله بیرون بوده است.

با این همه، عجیب است که این ردیه نویسنده بهائی علیه ایام (منظورشان آقای امینی است)، طبق معمول خود - و لایذ بر پایه متدولوژی علمی و به دلیل غنای ایدئولوژیک! - این نکته روشن را درک نکرده و با تحریف مطلب، چنین وانمود کرده که گویا موضوع مقاله ما، بحث حزب رستاخیز بوده است و بر پایه همین توهم سهوی! بدانگونه قلم فرسایی کرده است. ناگفته نماند، مطلبی که به پندار ردیه نویسنده یاد شده، ما در آستینمان پنهان کرده بودیم و ایشان برای اثبات مدعای خویش متن کامل آن را به اصطلاح روکرد! واقعاً موجب خوشحالی شد. زیرا استحکام مباحث مطروحه در مقاله بهائیت و سیاست را با صراحت و تأکید بیشتری تأیید می‌کند. به واقع، اگر اصول پژوهش و محدودیت مقاله مانع نبودند ما نیز همین متن و حتی متون دیگری از این قبیل را می‌آوردیم. دیگر مدعیات ایشان درباره مقاله بهائیت و سیاست نیز کم و بیش از همین قماش اند و اعتبار علمی‌شان نیز همچنین.^{۲۰۰}

البته نظرایشان در این خصوص که در نقل قول باید نکات اساسی را آورد و از ذکر موارد غیرضروری خودداری کرد درست است، ولی نکته اینجاست که ایشان چنین نکرده اند، بلکه دقیقاً نکته اساسی را حذف کرده اند! نکته ای را حذف کرده اند که مقصود را ۱۸۰ درجه تغییر داده است! اگر منظور شما اثبات اطاعت بهائیان از حکومت و پیوندشان با سیاست بوده، پس «عدم عضویت در حزب رستاخیز» را به چه حمل می‌کرده اید؟! «اطاعت فعال» بهائیان را به چه راجع نموده اید؟! غیر بهائیان در آن ایام چه کردند؟! برگردید دوباره کلمه به کلمه اصل متن را، با آنچه تحریف کرده اید مقایسه کنید! در کتب آسمانی و نزد معتقدین به شرافت و اخلاق الهی و انسانی، چنین کاری را جز تحریف و دروغ نتوان نامید! یعنی

صفتی که به فرموده حضرت عبدالبهاء و حضرت امیر، منشأ جمیع صفات و اخلاق سوء می باشد.

دوست عزیز، اجازه دهید در تکمیل ده ها بیان روشنگر فوق از طلعات مقدسه آئین بهائی در خصوص دید بهائیان نسبت به سیاست امروز و فردای جهان و ایران، در آخر این مقال، بیان مبارک دیگری را نیز زینت اوراق سازیم تا هم علت عدم عضویت بهائیان در حزب رستاخیز و دیگر احزاب معلوم گردد، و هم روشن شود که «قوت بنیه ایران» و سعادت حقیقی آن، «جز به تأسیس اخلاق الهی ممکن نه.»^{۲۰۱}

حضرت عبدالبهاء در بیانی مورخ ۹ شوال ۱۳۳۹ می فرمایند:

هو الله ای تشنه حقیقت، ایران ویرانست و جمیع احزاب فی الحقیقه تیشه به دست گرفته به ریشه این بنیان قدیم می زنند و ابدأ ملتفت نیستند که این کلنگ بنیان کن است و این تیشه ریشه کن. هر حزبی گمان می کند که به تعمیر مشغولست. ولی در قرآن می فرماید: یُخربون بَبُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ. باری، این آوارگان به هیچ حزبی مشترک و متمایل نبوده. در آن می کوشیم که بنیه ایران قوت گیرد و معلوم است قوت بنیه ایران جز به تأسیس اخلاق الهی ممکن نه. چون تأسیس اخلاق گردد ترقی در جمیع مراتب محتوم است. هیچ ملتی بدون تعدیل اخلاق فلاح و نجاح نیابد؛ و به تحسین اخلاق علوم و فنون رواج یابد و افکار بینهایت روشن گردد، صداقت و امانت و حماسه (=شجاعت) و غیرت و حمیت بجوشد، سیاست به درجه نهایت رسد، صنایع بدیعه رواج یابد، تجارت اتساع جوید، شجاعت علم افرازد، ملت از برزخی به برزخ دیگر انتقال نماید، خلق جدید شود، فتبارک الله احسن الخالقین تحقق یابد. حجاز در بیابان ریگ زار و بی آب و علف وادی غیر ذی زرع بود، لکن به طلوع نیر حقیقت (حضرت محمد) قبله آفاق شد و مطاف عالمیان گردید. حال که نیر اعظم (حضرت بهاء الله) از مطلع ایران اشراق کرده ملاحظه نمایند که در آینده چه خواهد شد. امیدم چنانست که در تأسیس این بنیان عظیم شما نیز از کارکنان باشید. وَ عَلَبَكُمَا الْبَهَاءُ الْاِبْهِي. ع^{۲۰۲}



دسته گل هفتم مربوط به مقاله ششم فصل نامه ۱۷

رژیم حاکم عملاً و در معنی، اسرائیل را حمایت می‌کرد، روابط وسیع اقتصادی داشت، نفت مورد نیاز را تحویل می‌داد کالای اسرائیل بسوی ایران سرازیر بود و تبادل اطلاعات انجام می‌گرفت ساواک و موساد همکاری گسترده‌ای را داشتند. روابط ایران با اسرائیل روابط سیاسی رسمی (دوژوره) نبود بلکه روابط به اصطلاح (دوفاکتو) برقرار نمود بدین ترتیب بدون داشتن روابط سیاسی رسمی، دو دولت عملاً روابط دارند، ولی نه از طریق سفیر. دولت ایران موافقت کرده بود که آژانس یهود که يك سازمان یهودی جهانی است و فعالیت عمده‌اش مهاجرت دادن یهودیان محل به اسرائیل می‌باشد در تهران دفتر نمایندگی باز کند و دولت اسرائیل پذیرفت که دولت سوئیس حافظ منافع ایران در اسرائیل باشد و در سفارت سوئیس در آنجا دفتری به نام دفتر حفاظت منافع ایران تأسیس شود. آن دفتر که در شروع کار در رأس آن يك کارمند سوئیس سفارت قرار داشت چون به تدریج کارش زیاد شد و با تعداد یهودیان ایرانی که به اسرائیل مهاجرت نموده بودند مراجعات زیادی می‌نمودند و هم چنین با توسعه‌ای که روابط دستگاههای مختلف ایرانی با اسرائیل یافته بود و مخصوصاً توسعه بازرگانی و این که کارها به زبان فارسی باید انجام گیرد دولت سوئیس تقاضا نمود يك مأمور ایرانی در آن «دفترحفاظت» گذارده شود که سفارت سوئیس او را بعنوان يك دیپلمات سوئیس به وزارت خارجه اسرائیل معرفی نماید این کار انجام شد ولی توسعه روابط آن دفتر را بصورت يك نمایندگی کوچک در آورد که در رأس آن مأموری با مقام رایزن تعیین می‌گردد نام آن نمایندگی در وزارت امور خارجه «برن ۲» می‌باشد (به مناسبت نام پایتخت سوئیس و این که برن سفارت ایران در سوئیس می‌باشد).

در وزارت امور خارجه کارهای مربوط به روابط با اسرائیل در اداره هشتم سیاسی انجام می‌شود (می‌شد) و مدیرکل سیاسی آسیا و افریقا نظارت بر آن را دارد این کارها تنها مربوط به مسایل و مشکلات یهودیان ایرانی مهاجر و روابط آنها با خانواده‌شان که در ایران مانده‌اند نمی‌باشد بلکه جنبه‌های بازرگانی و فرهنگی و پزشکی و همکاریها در بعضی کارهای امنیتی و نظامی نیز دارد ولی این همکاریها در وزارت امور خارجه منعکس نمی‌شود

مقاله ششم با عنوان «بهایها و اسرائیل» را که در صص ۲۰۱-۲۰۷ فصل نامه ۱۷ مندرج است، آقای ابراهیم انصاری نوشته اند. ایشان نیز مانند دیگر دوستان بهائی ستیزشان خواسته اند تهمت تکراری اسرائیلی و صهیونیست بودن بهائیان را مطرح و اثبات کنند. ظاهراً به دلیل عدم تأثیر دلایل ارائه شده سابق در این خصوص در ردیه های ضد بهائی، فکر کرده اند می‌توانند با استفاده از کتاب خاطرات آقای مؤبر عزری سفیر سال های ۱۳۳۷-۱۳۵۲ اسرائیل در ایران، به چنین مهمی دست یابند!

اما چیزی که در حقیقت ایشان در مقاله خود اثبات کرده اند، صهیونیست بودن بهائیان نیست، بلکه ایشان ناخودآگاه اثبات کرده اند که یهودیان ایران نیز، بلا استثنا عاشق صهیون و اراضی مقدسه شان هستند و تهمت صهیونیست بودن بهائیان بهانه و دروغی بیش نیست! چنان که از خود آقای عزری در صص ۲۰۲ نقل کرده اند که، «رشته نیرومند صیون دوستی در اندرونم مانند هر یهودی دیگری از پیشینیانم آغاز یده، در خانواده ام پرورش یافته و شیره جانم شده بود.» این حقیقت در واقع عکس آن چیزی است که در جمهوری اسلامی درباره یهودیان ایران و ضدیت ایشان با اسرائیل گفته می‌شود! شاهد آن، که آقای انصاری خود زحمت کشیده اند و نوشته اند، این که آقای عزری خود در خانواده ای یهودی - ایرانی در اصفهان به دنیا آمده است و بعدها خانواده اش به فلسطین رفته اند (سال ۱۳۲۸-۱۳۲۹)! به این ترتیب، حال معلوم نیست یهودیان ایران باید پاسخ آقای انصاری را دهند، و یا بهائیان! گویا ایشان نیز چون رفقایشان هنوز فرق بهائی و یهودی و صهیونیست را متوجه نشده اند!

در این خصوص خواندن مطلبی با عنوان «سیاست خارجی ایران در دوره محمد رضا شاه پهلوی؛ روابط با اسرائیل» که ضمن پرداختن به روابط ایران و اسرائیل، از جمله گویای حقیقت فوق نیز در خصوص توجه و علاقه یهودیان ایران به اسرائیل می‌باشد، خالی از فایده نیست:



ولوله در شهر ۲

اصولاً آن چه از روابط ایران و اسرائیل در وزارت خارجه دیده می‌شد سهم بسیار کوچکی از روابط موجود بود زیرا نمی‌بایستی از روابط «دوفاکتو» تجاوز نماید و موجب ایراد و گله و رنجش کشورهای دوست که با اسرائیل در حالت جنگ بودند گردد.»^{۲۰۳}

باری، شاید آقای انصاری به این علت که بهائیان در طول تاریخ دیانت خود با هموطنان مظلوم یهودی خود همدردی کرده و ایشان را نجس ندانسته اند، چنین انگاشته اند که بهائی‌ها صهیونیست هستند!^{۲۰۴} حال آن که این منطقی نیست! چه که انسان‌های آزاده جهان و نیز دیگر محافل حقوق بشر نیز که با آپارتاید دینی و تنجیس این و آن مخالف اند، کل بر محرومیت‌های یهودیان ایران - و نیز سایر اقلیت‌های مذهبی و قومی و... - نیز شهادت داده اند!

و یا شاید چون آقای عزری در کتاب خود شرح مختصری از تاریخ دین بهائی و مظالم وارده بر بهائیان در دوران قاجار و پهلوی را داده است، چنین انگاشته اند! آقای انصاری به این دلیل در ص ۲۰۳ می‌نویسند چون آقای عزری چنین نوشته، پس از بهائیان طرفداری کرده! حال آن که فقط ایشان نیستند که درباره تاریخ بهائی و مظالم وارده بر ایشان نوشته اند؛ این حقیقت دیگر حتی بر خواجه شیراز نیز مستور نمانده! بیش از یک قرن و نیم است که بزرگان عالم از ملل و نژادها و زبان‌های مختلف در این باره نوشته اند! حتی دایرة المعارف‌های مختلف جهان که نزد ملل عالم از کتب معتبر محسوب اند، به زبان‌های مختلف چنین نوشته اند! سری به سایت‌های بهائی که آدرسشان در همین جوابیه موجود است بزنید و صدها نمونه آن را بخوانید! جناب انصاری، اینک خود مسلمانان عزیز ایران نیز بیش از گذشته به دفاع از هموطنان بهائی خود قیام نموده اند! به دور و بر خود نگاه کنید! آنها را خواهید یافت!

و یا شاید چون بعضی از یهودیان ایران بهائی شده اند، و آقای عزری نیز بر آن شهادت داده، چنین توهمی برای امثال آقای انصاری ایجاد شده است! ایشان در ص ۲۰۴ فصل نامه، از قول آقای عزری نوشته اند: «آنها در دهه‌های پیشین توانستند بسیاری از خانواده‌های یهودی را در همدان و کاشان به آئین خویش بخوانند.» خوب مگر اشکالی دارد؟! مگر صفیه دخترچی بن اخطب پیشوای یهودیان از قبیله بنی‌النضیر، مسلمان و همسر حضرت محمد نشد؟! از

این گذشته، ده‌ها برابر یهودیان عزیز، هزاران شیعه ایرانی بهائی شده اند! به عنوان مثال از اجداد خود نگارنده از علمای شیعه بوده اند و به حضرت باب مؤمن شده اند و پس از آن نسل ایشان تماماً بهائی شده اند و حال‌حی و حاضر در خدمت آئین جدید الهیشان هستند! این چه چیزی را ثابت می‌کند جز تأثیر و نفوذ کلمه دین جدید الهی؟! آیا به خاطر مخفی نگهداشتن همین حقیقت آشکار، که حتی خود یهودیانی مثل آقای عزری به آن شهادت داده اند، نیست که امثال جناب انصاری سعی در وارونه جلوه دادن حقایق دارند؟!!

و یا شاید چون زیارتگاه بهائیان نیز در اسرائیل کنونی واقع شده، امثال آقای انصاری توقع دارند پاسخ هر آنچه را که غیر مستقیم به یهودیان عزیز ایران نیز بر می‌گردد، بهائیان باید بدهند!

هر تصویری که داشته اند، مقاله ایشان نتیجه عکس دارد و مثبت بعضی حقایقی است که امثال خود ایشان در ردیه هایشان علیه دین بهائی، آن را انکار کرده اند! از جمله در ص ۲۰۴، شهادت شاه پهلوی و نخست وزیرش را آورده که چهار روز پس از تخریب حظیرة القدس بهائیان در طهران در سال ۱۳۳۴، چندی از پیشوایان شیعه را به دربار فرا خواند و به آنها گفت: «هم اکنون دستور دادم جلوی بهائی‌ها را بگیرند و مرکزشان را خراب کنند، شما هم از این پس سکوت کنید تا به نام ایران در جهان توهین نشود. روز هفدهم ماه می ۱۹۶۱ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰) نخست وزیر، اسدالله علم، در پارلمان گفت که به استانداران و فرمانداران دستور داد دکان‌هایی که برای تبلیغ بهائیت باز کرده اند، ببندند!»

و نیز از جمله در صص ۲۰۵ شهادت داده که: «بسیار شنیده شده بود که هویدا و برخی از سران لشکری و کشوری در دولت به کیش بهائی پیوسته اند. هویدا بارها این داستان را نادرست و ساختگی خوانده و برای اثبات گفته هایش به مکه رفت. در این سفر هویدا مانند دیگران، همه کارهائی را که کیش مداران در این شهر انجام می‌دهند، به نیکی انجام داد!» شاید جناب انصاری نیز مانند نویسنده گمنام دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران^{۲۰۵} از جمله بعد از آن خوشحال شده اند که عزری نوشته: «ولی فراموش نکنیم که چند تن از بستگانش در عکا و حیفا زندگی می‌کردند و در بخش‌های پیشین گفتم، در دوره ای که وزیر دارائی بود، روزی از من خواست برای گشایش پاره ای دشواری‌های آنان در اسرائیل یاری اش بدهم.»



حتی این امر نیز کمکی به امثال جناب انصاری و دفتر مطالعات مزبور نمی نماید، چه که همان طور که در مقالاتی در سایت ولوله در شهر^{۲۰۶} توضیح داده شد، خانواده او از دین بهائی بکلی بیرون بودند و اگر مطلب آقای عزری درست هم بوده باشد، ایشان گفته اند هویدا خواسته بوده به بستگانش باری شود و نه به مسؤولین بهائی در آنجا! اینجاست که باید از آقای انصاری تقاضا کرد تحقیق بیشتری فرمایند و مشخص نمایند اولاً آقای عزری در آن «بخش های پیشین» که اشاره کرده چه گفته، ثانیاً بستگان مزبور هویدا چه کسانی بوده اند، و ثالثاً آیا بهائی بوده اند، و رابعاً چه نوع یاری به ایشان شده؟! چه که ایشان چنان که لابد خود محقق اند بهتر می دانند که با کتاب های خاطرات این و آن نمی توان اثبات حقایق قطعی نمود! در ادامه در این خصوص توضیح بیشتر خواهد آمد!

جناب انصاری در صص ۲۰۵ تا آخر مقاله شان، مطالبی را راجع به دکتر ایادی پزشک شاه از خاطرات آقای مئیر عزری آورده اند که نه تنها کمکی به اثبات فرضیه های امثال ایشان نمی کند، بلکه آکاذیب و افتراءاتی را نیز که در ردیه های دیگر در این خصوص آمده نفی می کند و زیر سؤال می برد! از جمله آقای عزری یهودی برخلاف بهائی ستیزان، نوشته آقای ایادی خوشنام بود و مورد اطمینان شاه! لابد جناب انصاری می دانند از چه نظر مورد اطمینان شاه بود! شاه از بیم جانش به یک دکتر بهائی اعتماد داشت و نه به خاطر علاقه ای که به بهائیان داشت! شاهد آن که، هر وقت می دید سلطنتش به خاطر اعتراض و بهائی ستیزی علمای اعلام شیعه به خطر افتاده، با همدستی ایشان - که طبق مدارک تاریخی شاهدوست هم بوده اند! - برای ساکت کردنشان و برای حفظ تاج و تختش دستور به آزار و اذیت بهائیان نیز می داد! چنان که نمونه بارز آن همدستی او با آیت الله بروجردی و دیگر علما در تخریب حظیرة القدس بهائیان در طهران و نطق های ضد بهائی آقای فلسفی در رادیو و آزار و اذیت فراگیر آنان در سال ۱۳۳۴ در شهرها و دهات مختلف ایران بود!^{۲۰۷}

در اینجا این نکته نیز خالی از لطف نیست که بیان شود، از قضا بهائیان مورد اعتماد همه جهانیان و حتی خود مسلمانان عزیز نیز هستند! برخلاف اقلیتی متعصب، اکثریت هموطنان عزیز ایران چه در زمان پهلوی و چه در زمان جمهوری اسلامی به صداقت و دوستی و راستی و درستی بهائیان اطمینان داشته و دارند. کافی است تحقیقی از همسایگان بهائیان در جای جای ایران عزیز بفرمائید تا بدانید چه خبر است. برخلاف آنچه امثال شما توهم و گمان نموده اید و چشم

بر حقایق بسته اید، بهائیان و مسلمانان ایران همدم و انیس و مونس هم و شریک غم و شادی همدیگرند. حتی شاید باورتان نشود که در زندان های خود جمهوری اسلامی نیز مسؤولین مسلمان زندان نیز به بهائیان اعتماد داشتند!^{۲۰۸} بنابراین امثال شما به امثال ملی گرایانی همچون دکتر محمد مصدق نیز که ایشان هم به بهائیان اطمینان داشتند، نباید خرده بگیرید که چرا از نظر ملی بین بهائی و مسلمان فرقی نمی گذاشتند!^{۲۰۹}

حتی ذکر این که «ایادی به یهودیان مهری ناگسستی داشت» نیز دردی را برای آقای انصاری دوا نمی کند! چه که در ادامه آن آقای عزری علت مهر مزبور را این طور ذکر کرده، «آنها را مردمی درد دیده و شایسته بی پیرایه ترین باری ها می دانست»! و چه کسی است در دنیا که موافق با ظلم هائی باشد که بر اقلیت یهودی و یا هر اقلیت دیگری رفته! اگر بر فرض متعصبین مسلمان و یهودی به خاطر دشمنی ۱۴۰۰ ساله با هم، اینک پس از تأسیس کشور اسرائیل در ۱۹۴۸ کینه و خصومتشان تشدید شده، این چه ربطی به بهائیان و دیگر بشر دوستان جهان از هر دین و آئین دارد که مخالف هر نوع دشمنی مذهبی و سیاسی و نژادی و قومی و غیره هستند و از هر آزار و اذیتی که به هر کس اعم از مسلمان و یهودی و مسیحی و زرتشتی و بودائی و سیاه و سفید و غیره شده و می شود، بیزارند؟!^{۲۱۰}

این که علاوه بر علت فوق، آقای عزری در توجیه علاقه آقای ایادی به یهودیان نوشته، «افزون بر آن ارزنده ترین و والاترین نیایشگاه های بهائیان در کشور اسرائیل بود و این پدیده روشن تر از آفتاب را ایادی نمی توانست نادیده بگیرد» نیز نه تنها مشکل آقای انصاری را حل نمی کند، بلکه مثبت و مؤید ادعای همیشگی بهائیان است که بارها گفته و نوشته اند که علاقه ایشان به اسرائیل برای این است که آرامگاه حضرت بهاء الله و حضرت باب در آنجا واقع شده و نه به خاطر نفس اسرائیل و دولت آن! ملاحظه فرمودید! خود سفیر اسرائیل این را می نویسد و شهادت می دهد! می نویسد به این خاطر است که «ارزنده ترین و والاترین نیایشگاه های بهائیان در کشور اسرائیل» است! می بینید چطور خودتان به قلم خودتان نوشته اید آنچه را که مدعای اهل بهاء است؟! الحمد لله! اگر علت یا علل دیگری در میان بود، لابد آقای عزری می نوشت! ان شاء الله به خاطر ترس از خدا هم که شده، بخت عمیق شما را فرا گرفته باشد و تنبّه حاصل آید و جبران مافات فرمائید و همچون محقق و مسلمانی حقیقی جز حق نگویید و جز راه حق و حقیقت و صداقت نپوئید!



مطالب ص ۲۰۶ نیز در خصوص روابط کشاورزی و تهیه مرغ و تخم مرغ از اسرائیل نیز بقدری مضحك است که مثبت ادعای آقای انصاری نخواهد بود. معلوم نیست چرا امثال آقای انصاری اصل را رها کرده، با طرح امور جزئی اذهان را از حقایق دوره پهلوی منحرف می کنند و به عنوان مثال سیاست های کلی شاه مسلمان شیعه و خیل عظیمی از سیاسیون هم مذهبش را در ارتباط با غرب و اسرائیل متروک می گذارند! ^{۱۱۱} مضافاً مگر الان برای مرغ و تخم مرغ و سایر اقلام مورد نیاز ارتش و ملت و غیره چه می شود؟! هر دولتی بنا بر روش های خود با بسیاری کشورهای دنیا ارتباط اقتصادی و تجاری داشته و دارد! ای کاش امثال آقای انصاری مقاله هایی را در خصوص مبادلات ۳۰ سال اخیر ایران تهیه می فرمودند تا معلوم شود طرف های معاملات ایران چه کسانی هستند و واسطه ها چه کسانی! مبادلات نظامی و مراودات سیاسی بماند که رسیدگی به آن با ملت عزیز ایران است!

آنچه را نیز که در مورد اقدام برای رفع مشکلات زائرین بهائی در رفتن به اسرائیل برای زیارت اماکن مقدسه شان یادآوری کرده اید، چیزی را اثبات نمی کند! خود آقای انصاری از آقای عزری نقل کرده اند که ماجرا مربوط به رفتن بهائیان ایران برای زیارت اماکن مقدسه شان در اسرائیل بوده است و نه چیزی دیگر همچون مقاصد سیاسی! ملاحظه می فرمائید چطور همان مدعای همیشگی بهائیان را دارید اثبات می کنید. بهائیان نیز سال هاست که در جواب اتهامات و اکاذیب امثال شما گفته و می گویند توجهشان به اسرائیل صرفاً به خاطر اماکن متبرکه شان است! حال هم شما همین را تأیید فرمودید! الحمدلله! مضافاً چرا نمی نویسید که بهائیان به خاطر اصل اطاعت از حکومت در اموری که مخالف عقاید وجدانشان نیست، ۳۰ سال است که در جمهوری اسلامی برای زیارت به اسرائیل نرفته اند و در این خصوص شکایتی هم ننموده اند و در قلوب خود به زیارت حقیقی و معنوی قلبی خوشنود بوده اند؟!!

همچنین مگر خود شما و جمهوری اسلامی برای رفع مشکلات زائرین مسلمان که به مکه می روند، انواع اقدامات را نکرده و نمی کنید؟! آیا این کار را نیز جرم می دانید؟! از عجایب آن که با وجودی که رژیم عربستان مسلمان هم می باشد، همواره جمهوری اسلامی از مشکلات حج مسلمین ایران شاکمی بوده و هست! به عنوان مثال هفته نامه همت که از مخالفین آقای هاشمی رفسنجانی است، در هفته نامه مورخ هفته اول مرداد ۱۳۸۷، ص ۶، در رد ادعای آقای رفسنجانی که گفته اند به خاطر همدلی و

هماهنگی بین ایشان و ملک عبدالله مشکلات حج ایرانیان حل شده، به نقل از نماینده ولایت فقیه در امور حج و زیارت، حجّت الاسلام ری شهری، نوشته: «با وجود تلاش های هاشمی رفسنجانی در سفر به عربستان سعودی برای بهبود شرایط زائران ایرانی، متأسفانه شرایط به ویژه در مدینه منوره بدتر شده است... از حدود ۱۸ سال پیش که مسئولیت حججاج را برعهده دارم تاکنون همواره به زائران ایرانی اهانت می شود و با توجه به شرایط فکری حاکم بر عربستان سعودی، این اهانت ها قابل علاج نیست!» از زیارت اماکن مقدسه عراق و ملاقات مسئولین جمهوری اسلامی با نمایندگان شیطان بزرگ آمریکا نیز می گذرم!

و در همین جا با ذکر حقایق فوق، پاسخ ایراد مرحوم خمینی نیز داده می شود که در سال ۱۳۴۲ به رژیم پهلوی اعتراض کرد که بهائیان براحتمی و با تسهیلات مملکت به خارج از کشور می روند و علیه اسلام کنفرانس می گیرند ولی حججاج مسلمان با مشکلات به حج می روند! ^{۱۱۲} پاسخ این است که همان طور که در فوق عرض شد، وجود مشکلات حج مسلمانان ایران ربطی به بهائیان نداشته و ندارد، چنان که حال نیز به قول خود مسئولین جمهوری اسلامی، مشکلات مزبور هنوز هم باقی است! مشکل مربوط به رهبران دینی خود مسلمین است که دین الهی را فرقه فرقه کرده اند و نه بهائیان! دیگر وقت آن است که این مشکلات به گردن این و آن انداخته نشود، چه که از این طریق نمی توان آنها را حل کرد!

اما نقل قولی را نیز که از آقای عزری در صص ۲۰۶-۲۰۷ فصل نامه آورده اند گویای حقیقتی نیست. نقل شده: «در سایه دوستی با ایادی، با گروهی از سرشناسان کشور آشنا شدم که هرگز باور نمی کردم پیروکیش بهائی باشند. بسیاری از آنها در باور خود چون سنگ خارا بودند، ولی به خوبی می توانستند در برابر دیگران باور خود را پنهان نمایند. آنها همه دریافته بودند که در برابر من نیازی به پنهانکاری ندارد.» ^{۱۱۳} متأسفانه آقای انصاری در تمام نقل قول هائی که از کتاب آقای عزری کرده اند، برخلاف روش صحیح پژوهشگران، صفحات مربوطه را ذکر نکرده اند. جالب آن که لاله فرزند فر، کارشناس ارشد تاریخ، در مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، در مقاله ای با عنوان «پایگاه های نفوذ صهیونیسم در ایران عصر پهلوی»، ^{۱۱۴} ضمن برشمردن سه پایگاه: «فراماسونری»، «بهائیت»، «یهودیان مخفی»، همین مطلب آقای انصاری را به نقل از مئیر عزری در خصوص «یهودیان» نوشته است! در مورد به اصطلاح «یهودیان مخفی» می نویسد:



مثیر عزری، نماینده و سفیر غیر رسمی اسرائیل در زمان پهلوی، طی مدت هفده سال مأموریت خود در ایران، با بسیاری از سران و مقامات بلند پایه‌ی آن دوران، روابط بسیار نزدیک و صمیمی برقرار کرده بود. او در یادنامه‌ای که چند سال پیش منتشر شد، با افتخار به چگونگی آشنایی خود با شماری از اشخاص سرشناس و عالی‌مقام کشور اشاره نموده است. عزری از این که توانسته از نهان خانه‌ی اسرار خصوصی و خانوادگی بعضی دولت مردان و قدرت‌مداران ایران، اطلاعات منحصر به فردی کسب کند، احساس غرور می‌نماید. او می‌نویسد: «بسیاری از اشخاص متنفذ و صاحب منصب، یهودی تبار بوده‌اند، لیکن به شدت سعی در کتمان این راز داشتند. اما در نشست‌های خصوصی و گفت و گوهای محرمانه با شخص مثیر عزری با افتخار از کیش نیاکان خود یاد می‌کرده‌اند.»

همین مقاله نویسنده در مقاله اش در قسمت «بهائیت»

می‌نویسد:

تساویات نژادپرستانه‌ی یهودیان مانع از فعالیت‌های تبلیغی و ترویج مذهب توسط این جماعت می‌شود. یهودیان نه خود به دین‌های دیگر در می‌آیند و نه دیگران را به مذهب‌شان دعوت می‌کنند. اما از آن جایی که قصد نفوذ در جوامع را دارند، فرقه سازی و بدعت گذاری در سایر مذاهب را به عنوان راهکارهای اساسی برای نیل به مقاصد خود، در پیش گرفته‌اند. در سراسر تاریخ، شواهد بسیاری وجود دارد که یهودیان با پروراندن و حمایت فرقه‌های مذهبی، در ممالک مختلف، راه نفوذ خود را به داخل آنها گشوده‌اند و در پیش نقاب‌های جدید مسیر رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی‌شان را هموار کرده‌اند... در ایران و در عصری که مورد نظر ماست، به ویژه عصر پهلوی دوم، فرقه‌ی بدعت‌گذار مذهبی که به طور کامل در خدمت اهداف و مقاصد یهود قرار داشت، بهائیان بودند!

با کنار هم گذاشتن سه نقل قول فوق نتیجه این می‌شود که از طرفی یهودیان پشت نقاب مسلمانان پنهان می‌شدند؛ از طرفی هم پشت نقاب بهائیان پنهان می‌شدند؛ و از طرفی دیگر بهائیان پشت نقاب مسلمانان پنهان می‌شدند! و در عین حال هم بهائیان بی نقاب وجود داشته و هم یهودیان بی نقاب! خلاصه نقاب در نقاب شده است!^{۲۱۰} و در این میان کسی نیز از این به اصطلاح محققین نهادهای رسمی فرهنگی و پژوهشی جمهوری اسلامی نیست

که فکر آبرو و حیثیت نهادهای مزبور باشد و چنین توهماتی را به خورد ایرانیان و جهانیان ندهد! و کسی هم نیست بپرسد که بر فرض درست بودن تمام ادعاهای فوق، چرا یکی از ایشان به روی مبارک خود نیز نمی‌آورد که ده‌ها برابر موارد معدود مذکور، هزاران نفر از خود مسلمانان بوده‌اند که طبق مدارک خود جمهوری اسلامی، بی نقاب و یا با نقاب مرتکب جنایاتی علیه این آب و خاک شده‌اند ولی به حکم یک بام و دو هوا محققین جمهوری اسلامی گناه ایشان را به پای اسلام ننوشته‌اند؟! تا کی قرار است امثال آقای انصاری مشکلات ایران و مسلمین را به پای غیر بنویسند و به «نظریه توطئه» دل خوش دارند تا روبرو شدن با حقایق را به تعویق اندازند؟!!

این به اصطلاح محققین که از یافتن مدرکی از خود آثار بهائی برای اثبات تهمت‌ها و آکاذیشان وامانده‌اند و مانند عوام دل به کتب خاطرات مخدوش این و آن بسته‌اند، بهتر از هر کس می‌دانند و در کتب بهائی خوانده‌اند که بهائیان به حکم دینی خود تقیه نمی‌کنند. چه که اگر بنا بر تقیه بود خود دکترا یادی که بهائی ستیزان ایران طبق اوهم و گمان خود، وی را به اصطلاح متنفذترین و اصلی‌ترین مهره بهائیان در رژیم پهلوی ذکر کرده‌اند، باید تقیه می‌نمود! مهم تر از آن، اگر قرار بود کسی تقیه کند بیش از ۲۰۰۰ شهید بسابی و بهائی پیش و پس از انقلاب اسلامی باید تقیه می‌کردند و جان خود را از مرگ نجات می‌دادند! نشان صدق ایشان همین بس که در قران مجید فرموده علامت صادقین نهراسیدن از مرگ، بلکه تمنای آن است! («فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» بقره/۸۸؛ جمعه، ۶).

برای آن که ایرانیان عزیز بیشتر به مکر و تحریفات بهائی ستیزان آشنا شوند، عین چند بیان از حضرت شوقی ربانی، ولی امر بهائی را در زیر می‌آورد تا مشخص گردد منع تقیه جزء احکام دین بهائی است و آنچه امثال آقای انصاری نوشته‌اند، گمانی بیش نیست که طبق قران مجید گناه محسوب می‌گردد (حجرات، ۱۲).

از جمله می‌فرمایند:

کتمان عقیده در هر حال و در هر موقعی مذموم و قبیح و مخالف مبادی سامیه این امر خطیر... و نیز «در هر حال تقیه و کتمان عقیده و مدهانه ممنوع و مذموم و بکلی مخالف مصالح و مقتضیات امریه است.» و نیز: «به هیچ وجه من الوجوه خود را تابع ادیان سابقه و شرایع منسوخه معرفی ننمایند.»



ولوله در شهر ۲

و نیز:

احدی خود را مسلمان، مسیحی، کلیسی و یا زردشتی، معرفی نمیاید. مسامحه و مسامحه در این مورد، تبری از امرالله است، و تبری مُحدِثِ انقلابی عظیم است و موجب خسراتی شدید؛ زنهار زنهار.^{۲۱۶}

نمود که بهائیان به خاطر عقاید دینی خود مورد ستم هستند و نه به خاطر اتهام صهیونیست بودن که بهانه و دستاویزی بیش نیست! فردیش. و افولتر در نوشته ای با عنوان «کابوس نسل کشی عقیدتی: بهائیان ایران»، پس از ذکر انواع ستم های وارده بر بهائیان در قسمتی با عنوان «پاکسازی فرهنگی» چنین می نویسد:

و بالاخره در آخر مقاله شان، در صفحه ۲۰۷ فصل نامه به نقل از عزری، به عنوان آخرین مدرک ارائه شده برای صهیونیست بودن بهائیان، نوشته است دکتر ایادی از وی خواسته است برای معالجه درخت نارنجی که حضرت بهاءالله در محل سکونتشان در شیراز کاشته بودند و دچار بیماری شده و در حال خشک شدن بوده و حتی متخصصین ژاپنی نیز نتوانسته اند آن را معالجه کنند، کاری بکنند و وی با استفاده از کارشناسان اسرائیلی توانسته آن را معالجه، و از خشکیدن آن جلوگیری کند! راستی که جالب است!

چنین به نظر می رسید که حکومت ایران عزم جزم دارد که ایران را از جامعه بهائی خلاصی بخشد به همین سبب راه دیگری که در پیش گرفت پاک کردن حافظه تاریخی ایران بود. از طریق تخریب یا هتک حرمت اماکن مقدس و متبرک بهائی (که اغلب آنها آثار و مکانهای تاریخی و میراث فرهنگی - معماری ایران بودند). در ۱۹۷۹ میلادی خانه [حضرت] باب یکی از مقدسترین مکان ها در عالم بهایی تخریب شد. خانه [حضرت] بهاءالله که بنیانگذار دیانت بهایی دوران کودکی خود را در آن سپری کرده بود بلافاصله پس از انقلاب تخریب گشت و محل آن به معرض فروش گذارده شد. در ۱۹۹۳ به بهانه ساخت یک مرکز فرهنگی مربوط به شهرداری، ۱۵۰۰۰ قبر در گورستان زیبا و مرتب بهائی تهران با بلدوزر زیر و رو شد. در آوریل ۲۰۰۴ مدفن یکی از نخستین مؤمنان و حواری [حضرت] باب، آرامگاه ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس در بابل تخریب شد. در ژوئن ۲۰۰۴ منزل میرزا عباس نوری (پدر [حضرت] بهاءالله که یک والی معروف و از خطاطان شهر ایران بود) به ظاهر برای ایجاد یک قبرستان اسلامی به ویرانی کشیده شد.^{۲۱۸}

آیا همین که آقای عزری حضرت باب و منزل ایشان در شیراز را با حضرت بهاءالله که منزلشان در طهران بوده و درخت نارنج مذکور را نیز نداشته اشتباه گرفته، خود دلیلی بر این نیست که از نظر اعتبار تحقیقات علمی، برای خاطرات ایشان و برای خاطرات هیچکس - چنان که بحثش در ادامه متن خواهد آمد - نمی توان اهمیتی قطعی و پژوهشی قائل شد و نباید براساس آن استنتاجات یقینی کرد؟! آیا آقای انصاری فکر نکرده اند بر فرض درست بودن این ادعا، همین جریان تلاش برای حفظ درخت نارنج خود دلیلی است بر این که بهائیان صهیونیست نیستند و علاقه شان به حفظ درخت مزبور در خانه مولایشان حضرت باب به عنوان میراثی فرهنگی و دینی، صرفاً امری اعتقادی و مذهبی تلقی می شود و نه امری سیاسی و صهیونیستی؟! اینک آقای انصاری و جهانیان نیز متوجه شده اند که حقیقت چنین است، چنان که اخیراً در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۸ کمیسیون میراث جهانی یونسکو دو زیارتگاه بهائی واقع در اسرائیل را دارای «ارزش والای جهانی» خواند و آنها را به عنوان بخشی از میراث فرهنگی بشریت شناخت. این دو زیارتگاه یکی در نزدیکی بخش قدیمی عکا در ساحل شمالی اسرائیل - که خود بخشی از میراث جهانی است - و دیگری در کوه کرمل در حینا آرامگاه مؤسسن آئین بهائی، حضرت باب و حضرت بهاءالله، هستند.^{۲۱۷}

(Baha'i World News Service, ۲۰۰۴)

اینک پس از پرداختن به نقل قول های آقای انصاری از آقای عزری سفیر اسرائیل توجه ایشان را به مطلبی در تارنمای وزارت امور خارجه دولت اسرائیل، مورخ ۱۵ اوت ۲۰۰۸، جلب می نماید تا ببینند مقام بالاتر از امثال آقای عزری درباره دین جدید ایرانی بهائی و پیروانش چه گفته اند تا شاید ایشان و دولت محترم جمهوری اسلامی ایران بیش از این از شناخت این آئین مبین غافل نمانند؛ آن هم در حالی که مجامع بین المللی و اکثر دول و ملل عالم قدر و مقام آن را شناخته اند! در تارنمای مزبور^{۲۱۹} چنین آمده است:

و این درحالی است که جمهوری اسلامی، که امثال آقای انصاری به اصطلاح محقق و مورخ آن هستند، نه تنها درخت مزبور، که درخت و خانه را کلاً ویران کرد و با این عمل خود اثبات

پرسش و پاسخ - چرا اماکن مقدس دیانت بهائی در کشور اسرائیل قرار گرفته است؟



ولوله در شهر ۲

پرسش - آیا این واقعیت که مهمترین اماکن مقدس فرقه ضاله بهائیت در فلسطین اشغالی قرار گرفته، نمی تواند بهترین نشان آن باشد که بهائیان جاسوسان و مزدوران حکومت اشغالگر قدس هستند؟

پاسخ - حکومت ایران که خود را «جمهوری اسلامی» می خواند و اعلام می دارد که دین رسمی کشور، اسلام، و مذهب رسمی آن شیعه اثنی عشری است، نه تنها در واقع ادیان دیگر را دفع می کند، بلکه مسلمانان سنی و آنانی را هم که به مذهب شیعه اثنی عشری تعلق ندارند، گمراه و منحرف از دین می داند (رجوع شود به سخنان آیت الله احمد جنتی که در یک نماز جمعه گفته بود: آنانی که مسلمان شیعه نیستند، حیوانات فساد کننده به روی کره زمین هستند) بنابراین، همه اقلیتهای دینی در ایران زیر فشار قرار دارند و با آن که ظاهرا اقلیتهای مسیحی (ارمنی، آسوری و فرقه های دیگر مسیحیت)، یهودیان و زرتشتیها از برخی حقوق مدنی برخوردار هستند، ولی همگان می دانند که تا چه حد حقوق شهروندی آنان پایمال می شود.

«گناه» بهائیان در ایران جنبه مضاعف دارد: زیرا آنها نه تنها یک اقلیت دینی محسوب می شوند، بلکه دین آنان از دیدگاه حکومت ایران بدترین انحراف مذهبی از اسلام راستین تلقی می گردد و از آنجا که اکثر پیروان دین بهاء الله در ایران اجداد مسلمان داشته اند و یا خود پیشتر مسلمان بوده اند، خارج از دین محسوب می گردند و مهدور الدم خوانده می شوند.

گرچه از هنگام به روی کار آمدن حکومت بنیادگرای اسلامی در ایران، هزاران نفر از شهروندان بهائی که کوچکترین امکان دفاعی از خود نداشته اند کشتار شده اند و اموال آنها به غارت رفته، و صدها تن از بهائیان سرشناس (که شمار زیادی مهندس و پزشک و دانشمند در میان آنها وجود داشته) اعدام شده اند، حکومت نمی تواند همه آنها را به قتل برساند، زیرا موقعیت بین المللی و هشیاری سازمانهای حقوق بشر در جهان چنین امکانی را نمی دهد.

بنابراین، رژیم ایران می کوشد از طریق وارد آوردن اتهامات وحیم به اقلیت بهائی، کشتار آنان و تعقیب و آزار پیروان این آئین را موجه جلوه دهد که یکی از رایج ترین

اتهاماتی که رژیم ایران به این «دشمنان» خود وارد می آورد، «جاسوسی به سود اسرائیل» و یا «خرابکاری و بمب گذاری» است. - و به دنبال انفجار سهمناک شیراز که در آن بیش از ۱۲ نفر کشته شدند و دهها تن دیگر زخمی گردیدند، حکومت کوشید این جنایت را به رهبران دیانت بهائی نسبت دهد تا بازداشت آنان و اقدامات بعدی خویش را توجیه نماید.

به گزارش تارنمای خبری شمال نیوز، امام جمعه بابل چندی پیش در خطبه خود گفت: بهائی ها گروه کافری هستند که ارتباط داشتن با آنها دارای اشکال است و افزود: طبق فتاوی صریح مراجع تقلید، بدن بهائیان نجس است. آیت الله خمینی نیز در کتاب توضیح المسائل، در بخشی تحت عنوان «کافر» نوشته بود: هر آن کس که حضرت محمد را به عنوان رسول الله و خاتم النبیین نمی پذیرد نجس است و حتی موی سر او و ناخن انگشتانش نیز نجس محسوب می شود.

مهمترین دلیلی که رژیم ایران برای «جاسوس» بودن بهائیان کشور اقامه می کند، این واقعیت است که اماکن مقدس بهائی در خاک اسرائیل قرار دارد. رژیم می گوید: از آنجا که آرامگاههای مقدس بهائی (آرامگاه باب، بهاء الله و عبدالهء) در کشور اسرائیل قرار دارد، پس بهائیان جاسوسان اسرائیل اند.

مقامات بهائی در پاسخ به این اتهام واهی توضیح داده می گویند: وجود اماکن مقدسه اهل ادیان مختلف در سرزمین یهود، نمی تواند این ادعا را به وجود آورد که پیروان این ادیان جاسوسان اسرائیل هستند. این ادعا درست همانند آن است که گفته شود از آنجا که زادگاه و آرامگاه عیسی مسیح در خاک اسرائیل است، پس مسیحیان جهان جاسوس اسرائیل محسوب می شوند - و یا گفته شود که چون شهر اورشلیم مدتی قبله گاه مسلمان جهان بوده (و حضرت محمد قبله گاه را به مکه منتقل ساخت) و امروز نیز مسلمان همچنان اورشلیم را مقدس می دانند و به زیارت آن می آیند و مساجد الاقصی و قبه الصخره در آن قرار دارد، پس مسلمانان جهان نیز جاسوس اسرائیل هستند و اگر مسلمانان جهان برای اماکن متبرکه اسلامی در



اورشلیم هدیه مالی می فرستند، پس عوامل خرابکاری اسرائیل هستند.

در زمانی که رهبران دین بهائی خاک اسرائیل را به عنوان سرزمین مقدس خویش گزیدند (و این گزینش بسیار طبیعی بود، زیرا سرزمین اسرائیل خاستگاه ادیان یکتاپرست بوده که آئین بهائیت خود را جزئی از آن می داند)، این سرزمین در تسلط امپراطوری عثمانی قرار داشت و بخشی از خلافت اسلامی سلطان عثمانی محسوب می شد و کشور اسرائیل هنوز استقلال خود را باز نیافته بود.

بهاءالله که آئین بهائیت را در ایران پایه گذاری کرد، در سال ۱۲۶۹ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) به فرمان ناصرالدین شاه که دین او را «ضاله» می دانست، پس از قتل عام شمار زیادی از «بابی ها»، او را همراه با همه اعضای خانواده و شماری از پیروانش از ایران بیرون کرد. آنان مدت ده سال در بغداد بودند و به دستور سلطان عثمانی (وگویا به درخواست حکومت ایران) به استانبول انتقال یافتند و سپس به ادرنه تبعید گشتند.

در ادامه فشارهای سران حکومت ایران در آن دوران، سلطان عثمانی دستور داد که آنان به شهر عکا در سرزمین تاریخی اسرائیل (که در آن دوران تحت تسلط امپراطوری عثمانی قرار داشت و بخش کم اهمیتی از ولایت شامات سوریه محسوب می گردید) تبعید شوند. عکا در آن هنگام شهری محروبه و کم جمعیت بود و یکی از نقاط دورافتاده امپراطوری محسوب می گردید.

بهاءالله و یارانش را در یک سربازخانه در آن شهر جای دادند و در واقع همه آنها زندانی و زیر نظر بودند که این امر حدود ۲۴ سال ادامه یافت.

جامعه بهائی در ادامه پاسخهای خود به اتهامات بی اساس و بهانه های سران حکومت ایران در مورد «روابط ویژه بهائیان با اسرائیل» می گوید: در آن هنگام، سرزمین اسرائیل که بخش کم اهمیتی از امپراطوری عثمانی را تشکیل می داد، تحت فرمانروائی مسلمانان قرار داشت، تا حدی که مفتی عکا که فردی به نام شیخ محمود بود در صدد قتل بهاءالله و پیروانش برآمد.

با توجه به این واقعیات تاریخی، بسیار طبیعی است که با درگذشت بهاءالله، او را در نقطه ای در حومه عکا به خاک سپردند. عبدالبهاء فرزند بهاءالله نیز که جانشین روحانی پدر خود شده بود، مدت ۴۰ سال در عکا زندانی و یا در تبعید تحت نظر قرار داشت. او نیز پس از درگذشت، در شهر حيفا دفن شد که در فاصله چند ده کیلومتری از عکا قرار دارد. اسرائیل استقلال دوباره خود را در سال ۱۹۴۸ یعنی حدود ۸۰ سال پس از تبعید بنیانگذاران دیانت بهائی به دست آورد. امروز آرامگاه عبدالبهاء به روی تپه بلند کرمل و باغ بسیار زیبایی که در دامنه آن احداث شده، یکی از زیباترین جاذبه های گردشگری اسرائیل محسوب می شود و یونسکو نیز آن را به عنوان یکی از میراث های فرهنگی خانواده جهانی ثبت کرده است. برای ایرانی زادگان اسرائیل این افتخار نیز وجود دارد که این مکان زیبا «باغ ایرانی» (Gardens Persian) نامیده می شود و موجب اعتلای نام ایران و فرهنگ ایرانی است.

هر سال هزاران نفر بهائی از سراسر جهان برای ادای فریضه دینی و زیارت از اماکن مقدس بهائی و انجام خدمت نسبت به باور مذهبی خود، از اسرائیل دیدن می کنند و برای اماکن متبرکه بهائی در این کشور و نگاهداری و گسترش آنها تبرعات می فرستند - همان گونه که پیروان تشیع و خادمان اهل بیت، به زیارت اماکن مقدس شیعه در نجف و کربلا و کاظمین می روند و به عراق تبرعات می فرستند و هرگز به این علت که آنها به زیارت عتبات عالیات و یا حج می روند نمی توان برجسب جاسوسی عراق و عربستان به آن ها بست. اسرائیل به تشکیلات جهانی بهائی که مسوول اداره کردن این دیانت در سراسر جهان هستند و مهمترین ادارات آن در شهر حيفا قرار دارد، در حفظ اماکن مقدس آنان در خاک این کشور همه یاری های لازم را می رساند - همان گونه که اماکن مقدس مسیحیت، اسلام و یهودیت در اسرائیل به دقت حفظ می شود و از یاری های لازم برخوردار می گردد. پاسداری از آزادی دینی یکی از تعهدات اخلاقی و بین المللی اسرائیل است و همه ادیان بشری و از جمله دین بهاءالله را شامل می گردد و این یکی از بزرگترین افتخارات اسرائیل است.



و جالب تر از آن این که وزارت اوقاف مصر نیز اخیراً بهائیان را از هرگونه ارتباطی با صهیونیسم مبرا دانست که برای توضیحی در این خصوص به مقاله «مرگ تدریجی یک اتهام!»، در این آدرس مراجعه فرمایید:

<http://www.noghtenazar2.info/node/644>

و در آخرین مقال توجه آقای انصاری را به نکات مهم دیگری جلب می نماید و از ایشان انصاف می طلبد که پس از خواندن آن قضاوت فرمایند تا چه حد می توان به کتاب های خاطرات در تحقیقات علمی تاریخی اعتماد نمود و برای آنها اعتبار پژوهشی قائل شد.

نکته اول این که آیا مطالب بعضاً ناخوشایندی را که آقای مئیر عزری در یادنامه «راجع به اسلام و مسلمین و شخصیت های جمهوری اسلامی قبل و پس از انقلاب نیز نوشته اند، همچون مطالب وی در خصوص دین بهائی و بهائیان قبول دارند و مورد استناد قرار می دهند؟! »

نکته دوم در ارتباط با نکته قبلی آن که امثال شما که از روی استیصال و درماندگی کارتان به استفاده از کتب خاطرات برای اثبات حقایق تاریخی کشیده، چرا با یک بام و دو هوا کردن، کتبی همچون کتاب خاطرات الیعز سفیر، به قول خودتان آخرین نماینده موساد در ایران، را با عنوان «شیطان بزرگ، شیطان کوچک» نقد می کنید و آن را پراز تناقض و فاقد اعتبار تاریخی می دانید؟! چنان که از جمله نویسنده دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران در منبع یادشده در همین یادداشت می نویسد: «به طور کلی در این کتاب، شاید خواننده بیش از همه بر خلاف گویی صهیونیست ها در تاریخ نگاری واقف شود... این کتاب همچنین از وجود دو نوع اشتباهات در آن رنج می برد؛ برخی اشتباهات غیر عمدی نشان از آن دارد که سرویس های اطلاعاتی اسرائیل برخلاف آنچه از خود ترسیم کرده اند، دارای تسلط اطلاعاتی نیستند و تنها قوت آنها همان «مشت آهنین» است». اگر چنین است چرا وقتی به بهائیان می رسد همه مطالب خاطرات آقایان عزری و سفیر ضد بهائیان تفسیر و تعبیر می شود؟! »

به عنوان مثال آقای سفیر درباره هویدا و بهائی نبودن او چنین می نویسد: «به باور من هویدا انسانی با وجدان، منطقی و نیکو نهاد بود. تنها «گناه» او این بود که در زیر دست شاه، تلاش کرده بود

به هموطنانش خدمت کند. این پست و مقام رفیع هیچگاه او را به خود مجذوب نساخت. او به خدمات خود ادامه داد. «جرم نابخشودنی تر» او این بود که از خانواده اش که سابقه بهائی بودن داشتند، زاده شده بود. اتهام بهائی بودن در ایران، این روزها بسیار بدتر از یهودی بودن بود. برای وارد کردن اتهام هیچ فرقی نمی کرد که خانواده هویدا و اجداد او از بهائیت به اسلام برگشته بودند...» (ص ۳۶۳). اما نویسنده مزبور دست به توجیحات همیشگی می زند و با استدلالی عجیب تر که ابداً بهائی بودن وی را اثبات نمی کند می نویسد: «آقای سفیر که دچار تناقض گویی های فراوانی در این کتاب شده، فراموش کرده است که در فراز دیگری در مورد سوابق خانوادگی هویدا چگونه سخن گفته است: «یکی از دستیاران مهم بهاء الله، محمدرضا بن علی شیرازی بود که بازرگان و تاجری در دوره اولیه متحول شده شهر عکا بود. او از مال و منال خود به پیروان بهائیت کمک می کرد... میان دو پسر او، حبیب الله و جلیل اختلاف بروز کرد، که این نزاع بر سر رهبری قوم بود. آنان و فرزندانشان به ایران بازگشتند... آنانی که به ایران بازگشتند، برای آن که تردید دیگران را در مورد بهائی بودنشان بزایند، ترجیح می دادند که فرزندانشان با فرزندان خانواده های شیعه اصیل ازدواج کنند... مهمترین فرد، امیرعباس هویدا فرزند حبیب الله بود.» (ص ۱۶۴) بنابراین در حالی که پدر هویدا برای پنهان داشتن بهائیت خود «ترجیح» داده بود با یک دختر مسلمان ازدواج کند، چگونه آقای سفیر مدعی است اجداد هویدا به اسلام برگشته بودند؟! »

حقیقتاً کجای نوشته آقای سفیر حاکی از توجیهی است که نویسنده مزبور می نماید؟! پدر هویدا و خودش و بقیه که به ایران آمده بودند برای زدودن سابقه بهائی بودن جدشان، مسلمان شده، با مسلمانان ازدواج می کنند و قبل از این ماجراها هم به خاطر دخالت در سیاست از جامعه بهائی طرد می شوند،^{۲۲۱} با این حال محققین فاضل و بی غرض جمهوری اسلامی آنچه نفس اماره و قوه واهمه شان به ایشان القا می نماید می نویسند! و جالب آن که بعضاً حواسشان نیست که خلاف یکدیگر نیز می نویسند.^{۲۲۲}

جالب تر آن که نویسنده مزبور در نقد مطالب کتاب آقای سفیر در جایی می نویسد: «چگونگی اعدام شدن هویدا از جمله خلاف واقع های دیگر در این کتاب است: «اوائل بهار ۱۹۷۹ خلخال، خود به زندان رفت، این اسیر را کت بسته به داخل اتومبیلش کشاند. آنجا گلولی او را با دست خود آنقدر فشار داد تا خفه شود، که شد.» (ص ۴۳۹) در حالی که هویدا بعد از محاکمات



ولوله در شهر ۲

طولانی توسط جوخه اعدام تیرباران شد». حال آن که برخلاف نظرنویسنده ناقد کتاب آقای تسفریر، اخیراً آقای دکتر ابراهیم یزدی از نزدیکان آقای خمینی در مصاحبه ای، نظری نزدیک تر به نظر آقای تسفریر داده که نه تنها تاریخ نویسی مورخین رسمی جمهوری اسلامی را، بلکه شخصیت های مختلف رژیم را نیز کلاً زیر سؤال می برد! متن مصاحبه چنین است:

چهارشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۸۶ - ۱۱ فوریه ۲۰۰۸

همبستگی:

موقعی که هویدا به راهروی دادگاه می آید یکی از آقایان روحانی که آن جا بوده و من مایل نیستم الان اسم او را ببرم در راهرو با هفت تیرکمری خودش او را می کشد. بدین ترتیب آقای هویدا را می برند روی صندلی اش می نشانند و عکس برمی دارند و حکم اعدامش را برایش قرائت می کنند.

میزان نیوز: دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در سالگرد انقلاب اسلامی در فیلم کوتاهی در خلال بیان خاطراتش مطالب جدیدی را از اعدام هویدا مطرح کرده است.

وی در این فیلم می گوید: وقتی هویدا را از پادگان جمشیدیه به مدرسه ی رفاه آوردند به من گفت که فلانی من حرف های زیادی دارم که باید بزنم. این خیلی طبیعی بود فردی که ۱۴ سال نخست وزیری یک نظام را کرده است اطلاعات بسیار گسترده ای از درون نظام داشته باشد. پیش فرض من این است که می خواست راجع به نظام گذشته حرف بزند.

من با توجه به این که اطرافیان شاه یک عداوت خاصی با هویدا پیدا کرده بودند و به همین دلیل او را به زندان انداخته بودند نگران بودم که در آن اتاقی که همه ی فرماندهان نظام قبل در آن بودند او را در آن اتاق خفه اش بکنند.

بنابراین من در مدرسه ی رفاه یک اتاق دیگری را ترتیب دادم که هویدا را آن جا تنها نگهداری کنند. من به آقای خمینی گفتم که هویدا اسرار زیادی دارد. زمانی می شود که ما می گفتیم خاندان پهلوی فاسد بودند و روابط کثیفی

داشتند، خوب ما مخالف بودیم و می توانستیم هر حرفی را بزنیم. اما نخست وزیری که ۱۴ سال مسئول بود است می خواهد حرف بزند. باید بگذاریم حرفش را بزند. آقای خمینی پیشنهاد من را پذیرفت. به خلخال گفت همان جور که فلانی می گوید عمل کنید.

دکتر یزدی در جواب سوالی در مورد نحوه ی اعدام هویدا می گوید: هنگامی که هویدا شروع کرد که بگوید در دوران ۱۴ ساله زمامداری او به عنوان نخست وزیر شاه چه اتفاقاتی افتاده است و خاطراتش را بیان بکند، رئیس جلسه به دادگاه تنفسی کوتاه می دهد. موقعی که هویدا به راهروی دادگاه می آید یکی از آقایان روحانی که آن جا بوده و من مایل نیستم الان اسم او را ببرم در راهرو با هفت تیرکمری خودش او را می کشد. بدین ترتیب آقای هویدا را می برند روی صندلی اش می نشانند و عکس برمی دارند و حکم اعدامش را برایش قرائت می کنند و بعد می برند. اصلاً چنین چیزی نبود که اعدامش بکنند.

دکتر یزدی در ادامه با تاسف از این که با مرگ زود هنگام هویدا مملکت ما را از یک سری حقایق تاریخی اش محروم کردند بیان می دارد: اگر هویدا سخن می گفت به نفع چه کسی و به ضرر چه کسانی بود؟! قطعاً اگر هویدا مجال پیدا می کرد که سخن بگوید سخنانش به نفع شاه و اطرافیان حاکم او نبود. بنابراین من این احتمال را مردود نمی دانم که کسانی که نفوذ کرده بودند در آن جا برای آن که هویدا حرف و سخنی نگوید به دست آن فرد او را کشتند. تا در همین جا پرونده مختومه بشود. هویدا به این ترتیب کشته شد.^{۲۲۳}

نکته سوم که در نوع خود جالب است و امثال آقای انصاری از طرح آن خوششان نمی آید، آن که بعضی محققین معتقدند خود عوامل جمهوری اسلامی و سایر نهضت ها و گروه ها و احزاب اسلامی در ایران و دیگر کشورهای عربی به نوعی مورد حمایت غرب و امریکا و اسرائیل بوده و هستند. یکی از این محققین رابرت درایفوس است که نظر مزبور را در کتاب خود با عنوان «بازی با شیطان» شرح داده است و آقای مرتضی محیط توضیحاتی درباره آن داده است.^{۲۲۴} از جمله می نویسد:



ولوله در شهر ۲

نویسنده انگیزه خود در نوشتن کتاب را چنین خلاصه میکند: «پرکردن حلقه های مفقوده در میان میلیونها جمله ای که درباره اسلام سیاسی و سیاستهای ایالات متحده بعد از ۱۱ سپتامبر نوشته شده.»

به قول او: هدف کتاب پاسخ دادن به این سؤال است که: «چگونه شد به این محمصه دچار شدیم؟»

در ادامه پاسخ به پرسش بالا میخوانیم:

در این کتاب قصد دارم به بخشی از این سؤال پاسخ دهم که چرا دولت آمریکا و بسیاری از متحدینش به مدت بیش از ۵۰ سال «جناح راست اسلامی» را به عنوان شرکایی مطلوب در جنگ سرد برای خود انتخاب کردند. برخورد من در این کتاب به صورت یک مورخ نیست بلکه به عنوان یک خبرنگار است. بخش وسیعی از کتاب بر پایه مصاحبه های طولانی با شمار زیادی از ماموران با سابقه وزارت خارجه، سازمان سیا، پنتاگون و رهبران بخش خصوصی است که در بسیاری از رویدادهای نیم قرن اخیر شرکت فعال داشته اند... تقریباً همه ی افرادی که با آنها مصاحبه کرده ام مطالبشان علنی و مستند و همه ی وقایع مندرج در کتاب همراه با ذکر منابع موثق است.

این کتاب لااقل به برخی از پرسشهای آنانی که از پشتیبانی دولت آمریکا از رژیم کنونی حاکم بر عراق که زیر رهبری راست افراطی مذهبی و اصول گرایان شیعه طرفدار آیت الله های ایرانی است تعجب میکنند، پاسخ میدهد. برای آنهایی که دلواپس افتادن کشورهایی چون مصر، سوریه، الجزایر، پاکستان و دیگر کشورهای خاورمیانه و آسیای جنوبی زیر سیطره اسلام سیاسی هستند لااقل برخی از دلایل این پدیده توضیح داده میشود.»

در ادامه می خوانیم:

امروز به سادگی صحبت از «جدال تمدنها» میشود. اما در این کتاب نشان داده میشود که از چند دهه قبل از یازده سپتامبر متعصب ترین و کار کشته ترین فعالان سازمان های اصول گرای اسلامی بویژه جناح افراطی آن اکثر به دو دلیل به عنوان متحدین دولت های انگلیس و آمریکا مورد استقبال قرار می گرفتند: اول آنکه ضد کمونیست هایی

سرسخت و بیرحم بودند. دوم آنکه مخالف ملی گرایان غیرمذهبی (سکولار) مانند جمال عبدالناصر در مصر و دکتر مصدق در ایران بودند.

رابرت درایفوس سپس با ساده دلی شگفت انگیزی مینویسد:

در سالهای دهه ی ۱۹۵۰، ایالات متحده فرصت آن را داشت که با ملی گرایان کنار آید و بسیاری از سیاستمداران آمریکا هم در واقع چنین پیشنهاد میکردند. اما سرانجام ملی گرایان جهان سوم برای شرکت در مبارزه علیه شوروی به عنوان افراد و نیروهای غیرقابل اعتماد کنار گذاشته شدند. در عوض به سالهای پایانی دهه ی ۱۹۵۰ که میرسیم ایالات متحده جای آنکه دست اتحاد به سوی نیروهای ترقی خواه غیرمذهبی (سکولار) در خاورمیانه و کشورهای عربی دراز کند متحد نیروهای ارتجاعی اسلام گرای عربستان گردید و در نتیجه دولت آمریکا به جای دوستی با جمال عبدالناصر عهد اتحاد با خاندان سعودی بست...

... برای ما مردم ایران، کتاب از آن جهت اهمیت دارد که شاید برای نخستین بار از زبان ماموران عالیرتبه سازمان سیا، وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا ارتباطات گسترده میان بخشی از روحانیت شیعه با دستگاههای امنیتی آمریکا و انگلیس در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق و نقش این روحانیون در کودتای ۲۸ مرداد و برانداختن دولت دکتر مصدق و نیز جریان سلسله حوادثی را می شنویم که زیر نظر دستگاههای امنیتی آمریکا اتفاق افتاده و منجر به سوار شدن روحانیت دست راستی بر موج انقلاب ۱۳۵۷ و قدرت گیری خمینی و اطرافیانش گردید.

لازم به تذکر است که در سالهای اخیر به دلیل بالا گرفتن اختلاف میان سازمان سیا از یک سو و پنتاگون و کاخ سفید از سوی دیگر شماری از ماموران قدیمی و بازنشسته سازمان سیا حاضر به افشاکاری گوشه هایی از فعالیت خود شده اند و از این رو خبرنگاران پژوهشگری چون رابرت درایفوس از این موقعیت استفاده کرده و اسراری را بر ملا ساخته اند. در سطور بالا هدف از نوشتن کتاب را از زبان نویسنده نقل کردم. در زیر فرازهایی از کتاب را که مربوط به تاریخ پنجاه و چند سال اخیر کشورمان بوده است میآورم.



... کتاب علاوه بر روشن کردن ریشه های جنگ ایران و عراق به روشن شدن نکته دیگری نیز کمک میکند و آن هم اختلاف میان برژینسکی مشاور امنیتی جیمی کارتر و سائیرس ونس وزیر خارجه آمریکاست. برژینسکی ابتدا درصدد کودتای نظامی برای حفظ شاه بود، اما سیر حوادث در مدت کوتاهی نظر او را تغییر میدهد و به فکر استفاده از رژیم تازه به قدرت رسیده برای «کمربند سبز» در برابر شوروی میافتد. هنری پرشت به نویسنده کتاب در این رابطه می گوید:

يك بار هال ساندرز (معاون وزارت خارجه در امور خاورميانه) برای دیداری به کاخ سفید می‌رود. وقتی از آنجا برگشت به من گفت: «خوشحال خواهی شد اگر به تو بگویم که ما درصدد هستیم روابط جدیدی با ایران برقرار کنیم.» نظریه مطرح شده این بود که ما میتوانیم از نیروهای اسلامی علیه شوروی استفاده کنیم. ثنوری این بود که يك کمربند بحران را وجود دارد بنا بر این يك کمربند اسلامی میتواند علیه شوروی بسیج شود. این دیدگاه از آن برژینسکی بود. به گفته ریچارد کاتوم بر افتادن شاه از نظر برژینسکی يك فاجعه بود. در ابتدا برژینسکی خواهان يك پینوشه در ایران بود.

اما وقتی این مسئله صورت نگرفت درصدد برقراری اتحاد با نیروهای اسلامی در حال ظهور و از جمله جمهوری اسلامی افتاد. هدف برژینسکی به هیچ رو وجود ثبات در منطقه نبود. هدف او ایجاد اتحاد همه جانبه ای علیه شوروی در منطقه بود که آن را کمربند یا «قوس بحران زا» مینامید. به تابستان ۱۹۷۹ که میرسیم برژینسکی به صداقت ضد کمونیستی خمینی اطمینان پیدا کرد.

ملاحظه می فرمایید! اگر طبق نظرات فوق بررسی شود، می بینیم کسانی که به بهائیان تهمت می زنند، خود تحت حمایت استعمار غرب بوده اند. از این گذشته محققین دیگری مدعی اند که جمهوری اسلامی خود تحت حمایت اسرائیل بوده است. آقای کاویان صادق زاده میلانسی، در مقاله «قرائتسی حداقل از حقوق مدنی بهائیان: درحاشیه فتوای اخیر آیت الله منتظری»،^{۲۲۰} می نویسد:

... ناراحتی دیگر آیت الله منتظری خرید و وارد کردن اسلحه از اسرائیل بود که گرچه رجال سیاسی زمان بسیار

کوشیدند تا مساله لو نرود بالاخره مساله تا حدی سرو صدا کرد و قسمت کوچکی از آن که شامل سفر محرمانه مکفارلند (نماینده ریگان) به ایران موضوع روز رسانه های امریکا شد. خرید تسلیحات اسرائیلی برای جنگ با عراق بود که ایشان را ناراحت کرده بود (خاطرات آقای منتظری، صص ۳۲۸-۳۲۹ و ۳۳۹). در همین سالها بود که با وصله ارتباط با صهیونیزم و «جاسوسی برای اسرائیل» تعامل نظام با بهائیان آنان را مرز نسل کشی سوق داد. یعنی در حالی که جمهوری اسلامی زیر میزی از اسرائیل بمب و موشک و تفنگ و قطعات یدک هواپیما می خرید و اسرائیل با وجود تحریم به ایران تسلیحات نظامی می خرید و نفت به آن می فروخت، بهائیان را به گناه ساختگی جاسوسی برای اسرائیل شکنجه و اعدام می کردند. گفتنی است که هم زمان لابی اسرائیل هم از حکومت ایران در امریکا دفاع می کرد و فعالیت ایپک (لابی مطرح و دست راستی طرفدار اسرائیل) بر طرفداری از نظام جمهوری اسلامی بنا شده بود (اتحاد خائنانه، پیشگفتار).^{۲۲۱} دولت اسرائیل هم در دهه هشتاد (۱۳۶۰ خورشیدی) و در ببحوجه حمام خون و آزار بهائیان هیچگاه به تحریمهای اقتصادی جامعه بین الملل علیه ایران ارجی نگذاشت» (کتاب افشاکننده و مطرح تازه چاپ: لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، صص ۲۸۳ و ۲۸۸).^{۲۲۷}

نکته چهارم عدم توجه امثال آقای انصاری به میزان اعتبار و صحت و سقم مطالب کتاب های خاطرات است. طبق نظرات محققین جهان و ایران کتب خاطرات از جمله از نظراعتبار و صحت و سقم محتوا مختلف اند. در میان کتب خاطرات هم می توان موارد جعلی و دروغ را یافت، و هم خاطراتی که علیرغم اشتباهات غیر عمدی دارای مطالب صحیح و راست نیز می باشند. هیچ کتاب خاطراتی خالی از نقص نیست. محقق یا مورخی که از این دست کتب برای مدرک و شاهد و سند استفاده می کند، اول باید به نقد آن از نظر اعتبار و پایداری و روایی (validity and reliability) پردازد و سپس از آن استفاده کند، والا قابل اعتماد و استناد نخواهد بود.^{۲۲۸}

جالب آن که اینک خود نویسندگان ضد بهائی در ایران نیز به همراه دیگران مدعی جعلی بودن بعضی کتب خاطرات شده اند و علت آن هم این بوده که بعضی مطالب آن کتب برضد



ایشان و جمهوری اسلامی و به نفع رژیم پهلوی است. صرف نظر از درست یا غلط بودن نظر ایشان، این مهم است که همه معتقدند خاطراتی وجود دارد که جعلی اند و قبل از استناد به آنها باید نقد شوند. توجه به نظرات زیر از افراد مختلف از گروه ها و عقاید مختلف به اندازه کافی گویاست. از جمله موارد مذکور آن که آقای عبدالله شهبازی که نزد بهائی ستیزان از جایگاه ویژه ای برخوردار است، چنین نوشته^{۲۲۹}:

مدتی است که فردی معین با اهداف سودجویانه به جعل کتب خاطرات به نام برخی چهره‌های سرشناس دوران پهلوی دست می‌زند و هیچ کس متعرض او نمی‌شود. او ابتدا به جعل خاطرات فریده دیبا پرداخت و کتابی فراهم آورد به نام دخترتم فرح که با اقبال و فروش فراوان مواجه شد. وی سپس خاطراتی به نام تاج الملوک پهلوی (مادر محمدرضا شاه پهلوی) به بازار عرضه کرد و اخیراً، شنیدم که، گویا خاطراتی به نام اردشیر زاهدی منتشر کرده است. من از همان آغاز در محافل مختلف این جعل را متذکر می‌شدم و مخاطرات آن را بر می‌شمردم. در برخی موارد کارم به بحث کشیده می‌شد. مثلاً، حتی مادر من حاضر نبود بپذیرد که کتاب محبوبش، خاطرات فریده دیبا، جعلی است.

متأسفانه وزارت ارشاد در این زمینه سکوت کرده و معلوم نیست به چه دلیل مجوز نشر کتابی را صادر می‌کند که به نام نویسنده یا مترجمی مجهول الهویه به چاپ می‌رسد. آیا به راستی، متولیان نشر کتاب در وزارت ارشاد از جعلی بودن این نوع کتب مطلع نیستند؟ نمی‌دانم.

به هر حال، به نظر من، این جعلیات هر چند با هدف سودجویی فردی صورت می‌گیرد، ولی دامنه مخاطرات و پیامدهای منفی آن همه‌گیر است و اعتبار نشر کتب تاریخی در ایران را مخدوش می‌کند. دقیقاً به همین دلیل بود که خانم فرح پهلوی اخیراً (جمعه ۲۹ اسفند ۱۳۸۲) در پاسخ به پرسش آقای احمد بهارلو، مسئول بخش فارسی صدای آمریکا، نه تنها اصالت خاطرات منتسب به مادرش، فریده دیبا، را رد کرد بلکه افزود: به کتاب‌های منتشر شده در ایران نمی‌توان اعتماد کرد. او از جمله به خاطرات منسوب به تاج الملوک پهلوی اشاره کرد که از سال‌ها پیش از

انقلاب به بیماری آلزایمر مبتلا بود. خانم فرح پهلوی به نحوی سخن گفت که گویا انتشار این جعلیات نوعی سیاست سازمان‌یافته از سوی دولت ایران است.

آقای شهبازی در همان منابع اشاره می‌کند علی‌رغم جعلی بودن خاطرات مذکور، آقای حجت الاسلام والمسلمین روح الله حسینیان، که مقاله اول همین فصل نامه^{۱۷} را نوشته است، به آنها استناد نموده است! و جالب آن که آقای مصطفی تقوی نیز که مقاله پنجم همین فصل نامه^{۱۷} را نوشته است به مخرف بودن آنها اشاره می‌کند!^{۲۳۰}

مورد دیگر آن که خود فرح پهلوی نیز در مصاحبه ای با رادیو فردا چاپ خاطرات متعدد از خود را در ایران ساختگی دانسته است^{۲۳۱} و دیگران نیز خاطرات وی را دارای اشتباهات دانسته اند.^{۲۳۲} اما کسی نیست از متصدی وبلاگ litic-bahae0 p بپرسد اگر چنین است پس چرا برای اثبات بهائی بودن هویدا به امثال کتب خاطرات فوق و از جمله خاطرات فرح پهلوی استناد می‌جوید!^{۲۳۳}

مورد دیگر آن که سیاوش مدرسی می‌نویسد:

بدون اغراق کمتر کتاب خاطراتی را میتوان پیدا کرد که به سندی در جهت اثبات اهداف سیاسی روز نویسندگان آن تبدیل نشده باشد. خاطره نویسیها گذشته شان را بعنوان سندی در جهت اثبات فعالیت‌های روزشان می‌نویسند، خاطرات و حقایق تا آنجا بیان می‌شوند که خیری برای فعالیت امروز داشته باشد. دروغ، ریا، قلب حقایق، ضایع کردن و یا تعاریف غلوآمیز از شخصیت ها و رنگ افسانه ای زدن به رویدادها جوهر سبک نگارش این نوع خاطره نویسی ها است. به خاطرات توده ایها نگاه کنید، از انور خامه ای گرفته تا بابک امیر خسروی، به خاطره نگاری رفسنجانی، منتظری و بنی صدر نگاهی بیاندازید، خاطره پردازی انواع تیمسارها، درجه داران و افراد فامیل محمد رضا پهلوی را سیاحت کنید. چه چیزی دستگیرتان می‌شود؟ همیشه حق با آنها بوده است، خودشان فهمنان بلامنزاع رویدادها و طرف محق کشمکشهای سیاسی بوده اند. تنها هدف تمام کوه این خاطره پردازی ها توجه دادن به برحق بودن آنها در دیروز، امروز و ولابد آینده است.^{۲۳۴}



جهان فرو بست، مدعی شده ملکه مادر در تهران است و هر شب قبل از خواب يك استکان کنیاك می خورد! چند ماه قبل نیز کتابی تحت عنوان (۲۵ سال در کنار پادشاه) حاوی خاطرات آقای اردشیر زاهدی در تهران چاپ شد که چون در آن کتاب جعلی عکس های جالبی از خاندان سلطنت بود با استقبال مردم روبرو شد و در هفته اول انتشار تمام شماره های آن فروش رفت. سپس خاطرات (شهناز پهلوی) در دو جلد منتشر شد. ۳۳

مورد دیگر را سایت آقای سید هادی خسروشاهی چنین می نویسد:

کوشش و تلاش بی سابقه ای در داخل و خارج، برای نگارش «تاریخ معاصر ایران» به عمل می آید. در يك مورد از سوی نهادهای ظاهراً فرهنگی آمریکا، برای تهیه «تاریخ شفاهی ایران» ششصد هزار دلار سرمایه گذاری شده است که ما در نخستین شماره مجله «تاریخ و فرهنگ معاصر» شرح مبسوطی در این زمینه آورده ایم...

در دیگر کشورهای غربی، عمله رسمی یا آماتور امپریالیسم و حقوق بگیران سابق رژیم پهلوی، به شدت و سرعت مشغول «تاریخ نگاری» و «خاطره» نویسی هستند و در این راستا ۱۶ جلد تاریخ دوران پهلوی را به قلم دکتر الموتی، از لندن منتشر ساخته اند و ده ها نوع کتاب به نام «خاطرات» به دست چاپ سپرده اند که بخش عمده ای از آنها اصولاً جعلی است.

خاطرات اسدالله خان علم» و «علی امینی» و دیگر اوپاش دوران پهلوی از جمله کتاب هایی است که به بازار آمده است. از قول شاه سابق «پاسخ به تاریخ» نشر داده اند و از قول اشرف پهلوی، جرثومه فساد و تباهی: «تسلیم ناپذیر»! و از زبان ثریا پهلوی، «کاخ تنهایی» را... و اکنون باید منتظر خاطرات «فرح پهلوی» بود و «تاریخ انقلاب اسلامی!» به قلم عمله ظلمه معروف چون شجاع الدین شفا و داریوش همایون و امیر طاهری و یا قلم به مزدانی از این قماش که در دیار غرب، به بهره گیری بهینه! از «آزادی!» اشتغال دارند.

مورد دیگر را ناصر امینی با اشاره به این که صنعت کتاب سازی شغلی نان و آب دار در جمهوری اسلامی ایران است، چنین می نویسد:

کتاب های خاطرات ملکه پهلوی، فریده دیبا، فوزیه، اردشیر زاهدی، شهناز پهلوی و ده ها کتاب دیگر که در تهران چاپ شده جعلی است. آنچه که تاکنون در باب پرونده سازی و جعل سند و اتهامات جور واجور برای مصادره اموال و اعدام افراد در این ۲۶ سال بر مردم ما گذشت دامنه آن چند سالی است خودی های رژیم را هم در برگرفته که هر روز شاهد انواع و اقسام اتهامات، جاسوسی، وطن فروشی، سند سازی، جواز فروشی دست اندر کاران برای خارج کردن رقیبانشان از صحنه هستیم. کلبی در کتاب مشهورش گفته است: وقتی با کسی مخالف هستید آبروی او را ببرید که مجبور به ترك شهر و دیار شود. در تمام نظام های دیکتاتوری و استبدادی چه استبداد مذهبی و چه در نظام های کمونیستی از این (سلاح) که اخلاقیات پست است استفاده می کردند تا مخالفین خود را بکوبند و از میدان به در کنند.

...این تهمت زدن ها از فقر فرهنگی سرچشمه می گیرد که لازم است با این (جهل بزرگ) مبارزه گردد. اما چند سالی است که خاطره نویسی جعلی آن هم به سبک مبتذل پاورقی نویس های دست چندم مطبوعات گذشته به سیاق اصغر قاتل و حاج ربابه و سید مهدی بلیغ باب شده است. اولین سری از این خاطرات جعلی با کتاب (پری غفاری) که انواع و اقسام اتهامات را به افراد سرشناس وارد می کرد آغاز شد. سپس خاطرات (فردوست) که البته با تردستی و در سطح بالاتری تنظیم شده بود به بازار آمد و با احساس خطر طرفداران سلطنت این موج خانواده شاه سابق ایران را در بر گرفت. بعد کتاب قطوری به نام خاطرات بانو فریده دیبا، دختر فرح چاپ و منتشر شد. سپس کتاب خاطرات ملکه پهلوی مادر محمد رضا شاه فقید و همسر رضاشاه در تهران چاپ شد. جاعل کتاب بدون این که اطلاع داشته باشد که ملکه مادر با حال بیماری در خانه دخترش شاهلخت شمس در آمریکا بستری است و در آنجا چشم از



ولوله در شهر ۲

البته اگر این موجودات دو پا، تاریخ رژیم خود را می نوشتند و آنچه را که ژنرال حسین فردوست در خاطرات خود درباره آنها آورده است، تکمیل می کردند، ما را با آنها حرفی نبود. ولی آنها به بررسی تاریخ ما! پرداخته اند و در این رابطه، حتی «تاریخ فدائیان اسلام» را هم در کتاب های این آقایان می یابیم که طبق انتظار، آکنده از اکاذیب، تحریف حقایق و وارونه گوئی ها است... و گاهی آن چنان دروغ بافته اند که هیچ عاقلی نمی تواند آن را باور کند، اما اینها در همه چیز اهل «شاه کار» ند! ۳۳۶

این جناب خسرو شاهی همان اند که در همین فصل نامه ۱۷، مقاله دوم را در تعریف و تمجید از کتاب خاطرات صبحی نوشته اند و اکاذیب و افتراات صبحی را علیه دیانت بهائی صحیح و درست معرفی کرده اند و در نشر مجدد آن کوشیده اند! اما چنان که ملاحظه فرمودید وقتی پای کتب خاطراتی پیش می آید که روحانیون اسلام را زیر سؤال می برد، ایشان با عصبانیت آنها را جعلی و دروغی می خوانند! یعنی همان سیاست يك بام و دو هوا. به عنوان نمونه علم درباره واعظ مشهور بهائی ستیز حجة الاسلام فلسفی چنین می نویسد:

چند شب مجلس روضه خوانی رفتیم. در یکی محمد تقی فلسفی روی منبر بود. این آخوند تاریخچه درازی دارد. اولاً بسیار واعظ زیر دستی است. ثانیاً حافظه بسیار خوبی دارد. ثالثاً لحن صدای او در نطق کردن واقعاً گیرا است. ولی افسد الناس است. مرد پلیدی است. این همه که سنگ اسلام به سینه می زند، خود فاسقترین آدمها است. تریاک کش و عرق خور است ولی ظاهری بسیار آراسته دارد... وقتی نخست وزیر بودم باز هم علمدار علما و فنودال ها بر علیه اصلاحات شاه شد تا غائله ۱۵ خرداد... پیش آمد. آن وقت من او را گرفتم و حبس کردم. در محبس فقط از من عرق و تریاک خواسته بود که برایش فرستادم. ۳۳۷

بد نیست جناب خسرو شاهی نظر خود را با مطالب آقای مسعود بهنود که در آن خاطرات اسدالله علم درست و غیر جعلی دانسته شده، مقایسه نمایند تا ببینیم چه قضاوت می نمایند! ایشان نوشته است:

در این هفته دو کتاب خوانده ام یکی جلد سوم خاطرات پس از انقلاب هاشمی رفسنجانی زیر عنوان «آرامش و چالش» و دیگری خاطرات فرح پهلوی با عنوان «کهن دیارا» که از جمله کتاب هائی هستند که به دلیل نام نویسنده و نه محتوای کتاب در زمره کتاب های ماخذ درباره چهل سال اخیر تاریخ ایران قرار خواهند گرفت. ارزش هر دو کتاب به مثل از کتاب پاسخ به تاریخ محمدرضا شاه، یا کتاب خاطرات ارتشبد فردوست به مراتب بیش ترست گرچه هنوز نمی توان گفت که از خاطرات اسدالله علم معتبرترند که بی شک روایت قابل اعتماد و دست اول بخشی از داستان قدرت در تاریخ معاصر ایران است.

اما انصاف حکم می کند که چون از این کتاب ها نام برده شد نکته هائی در مورد هر کدام گفته آید. کتاب پاسخ به تاریخ در فرصتی کوتاه و آن هم در دوران بیماری شاه سابق دیکته شد و تنها هدف آن دفاع از کارنامه کسی بود که عمرش داشت به پایان می رسید و او خود از نزدیک شدن پایان کار خبر داشت و در شرایط سخت در بدری نوشته شد. خاطرات علم نوشته های روز به روز اوست که توسط ویراستاری محترم و دقیق و امانتدار تبدیل کتابی شد که اسدالله علم دیگری را به همگان شناسند و از این جهت هم کتابی تاثیرگذار بود. کتاب خاطرات فرح پهلوی در بیست و چندمین سالگرد پیروزی انقلاب ضد سلطنتی و تبعید خاندان سلطنت نوشته شده و به ویژه در روایت ماجرای های نخستین روزهای تبعید آخرین خانواده سلطنتی ایران و مرگ آخرین شاه معتبر و دست اول است. کتاب خاطرات ارتشبد فردوست در زمانی که وی در حبس بوده و توسط بازجوی وی از روی نوارهای اعترافاتش گزیده شده و در هیچ زاویه ای مگر شناخت نویسنده نمی تواند مرجع قرار گیرد و کتاب هاشمی رفسنجانی گرچه ادعا شده که روز نوشت های اوست اما ملاحظات زمان و ویراستاری های مصلحتی که اثرش در سطر سطر آن پیداست کتاب را از روز نوشته هائی مانند خاطرات اسدالله علم متفاوت می کند و نویسنده در زمان انتشار کتاب هم صاحب قدرت است.

کم نیستند کسانی که معتقدند این قبیل کتاب ها نظیر خاطرات فرح پهلوی و هاشمی رفسنجانی تاریخ نیستند و بی ارزشند و فقط برای دفاع از نویسنده و بزرگ نمائی او



نوشته می‌شوند به آن نشانی که حقیقت را به تمامی نمی‌گویند و حتی کوشش بسیاری هم برای واژگونه نشان دادن آن و پنهان داشتن واقعیت‌ها به کار برند، این سخن غلط نیست اما به نظرم باز هم از اهمیت این نوع کتاب‌ها نمی‌کاهد. گرچه که معمولاً موافق و علاقه مندی تازه برای نویسندگان خود خلق نمی‌کنند ولی به اندازه کافی به مخالفانشان بهانه می‌دهند که در مخالفت خود استوارتر شوند.» ۲۳۸



دسته گل هشتم مربوط به مقاله هفتم فصل نامه ۱۷

مقاله هفتم فصل نامه ۱۷ (درصفحات ۲۰۹-۲۱۳) را آقای سعید شریفی با عنوان «شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل» نوشته اند. مقاله ایشان تکرار اوهاماتی است که قبلاً نیز در امثال ویژه نامه ایام جام جم و دیگر رده ها و روزنامه هائی چون کیهان و ده ها سایت ضدبهائی منتشر شده و پاسخ همه آنها از جمله در سایت های بهائی داده شده است.^{۳۹}

از جمله ضمن پاسخ های مزبور بیان زیر از حضرت عبدالبهاء خطاب به تولستوی نیز آمده است که پاسخی اساسی به اوهامات امثال آقای شریفی است. اگر ایشان و سایر بهائی ستیزان تا حال به این نصایح حضرت عبدالبهاء گوش جان سپرده بودند، اینک وضع شرق چنین نبود و چنان شکوهی می یافت که می توانست روح جدید به غرب بخشد. ان شاء الله از این به بعد توجه کنند!

و لَوْ كَانَ بِكُلِّ إِنْتَانٍ ؟ لَا وَرَبِّي الرَّحْمَنُ ؛ بَلْ إِنَّ الْأُمُورَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ . فَبِنَاءٍ عَلَى ذَلِكَ يَقْتَضِي أَنَّ أَهْلَ الشَّرْقِ يَتَمَعَّنُونَ فِي اكْتِشَافِ وَسَائِطِ فِعَالِهِ يَحَافِظُونَ بِهَا عَلَى عَرِّهِمْ وَشَرَفِهِمْ وَاسْتِقْلَالِهِمْ وَذِمَارِهِمْ مِنْ الْأَيَادِي الْعَائِثَةِ مِنَ الْغَرْبِ . فَلَا شَكَّ إِنَّ كُلَّ لُوسَائِطٍ مَعْدُومَةٌ وَ الْوَسَائِلُ مَفْقُودَةٌ إِلَّا الْقُوَّةُ الْإِلَهِيَّةُ وَالْقُدْرَةُ الرَّبَّانِيَّةُ وَالسُّطُوَّةُ الْمَلَكُوتِيَّةُ وَالصُّوْلَةُ الْإِلَهِيَّةُ . إِنَّمَا هَذِهِ قُوَّةٌ تُقَاوِمُ كُلَّ هُجُومٍ وَ تُشَرِّدُ تَكُلَّ جُنُودٍ وَ تُشَتِّتُ شَمْلَ كُلِّ عَنُودٍ وَ تَهْزِمُ كُلَّ جِيُوشٍ كَمَا سَبَقَ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى (در اینجا مثال تاریخی از فتح روحانی حضرت مسیح (ع) می زند و سپس در ادامه می فرمایند)...
فَيَبْتَغِي إِذَا لِأَهْلِ الشَّرْقِ الْآنَ أَنْ يَتَمَسَّكُوا بِقُوَّةِ قَاهِرَةِ الْهَيْبَةِ وَ قُدْرَةِ بَاهِرَةِ مَلَكُوتِيَّةٍ حَتَّى يَقَاوِمُوا بِهَا كُلَّ جَيْشٍ كَثِيفٍ مُهَاجِمٍ مِنَ الْغَرْبِ إِلَى الشَّرْقِ ؛ بَلْ يَفْتَحُوا بِهَا تِلْكَ الْبِلَادَ الْحَصِينَةَ الْمُجَهَّزَةَ بِأَعْظَمِ أَسْلِحَةٍ قَاطِعَةٍ مِنْ مَوَادِّ جَهَنَّمِيَّةٍ ، وَ سَيُفْهِمُ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ سِلَاحَهُمُ السَّلَامَ وَ جَيْشَهُمْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ وَ قَائِدَهُمُ التَّقْوَى وَ ظَهْرَهُمُ الْمَلَأَةُ الْأَعْلَى وَ نَصِيرَهُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَ زَادَهُمُ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ قُوَّتُهُمْ تَأْيِيدٌ مُتَتَابِعٌ مِنْ شَدِيدِ الْقُوَى ٢٤٠

مضمون بیان مبارکشان به فارسی چنین است: همانا غرب از چند قرن قبل با پیاده و سواره نظامش بزور داخل شرق شد و تا حال ادامه دارد و بزودی هجوم مستمر به جمیع قوایش واقع خواهد شد تا یوم نشور. بطوری که می بینی لشکرهاى عظیم را که حمله شدید می کنند مانند حمله شیران از جنگل های غرب به میداین شرق. از جمله این لشکرها عبارتند از: ثروت و صنعت و تجارت و سیاست و معارف و اکتشافات، و لشکرهاى بزرگ از غرب به سلاح قاطع حمله می کنند و در کل جهات شرق فتوحاتی می نمایند و از جمله فتوحات جدید آن در اقلیم چین است و برای شرق، ابداً مقاومتی در برابر این لشکرهاى مهاجم و جنود عظیم و قاهر وجود ندارد. پس مرد حکیم عواقب این امر عظیم را می فهمد و به دلیلی در این راه نیازی ندارد. لذا ای رجل جلیل (تولستوی) در عواقب امور موشکافی کن. آیا برای محافظه شرق در آینده از سلطه غرب، و سایر تدبیر و ترتیب و تعدیل ولو به کمال اتقان باشد، تصور می شود؟ نه قسم به پروردگارم! بلکه امور در خطر عظیم است. پس بنابراین بر اهل شرق است که موشکافی کنند در اکتشاف وسائط کارایی که به آن عزت و شرف و استقلال و آبرویشان را از ایادی بازیچه گر غرب محافظت نمایند. پس شکی نیست که کل وسائط معدوم و کل وسائط

حضرتشان می فرمایند:

إِنَّ الْغَرْبَ مُنْذُ عِدَّةٍ قُرُونٍ قَدْ سَطَا عَلَى الشَّرْقِ بِرَجْلِهِ وَ خَيْلِهِ وَ إِلَى الْآنَ مُسْتَمِرًّا وَ سَيَجْرِي الْهُجُومُ بِجَمِيعِ قُوَّاتِهِ مُسْتَمِرًّا إِلَى يَوْمِ التَّنْشُورِ حَيْثُ تَرَى جِيُوشًا عَرْمَرَمَةً تَصُولُ صَوْلَةَ الْأَسْوَدِ مِنْ غَابَاتِ الْغَرْبِ إِلَى مِيَادِينِ الشَّرْقِ . مِنْهَا : جَيْشٌ مِنَ الثَّرْوَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ الصَّنْعَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ التَّجَارَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ السِّيَاسَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ الْمَعَارِفِ وَ جَيْشٌ مِّنَ الْاِكْتِشَافَاتِ وَ جُنُودٌ جَرَارَةٌ تَصُولُ مِنَ الْغَرْبِ بِسِلَاحٍ قَاطِعٍ وَ تَفْتَحُ فُتُوحَاتٍ فِي كُلِّ جِهَاتِ الشَّرْقِ وَ مِنْ جُمْلِهِ فُتُوحَاتِهَا الْجَدِيدَةُ فِي الْأَقَالِيمِ الصَّيْنِيَّةِ وَ الشَّرْقِ لَيْسَ لَهُ مَقَاوِمَةٌ لِهَذِهِ الْجِيُوشِ الصَّالِحَةِ وَ الْجُنُودِ الْجَرَارَةِ الْقَاهِرَةِ أَبَدًا . فَالرَّجُلُ الْحَكِيمُ يَدْرِكُ عَوَاقِبَ هَذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى دَلِيلٍ فِي هَذَا السَّبِيلِ . إِذَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْجَلِيلُ تَمَعَّنَ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ . هَلْ تُتَّصَوَّرُ الْمُحَافَظَةُ لِلشَّرْقِ مِنْ سَطَوَاتِ الْغَرْبِ فِي مُسْتَقْبَلِ الزَّمَانِ بِوَسَائِلِ التَّدْبِيرِ وَ التَّرْتِيبِ وَ التَّعْدِيلِ



مفقود است مگر قوه الهی و قدرت ربانی و سطوت ملکوتی و غلبه لاهوتی. همانا این قوه مقاومت هر هجوم می کند و همه لشکرها را فرار می دهد و اجتماع و اتحاد هر ستیزه گر را پراکنده می سازد و کل لشکرها را شکست می دهد، چنانکه در قرون اول گذشت... پس شایسته است الان برای شرقی ها که به این قوه غالبه الهیه و قدرت خیره کننده ملکوتی چنگ زنند تا به آن هر لشکر متراکم مهاجم از غرب به شرق را مقاومت کنند، بلکه به آن (قوه الهی) آن دژهای محکم مجهز به بزرگترین اسلحه قاطع مواد جهنمی و آتش زا را فتح نمایند. پس شمشیرشان کلمه الله، سلاحشان صلح و سلام، لشکرشان معرفت خدا و سردارشان تقوی و پشتیبانان ملاء اعلی و یاورشان پروردگار آسمانهای بلند مرتبه و توشه شان توکل بر خدا و قوه شان تأیید و کمک متتابع از شدید القوی است.

اما به هرحال علیرغم پاسخ های عمومی مذکور، ذیلاً مقاله ای را نیز که یکی از جوانان بهائی در پاسخ مستقیم به اوامات آقای شریفی داده اند در زیر می آورد و امیدوار است دیدی جدید به امثال ایشان بخشد^{۲۴۱}.



پاسخی به مقاله «شیفتگی عبدالبهاء به غرب در اندیشه و عمل»

نویسنده: شکبیا

و آشکار است که هر انسان منصفی به آن شهادت داده و می دهد و همین نکاتند که در آثار بهائی نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته اند. مثلاً در رساله مدنیه که حضرت عبدالبهاء در آن پیشنهاداتی برای اصلاح امور ایران مطرح می فرمایند به عبارات ذیل توجه کنید:

اخلاق حسنه عند الله و عند مقرّین درگاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترین امور لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد. و اگر حقائق این امور کما هو حقه بیان گردد کار به تطویل انجامد و موضوع و محمول از میان برود. باری در این بحر هائل هوی کل طوائف اوورپ با این همه تمدن و صیتهها، هالک و مستغرق و از این جهت کل قضایای تمدنیّه شان ساقط التّیجیه است.

مقصد اصلی و مطلب کلی از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جمیع شتون تمدن سعادت بشریه است و سعادت بشریه در تقرّب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی از افراد هیئت عمومیه است و وسائل عظیمه این دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است و تمدن صوری بی تمدن اخلاق حکم (أضغاث أحلام) داشته و صفای ظاهر بی کمال باطن (کسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماء) انگاشته گردد. زیرا نتیجه ای که رضایت باری و راحت و آسایش عمومیست از تمدن ظاهر صوری بتمامه حاصل نشود و اهالی اوورپ در درجات عالیّه تمدن اخلاق ترقی ننموده اند چنانچه از افکار و اطوار عمومیّه ملل اوورپ واضح و آشکار است.

دوم، ریشه های تعالیم حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت بهاء الله مندرج است که به آسانی می توان آنها را یافت. برای نمونه به موارد ذیل اکتفا می کنم:

بشارت سوم تعلیم السن مختلفه است از قبل از قلم اعلی این حکم جاری حضرات ملوک ایدهم الله و یا وزیرای ارض مشورت نمایند و یک لسان از السن موجوده و یا لسان جدیدی مقرر دارند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند و همچنین خط در این صورت ارض قطعه واحده مشاهده شود طوبی لمن سمع النداء و عمل بما امر به من لدى الله رب العرش العظيم.^{۲۴۲} (زبان و خط بین المللی، شهروندی جهانی)

جناب آقای سعید شریفی در این مقاله، صرفنظر از چند مورد اشتباه که ربط چندانی به موضوع مقاله ندارند، حقایقی را بیان کرده، اما متأسفانه از آنها نتایج نادرستی گرفته اند. در اینجا نمی خواهم کل مقاله ایشان را نقد کنم (مثلاً تحلیل کلماتی که به کار برده اند، یا نکاتی که بی ربط به موضوع مقاله ذکر کرده اند، یا اعتبار منابعی که به کار برده اند)، بلکه تنها به موضوع اصلی آن می پردازم که همان شیفتگی حضرت عبدالبهاء به غرب است و دلایل و شواهدی که برای این مدعا بیان شده است عبارتند از:

۱- نبودن ریشه تعالیم حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت بهاء الله

۲- دعا برای ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان

۳- اعطای نشان قهرمانان و لقب «سر» به ایشان

۴- بیان حضرت عبدالبهاء که می فرمایند امیدوارند ملت آمریکا سبب شوند ثروت ایران که در زیر خاک پنهان است ظاهر گردد

۵- حضور نمایندگان دولت انگلیس در خاکسپاری ایشان

اجازه دهید این دلایل و شواهد را یک به یک بررسی کنیم:

۱- به گفته آقای شریفی، حضرت عبدالبهاء در سفر سه ساله خود به غرب تعالیم بهائی را با افکار و اندیشه های رایج در غرب آشتی دادند و مکتبی التقاطی به وجود آوردند، اما آن را به وحی نازل بر حضرت بهاء الله نسبت دادند.

اولاً، آنچه افکار و اندیشه های غربی «به ویژه تحت عنوان روشنگری، مدرنیسم و اومانیزم» دانسته شده است به شکل افراطی متداول در آن زمان در آثار حضرت عبدالبهاء مورد نقد قرار گرفته و یکسره پذیرفته نشده است. پس سخن از شیفتگی بیجاست، چه شیفتگی آن است که چیزی را بدون دلیل و با نادیده گرفتن نقائص پذیریم. اما نکات مثبت مندرج در آن افکار حقیقتی واضح



بشارت یازدهم تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز
ولکن علومى که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است کذلک
قضى الأمر من لدن أمير حکيم .^{۲۴۳} (تحصیل علوم و فنون)

چون در مذاهب قبل نظر به مقتضیات وقت حکم جهاد
و محو کتب و نهی از معاشرت و مصاحبت با ملل و
همچنین نهی از قرائت بعضی از کتب محقق و ثابت لذا در
این ظهور اعظم و نبأ عظیم مواهب و الطاف الهی احاطه
نمود و امر بمرم از افق اراده مالک قدم بر آنچه ذکر شد
نازل. نحمد الله تبارک و تعالی علی ما أنزلہ فی هذا اليوم
المبارک العزیز البديع^{۲۴۴} (ترک تعصبات)

طراز اول و تجلی اول که از افق سماء ام الكتاب اشراق
نموده در معرفت انسان است بنفس خود و به آنچه سبب
علو و دنو و عزت و ثروت و فقر است.^{۲۴۵} (خودشناسی)

طراز دوم معاشرت با ادیان است بروج و ریحان و اظهار
ما اتی به مکلم الطور و انصاف در امور اصحاب صفا و وفا
باید با جمیع اهل عالم بروج و ریحان معاشرت نمایند چه
که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و
اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است طوبی از برای
نفوسی که بحبل شفقت و رأفت متمسکند و از ضغینه و
بغضا فارغ و آزاد این مظلوم اهل عالم را وصیت مینماید
ببردباری و نیکوکاری این دو دوسراچند از برای ظلمت
عالم و دو معلمند از برای دانائی امم طوبی لمن فاز و ویل
للاغافین.^{۲۴۶} (وحدت و ترک تعصبات)

طراز پنجم در حفظ و صیانت مقامات عباد الله است
باید در امور اغماض نکنند بحق و صدق تکلم کنند اهل
بها باید اجر احدی را انکار ننمایند و ارباب هنر را محترم
دارند و بمثابه حزب قبل لسان را به بدگوئی نیالایند.^{۲۴۷}
امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنراز
بحر آن جهت جاری باید به انصاف تکلم نمود و قدر
نعمت را دانست لعمر الله کلمه انصاف بمثابه آفتاب روشن
و منیر است. از حق می طلبیم کل را بانوارش منور فرماید
إنه علی کل شیء قديرٌ و بالاجابة جديرٌ^{۲۴۸} (ستایش صنایع
و هنر غرب)

طراز ششم دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل
آن بر کل لازم این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج
علم و حکمت اوست که از قلم اعلی در زبر و الواح نازل
شده قلم اعلی آن قلمی است که لثالی حکمت و بیان و
صنایع امکان از خزانه او ظاهر و هویدا امروز اسرار ارض
امام ابصار موجود و مشهود و اوراق اخبار طیار روزنامه فی
الحقیقه مرآت جهان است اعمال و افعال احزاب مختلفه را
مینماید هم مینماید و هم میشنوند مرآتى است که صاحب
سمع و بصر و لسانست ظهوریست عجیب و امریست
بزرگ^{۲۴۹} (تأکید بر اهمیت علوم و صنایع و وسایل ارتباط
جمعی)

سوم، حضرت عبدالبهاء در بسیاری از آثار خود قبل از
سفر به غرب همین تعالیم را بیان فرموده بودند، از جمله در همان
رساله مدنیه که فوقاً به آن استناد شد و در زمان حضرت بهاء الله و به
دستور ایشان توسط حضرت عبدالبهاء نگاشته شده است:

بدیده بصیرت ملاحظه نمائید که این آثار و افکار و
معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدائع مختلفه
متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است. هر طایفه و قبیله
که در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سائر قبائل و
ملل پیشترند. عزت و سعادت هر ملتی در آنست که از افق
معارف چون شمس مشرق گردند (هل یتوی الذین یعلمون
و الذین لایعلمون) و شرافت و مفخرت انسان در آنست که
بین ملل امکان منشأ خیری گردد. در عالم وجود آیا
نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون در خود
نگرد مشاهده کند که به توفیقات الهیه سبب آسایش و
راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است لا والله بلکه
لذت و سعادتى اتم و اکبر از این نه. تا به کی به پرنفس و
هوی پرواز نمائیم و تا به کی در اسفل جهل به نکبت کبری
چون امم متوحشه بسر بریم؟ پروردگار چشم عنایت فرموده
که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدن و انسانیت است بآن
تشبث نمائیم و گوش احسان شده تا کلمات حکمیة عقلا و
دانایان را استماع نموده و پند گرفته کمر همت باجرای
مقتضیات آن بریندیم حواس و قوای باطنیه عطا گشته که در
امور خیریه جمعیت بشریت صرف نمائیم و بعقل دوربین
بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در
مور کلیه و جزئیة و مهمه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در



ولوله در شهر ۲

حصن حصین دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کُلّ احیان به جهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نمایم.^{۲۰۰}

چهارم، آقای شریفی مدرک و شاهی ارائه نداده اند که حضرت عبدالبهاء که از ۹ سالگی تا ۶۵ سالگی را در تبعید و زندان در دو سرزمین ایران و عثمانی گذرانده اند چگونه توانسته اند با این افکار و اندیشه های غربی آشنا شوند.

۲- دعای حضرت عبدالبهاء در حق ژرژ پنجم^{۲۰۱} را نمی توان دلیل شیفتگی حضرت عبدالبهاء به غرب دانست، چون همانطور که آقای شریفی هم در مقاله خود ذکر کرده اند ایشان برای پادشاهان مسلمان ایران و عثمانی هم که ایشان را تبعید و زندانی کرده بودند دعا فرموده اند، اما گویا این دعا را جناب شریفی نشان شیفتگی حضرت عبدالبهاء به اسلام نمی دانند. آیا دعا کردن برای کسی نشانه شیفتگی نسبت به او یا ملت اوست؟! علی الخصوص انبیاء و اولیای الهی که همه مردم را به عنوان مخلوقات خداوند دوست دارند و برای همه، مخصوصاً گناه کاران دعا می کنند.

حضرت بهاء الله در وصیت نامه خود، کتاب عهدی، می فرماید: «یا اولیاء الله و امانه! ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند، درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع وجدال را نهی فرمود، نهیاً عظیماً فی الکتاب»

این روش بهائیان است. شاید کسانی را که طرفدار جنگ و جهاد و لعن و نفرین اند خوش نیاید، اما به هر حال نشان می دهد که حضرت عبدالبهاء جز تبعیت از تعالیم حضرت بهاء الله کاری نکرده اند.

۳- لقب سِر و نشان نایت هود در انگلستان به کسانی داده می شود که خدمتی به نوع انسان انجام داده و از شخصیتی ممتاز برخوردار باشند. بسیاری از دانشمندان و هنرمندان جهان این لقب و نشان را دریافت کرده اند از جمله الکساندر فلمینگ، کاشف پنی سیلین یا آنتونی هاپکینز، هنرپیشه مشهور.

اعطای این لقب و نشان به حضرت عبدالبهاء به پاس خدماتی بود که در طی دوران جنگ اول جهانی به مردم فلسطین

نمودند. در طی جنگ در عکا وحیفاً که هنوز تحت تسلط ترکهای عثمانی بود قحطی شدیدی به وجود آمده بود، اما حضرت عبدالبهاء که قبلاً این قحطی را پیش بینی فرموده بودند از زمینی که در عدسیه داشتند و هر جایی که امکان داشت برای مردم آذوقه آوردند و به صورت جیره بندی توزیع فرمودند، در نتیجه از سختیهای آنان در دوران جنگ کاستند.^{۲۰۲}

۴- حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

از برای تجارت و منفعت ملت امریکا مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر گردد.

نمی دانم چه ایرادی به این بیان مبارک وارد است و چگونه نشانه شیفتگی حضرت عبدالبهاء به غرب است. ایشان از مزایای روابط اقتصادی میان امریکا و ایران که به نفع هر دو ملت است سخن به میان می آورند. آیا نویسنده محترم منکر حقیقت این بیان مبارکند؟ آیا ملت عقب افتاده ایران در زمان قاجار خود توانایی آن را داشت که به استخراج منابع طبیعی خود پردازد؟ به علاوه، در آن زمان امریکا هنوز به یک امپریالیست (که بدیهی است پیش فرض ذهنی نویسنده محترم است) تبدیل نشده بود. همچنین حضرت عبدالبهاء ملت امریکا را ذکر کرده اند، نه دولت آن را.

۵- در مراسم تشییع حضرت عبدالبهاء افراد و گروههای زیادی حضور داشتند. جمعیت چنان زیاد بود که در آن نواحی اصلاً سابقه نداشت. شرح این واقعه را از همان کتابی که نویسنده محترم به آن استناد کرده اند می نویسم:

«انقلاب عالم تراب جمیع عوالم ربّ الارباب را به اضطراب آورد... دیگر لسان حال و قال از بیان حال عاجز... در شورش آن محشر اکبر جمیع اهالی عکا و قرای حول آن در صحراهای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و وا مصیبتا گویان...» (پس از صعود مبارک تا مدت یک هفته جم غفیری از اهالی بلد از غنی و فقیر در این رزیه کبری با عائله مقدسه شریک و سهیم بودند و همگی از خوان نعمت منعم العالمین منتعم. بسیاری از اعظام و اکابر قوم از شیعه و سنی و نصاری و یهود و دروز و همچنین شعرا و فضلا و علما و رجال دولت و عمال حکومت در مقام تعزیت و تسلیت بر آمدند و لسان به مدح و ثنای محبوب امکان گشودند و مراتب تأثرات قلبیه خویش را بزبان عربی و



ترکی نظماً و نثراً تقدیم داشتند. حتی از بلاد سائر مانند دمشق و حلب و بیروت و قاهره نیز عرایض شتی بدون استثناء بساحت انور حضرت عبدالبهاء که حال نماینده امراب بزرگوارش شناخته میشد واصل گردید و کلّ بذکر اوصاف و نعوت آن وجود مقدّس و تجلیل و تکریم مقامات مقدّسه جمال اقدس ابھی جلّ شأنه الاعلی ناطق بود.»^{۲۰۳}

حال باید گفت حضور این همه افراد از گروهها و مذاهب متضاد آیا دلیلی جز بزرگواری حضرت عبدالبهاء دارد؟ آیا بی انصافی نیست به جای بزرگداشت شخصیتی که توانسته بود احترام و عشق تمام این افراد و گروهها را به خود جلب نماید، حضور نمایندگان انگلستان را نشانه شیفتگی ایشان به غرب بدانیم؟

شرق و غرب است که شیفته عبدالبهاست.

کافی است نویسنده محترم چشم انصاف بگشاید.



اعتماد و فاقد اعتبار است. با این مقدمه به بررسی مختصر مدارک ساواک که آقای نیکبخت ارائه کرده اند می پردازیم.

در صفحه ۲۱۵-۲۱۶ فصل نامه افسوس خورده اند که راجع به تاریخ و کم و کیف دقیق فعالیت های بهائیان در نقشه ده ساله شان (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ه ش) گزارشی در دست نیست! حال آن که در دست بوده و هست! اگر ایشان محقق واقعی و غیر بهائی ستیز بودند و بجای آن که فقط دل به اسناد ساواک خوش کنند سری نیز به کتب و آثار و نشریات و سایت های بهائی می زدند، مقادیر زیادی اطلاعات مفید و صحیح و راست می یافتند تا پژوهشان مستند و معتبر شود! جالب آن که حتی ایشان می توانستند به دوستان بهائی ستیز خود در جام جم مراجعه کنند و بسیاری نشریات بهائی در این خصوص را نزد ایشان ببینند! چه که همان طور که می دانند جام جم در ویژه نامه ۲۹ خود علیه دین بهائی از نشریات مزبور بارها استفاده کرده است!

حضرت ولی امرالله و هیأت ایادی ایشان پس از صعود (وفات) ایشان، راجع به کم و کیف نقشه ده ساله مزبور اطلاعات دقیقی در اختیار جامعه بهائی و جهانیان گذاشته اند که بنده آدرس بعضی از آنها را در یادداشت آتی تقدیم دوست عزیز آقای نیکبخت می نمایم تا تحقیقی دوباره کنند و تأسف گذشته نخورند!^{۲۵۷} اما نکته جالب این است که آقای نیکبخت به نقل از گزارش های ساواک اعتراف کرده اند نقشه ده ساله مزبور «با موفقیت توأم بوده است» و این دقیقاً همان نکته ای است که ردیه نویسان بهائی ستیز قبلاً و حتی الان سعی در انکار و پنهان کردن آن داشته و دارند. ایشان همچنین نوشته اند: «در این مقطع ده ساله تحولات بسیاری روی داد که بی ارتباط با گسترش و بسط نفوذ فعالیت های این فرقه نبود. چه بسا بخشی از اهداف نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) در سال ۴۱ را باید پاسخی به این تحولات تلقی کرد.»

در اینجا باید به دوست عزیز آقای نیکبخت عرض کند مطلب اخیرشان درست است، با این توضیح که مرحوم خمینی در سال ۱۳۴۲-۱۳۴۱ بیشتر حملاتش مربوط به بهائیان بود تا رژیم پهلوی و اساساً ضدیتی نیز با رژیم مشروطه نداشت.^{۲۵۸} به نطق های وی که در مجلدات کتاب صحیفه نور هست مراجعه کنید تا دریابید ایراد او به شاه نیز این بود که فکر می کرد شاه دارد تعالیم بهائی را پیاده می کند! حال آن که فقط شاه نبوده و نیست که به سمت تعالیم بهائی در حرکت بوده و هستند، بلکه جهانیان به سوی این تعالیم در

دسته گل نهم مربوط به مقاله هشتم فصل نامه ۱۷

مقاله هشتم فصل نامه ۱۷ را آقای رحیم نیکبخت، کارشناس مرکز اسناد انقلاب اسلامی و پژوهشگر تاریخ معاصر آذربایجان، با عنوان «فعالیت بهائیان در آذربایجان به روایت اسناد»، در صفحات ۲۱۴-۲۲۳، به ضمیمه ۲۴ سند که عکس آنها در صفحات ۲۲۳-۲۲۹ گذاشته شده، نوشته اند. مقاله ایشان عمده^{۲۵۹} ارائه فتوکپی اسناد ساواک است. مقاله ایشان در حقیقت بازنویسی تا حدی محتاطانه تر از نظر لحن و عبارات - قسمت هائی از کتاب «جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات»، تألیف خود ایشان است.^{۲۶۰}

عمده منابع مقاله ایشان^{۲۶۰}، چنانکه ذکر شد اسنادی منتسب به ساواک در خصوص فعالیت بهائیان در آذربایجان می باشد. ایشان کوشیده اند به قول خودشان از روی اسناد مزبور فعالیت های متنوع بهائیان مربوط به نقشه های ده ساله و نه ساله در آذربایجان را بررسی نمایند، و چنین ادعا نموده اند که، «ارتباط مستقیم و غیرمستقیم بهائیان با بیگانگان، نقش و تأثیر آنان در سیاست های ضد اسلامی عصر پهلوی چون کشف حجاب و سیطره اقتصادی بر ارکان جامعه، تسلط عوامل بهائی در تشکیلات اداری و سیاسی - نظامی ایران از مسائل مهم و قابل بررسی این فرقه سیاسی است. اما آذربایجان در فعالیت های برنامه های بهائیان از اهمیت زیادی برخوردار بوده است.» (ص ۲۱۵ فصل نامه ۱۷)

از آنجا که در کتب و سایت های بهائی و از جمله در همین جوبیه و نیز در پاسخ به ویژه نامه ۲۹ جام جم که کل آن در سایت ولوله در شهر موجود است،^{۲۶۱} تهمت ارتباط با بیگانگان و نیز ضد اسلام بودن بهائیان جواب داده شده، در اینجا صرفاً به بررسی اسناد ارائه شده از ساواک می پردازیم تا معلوم شود که از این اسناد نیز مدعای آقای نیکبخت قابل اثبات نیست و نمی توان از آن نتیجه گرفت که بهائیان ضد اسلام و مرتبط با بیگانگان اند. چه که اساساً چنان که در همین جوبیه، از جمله در قسمت «دسته گل دوم مربوط به مقاله اول» با عنوان «بهائیت، رژیم پهلوی ومواضع علما» از حجت الاسلام روح الله حسینیان و یادداشت های مربوط به آن ذکر شد، اسناد ارائه شده از ساواک پس از انقلاب مخدوش و غیر قابل



ولوله در شهر ۲

حرکت اند، چه که روح عصر و درمان بشر است. اما البته تمام ایشان ناخواسته و بدون توجه به اصل این تعالیم در آثار و کتب بهائی چنین می کنند و برای همین است که فقط ظاهر اقدامات ایشان شباهت هائی به تعالیم بهائی دارد والا عین آن نبوده و طرح ناقصی از بعضی وجوه تعالیم مزبور است.

آری در کتب آسمانی قبل و نیز در قرآن و احادیث هست که وقتی موعود جمیع ادیان ظاهر می شود، علمای ادیان قبل - بخصوص علمای اسلام - علیه آن و تعالیمش قیام خواهند کرد و لذا نه تنها قیام امثال آقای خمینی علیه تعالیم بهائی طبیعی است، بلکه خود تحقق بعضی از پیشگویی های حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع) نیز هست. برای نمونه در این مورد ملاحظه ترجمه بعضی احادیث در صص ۳۰ و ۴۳ کتاب «مفتاح الابواب» که یکی از کتب معروف ردیه علیه دین بهائی است و آقای حسن فرید گلپایگانی که ایشان نیز از مخالفان این آئین هستند آن را ترجمه کرده اند، ۲۰۹ مزید تبصر است. از جمله ائمه اطهار فرموده اند: «تمام ادیان و مذاهب را از میان مردم برمی دارد تا جز دین خالص، دینی و مذهبی در عالم باقی نماند... پس بدعتی را نمی گذارد مگر آنکه آن را زائل و باطل کند...»، «... در زمان وی جز دین خالص از رأی و نظر، باقی نخواهد ماند؛ در غالب احکامش با آراء علما مخالفت می کند؛ به این جهت آنان از آن آقا ملول می شوند، زیرا خواهند دانست که بساط اجتهاد آنان در هم پیچیده می شود.»

آقای نیکبخت در صفحه ۲۱۶ با توجه به دو سند شماره ۱ و ۲ می خواهد اثبات کند بهائیان چنان مشغول تبلیغ و فعالیت بوده اند که اعتراض بعضی وعاظ را برانگیخته اند، ولی چون در «مراکز حساس کشور» نفوذ دارند، مسئولین سعی کرده اند برای «جلوگیری از هرگونه اقدامات مخالف آسایش اهالی کشور» جلوی تحریکات مزبور را بگیرند! حال آن که در سند شماره ۳ رئیس شهربانی های آذربایجان شرقی طی ابلاغ و دستوری به شهربانی های تابعه و کلانتری ها از جمله از دین بهائی طوری یاد می کند که نه تنها مثبت نظر آقای نیکبخت مبنی بر نفوذ بهائیان در مراکز حساس نیست، بلکه گویای مخالفت آن مراکز با آئین بهائی نیز هست.

از جمله: «اخیراً فعالیت فرقه بهائی افزایش یافته و عمال و مبلغین آن فرقه از طرق مختلف در اغفال و گم راه کردن مردم مشغول فعالیت می باشند لذا مراتب به [وزارت] کشور و سازمان اطلاعات و امنیت کشور منعکس گردید. در پاسخ اعلام داشته اند با

توجه به اصل بیست و یکم قانون اساسی، انجمن ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و محل نظم هستند ممنوع می باشد. علی هذا لازم است با توجه به امریه صادر شده [از سوی] وزارت کشور به نحو مقتضی با همکاری ساواک محل از فعالیت مضره و تظاهر[ات] فرقه مذکور جلوگیری و نتیجه را گزارش نمایند.»

نکته عجیب در استنتاج آقای نیکبخت از سند فوق این است که بلافاصله پس از آن نتیجه گیری کرده اند: «این ابلاغیه که از تهران صادر شده بود، به احتمال زیاد نمی تواند بی ارتباط با مبارزه روحانیان به رهبری امام خمینی با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی باشد که در آن رژیم شاه تلاش می کرد نوعی رسمیت غیر مستقیم به فرقه بهائیت ببخشد.» حال آن که در سند مزبور صریحاً ذکر عدم رسمیت دین بهائی و مضر بودن فعالیت های آن و ممنوعیت اجتماعاتی شده که محل نظم و مولد فتنه دینی و دنیوی هستند! ظاهراً حواس آقای نیکبخت شاید به این جهت پرت شده است که متوجه اند دیانت بهائی از آن زمان تا حال، علیرغم مبارزه روحانیت و آقای خمینی قبل و پس از انقلاب، رشد زیادی داشته و لذا نگران اند که مبادا این رشد منجر به رسمیت این آئین ایرانی در زادگاه خود نیز بشود!

از این نیز می گذریم که آقای نیکبخت در متن سند فوق به کلمه «تظاهرات» الف و ت ای جمع افزوده اند تا با ایجاد کلمه «تظاهرات» که بکلی معنای دیگری را به ذهن خواننده القاء می کند، فعالیت تبلیغی بهائیان را تظاهرات وانمود کند و به این واسطه اقدامات وعاظ مزبور و تحریک نفوس توسط ایشان را که در حقیقت بیشتر شبیه تظاهرات بوده تا اقدامات تبلیغی بهائیان، مستور دارد. ۲۶ و از این نیز می گذریم که ساواک نیز عیناً مانند هر وزارت اطلاعات دیگری - و از جمله وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی - صرف نظر از این که موضوع مربوط به بهائیان باشد یا دیگران، به قول سند مزبور سعی در «جلوگیری از هرگونه اقدامات مخالف آسایش اهالی کشور» داشته و نمی خواسته مثلاً تحریک وعاظ مزبور سبب اغتشاش شود. اما برای تکمیل دلیل در خصوص عدم همراهی ساواک با بهائیان یا به قول آقای نیکبخت «رعایت حال بهائیان»، باید توجه کرد که اگر ادعای آقای نیکبخت درست باشد، ساواک بدقت بهائیان را کنترل نمی کرد و دست گروه های ضد بهائی از جمله حجّتی را در مخالفت با ایشان باز نمی گذاشت.



نداشته و بطور کلی دارای جنبه جهانی است و هم اکنون نیز در بعضی از ممالک آفریقا- آسیا- اروپا و آمریکا در دست اجرا بوده و کلیه این فعالیت ها نیز به وسیله (بیت العدل اعظم الهی در عکا) رهبری می شود. و تشدید فعالیت فرقه بهائی ایران در ماه های اخیر نیز به علت اجرای این نقشه می باشد که تا ۸ سال دیگر به همین وضعیت باید ادامه داشته باشد.

بنابراین بهائیان دنیا از جمله ایران به حکم دینشان مأمور بوده و هستند ندای آئین جدید الهی را به گوش همگان در همه قارات و بین همه انسان ها از هر دین و مذهب و رنگ و نژاد برسانند و این نباید توسط امثال آقای نیکبخت سوء تعبیر و تحریف گردد. آنچه ایشان نوشته اند جز این معنی ندارد که مخالف دین بهائی هستند و مایل نیستند در هیچ جای دنیا رشد کنند، حال آن که این امر محال است. چه که تبلیغ و رشد، فقط مختص به دین بهائی و بهائیان نیست، بلکه شامل همه ادیان و پیروان آنها در طول تاریخ می شود. در این صورت اگر ایشان اقدامات تبلیغی بهائیان را گناه و جرم می شمارند، در این جرم همه ادیان و پیروانشان شریک اند! پاسخ ایشان بر اساس قران مجید این است که: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ، فَأَمَنَّا» (آل عمران، ۱۹۰: ای پروردگارا ما همانا شنیدیم نداکننده ای ندا می کرد از برای ایمان که بگروید به پروردگارتان، پس گرویدیم). و نیز: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَقْمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ قَبْلُ؟!» (مائده، ۵۹: ای اهل کتاب آیا جز آن که ما به خدا و آنچه بر ما و آنچه در قبل از کتب آسمانی نازل شده ایمان آورده ایم چیز دیگری موجب کینه و انکار شما بر ماست؟!)

این طبیعی است که وقتی دینی جدید از طرف خداوند برای انسان ها می آید، پیروان آن مأمور به رساندن پیام آن دین به همه می شوند، والا اگر چنین نباشد، ظهور انبیاء و مریدان آسمانی خدای ناکرده بیهوده و لغو خواهد بود! در این صورت ایراد امثال آقای نیکبخت به پیامبران بر می گردد که چرا از طرف خدا ظاهر شده و می شوند! حضرت بهاء الله پاسخ این ایراد را خطاب به علمای اسلام چنین می فرمایند:

به علماء از قول بهاء بگو ما به زعم شما مقصریم، از نقطه اولی [حضرت باب] رُوح ما سِوَاهُ فِدَاهِ چَه تَقصیری ظاهر که هدفِ رِصاصش [گلوله سربی] نمودید. نقطه

از جمله در این خصوص، در جلد اول کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، با عنوان «خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست»، چاپ پنجم، پائیز ۱۳۷۱، ص ۳۷۴ آمده، آقای فردوست دوست و محرم چهل ساله محمد رضا شاه پهلوی، «رئیس دفتر ویژه اطلاعات» و «بازرسی» شاه و ناظر بر ساواک، چنین گفته: «یکی از فرقه هایی که توسط اداره کل سوم ساواک به دقت دنبال می شد، بهائیت بود. شعبه مربوطه بولتن های نوبه ای (سه ماهه) تنظیم می کرد که یک نسخه از آن از طریق من (دفتر ویژه اطلاعات) به اطلاع محمد رضا [پهلوی] می رسید. این بولتن مفصل تر از بولتن فراماسونری بود... باید اضافه کنم که در ساواک فردی که مسئول بهایی گری بود در تمام ۱۲ سالی که من در ساواک بودم همین سمت را داشت و بعدها هم در همین سوژه کار می کرد و لذا در کار خود متخصص درجه اول شده بود. او روحیه ضد بهایی شدید داشت.»

در صفحات ۲۱۷ تا آخر مقاله به اقدامات بهائیان در نقشه نه ساله پرداخته شده و آقای نیکبخت در این قسمت نیز اسناد راست و دروغ ساواک را به میل خود تفسیر کرده اند! در سوء نیت ایشان در تحلیل اسناد مزبور همین بس که ایشان عمداً از جنبه جهانی بودن نقشه مزبور با اهداف تبلیغ همه نفوس در سراسر جهان به دیانت جدید خداوند ذکری نمی کنند، و می خواهند القا کنند نقشه مزبور نقشه ای بوده ضد اسلامی و ضد ایرانی! حال آن که در عکس و فتو کپی سند شماره چهار این حقیقت مذکور است و آقای نیکبخت عمداً آن را در مقاله شان نیاورده اند!

از جمله در سند مزبور است:

فرقه بهائی به منظور افزایش تعداد معتقدین و سازمان های تبلیغاتی و مسلکی مربوطه به خود در سرتاسر جهان، نقشه های چندین ساله ای تهیه نموده که یکی پس از دیگری به مرحله اجرا گذاشته می شود... یکی از این نقشه ها که به مدت ده سال و موسوم به (نقشه بدیعه جهاد کبیر اکبر الهی) بوده در اواخر سال ۱۳۴۲ با موفقیت به پایان رسیده و اکنون نیز در دنباله نقشه قبل، طرح دیگری موسوم به (نقشه جلیله ۹ ساله) در دست اجراست که از سال ۱۳۴۳ آغاز شده است. این طرح که دارای هدف های جهانی متعددی است بسیار مورد توجه محافل بهائی در سرتاسر گیتی بوده... در خاتمه به عرض می رساند این نقشه ۹ ساله اختصاص به ایران



ولوله در شهر ۲

اولی مقصر، از خاتم النبیین روح العالمین له الفداء چه تقصیری باهر که برقتلش مجلس شورا ترتیب دادید. خاتم النبیین مقصر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید. حضرت مسیح به زعم باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذبی و افترا بی آشکار که بر کذبش گواهی دادید. حضرت کلیم به زعم باطل شما کاذب و مقصر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید. اگر بگویید ما آن نفوس نیستیم، می گوییم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال.^{۲۶۱}

و در لوح ناپلئون سوم نیز چنین می فرماید:

قَدْ اِسْتَدَّ عَلَيْنَا الْاَمْرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَلْ فِي كُلِّ سَاعَةٍ اِلَى اَنْ
اَخْرَجُونَا مِنَ السَّجْنِ وَاَدْخَلُونَا فِي السَّجْنِ الْاَعْظَمِ [= عِكَا
[يَطْلُمُ النَّبِيْنَ. اِذَا قِيلَ بِاَيِّ جُرْمٍ حُسِبُوا قَالُوا اِنَّهُمْ
اَرَادُوا اَنْ يَجِدُوْا الدِّيْنَ. لَوْ كَانَ الْقَدِيْمُ هُوَ الْمُخْتَارُ
عِنْدَكُمْ، لِمَ تَرَكْتُمْ مَا شَرَعَ فِي التَّوْرَةِ وَاَلْاِنْجِيْلِ؟ يَبْنُوْا
بِاَقْوَمٍ لَعَمْرِي لَيْسَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنْ مَحِيصِي. اِنْ كَانَ هَذَا
جُرْمِي قَدْ سَبَقْنِي فِي ذَلِكَ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ وَ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّوْحُ [حضرت مسیح(ع)] و مِنْ قَبْلِهِ الْكَلِيْمُ. وَاِنْ كَانَ
ذَنْبِي اِعْلَاءَ كَلِمَةِ اللهِ وَاِظْهَارَ اَمْرِهِ فَاَنَا اَوَّلُ الْمُذْنِبِيْنَ، لَا
اُبَدِّلُ هَذَا الذَّنْبَ بِمَلَكُوْتِ مَلِكِ السَّمَوَاتِ وَاَلْاَرْضِيْنَ...
كُلَّمَا اَرْدَادَ الْبَلَاءَ زَادَ الْبِهَاءُ فِي حُبِّ اللهِ وَاَمْرِهِ بِحَيْثُ مَا
مَنْعَنِي مَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ جُنُوْدِ الْغَافِلِيْنَ. لَوْ يَسْتَرْوِيْنِي فِي
اَطْبَاقِ التَّرَابِ يَجِدُوْنِي رَاكِبًا عَلَيَّ السَّحَابِ وَاَعْيَا اِلَيَّ
اللهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيْرِ. اِنِّي قَدِيْتُ بِنَفْسِي فِي سَبِيْلِ اللهِ وَاَنْتَ
اَسْتَأْتِقُ الْبَلَايَا فِي حُبِّهِ وِرْضَائِهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا اَنَا فِيهِ مِنْ
الْبَلَايَا اَلَّتِي مَا حَمَلَهَا اَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِيْنَ.^{۲۶۲}

و در لوح خطاب به پاپ پی نهم می فرماید:

جَسَدِي يَشْتَأِقُ الصَّ لَيْبَ وِرْأَسِي يَنْتَظِرُ السَّنَانَ فِي
سَبِيْلِ الرَّحْمَنِ لِيَطْهَرَ الْعَالَمَ عَنِ الْعِصْيَانِ.^{۲۶۳} (جسد من
مشتاق صلیب است و سرم منتظر سر نیزه ها در سبیل
خدای رحمان تا اینکه عالم را از عصیان پاک کند.)

بنابراین طبق آنچه ذکر شد بهائیان به حکم خداوند
مأمور به تبلیغ عقایدشان بوده هستند، اما در این مسیر و در روش

تبلیغ خود نکات مهمی را نیز را در نظر دارند که دانستنش برای
خوانندگان عزیز مفید خواهد بود و شبهات و سوء تلقیناتی را که آقای
نیکبخت در مقاله خود ایجاد کرده اند از بین خواهد برد. در این
خصوص مرکز جهانی بهائی بیانیه ای را مورخ ۲۸ فوریه ۲۰۰۸ با
عنوان «اطاعت از حکومت و تبلیغ امرالله» صادر فرموده اند که ترجمه
آن را در زیر می آورد تا روشن شود که اسناد جعلی و غیر جعلی ساواک
از جمله اسنادی را که آقای نیکبخت در مقاله خود آورده اند - چقدر
مخدوش و غیر معتبر و بعضاً حتی دروغ می تواند باشد و ادعاهای
آقای نیکبخت بر اساس اسناد مزبور عکس حقایقی است که در بیانیه
زیر آمده است.

قسمتی از ترجمه ای از بیانیه بیت العدل اعظم درباره اطاعت از

حکومت و تبلیغ امرالله

۲۸ فوریه ۲۰۰۵

(از مرکز جهانی بهائی)

حکومت، به عنوان سیستمی برای تداوم رفاه و ترقی
منظم جامعه بشری، به مهر تأیید الهی مزین است. تأکید بر
ضرورت همیشگی حکومت از جمله ویژگی های بارز آئین
بهائی است. حضرت بهاء الله اهمیت حکومت را در کتاب
مستطاب اقدس و تعدادی از الواح معروف خود، صریحاً
تأکید فرموده اند. آن حضرت با بیان «فی الحقیقه زمام
حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت
است» شکی بجا نمی گذارند که «حق چنین خواسته و
چنین مقدر فرموده...». در مقام دیگری می فرماید: «... آنچه
امروز لازمست اطاعت حکومت...» است. ولی ضامن
موفقیت يك دولت، از يك سو میزان عدالتی است که در
خدمت به مردم اعمال می کند و از سوی دیگر، وفاداری و
تبعیتی است که مردم به آن حکومت نشان می دهند.
حضرت عبدالبهاء در توضیح دو جانبه بودن حقوقی که در
این جا به آن اشاره شده است، می فرماید: «حکومت



ولوله در شهر ۲

رعیت پرور واجب الاطاعتست و اطاعتش موجب قربت عدل الهی.»

حضرت ولی امرالله می فرمایند که مفهوم بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا در مورد این وظیفه، «اطاعت از حکومت قانونی وقت، علی رغم نوع آن» می باشد. ولی معهداً این اطاعت، با وجود تأکیدات شدید در آثار مبارکه، جنبه مطلق ندارد. در یکی از دستخط هایی که به دستور حضرت ولی امرالله به زبان انگلیسی نوشته شده است و ترجمه آن اینجا نقل می گردد، می فرمایند که احباً «نباید در تحت هیچ شرایطی، اجازه دهند که معتقدات عمیق دینی آنان توسط هیچ مرجع دولتی مورد تجاوز و تهاجم قرارگیرد.» احبای عزیز الهی در این مورد باید «تفاوتی بنیادی و مهم» بین مسائل روحانی و اداری قائل شوند. در تویقی صادر از کلک مطهر حضرت ولی امرالله به زبان انگلیسی این تفاوت تشریح شده که ترجمه ای از آن چنین است: «اگر چه وظایفی که جنبه روحانی دارد مقدس و تحفظی ناپذیر است و بنا بر این نمی تواند مورد مصالحه قرار بگیرد، ولی مسائل اداری ثانوی و انعطاف پذیر است و نتیجتاً می توان آن را قربانی اطاعت قوانین حکومت نمود.» بیان حضرت بهاء الله در کتاب عهدی که در آن تفاوت بین قلمرو قدرت ملوک و عرصه امور الهی را روشن فرموده اند موجب تیز بینی و افزایش آگاهی شخص نسبت به ماهیت تفاوت حساسی که بهائیان موظف به تشخیص آن هستند، می شود. در این مقام، جمال مبارک امور دنیوی را به سلاطین و ملوک محول فرموده «قلوب را» به نفس مظهر ظهور کلی الهی اختصاص می دهند.

قلب انسان محل ظهور ایمان و تجلی گاه حقایق رحمان است. آمادگی برای اعتراف به تعهدات روحانی و ابراز ایمان به عنوان وسیله ای برای آگاهی دیگران از اعتقادات خصوصی شخص، نشانه صداقت و شرافت فرد است. هیچ حکومت و یا مرجع قدرتی نباید به خود اجازه دهد و یا امکان آن را داشته باشد که یک چنین حق طبیعی انسانی را پایمال نماید.

ایمان احساسی باطنی و آکنده از اشتیاق برای جلوه نمودن در قالب کلام و عمل می باشد. تبلیغ این دورا به هم می آمیزد. تبلیغ که به عنوان «افضل» اعمال از جانب حق توصیف شده از جمله وظایف روحانیست که هر فرد بهائی در آثار مبارکه، به انجام آن موظف شده است. بدین ترتیب، تبلیغ امری وجدانی و به طور قطع جاذب تأییدات روح القدس است. پیروان حضرت بهاء الله که به انجام وظیفه ای این چنین بنیادی برای ابراز ایمان اشتغال دارند، آن را مجرائی برای وصول عنایات الهی و پاداش ربانی که آرزوی هر فرد آگاه است می دانند. تحت تأثیر قوه محرکه این آگاهی روحانی، هر فرد بهائی وجداناً حق ابراز عقیده خود را، چه از طریق اظهار و اقرار و چه ارائه آن به دیگران، به دور از دخالت هر مرجع قدرت دنیوی، محفوظ و مسلم می داند. این درک و آگاهی موجب شد که هزاران روح پاک از نیاکان روحانی ما در ایران، در مقابل تهدید، نثار جان شیرین را به تبری دین و یا ممنوعیت ابراز عقیده ترجیح دادند. همین درک در جامعه مظلوم بهائی ایران امروز نیز حکمفرما است.

مسأله دفاع از تقدس اعتقادات مذهبی در مقابل مداخله خود سرانه مراجع دنیوی، تاریخی طولانی از کشمکش های پیروان جوامع مختلف مذهبی در ادوار گذشته دارد. به دنباله دستاوردهای این مجهودات، سنت آزادی تبلیغ عقیده بوجود آمد، آن گونه آزادی که بهائیان نیز خود را مستحق آن می دانند. خوشبختانه، قوانین مدنی بسیاری از کشورها، استحقاق بهائیان را در دارا بودن این حق آزادی محتوم می شمارد؛ به علاوه، این حق از طریق منشور بین المللی حقوق بشر - عهد نامه بین المللی حقوق سیاسی ومدنی - نیز تأیید شده و در کشورهایی که آن را امضاء نموده اند من جمله بعضی ممالک اسلامی، حکم قانون را دارد. ماده ۱۸ این عهد نامه می گوید:

«هر فرد حق آزادی فکر، وجدان و مذهب را دارد. این حق شامل آزادی داشتن و یا انتخاب دین و عقیده و آزادی ابراز آن، چه انفرادی و یا دسته جمعی و چه خصوصی و یا عمومی، از طریق عبادت، رعایت آن در زندگی روزمره و تعلیم آن به دیگران می باشد.»



ولوله در شهر ۲

در حالی که این عهدنامه بین المللی دامنه وسیعی برای استفاده افراد از حق تبلیغ عقاید مذهبی خود، ارائه می دهد، بهائیان بر طبق تعالیم حضرت بهاء الله، نمی توانند عقاید خویش را بر دیگران تحمیل نمایند و یا با استفاده از هیچ نوع تهدید و یا ارائه انگیزه های مادی، مردم را به تعویض دین تشویق کنند. تعالیم بهائی که حق افراد را برای تحریر حقیقت محترم می شمارد و عقاید متحجر مذهبی را رد می کند، پیروان خود را هشدار می دهد تا مراقب باشند اصولی را که خود در ترویج آن کوشا هستند، به مخاطره نینکنند و از رفتار تعصب آمیز کاملاً بپرهیزند...

با این توضیحات ذکر این مطلب درص ۲۱۸ که بهائیان برای کمک به نقشه نه ساله تبلیغی خود اتفاق مال کرده اند و یا خانه ای در شهری خریده اند و یا به فکر تبلیغ عشایر و ایلات بوده اند، و یا در مراکز فرهنگی و آموزشی نیز تبلیغ نموده اند ایرادی نا وارد و مضحک است، چه که همه پیروان ادیان همین کار را می کنند! این دلیل نمی شود که چون آقای نیکبخت و امثال ایشان دیانت بهائی را قبول ندارند و دائم به فکر ستیزه با آن بوده و هستند، حق ایمان و تبلیغ دین از بهائیان سلب شود! و آنچه در باره «وضع چهریق و املاک امری» آن در همان صفحه ذکر شده به این جهت است که چهریق محل زندان حضرت باب بوده است که برای بهائیان از نظر مذهبی دارای ارزش و تقدس است و این طبیعی است که اماکن مقدس هر دینی که مخصوص زیارت پیروان آن است تحت تملک و رسیدگی و احترام ایشان باشد.

در صفحه ۲۱۹-۲۲۰ فصل نامه آقای نیکبخت به نقل از اسناد ارائه شده نوشته اند: «در گزارش دیگری به شگرد استفاده از دختران و زنان برای تبلیغ بهائیت اشاره شده است که در دانشگاه و اداره آموزش و پرورش به کار می رفته است...». صرف نظر از اصطلاح «شگرد» که در سند مزبور وجود ندارد و آقای نیکبخت خود بهتری می داند چرا آن را به کار برده اند^{۲۶۴}، باید گفت در آئین بهائی زنان و مردان همگی به خدمات معنوی و انسانی و تبلیغ دینشان می پردازند. اگر آقای نیکبخت می نوشتند اشکال آن چیست، آن وقت می شد جوابی نیز در این خصوص تقدیمشان داشت! اگر چه اعتراف ایشان در صفحه ۲۱۹ قابل توجه است که نوشته اند: «چون

فعالیت بهائیان برنامه ریزی شده و به دقت انجام می گرفت، اهداف مورد نظرشان نیز محقق می شد»، اما این که در صفحه ۲۲۰ نوشته اند بهائیان برای کودکان خود «مکتب تعلیم بهائیت» نیز دایر کرده بودند، تعجب انگیز است!

عجیب تر از آن، این که در همان صفحه ۲۲۰ نوشته اند بهائیان در سال ۱۳۵۲ کتاب های ضد اسلامی در تبریز توزیع می کرده اند! حال آن که تنها مثبت اسلام بجز خود مسلمین بهائیان اند و بقدری در این خصوص مطلب نگاشته اند، که هرگونه ذکر اضافی در این خصوص در این مقال بی مورد است و طالبان می توانند به سایت های نقطه نظر و ولوله در شهر مراجعه نمایند. اینک بر همگان روشن شده است که وقتی بهائی ستیزان صحبت از انتشار کتب یا جزوات ضد اسلامی توسط بهائیان می کنند، در حقیقت منظورشان جزوات و کتب تبلیغی بهائی است که در آن ذکر آمدن دین جدید بهائی شده است و نه چیزی دیگر، و همین است که ایشان چون آن را نمی پسندند، چنان تعبیر می کنند! بهائیان نه تنها ضد اسلام کلمه و یا حرفی ننوشته اند و نخواهند نوشت، بلکه بعضاً بهترین آثار را در خصوص اسلام نوشته اند.^{۲۶۵}

کار با مزه و جالب آقای نیکبخت این است که در صفحه ۲۲۱ طی محاسبه ای جالب مخارجی را که بهائیان از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ صرف تبلیغ کرده اند، با ملاک قرار دادن مقدار مصرفی در تبریز، سیصد میلیون تومان تخمین زده اند! خوب است خوانندگان عزیز خود سری به صفحات مزبور بزنند و طرز محاسبه ایشان را نیز ملاحظه فرمایند!

اما آنچه در صص ۲۲۱-۲۲۲ تحت عنوان «ارتباط با بیگانگان» نوشته اند علاوه بر این که تکراری است و پاسخ آن بارها داده شده، سه مدرک شماره ۲۲ تا ۲۴ ارائه شده در اثبات آن نیز بسی مخدوش و جعلی و دروغ است. سند ۲۲ که به لحن ردیه های ضد بهائی تهیه شده، چه جعلی به حساب آید و چه غیر جعلی در هر صورت مخالف فرضیات آقای نیکبخت است. چه که اگر جعلی باشد بدیهی است تحقیق و پژوهش بر اساس اسناد جعلی بی اعتبار است؛ و اگر جعلی هم نباشد گویای ضدیت ساواک با دین بهائی و پیروان آن است که در این صورت نیز فرضیه آقای نیکبخت مبنی بر نفوذ بهائیان در رژیم پهلوی باطل می گردد. ذکر تبعید آیت الله قاضی طباطبائی نیز بلا فاصله پس از آوردن سند مزبور در ص ۲۲۱ و بیان این که «پس از تبعید وی در تبریز شایع می شود که تبعید وی به خواست بهائیان و



ولوله در شهر ۲

یهودیان انجام گرفته»، طبق همان سند که مطالبش ضد بهائی است و نیز همان طور که خود ایشان نوشته اند، شایعه ای بیش نبوده و صحت ندارد، و آلا بهائیان در تبعید احدی کوشا نبوده اند بلکه در برابر ستم بعضی علما به ایشان، به جبل صبر و توکل تمسک جسته اند. همچنین پس از انقلاب بارها درست یا غلط ادعا شده که تبعید و حبس بعضی از علما به خاطر مخالفت با رژیم پهلوی بوده است و نه به خاطر بهائیان و بدیهی است که هر حکومتی برای حفظ تاج و تخت خود، ممکن است مخالفینش را حبس و تبعید هم بکند. پس ربط دادن دو مطلب مزبور، نوعی خلط مبحث و استنتاج غیر معتبر است.

در دو سند شماره ۲۳ و ۲۴ نیز مطالبی است که صحیح نمی باشد. در سند ۲۳ آمده: «طبق اطلاع اخیراً شخصی بنام شهرام عیسی خانی دانشجوی سال اول ریاضی دانشکده علوم دانشگاه آذربایادگان در کلاس سایر دانشجویان را به قبول مسلک بهائیت تشویق و چنین اظهار می دارد که دولت شوروی و انگلیس مخفیانه به بهائیان پول می دهد تا کمیته بهائیان را تقویت کنند ما نیز افراد بهائی بویژه اشخاصی را که به این مسلک پیوندند از نظر تأمین مسکن و هزینه زندگی حمایت و کمک می کنیم.» و در سند ۲۴ آمده است: «طبق اطلاع اخیراً دانشجوی سال اول رشته ریاضی شهرام عیسی خانی که بهائی می باشد سایر دانشجویان دانشگاه آذربادگان را به پیروی از مسلک بهائیت تشویق نموده و اظهار می دارد که به ما از کشورهای انگلیس و شوروی جهت تشکیل کمیته بهائیت کمک مادی می شود.»

آقای نیکبخت با آوردن دو سند مزبور ادعا کرده اند، «ارتباط بهائیان با کشورهای بیگانه موضوعی قابل کتمان نیست بویژه موقعی که ایشان از قدرت، نفوذ و موقعیت خوبی در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار بودند و خود به این ارتباط افتخار می کردند.» و پس از آوردن دو سند می نویسند: «در ارزیابی گزارش فوق (منظور سند ۲۳) قید شده که «قابل بررسی است»، اما در خلاصه شده گزارش فوق که به ریاست اداره اطلاعات شهرستانی کل کشور و ریاست ساواک استان ارسال شده است، در ارزیابی گزارش چنین قید شده است: «تبلیغ صحت دارد.» صرف نظر از این که در عکس سند ۲۴ مشهود است که روی متن تاپیی «قابل بررسی است» خط زده شده و دستنویس شده که «تبلیغ صحت دارد»، و صرف نظر از این که در صورت صحت آن هم از کجا معلوم که موضوع تبلیغ فقط تأیید شده باشد و نه ذکر کمک انگلیس و شوروی به بهائیان، این

سؤال مطرح است که چگونه می شود دو کشور رقیب انگلیس و شوروی کمونیست به بهائیان کمک کرده باشند؟! و اگر بر فرض محال چنین هم بوده باشد، آیا معقول بوده است فرد بهائی مزبور خبر مزبور فاش سازد؟! فاش سازد؟! فاش سازد!؟

اما مهم تر از همه این دلایل آن که ادعای مزبور با مفاد سند شماره ۴ که آقای نیکبخت قبلاً ارائه نموده بکلی مغایر است و می رساند که بهائیان کمک مالی از هیچ کشوری نمی گرفته اند و مخارج خدمات دینی و تبلیغی خود را خودشان فداکارانه و سخاوتمندانه تأمین می نموده اند. در سند مزبور، شهرستانی کل کشور ضمن توضیح نقشه نه ساله گزارش داده است، برای انجام هدف های آن در تاریخ ۸ شهرالرحمة ۱۲۱ مطابق با ۴۳/۴/۱۰ دستخطی از بیت العدل اعظم به کلیه محافل بهائی صادر گردیده که در آن توصیه شده «بهائیان از تأسیسات محلیه از قبیل حظائر قدس و غیره و همچنین کلیه مصالح و احتیاجات محلی و منافع مادی و نفسانی خویش صرف نظر کرده و با اهداء حد اکثر کمک مالی، شخصاً با کمال خلوص نیت در انجام هدف های این نقشه مهم جهانی شرکت نمایند.»

به این ترتیب است که آقای نیکبخت خود پاسخ خود را داده اند و با ارائه سند شماره ۴ ادعای سند شماره ۲۳ و ۲۴ را بکلی زیر سؤال برده اند و صحت اسناد مزبور را خدشه دار ساخته اند و معلوم داشته اند که بهائیان مخارج خود را خود تأمین می کنند و نه از منابع کمک های انگلیس و روس و دیگران.

در آخر پاسخ به مقاله آقای نیکبخت، دو قسمت از مدارک بین المللی حقوق بشر را که پاسخ به اتهامات مشابهی است که ایشان مطرح کرده اند در زیر می آورد و امید است که خداوند به دوستان بهائی ستیز انصاف عنایت فرماید.^{۲۶۶}

بررسی مسأله بهائیان در گروه اعضای منشور، ۱۹۸۲

اولین قطعنامه کمیسیون حقوق بشر بر شرایط حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۸۲ صادر شد. قطعنامه ۱۹۸۲/۲۷ از دبیر کل سازمان ملل درخواست نمود به تلاش خود تا حصول اطمینان از برخورداری کامل



بهایان از حقوق انسانی و آزادی های اساسی ادامه دهد. از آن پس تمام قطعنامه های صادره از کمیسیون درباره این مساله، نگرانی از موقعیت جامعه بهایی ایران را بازگو کرده است.

در این سال مذاکرات و مباحثات کمیسیون تابعه در بیشتر موارد بدون تغییری با نشست پیشین ادامه یافت. با این حال، هیئت نمایندگی ایرانی ادعا می کرد بهایان متهم به جنایات سیاسی بسیاری هستند. این اتهامات مبنی بر ارتباط بهایان با صهیونیسم، پلیس مخفی شاه (ساواک) و نخست وزیر پیشینش هویدا نیاز به مذاکرات بیشتری را ایجاد می کرد. با وجود اینکه هیئت نمایندگی ادعا می کرد یک دسته اسناد و مدارک در مرکز قبلی ساواک کشف شده که شاهدی انکار ناپذیر بر ارتباط بهایان با رژیم صهیونیستی است، هیچ کدام از این مدارک در صورت درخواست کمیسیون تابعه ارائه نشد. اگر هر نوع ارتباط علنی از طرف دیانت بهایی چه با صهیونیسم و چه با پلیس مخفی شاه - ساواک - به صورت انکار ناپذیر ثابت می شد، قطعاً باعث حذف مساله بهایان از دستور کار کمیسیون و کمیسیون تابعه می گشت. نمونه ای که بعداً مطرح شد انجمن ملی مقاومت یا مجاهدین - حزب مقاومت ایران - بود. هر چند که نگرانی از شرایط حقوق بشر مجاهدین چندین بار توسط جامعه جهانی مطرح شد، به محض این که کمیسیون و کمیسیون تابعه فهمیدند روش این حزب استفاده از زور علیه رژیم است، دیگر نامی هم از آنها در مداخلات بعدی نبردند.

شاید اسناد و مدارکی که هیئت ایرانی ادعا می کرد، نشاندهنده ارسال کمک های مالی بهایان به مرکز جهانی بهایی در حیفا بوده باشد. در این صورت، تعجبی نیست که این مدرک ارائه نشد. بر طبق بیانیه ۱۹۸۱ محو تمام تعصبات و تبعیضات دینی و عقیدتی، آزادی اندیشه، وجدان، دین یا عقیده شامل آزادی تاسیس و نگهداری موسسات خیریه و بشردوستانه، همچنین آزادی درخواست یا دریافت کمک های مالی و غیرمالی از افراد و موسسات می باشد. شایان ذکر است که در نظام بهایی، تبرعات (کمک های مالی) را نمی توان از غیر بهایی دریافت داشت و دیگر اینکه این تبرعات کاملاً محرمانه می باشند.

کمک های مالی بهایان صرف نگهداری و زیباسازی اماکن سرزمین مقدس می شود زیرا موسس دیانت بهایی، حضرت بهاءالله، در ۱۸۹۲ در عکا درگذشت. به همین دلیل مرکز جهانی اداری بهایان در نزدیکی عکا، حیفا، واقع شده است. حضرت بهاءالله درحقیقت به فرمان دولت های ایران و عثمانی به آن سرزمین تبعید شده بود. اماکن مقدس بهایان در سرزمینی که ابتدا بخش هایی از خاک امپراطوری عثمانی و سپس فلسطین بوده و حال قلمرو اسرائیل محسوب می گردد قرار دارد.

جامعه جهانی بهایی تاکید می کند که جامعه بهایی ایران زمانی قربانی فشارهای رژیم شاه بوده و ساواک خود یکی از نمایندگان اصلی این آزارها بوده است. مارتین (Martin) در بیان سرکوبی های طولانی مدت و منظم بر بهایان، بر وجود ارتباطاتی میان شاه و پلیس مخفی اش، ساواک، با حجتیه انگشت می گذارد. وی حجتیه را سازمانی تعریف می کند که یکی از چندین وسیله کنترل اجتماعی در دستگاه پهلوی بوده است... ایزاری در سیاست های سرکوب کننده رژیم پهلوی. این ادعا همچنین در برخی نشریات توسط اساتید غیربهایی دانشگاهی نیز ذکر شده است. مثلاً معدل (Moaddel) به فعالیت های انجمن حجتیه مهدویه (معروف به انجمن تبلیغات اسلامی پیش از انقلاب) که نفوذ بهایان را در ایران به حداقل می رسانده اشاره می کند. راهنا و نومانی (Rahnema & Nomani) بر این باورند که شاه به این انجمن ضد بهایی اختیار تام داده بوده تا جولانگاه مطمئنی برای فعالیت های مذهبی خود داشته باشند، در غیر این صورت حجتیه تبدیل به عاملی ضد رژیم می شد. در ۱۹۵۵، شاه که نیاز به حمایت روحانیون را برای قطع نفوذ کمونیست ها (حزب توده) در ایران احساس می کرد، همکاری خمینی را جلب کرده در عوض پذیرفت که چشمش را روی حملات ضد بهایی خمینی ببندد. در لوای این قرارداد، ساواک انجمن تبلیغات اسلامی را تحت این شرایط که انجمن، سازمانی مذهبی باقی مانده دخالتی در سیاست نکند به رسمیت شناخت. کدی (Keddie) نیز عقیده دارد: «شکی نیست که اکثریت قریب به اتفاق ساواکی ها شیعه بودند و ایراد اتهام علیه بهایان عمدتاً بهانه هایی ساختگی برای آزار و شکنجه بود.» نمی توان مساله ارتباط بهایان با ساواک را



ولوله در شهر ۲

که توسط هیئت نمایندگی ایران مطرح شد فقط از ظاهر آن پذیرفت، مخصوصاً که شواهد علمی بسیاری بر نقض این داستان وجود دارد.

مورد دیگری که باید در نظر گرفت قضیه هویدا، نخست وزیر پیشین ایران، و اصرار ایران بر انتساب او به جامعه بهایی است که این تصور برای تعدادی نویسندگان و اکثریت توده ملت ایران نیز وجود دارد. جان سیمپسون در کتاب خود می گوید: «هویدا همیشه بهایی به شمار می رفت زیرا پدرش بهایی بود.» موضع جامعه بهایی در برابر مساله هویدا اینچنین است: پدر بزرگ پدری هویدا بهایی بود اما پدرش پس از طرد از جامعه بهایی به اسلام باز گشت. امیر عباس هویدا، (نخست وزیر سابق) خودش هرگز ادعای بهایی بودن نکرد و نامش نیز هیچگاه در جامعه بهایی ایران ثبت نشده بود. از آنجاییکه مسلمانان کلاً ارتداد (برگشتن از اسلام) را قبول ندارند، پذیرفتن و فهم این مطلب که انسان آزاد است از اعتقاد بهایی یا میراث عقیدتی خود برگردد برایشان سخت است. در هر صورت، حتی اگر هویدا بهایی هم می بود، این به خودی خود نمی تواند دلیلی برای گناهکار قلمداد کردن بقیه بهاییان ایران باشد و نباید آنان را مستحق محرومیت از حقوق انسانی دانست.^{۲۶۷}

بررسی مساله بهاییان در گروه اعضای منشور، ۱۹۸۳

در این سال بود که تشکیلات اداری بهایی در ایران غیرقانونی اعلام شد. این خبر توسط دادستان کل در تاریخ ۲۹ آگوست ۱۹۸۳ در روزنامه کیهان منتشر و در نشست بعدی کمیسیون گزارش شد.

اکنون اگر شخص بهایی بر طبق اعتقاداتش اعمال مذهبی خود را انجام دهد، از جانب ما مشکلی برایش پیش نخواهد آمد، در صورتیکه دیگران را به بهائیت دعوت نکند، تبلیغ نکند، محافل تشکیل ندهد، اخبار را به دیگران نرساند، و فعالیتی در تشکیلات نداشته باشد. ما نه تنها این افراد را اعدام نمی کنیم، بلکه آنها را به زندان

هم نمی اندازیم و آنها می توانند در جامعه کار کنند. اما اگر تصمیم بگیرند در تشکیلات اداری خود فعالیت کنند، این یک جرم محسوب شده و ممنوع است، زیرا چنین تشکیلاتی خصمانه و فتنه جویانه به شمار آمده و چنین افرادی نیز فتنه جو به حساب می آیند.

بلافاصله پس از این اعلان، و بر طبق تعلیم دیانتی بهاییان مبنی بر اطاعت از دولت فرمانروا، تشکیلات اداری بهایی منحل شد. تشکیلات اداری بهایی از آن زمان تا کنون دیگر اجازه بازسازی کامل نیافت و بنابراین جامعه بهایی ایران قریب دو دهه است که از کار افتاده است.

در کمیسیون حقوق بشر، ایران جامعه جهانی بهایی (BIC) را متهم کرده اظهار داشت که فلسفه وجودی این جامعه تنها برای برآوردن فعالیت های تبلیغاتی علیه ایران است. هیئت های نمایندگی دیگر کشورها این ادعا را به هیچ عنوان متقاعدکننده نیافتند و میدان را به دست گرفته به ابراز نگرانی های خود از آزار مذهبی بهاییان ایران پرداختند. خصوصاً آلمان که با مقایسه BIC (جامعه جهانی بهایی) و MKO (سازمان مجاهدین خلق، جبهه مخالف در داخل ایران) میان بهاییان و گروه های سیاسی تمایز قایل شد. آلمان اظهار داشت در حالیکه مجاهدین خلق خود درگیر جنگ داخلی بوده تعداد زیادی از مردم را به قتل رسانده بود، اسناد مربوط به بهاییان نشان می دهد که آنها به خاطر ارتکاب به جنایت شکنجه نشده بودند بلکه جرم آنها تنها اعتقادات مذهبی شان بوده است. نماینده ایران به نمایش پر زرق و برق خود در بستن اتهام به بهاییان با طرح سوالی در مورد تفاوت دین با فرقه ادامه داد. او ابراز نگرانی کرد که در صورت نبود پاسخی شفاف به این سوالات کمیسیون روزی مجبور به شنیدن اظهاراتی از نمایندگان حزب نازی، سازمان سری ضد سیاهپوستی و ضد سرخپوستی آمریکا و غیره شود. نماینده ایران سپس با اصرار بر اینکه فعالیت های بهاییان در ایران خلاف نظم عمومی و اخلاقیات جامعه ایرانی است سعی داشت اقدام اروپا را در ممنوع کردن برخی فرقه ها دستاویزی قرار داده رفتار خود را با بهاییان توجیه کند. ایران به مقاله روزنامه ای اشاره کرد که از حرکت پارلمان اروپا در برآوردن انداختن مبارزاتی بر علیه فرقه های ترویج دهنده فساد و فحشا و مواد



مخدرخبر می داد. نماینده ایران پرسید چطور اروپا حق دارد جلوی اقدامات چنین فرقه هایی را بگیرد ولی ایران باید رفتار غیراخلاقی بهائیان را تحمل کند. در حالیکه منطق این سوال همچنان اغفال آمیز می نمود، سبب طرح مساله محدودیت هایی شد که ایالات متحده برای مظاهر ادیان و عقاید وضع کرده و در معیارهای بین المللی حقوق بشر نیز به ثبت رسیده بود.

در حالیکه ماده (۱) ۴ ICCPR (میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی) شرایطی برای چشمپوشی از حقوق کنوانسیون فراهم آورده است، ماده (۲) ۴ توضیح می دهد که هیچ تبصره ای در چشمپوشی از ماده ۱۸ و آزادی اندیشه، وجدان و مذهب مجاز نمی باشد. بنابراین واضح است که تحت شروط این ماده هیچ قصوری ممکن نیست. اما آزادی بیان عقیده یا مذهب را می توان محدود کرد و همانطور که در ماده ۱۸ آمده است: محدودیت هایی که بر طبق قانون بوده و برای حفظ امنیت، نظم، و سلامت عمومی، یا اخلاقیات، یا حقوق اساسی و آزادی های دیگران ضروری نماید (ICCPR، ماده (۳) ۱۸). این محدودسازی بسیار شبیه به حدودی است که در ماده (۲) ۹ کنفرانس اروپا در بخش حقوق بشر آمده است. در بیانیه کل ۱۹۹۳ مجمع حقوق بشر شروط سختی را که لازم است در چنین محدودسازی هایی تحت ماده ۱۸ بکار بسته شود مورد تاکید قرار داد. ۲۶۸



<http://www.noghtenazar2.info/node/285>

مقاله «باز هم هویدا» در سایت نقطه نظر به آدرس:

<http://www.noghtenazar2.info/node/241>

مقاله «شبها و مفتریاتی بر علیه دیانت بهایی در روزنامه صبح جام» در سایت نقطه نظر به آدرس:

<http://www.noghtenazar2.info/node/49>

با تمام این حال از ذکر این نکته مهم نباید گذشت که مطالب آقای ذوالفقاری نیز اکثراً بر اساس اسناد ساواک و شنیده ها و شایعات و خاطرات این و آن است که چنان که در مقالات قبلی در همین جوابیه توضیح داده شد، از نظر تحقیقی فاقد اعتبار است. اما جالب آن که دوستان بهائی ستیز از همین اسناد هم به شکل مُحَرَّف و گزینشی استفاده می کنند و محتوا و مدعای بعضی از آنها را می پذیرند و بعضی را نه تنها نمی پذیرند، بلکه حتی می گویند ساواک و بقیه اشتباه کرده اند، و یا نگاه دست به توجیهات عجیب و خنک هم می زنند!

از جمله در همین مقاله، آقای ذوالفقاری در صفحه ۲۴۹ فصل نامه ۱۷ يك بار می نویسد خانم پارسا در پرسش نامه استخدامی خود نوشته شیعه است؛ جای دیگر در همان صفحه مدرک ساواک را می آورد که در آن نوشته است: «انتخاب خانم دکتر فرخ رو پارسا به معاونت وزارت آموزش و پرورش که منتسب به بهائی بودن و از فرقه ازلای آن می باشد، انعکاس بدی در بین فرهنگیان با سابقه داشته»، اما در جای دیگر در صفحه ۲۵۰ می نویسد: «واداره کل نهم ساواک هم که مسؤلیت تحقیقات را به عهده داشت، برابر سوابق موجود در اداره کل سوم، او را پیرو فرقه بهائی می دانست»؛ و در صفحه ۲۵۲-۲۵۳ می نویسد که، «بهائیان با توجه به عمق اعتماد مردم ایران به امام زمان (عج)، دستور داشتند تا در مواقعی که مورد اعتراض گسترده قرار مس گیرند، به عوامفریبی روی آورند و به رسم مألوف خود، فرخ رو پارسا نیز دو ماه پس از تصاحب صندلی وزارت، در باشگاه معلمان به مناسبت ولادت حضرت صاحب الزمان (عج) جشنی برگزار کرد که برای چنین جشنی، آن هم از طرف وزیر، بی سابقه می نمود.» و در همان صفحه اشاره می کند بهائیان چون پارسا خود را مسلمان معرفی می کردند در حالی که دشمن وضد اسلام بودند!

دسته گل دهم مربوط به مقاله نهم فصل نامه ۱۷

مقاله نهم فصل نامه ۱۷ را آقای ابراهیم ذوالفقاری با عنوان «اولین زن کابینه» - یعنی خانم فرخ رو پارسا - در صفحات ۲۴۱-۲۵۵ نوشته اند. ایشان قبل از این هم در «فصل نامه» شماره ۱۰، مورخ ۱۴ دی ۱۳۸۵، در مقاله «تبار هویدا» و پس از آن نیز در مقاله «هویدا و بهائیت»، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۶، در سایت بازتاب، مؤکداً و مصرأً هویدا را نیز مانند پدرش بهائی دانسته بود - حال آن که علاوه بر این که هویدا بهائی نبوده است، پدرش نیز به علت مداخله در امور سیاسی از جامعه بهائی جدا و توسط حضرت ولی امرالله طرد شده بود! در این مقاله نیز مقصودشان این است که فرخ رو پارسا را نیز بهائی و همدست هویدا معرفی کنند و در کنار آنها نیز نفوس معدود دیگری از وزراء و سیاسیون دوره پهلوی را هم عضو جامعه بهائی به حساب آورند!

از آنجا که پاسخ مفصل به همه این ادعاها قبلاً علاوه بر مقالات فوق در همین جوابیه (از جمله در قسمت «دسته گل» های دوم و چهارم و هفتم و نهم)، و نیز در سایت های مختلف بهائی داده شده، در اینجا از تکرار آنها می پرهیزیم و خوانندگان عزیز را به این آدرس ها ارجاع می دهیم:

مقاله «باز هم هویدا» در سایت ولوله در شهر به آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/88/30/>

مقاله «کنه کرد در بلخ آهنگری...» در سایت ولوله در شهر به آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/124/30>

مقاله سه قسمتی «پاسخ ویژه نامه ضد بهایی روزنامه جام جم» «مورخ ۱۴ دی ماه ۱۳۸۵»، در سایت نقطه نظر به آدرس:

<http://www.noghtenazar2.info/node/283>

<http://www.noghtenazar2.info/node/284>



حقیقتاً به امثال آقای ذوالفقاری با این نحو استدلال چه باید گفت؟! شخصی خودش اعتراف می کند که شیعه است، جشن برای ولادت حضرت قائم نیز می گیرد، ساواک نیز او را ازلی معرفی می کند، و به این ترتیب آنجائی نیز که ساواک می گوید بهائی است، بر این اساس اشتباه بوده که گمان می کرده فرقه ازلی شاخه ای از دین بهائی است، با همه این احوال جناب ذوالفقاری فتوا می دهند که خانم پارسا بهائی است!

برادر عزیز، خانم پارسا بهائی نبوده اند، چه که بهائیان تقیه ندارند و معتقدند قائم موعود نیز ظاهر شده و منتظر ظهور ایشان نیز نیستند تا برایشان جشن تولد بگیرند. همچنین ایشان نه تنها ضدیتی با اسلام ندارند، بلکه بجز خود مسلمین، تنها دینی هستند که شرعاً و رسماً اسلام را به عنوان دین قبول دارند.

بنابراین دست از این فرضیات و توهمات دیرینه بر دارید! حق شاهد است که خانم پارسا نیز مانند هویدا بهائی نبوده است و بهائیان هیچیک را بهائی ندانسته و نمی دانند، و نامشان در دفاتر جامعه جهانی بهائی ثبت نیست! دوست عزیز، کتاب خانم وزیر "خاطرات و دست نوشته های فرخ رو پارسای"، از منصوره پیرنیا (آمریکا؛ انتشارات مهر ایران؛ پاییز ۱۳۸۶) چاپ شده؛ سری به آن بزنید تا ببینید فرضیات شما چگونه زیر سؤال می رود!

از جمله در مقاله ای در خصوص این کتاب است که :

در «خانم وزیر» جا به جا می توان فشار روحانیان را دید که به شدت با دستیابی زنان به مسئولیت های بالای دولتی مخالفت می ورزیدند. در چنین شرایطی، فرخ رو پارسای همزمان با تهیه برنامه های رادیویی، «سازمان زنان کارگر» را نیز سازماندهی کرد. وی پیش از آنکه به وزارت برسد، به عنوان نخستین زن به مقام معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش رسید. او در این باره می نویسد: «در شغل جدید خود احساس مسئولیت شدیدی می کردم زیرا که اگر من می توانستم از عهده انجام کار و وظیفه ام به خوبی برآیم در آینده راه برای زنان بیشتری برای ورود به قوه مجریه باز می شد و اگر موفق نمی شدم گناه بزرگی نسبت به زنان ایرانی مرتکب شده بودم.»

در این میان اما ساواک نیز بیکار ننشست و گزارش می داد: «روحانیون از انتصاب خانم فرخ رو پارسای به معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش ناراضی هستند و اظهار می دارند که این اقدام نوعی اهانت به مقام روحانیت است». جالب اینجاست که «همان روزها ساواک پرونده ای به شماره ۶۴۱۲۴» به نام فرخ رو پارسای تشکیل داد. اسناد و مدارک این پرونده بعدها مورد استناد دادگاه انقلاب اسلامی در محکومیت و صدور حکم اعدام برای نخستین وزیر زن ایران قرار گرفت. ساواک حتی در گزارشی دکتر فرخ رو پارسای را به بهایی بودن «متهم» کرد و او را از فرقه «ازلی» دانست.

لیکن با وجود مخالفت برخی روحانیان و گزارش های ساواک، فرخ رو پارسای به وزارت آموزش و پرورش رسید. منصوره پیرنیا در این مورد می نویسد: «دولت هویدا آماده می شود که یک وزیر زن را در کابینه خود بپذیرد. نخست وزیر با احتیاط پیش می رود و نظرتی چند از علما را در این باره می پرسد و چند روز قبل از معرفی دکتر پارسای در شرفیابی به حضور اعلیحضرت عرض می کند که می خواهم خانم فرخ رو پارسای را به عنوان وزیر آموزش و پرورش معرفی کنم. نظر آخوندها را هم پرسیده ام، حرفی ندارند. شاه نگاهی از سر سرزنش به نخست وزیر می کند و می گوید: حالا آخوندها هم آدم شدند!»

... هنگامی که دستگیری های پس از انقلاب اسلامی آغاز شد، فرخ رو پارسای در لندن بود. محمدجواد با هنر، محمد بهشتی و شیخ محمد مفتاح که از مشاوران «خانم وزیر» بودند، اینک در شمار دست درکاران رژیم جدید قرار داشتند. این نه بختی برای فرخ رو پارسای که چه بسا بدشانسی وی بود. به نوشته منصوره پیرنیا «این سه تن هر کدام نقاط ضعف و پرونده جیره خواری شان در نزد خانم پارسای موجود بود و باید به هر شکل که ممکن بود او را از میان برمی داشتند... در پرونده شیخ مفتاح عکسی بود که او را در حال تعظیم تمام قد به دکتر پارسای نشان می داد.»^{۲۶۹}

ولوله در شهر ۲

پس هر چه راجع به ایشان در مقاله تان نوشته اید، ربطی به بهائیان ندارد! خود دانید! با آرزوی توفیق شما در پیروی از انصاف و حقیقت!



احمدی در احزاب درباری احزاب ایران نوین و رستاخیز و نیز لژ فراماسونری رازی نیز عضو بوده و ریاست لاینزیوسف آباد را به عهده داشته است.

آنان که با تعالیم بهائی آشنائی دارند و مطلع اند که بهائیان در امور سیاسی دخالت نمی کنند و هرگز در احزاب نامبرده عضویت نیافته اند و اختلاس و رشوه و زد و بند و روابط نامشروع و بی عفتی در آئینشان حرام شده است و از عضویت در لژهای فراماسونری نیز منع شده اند، می دانند که احمدی ولو این که قبول کنیم پدرش بهائی نیز بوده باشد - حال آن که در مدرک ساواک نوشته شده متهم به بهائی بودن بوده - ابدأ نمی توانسته بهائی باشد.^{۳۱} چنان که هویدا نیز علیرغم بهائی بودن پدر بزرگش، خود و پدر و خانواده اش بهائی باقی نماندند که هیچ، بلکه به دشمنی با بهائیان نیز پرداختند.

در صص ۲۶۰ تا ۲۶۲ راجع به ریاست آقای احمدی بر سازمان اوقاف می نویسد. در اینجا در آغاز با تکرار اوهمات امثال آقایان شهبازی و ذوالفقاری مبنی بر همدستی بهائیان با رضا شاه و حکومت پهلوی که بارها پاسخش را بهائیان داده اند و نیاز به تکرار نیست، اکاذیب و توهمات را می رساند به این که می نویسد: «با نخست وزیری هویدا، پیروان این فرقه به تمام امور کشور تسلط یافتند و هویدا با شناخت از هم مسلکش - محمد حسین احمدی - او را بر سازمان اوقاف اسلامی گماشت تا مبلغ قرآن و احکام اسلام باشد! سیاست بهائیان، این عوامل جاسوسی و اطلاعاتی صهیونیست ها تحریف تدریجی قرآن بود!»

پس از این مقدمه صحبت از چاپ قرآنی می کند که اسرائیلی ها نسخه تازه ای از آن را به شکلی بسیار نفیس و زیبا در آلمان غربی روی کاغذ بسیار مرغوب منتشر کرده اند و در آن از جمله آیاتی را که در انتقاد از یهودیان بوده حذف کرده اند. در ادامه نوشته است مسؤولان و طراحان سازمان اوقاف پهلوی نیز بطور مشابه مبادرت به چاپ قرآن های تحریف شده کردند که مورد اعتراض آقای بطحایی معاون آموزش و پرورش نیز طی نامه ای مورخ ۱۳۵۲/۲/۲۹ به سازمان اوقاف گردید. (سند شماره ۶، ص ۲۷۱) آقای علیمردانی پس از این توضیحات ادامه داده است که: «سازمان اوقاف تحت ریاست بهائیان، قرآنی را با عنوان قرآن شهبانو به وسیله مفسران درباری ترجمه و منتشر کردند که در آن از احادیث جعلی استفاده شده بود که اعتراضاتی به آن صورت گرفت و مجبور به تغییراتی در آن شدند.

دسته گل یازدهم مربوط به مقاله دهم فصل نامه ۱۷

مقاله دهم فصل نامه ۱۷ را آقای علی اکبر علیمردانی با عنوان «بهائیت و اوقاف» در صفحات ۲۵۶ - ۲۷۱ نوشته اند. مقاله ایشان تقریباً شبیه دو مقاله هشتم و نهم فصل نامه ۱۷ از آقایان نیکبخت و ذوالفقاری می باشد که در فوق ملاحظه فرمودید. ایشان نیز سعی کرده اند بر اساس اسناد ساواک و اکاذیب امثال فردوست، یکی از مسؤولین رژیم پهلوی را بهائی قلمداد کنند و به این ترتیب اثبات کنند که بهائیان در ظل نخست وزیری هویدا در تمام مراکز و نهاد های رژیم رخنه کرده بودند و بر ضد اسلام فعالیت می کردند! مسؤول مزبور آقای محمد حسین احمدی است که مدتی رئیس سازمان اوقاف در دوره پهلوی بوده است.

اگر چه پاسخ اوهمات ایشان نیز در مقالات فوق به نحوی موجود است، و اگر چه مواد و مطالب تحقیق ایشان نیز مخدوش است، اما بر اساس همان اسنادی که ارائه کرده اند می توان دید که استنتاجات ایشان بی ربط و نادرست است. به عنوان مثال در صفحه ۲۵۸ ضمن ذکر سوابق خانوادگی آقای احمدی می نویسد: «در اسناد ساواک، پدرش از مبلغین فرقه بهائیت در بشرویه معرفی شده است»، و از همین رو مدعی است که احمدی بهائی است! حال آن که در متن سند شماره ۲ در ص ۲۶۷، مذهب احمدی «اسلام» ذکر شده و در مورد پدرش به این عبارت کوتاه عنوان شده، «پدر محمد حسین احمدی متهم به بهائی گری» است!

در صص ۲۵۸-۲۵۹ مشاغل وی را بدون ذکر تاریخ اشتغال به هر یک از مشاغل ذکر کرده که آخرین آنها «معاونت نخست وزیر و رئیس سازمان اوقاف» می باشد. وی همچنین فهرستی دیگر از مشاغل احمدی را ارائه کرده و می نویسد: «تمام مشاغل فوق جنبه فرهنگی داشته و عمده ارتباطات وی با جوانان و نوجوانان مملکت بود. او نیز این محل ها را بهترین جا برای اشاعه مقاصد فرقه ای خود می دانست!» در ص ۲۵۹ هم می نویسد که احمدی در مشاغل خود اهل اختلاس و زد و بند های مالی و رشوه ستانی بوده است.^{۳۲} همچنین می نویسد او با بهنیا وزیر سابق دارائی رابطه فوق العاده نزدیکی داشته و شایعاتی نیز مبنی بر وجود ارتباط نامشروع بین زن احمدی با بهنیا انتشار یافته بوده است. در ص ۲۶۰ نیز می نویسد که



ترجمه، تفسیر، چاپ و انتشار قرآن تحت نظر بهائیان بدون اهداف پنهان نبود.» و در آخر مقاله شان در این باره می نویسند: «در ترجمه و تفسیر از کتب سایر ادیان و روایاتی از آئین ایرانیان باستان استفاده شده بود و چون احتمالاً علما و مردم به آن اعتراض خواهند کرد، آن را حذف کرده اند. به عبارت دیگر، اگر اعتراضی در کار نبود قطعاً آن را به چاپ می رساندند.» (ص ۲۶۲)

از شگردهای ایشان این است که حتی يك مورد تاریخ وقوع وقایع مذکور در مقاله شان را ذکر نکرده اند! علت آن هم این است که بتوانند براحقی حقایق را تحریف کنند! مثلاً آقای احمدی در ۱۳۵۴ ه. ش رئیس سازمان اوقاف شده؛ حال آن که چاپ قران هائی که ایشان توضیح داده اند زمان وی نبوده است چنانکه تاریخ نامه آقای بطحایی نیز در این خصوص، چنان که در فوق ذکر شد، اردیبهشت ۱۳۵۲ بوده؛ یعنی زمانی که منوچهر آزمون نوه، دختری شیخ فضل الله نوری، ریاست سازمان اوقاف را عهده دار بوده است! همچنین در سند شماره ۳ مورخ ۱۳۳۶ ه. ش در صفحه ۲۶۸ ذکر شده آقای احمدی سرپرست سازمان اوقاف بوده، حال آن که وی در سال ۱۳۵۴ رئیس سازمان مزبور شد!^{۲۷۲} و از قضا همو بود که چند ماه پس از امضای صلح الجزایر بین ایران و عراق در سال ۱۹۷۵ م، در ابتدای سال ۱۹۷۶ م (۴ تا ۶ ژانویه ۱۴ تا ۱۶ دی ۱۳۵۴) ... سرپرستی نخستین و دومین دسته از زائران ایرانی عتبات عالیات را به عهده داشت!^{۲۷۳}

حقیقتاً باید از آقای علیمردانی پرسید که اگر بر فرض به قول خود ایشان، یهودیان و نیز آنان که می خواستند از آئین ایران باستان در ترجمه و تفسیر و چاپ قران استفاده کنند، به انتشار قرآن های تحریف شده مبادرت نمودند، این چه ربطی به بهائیان دارد که آئینشان در آن زمان حدوداً ۱۳۰ ساله بوده است؟! آیا جز خود مسلمانان کسی دیگر جز بهائیان قران را به همین شکلی که بوده و هست قبول دارد؟! برادر عزیزم آقای علیمردانی هر وقت احساس عطش دانستن حقایق در این مورد را داشتند، امر بفرمایند تا بیانات حضرت بهاء الله شارع مقدس دیانت بهائی را در خصوص اسلام و قرآن تقدیمشان کنم تا دریابند که در پس پرده های کینه و تعصب و پیشداوری، چه نورانیتی از خورشید حقایق در حال درخشش است!

متأسفانه به همین دلیل است که ملاحظه می شود امثال ایشان عمداً چنین پرده هایی را کنار نمی زنند تا اکاذیبشان مشخص نشود، حال آن که بعدها ملت ایران بیشتر پی خواهند برد که حقیقت

وقایع چه بوده، و اسناد و شواهد حقیقی کدام اند. به جهات فوق است که باید به ایشان گفت به صرف اتهام بهائی بودن پدر آقای احمدی، نباید وی را بهائی دانست و این همه آسمان و ریسمان درباره توطئه بهائیان علیه اسلام ساخت! و الا چنان که در یادداشت قبلی آمده، انصافاً در مورد آقای نصیر عصار که عضو لژ فراماسونری و پدرش آیت الله عصار بوده چه باید گفت؟! آیا بهتر نیست سیاست يك بام و دو هوا ترك شود؟! آیا بهتر نیست روش تحقیقی اتخاذ شود که وقایع و تواریخ و کم و کیف آن تا آنجا که مقدور است شفاف و آشکار در معرض دید خوانندگان قرار گیرد؟!!

اگر چنین کنند، آن وقت متوجه خواهند شد که در دوران هویدای ضد بهائی چه بر سر جامعه بهائی آمد. در بیانیه محفل ملی بهائیان ایران مورخ ۱۳۵۷ ه. ش با عنوان «شمه ای از آنچه بر اهل بهاء گذشته است»، چنین آمده است: «دوران حکومت امیرعباس هویدا برای املاک بهائی در ایران که تقریباً تماماً مسلوب المنفعه و مخصوص امور خیریه بود، حتی گورستان ها و مؤسسات مشابه به تحریک و اغواء دشمنان و اهل غرض محکوم به پرداخت مالیات غیر عادلانه و سنگین گردید و در نتیجه جامعه مظلوم و ضعیف یاران مجبور به پرداخت مبالغ بسیار سنگین به عنوان مالیات ارث و علاوه بر مالیات ارث با تفسیر قانون و تقدیم لایحه مخصوص به مجلس شورای ملی و تصویب آن مطالعه مالیات دیگری دارند، گردید.»

دلارام مشهوری در جلد دوم کتاب «رگ تاك»، صص ۳۴۴-۳۴۹، حقیقت فوق را آشکار ساخته و تشریح نموده که چگونه با اقدامات آشکار و پنهان بعضی علمای شیعه بهائی ستیز و بعضی سیاسیون همدست ایشان و بعضی نویسندگان امثال اسماعیل رائین، از همان زمان نخست وزیری هویدا، فکر تصاحب و مصادره اموال و موقوفات دینی و نیز اموال شخصی بهائیان در دستور کار دائمی ایشان قرار داشته است! چنان که گفته شد در زمان هویدا بود که بر همه اموال مزبور مالیات های ظالمانه بسته شد و نهایتاً پس از انقلاب جمیع املاک و موقوفات بهائی مصادره گردید و بعضاً اماکن مقدسه ایشان نیز ویران شد. دلارام مشهوری ضمن توضیح موارد مذکور، برای تنبیه منصفین این نکته را نیز یادآوری می کند که علیرغم همه آنچه در اواخر حکومت پهلوی اتفاق افتاد، بهائیان اکثر اموال شخصی و نیز موقوفات خود را از خاک ایران خارج نکردند و هم اکنون جمیع آن در دست بنیاد های مربوطه حکومت جمهوری اسلامی می باشد.^{۲۷۴}



جناب اشراق خاوری، یکی از فضلاء بهائی، در همان ایام صدارت هویدا در «دائرة المعارف بهائی»، ذیل عبارت «ای سلیل حضرت شهید عزیز عبدالهفاء»، از جمله با اشاره به هویدا چنین نوشته اند: «امیرعباس هویدا نخست وزیر ایران است و از آغاز صدراعظمی خود بنای مخالفت و اذیت بهائیان ایران را گذاشت و انواع محنت و مصیبت برای یاران الهی فراهم می کند که مبادا کسی او را بهائی بداند و از مقام و منصب خود برکنار شود»^{۲۷۰}؛ با اینکه ابدأ بهائی نیست بلکه دشمن امرالله است. به هر حال عجاله که دوران جولان او در میدان ریاست و سیاست است؛ تا کی قهر الهی او را فروگیرد. إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزِدُوا كُفْرًا...» (مهلت نمی دهیم ایشان را مگر برای اینکه زیاد کنند کفر را - یعنی در کفر خود فرو روند و به عذاب الهی دچار شوند. این جمله مضمون آیه مبارکه ۱۷۲ سوره آل عمران، قرآن مجید است.) و چنانکه جناب اشراق خاوری نوشته بودند در آغاز انقلاب اسلامی چنین شد، و اگر آکاذیب امثال آقایان ذوالفقاری و علیمردانی و بقیه صحیح بود، جامعه بهائی در همان زمان رژیم پهلوی چنین نمی نوشت.

متأسفانه نگارنده همچون امثال آقای علیمردانی به مدارک و اسنادی که در اختیار نهاد های دولتی است دسترسی ندارد تا از خود اسناد دولتی اثبات نماید که چه آکاذیب و افتراءاتی در این ۳۰ سال اخیر علیه جامعه بهائی منتشر شده، اما وجدان آنان را خطاب قرار می دهد و از ایشان تقاضا دارد که با استفاده از آن دسته از اسناد معتبر و غیر جعلی موجود، به کشف حقایق پردازند و نه پوشاندن آن، تا نامشان در دفتر منصفان و حقیقت جویان ثبت و ابدی گردد. جانان خوش باد.



دسته گل دوازدهم مربوط به مقاله یازدهم فصل نامه

۱۷

مقاله یازدهم را خانم فاطمه نورایی نژاد با عنوان «مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و مباحثه وی با حکیم جلوه»، در صص ۲۷۲ تا ۲۹۱ فصل نامه شماره ۱۷ نوشته اند. ایشان تا صفحه ۲۷۷ ضمن بیان تاریخچه بسیار مختصری از وضعیت حکمت و فلسفه در دوره قاجار و اشاره به ادامه خط فکری ملا صدرا توسط حکما و فلاسفه آن دوره، به تمجید از حکیم جلوه پرداخته، و با این مقدمه به اصل مقصود خود که تحقیر و استهزاء عقاید بهائی در خصوص رجعت و معاد است پرداخته. بهانه ورود ایشان به این بحث، ظاهراً نامه ای از جناب ابوالفضائل گلپایگانی از فضلالی نامدار دیانت بهائی است که در آن ضمن ذکر جریان ملاقاتشان با حکیم مزبور، مباحثه فیما بین را در خصوص رجعت و معاد بیان داشته و اشتباه حکیم جلوه را خاطر نشان کرده اند. اما چون خانم نورایی نژاد متوجه مطلب نشده اند، نظر جناب ابوالفضائل را متحجرانه و غیر عالمانه گمان نموده، کل تعالیم بهائی را مخالف علم و فلسفه و منطق دانسته اند.

با توجه به آنچه در زیر خواهد آمد، ملاحظه خواهید فرمود نه تنها ایشان متوجه اصل مطلب نشده اند و در خصوص عقاید بهائی در باره رجعت و معاد و حشر و تناسخ دچار اشتباه گردیده اند، و نه تنها بر اساس این عدم توجه، به عقاید بهائی و بهائیان توهین کرده اند، بلکه دست آخر نیز در بعضی قسمت ها دچار تناقض شده، نظرشان مُثَبِّت نظر جناب ابوالفضائل شده است! جالب آن که ایشان در مورد خود حکیم جلوه نیز بعضاً دچار اشتباه شده و بعضی حقایق را نیز پنهان داشته اند! متأسفانه علت همه این اشتباهات نیز جز تعصبات و پیشداوری های ذهنی در خصوص دیانت بهائی نیست.

باری پس از این مقدمه، قبل از آن که به نامه مزبور و محتوای آن بپردازیم، اشاره به نمونه هایی از اشتباهات فوق خالی از فایده نیست. مثلاً ایشان در صص ۲۷۷، تاریخ وفات حکیم مزبور را ۱۳۰۴ هجری قمری نوشته اند، حال آن که ۱۳۱۴ ه ق می باشد!^{۳۷۶} و یا در صفحه ۲۷۶ نقل کرده اند: «حکیم جلوه در اظهارات علمی

خود بر سبیل متانت و تدبیر کلام بود و همین امر نه تنها او را از طعن فقها و سایر علما در امان می داشت، بلکه مجتهدان بزرگ و رجال و حتی عامه مردم نیز او را تکریم و احترام می کردند.» حال آن که مثلاً در جایی چنین مذکور: «در زمان ناصرالدین شاه قاجار، بین حکماء و فقهاء، بر سر مسائل علمی اختلاف نظری پیش آمد، سر دسته فقهاء میرزا حسن آشتیانی و بزرگ حکماء ابوالحسن جلوه بودند. قرار شد جلسه ای تشکیل شود و موضوع مورد اختلاف را با بحث و گفتگو حل کنند، اما بحث به سرو صدای زیادی کشید و در این میان حکیم جلوه، کمتر سخن می گفت و گاهی اصلاً ساکت و خاموش می ماند. پس میرزا حسن آشتیانی از حکیم جلوه سؤال کرد: چرا خاموش نشسته ای؟ حکیم جلوه بدون تامل، این شعر را خواند: این دیگ زخامی است که در جوش و خروش است / چون پخته شد و لذت دم برد خموش است.»^{۳۷۷}

در صص ۲۷۴ به اشتباه، «اقدامات قاطعانه امیرکبیر» را علیه «بهائیت» نوشته، حال آن که آن زمان دوره دیانت «بایی» بوده و نه بهائی و امیرکبیر قبل از ظهور دیانت بهائی جان به جان آفرین سپرده بوده است! در همین صفحه ضمن تکرار تهمت های استعماری و انگلیسی و امریکائی و اسرائیلی بودن به دین بهائی، مبانی آن را «دروغین» و سبب تفرقه و اغتشاش و ناآرامی ایران دانسته و نوشته اند: «داعیان ساده لوح و نفس پرور این فرقه از هرگونه هتاکی آشکار و پنهان نسبت به فقه و فلسفه اسلامی کوتاهی ننمودند!» و در ادامه نیز توضیح می دهند در چنین وضعی علما و حکمای اسلام از جمله با سعی در اثبات برهانی و عقلی معاد جسمانی، به مبارزه با اوهام و تحجر پرداختند که یکی از ایشان نیز حکیم جلوه بوده است که به همین خاطر مورد «عتاب و عناد تحجر پیشه گان بهائی واقع شد!»

حال آن که چنان که در مقالات پیشمار موجود در سایت های بهائی آمده است دیانت بهائی الهی است و نه استعماری، و بهائیان تنها نفوسی هستند که بجز خود مسلمین رسماً اسلام را قبول دارند و به این ترتیب مبانیشان نیز نمی تواند «دروغین» باشد!^{۳۷۸} «داعیان» آن نیز «ساده لوح و نفس پرور» نیستند، چنان که بیش از ۲۰۰۰۰ نفر از ایشان خون خود را در اثبات صداقتشان در راه عقیده وجدانی وجدانی خود نثار کرده اند هم اکنون نیز در رای بلایای ۳۰ سال اخیر غوطه ورنند، و بدیهی است چنین نفوسی نفس پرست نتوانند بود! ادعای ایشان نیز مبنی بر این که بهائیان «از هرگونه هتاک آشکار و پنهان نسبت به فقه و فلسفه اسلامی کوتاهی



ولوله در شهر ۲

نمودند»، مضحك و موجب تعجب است، چه که با چنین تهمتی به بهائیان، واقعیت های نزاع های دیرینه فقهی و فلسفی بیش از ۴۰۰ فرقه اسلامی پنهان نمی ماند! آنان که به اسلام و فقه و فلسفه و سایر علوم اسلامی هتاکي کردند، خود مسلمانان اند که بیش از ۱۴۰۰ سال است که به ایجاد تفرقه و نزاع و جدال بین خویش مشغول بوده و هستند و نه بهائیان!

در صفحه ۲۷۹ می نویسند که بهائیان منکر توحید و نبوت و معاد هستند! حال آن که نه تنها مُثَبِّتِ آن هستند، بلکه حقایق تازه را در خصوص آن آشکار ساخته اند. ای کاش امثال سرکار خانم نورایی نژاد سری به آثار بهائی می زدند تا حقایق بدیع و جدید و حیانی در این خصوص را مشاهده می فرمودند؛ حال هم دیر نیست. ۲۷۹ به عنوان نمونه، لوح مبارک زیر از حضرت بهاء الله را که در خصوص توحید و نبوت و ارتباط آنها با هم است تقدیم می کند تا جان و روح طالبین، سرور معنوی یابد و عقاید اهل بها در این خصوص آشکارتر گردد. همچنین تقاضا دارد در این خصوص به جزوه «مطالعه معارف بهائی»، شماره یک، نشر ۱۳۰ بدیع، با عنوان «الوهِیت و توحید» مراجعه فرمایید (در باره معاد نمونه هایی در ادامه تقدیم خواهد شد).

هو الباهی البهی الابهی. حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی مثالی را سزاست که لم یزل مقدس از ذکر دون خود بوده و لا یزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود احدی به سماوات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی به معارج وصفش علی ما هو علیه عروج نموده و از هر شأنی از شئون عزّ احدیتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابهاده ملحوظ آمده. چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئون قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان موبجی از طمطم رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفعه

از نفعات رضوان بی مثالش تمام موجودات را به خلعت عزّ قدسی مکرم داشته و به رشحه مطفحه از قمام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لانهایه بما لانهایه را از عدم محض به عرصه وجود آورده لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ نموده و لا یزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اول لا اول خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سماوات و ارضینند چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سبحاب مکرمتش مأیوس نگردند. چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامیکه ذره در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است به ثنای نفس او و مدلل است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و آفنده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لا یدرک. عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود. صد هزار موسی در طور طلب بندای لُن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لُن تُعرفنی مضطرب. لم یزل به علو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدس خود بوده و لا یزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود. متعارجان سماء قرب عرفانش جز به سرمنزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز به وادی عجز و حسرت قدم نگذارده اند. چه قدر متحیر است این ذره لا شیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو. اگر بگویم به بصر در آئی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم به قلب ادراک شوی قلب عارف به مقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود؟! اگر گویم معروفی، تو مقدس از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی. اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقاییت بر وجه



ممکنات مفتوح و تجلیات أنوار جمال بیمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل أعظم و عنایت اتمّ أقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال اُنست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود. به کینونت خود معروفی و به ذاتیت خود موصوف. و چه قدر از هیاکل عزّ اُحدیه که در بیداء هجر و فراقت جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صبیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت در آید. و چون ابواب عرفان و وصول به ان ذات قِدَم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده و آن جمال عزّ اُحدیه را از ما بین بریه خود منتخب نمود و به خلعت تخصیص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را به سلسال کوثر بی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدّس شده به جبروت عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آیند. اوست مرآت اُولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون سلطان اُحدیه و جمیع خلق خود را به اطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده. تموجات ابحر اسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اَوّل لا اَوّل الی آخر لا آخر راجع به این مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس اُحدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه، چه که وصول به غیب لا یدرک بالبدیهه محال و ممتنع بوده پس تموجات ان بحر باطن در ظاهر این ظهور سبحانی مشهود و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و این کینونات مشرقه از صبح اُحدیه را به حجّتی ظاهر فرموده که دون آنکینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده‌اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحہ حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود و

لکن تخصیص آن حجّت به آیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط به اراده آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلق به اراده دون او نبوده. حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی به طلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود مسألت نموده که شاید از طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسیل بیزوال و تسنیم بی مثال خود محروم نفرماید چه که جمیع مقامات ما لا نهایته عرفان و منتهی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ به این رتبه بلند اعلی و مقام ارجمند ابھی بوده. جهدی باید تا از «لا» و مظاهران که الیوم عالم را احاطه نموده فارغ شده به اصل شجره مرتفعه مبارکه «آلا» فائز شوید که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ و منتهای آن. و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان حقیقت را از ظهورات یوارق أنوار مستشرقه از ان کینونت اُحدیه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اُولیه به نفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است و هم چنین کلّ عباد بنفسه مأمور به عرفان آن شمس اُحدیه بوده‌اند؛ دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجّه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجّت نبوده و نخواهد بود. باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر به خود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومیکه قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی. پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات اسمائیه بر داشته و بأصل ظهور ناظر باشید که مبادا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع أعمال و أفعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بآن نباشید* و نعوذ بالله عن ذلک فلتراقبن یا مألّ البیان لیتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن یغنیکم ولو یكون کلّ من فی السموات والأرض و هذا خیر التصح منی علیکم ان أنتم تقبلون. باری بصیر سرّ و شهاده را از توجّه ما سوی الله پاک و مقدّس نموده تا به جمال او در هر ظهور فائز شوید و به لقای او که عین لقاء الله



ولوله در شهر ۲

است مرزوق گردید و این است قول حقی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربانی روشن و مضمیء بوده و خواهد بود چه نیکوست حال نفسیکه به نفس خود به انوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد فیهنئاً للعارفین.^{۲۸۰}

همچنین در همان صفحه ۲۷۹ اشاره می کنند مؤسّسین دیانت بهائی به زبان نگارش تسلط نداشتند و نوشتجات ایشان دارای تناقض های ظاهری و مفهومی است و بر «نفی جمیع علوم» تأکید کرده اند! حال آن که توجه نکرده اند این قبیل ایرادها به همه پیامبران و کتب آسمانی و تعالیم ربانی گرفته شده است.

مگر قرآن را اساطیر اولین نگفتند؟! مگر ۱۴۰۰ سال نیست که مخالفین اسلام و حتی خود مسلمانان گفته اند در آیات قرآن و احادیث تناقضات زیادی وجود دارد؟!^{۲۸۱} کافی است به عنوان نمونه سری به کتاب «الاتقان» سیوطی بزنید! و یا اینکه «اصول کافی»، ج ۱، صص: ۸۸-۸۱ را درباره اختلاف احادیث ملاحظه فرمائید تا ببینید که از خود ائمه اطهار نقل شده است که از جمله نظر به تقیه، عمداً مطالب متناقض برای شیعیان بیان می فرمودند! و این در حالی است که در سوره نساء، آیه ۸۴، می فرمایند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟! وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا!» (آیا در قرآن تدبیر نمی کنند؟! اگر از نزد غیر خدا بود حتماً در آن اختلاف زیادی یافته بودند).

اما با وجود این آیه، هنوز ده ها تناقض و اختلاف بین آیات مختلف قرآن مطرح است. مثل تناقض بین این دو آیه که در یکی می فرماید: «لَا تَفْرَقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» و در دیگری می فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (یک جا می فرماید فرقی بین رسل نیست، و جایی دیگر می فرماید بعضی رسل را بر بقیه برتری دادیم!) و یا آیات زیادی راجع به «لقاء الله» (دیدار خدا) وجود دارد، اما در همان حال می فرماید: «لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (دیدگان او را در نیابد!) و یا تناقضات عددی و آماری در قرآن. و یا این که مثلاً در سوره نساء، آیه ۸۳، می فرمایند: «فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا»؛ و در آیه ۱۹۸، سوره اعراف می فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؟ آیا حکم عفو و توکل مذکور در این دو آیه مثلاً با آیه ۱۹۰، سوره بقره که می فرماید «فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم» تناقض ندارد؟!.

بدیهی است هر پاسخی در این موارد داده شود، لابد پاسخ مشابه از طرف بهائیان نیز در خصوص شبهه تناقض در آثار بهائی باید مورد مقبول واقع شود!

حضرت بهاء الله در آثارشان نه تنها در مورد خود آثار بهائی، بلکه راجع به اختلافات و تناقضات ظاهری در همه کتب آسمانی توضیحات مفصل داده اند. مضافاً، خانم نورایی نژاد عزیز اگر به کتب فلسفه و منطق مراجعه می کردند می دیدند که به هر دو چیزی که به ظاهر مخالف به نظر می رسند، متناقض نمی گویند، چه که در «منطق و فلسفه» تعریف خاصی از «تناقض» وجود دارد. منطقیون گفته اند: «التَّبْضَانُ لَا يَجْتَمَعَانِ وَلَا يَرْتَفَعَانِ»؛ یعنی تناقض در صورتی وجود دارد که دو قضیه یا مطلب چنان در «کم» و «کیف»^{۲۸۲} مختلف باشند که اگر یکی درست باشد، دیگری حتماً غلط باشد. منطقیون علیرغم لزوم اختلاف دو قضیه در «کم» و «کیف» و «جهت» آنها، می گویند برای این که آن دو را متناقض بدانیم، باید در هشت چیز «وحدت» داشته باشند، والا بین آن دو تناقضی نیست: «در تناقض هشت وحدت شرط دان/ وحدت موضوع و محمول و مکان؛ وحدت شرط و اضافه، جزء و کل»؛ «قوه و فعل» است در آخر زمان» در این صورت معلوم می شد که نه در قرآن مجید و نه سایر کتب آسمانی و نه در آثار و حیاتی بابی و بهائی تناقض وجود ندارد.

چون خانم نورایی نژاد عزیز پای فلسفه را در مقایسه با دین الهی پیش کشیده اند، از ایشان می پرسم نظرشان راجع به واقعه زیر چیست و در این صورت آیا حاضرند بدون قضاوت یک بام و دو هوا، توجیه مشابهی را از مؤسّسین ادیان بابی و بهائی بپذیرند!؟

اسحاق بن حنین کندی مردی نصرانی و مانند پدرش حنین بن اسحاق از فیلسوفان مشهور است که به موجب آشنایی به زبان یونانی و سریانی، فلسفه یونان را به عربی ترجمه کرد. فرزند وی یعقوب بن اسحاق نیز بزرگترین حکیم عرب است که جملگی نزد خلفای عباسی با عزت و احترام می زیستند. کندی فیلسوف نامی عراق در زمان خویش دست به تألیف کتابی زد که به نظر خود تناقضات قرآن را در آن گرد آورده بود. او چون با فلسفه و مسائل عقلی و افکار حکمای یونان سرو و کار داشت بر طبق معمول با حقایق آسمانی و موضوعات دینی چندان میانه ای نداشت و به موجب غروری که با خواندن فلسفه به او دست داده



بود به تعالیم مذهبی به دیده حقارت می نگریست. اسحاق کندی آنچنان سرگرم کار کتاب «تناقضات قرآن» شده بود که بکلی از مردم کناره گرفته، پیوسته در منزل با اهتمام زیاد به آن می پرداخت. روزی یکی از شاگردان او در سامرا به حضور امام حسن عسکری (علیه السلام) شرفیاب شد. حضرت به وی فرمود: در میان شما شاگردان اسحاق کندی یک مرد رشید با شهامتی پیدا نمی شود که این مرد را از کاری که پیش گرفته باز دارد؟ شاگرد مزبور گفت: ما چگونه در این خصوص به وی اعتراض کنیم یا در مباحث علمی دیگری که استادی چون او بدان پرداخته است ایراد بگیریم! او استاد بزرگ و نامداری است و ما توانایی گفتگو با او را نداریم. حضرت فرمود: اگر من چیزی به تو القا کنم می توانی به او برسانی و درست به وی بفهمانی؟ گفت: آری. فرمود: نزد استادت برو و با وی الفت بگیر و تا می توانی در اظهار ارادت و اخلاص و خدمتگزاری نسبت به او کوتاهی نکن، تا جایی که کاملاً مورد نظری واقع شوی و او هم لطف و عنایت خاصی نسبت به تو پیدا کند. وقتی کاملاً با هم انس گرفتید به وی بگو: مسئله ای به نظرم رسیده است می خواهم آن را از شما بپرسم... بگو: اگر یکی از پیروان قرآن که با لحن آن آشنایی دارد از شما سؤال کند، «آیا امکان دارد کلامی که شما از قرآن گرفته و نزد خود معنی کرده اید، گوینده آن، معنی دیگری از آن اراده کرده باشد؟» او خواهد گفت: آری ممکن است و چنین چیزی از نظر عقل رواست. آنگاه به وی بگو: ای استاد، شاید خداوند آن قسمت از قرآن را که شما نزد خود معنی کرده اید، عکس آن را اراده نموده باشد، و آنچه شما پنداشتید، معنی آیه و مقصود خداوند که گوینده آن است، نباشد. آن شاگرد از نزد حضرت رخصت خواست و به خانه استاد خود اسحاق کندی رفت و بر طبق دستور حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) با وی رفت و آمد زیاد نمود تا میان آنان انس کامل برقرار گردید. روزی از فرصت استفاده نمود و موضوع را به همان گونه که حضرت تعلیم داده بود با وی در میان گذارد. همین که فیلسوف نامی پرسش شاگرد را شنید، فکری کرد و گفت: بار دیگر سؤال خود را تکرار کن. شاگرد سؤال را تکرار نمود و استاد فیلسوف مدتی درباره آن اندیشید و دید از نظر لغت و عقل چنین احتمالی هست و ممکن است آنچه وی از فلان آیه قرآن فهمیده و پنداشته

است که با آیه دیگر منافات دارد، منظور صاحب قرآن غیر از آن باشد. سرانجام فیلسوف نامبرده شاگرد دانشمند خود را مخاطب ساخت و این گفتگو میان آنها واقع شد. فیلسوف: تو را سوگند می دهم بگو این سؤال را چه کسی به تو آموخت؟ شاگرد: به دلم خطور کرد. فیلسوف: نه، چنین نیست. این گونه سخن از مانند چون تویی سر نمی زند. هنوز به مرحله ای نرسیده ای که چنین مطلبی را درک کنی. راست بگو آن را از کجا آورده و از چه کسی شنیده ای؟ شاگرد: این موضوع را حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) به من آموخت و امر کرد آن را با شما در میان بگذارم. فیلسوف: اکنون حقیقت را اظهار داشتی. آری این گونه مطالب فقط از این خاندان صادر می شود. سپس فیلسوف بزرگ عراق آنچه درباره تناقضات قرآن نوشته و به نظر خود به کتاب آسمانی مسلمانان ایراد گرفته بود همه را جمع کرد و در آتش افکند.^{۲۸۳}

ای کاش امثال حکیم جلوه نیز مانند کندی در برابر موعود اسلام، حضرت باب، پی به اشتباهاتشان می بردند و علم و فلسفه شان وسیله ای می شد برای رسیدن به مقصود حقیقی که شناسایی موعود و پیامبر زمانشان بود، نه آن که وسیله ای باشد برای رد و اعتراض موعود! به عنوان نمونه در خصوص همین حکیم جلوه، آقای مطهری در کتاب «خاتمیت» (انتشارات صدرا، چاپ ۱۷، خرداد ۱۳۸۴، ص ۱۲۹، مشتمل برده سخنرانی در ۱۳۴۷ حسینیہ ارشاد)، می نویسد: «میرزای جلوه معروف، استاد فلسفه بوعلی بود؛ یکی دو جا از «شفا» بود که میرزای جلوه از حل آنها عاجز بود. می گویند وقتی که علی محمد باب ظهور کرد میرزای جلوه می گفت: من هیچ معجزه ای از این پیغمبر جدید نمی خواهم، فقط چند جا از «شفا» بوعلی است که من نتوانسته ام آنها را حل کنم، اگر او بتواند حل کند من به او ایمان می آورم!»

حال آن که متوجه نبوده علم حضرت باب و سایر انبیا مدرسی و اکتسابی نبوده که به زبان و اصطلاحات اختراعی علما و حکما پاسخ گویند، بلکه علمشان لدنی و وحیانی بوده، و اساساً چنان که در ادامه خواهد آمد، خود را فاقد علوم بشری معرفی کرده اند. معجزه ایشان نیز همین بوده که بدون اکتساب علوم بشری، با کلمات وحیانی خود چنان تغییراتی در جامعه بشری و روح و فکر و قلب انسان



ولوله در شهر ۲

ها ایجاد کرده اند که هزاران سال تأثیرات آن پایدار بوده و حکما و علمای مزبور مشابه آن نتوانسته اند انجام دهند.^{۲۸۴} به زبان حال باید پرسید مگرطبق آیه قران هر رطب و یابسی در قرآن نبود؟! پس چرا حکیم جلوه حل مشکلات را در خود قرآن و احادیث نمی جست؟! آیا اگر حکیم مزبور در زمان حضرت محمد(ص) هم بود، دلیل حقانیت حضرتشان را نیز پاسخ به سؤالات فلسفی می دانست؟!

و این همان حکیم جلوه ای است که ویژه نامه ۲۹ ایام جام جم، ۶ شهریور ۱۳۸۶، ص ۶۲، در مقاله ای با عنوان «باب و چالش های پیش رو»، داستانی غیر موقوت و مخالف واقع و متناقض با سایر منابع تاریخی را از او به نقل از محیط طباطبایی منتشر کرد که در آن ادعا شده بود حکیم جلوه همراه استاد خود میرزا حسن نوری، در جلسه مذاکره با حضرت باب در اصفهان حاضر بوده که پس از آن میرزا حسن نوری چون عاجز از پاسخ بوده، مدعی شده استغفرالله حضرت باب دچار تشویش حواس بوده اند، حال آن که پس از همین قبیل جلسات و شنیدن آیات و کلمات وحیانی حضرتشان بوده که چند نفر به ایشان مؤمن شده بودند!^{۲۸۵}

و جهت اطلاع باید عرض کند برخلاف امثال مرحوم جلوه که فلسفه و حکمت و علم برای ایشان سد محکمی در راه شناخت موعود آسمانیشان گردید، بوده اند نفوس بسیاری که با مقاماتی بالاتر از حکیم مزبور نه تنها به حضرت باب ایمان آوردند، بلکه حتی جان نیز در رهش نثار فرمودند. از علمای بزرگی چون جناب ملا حسین بشرویه ای و جناب سید یحیی دارابی و جناب حجّت زنجانی و جناب قرة العین طاهره و جناب ابوالفضائل گلپایگانی و امثال ایشان گذشته، به عنوان مثالی از طبقه فلاسفه و عالمان دینی اسلام که به حضرتش مؤمن شدند، می توان از جناب آقا محمد فاضل قاضی یاد کرد که جامع علوم معقول و منقول بود، چه که فلسفه را نزد حاج ملا هادی سبزواری آموخت و پس از آن در سامرا نزد شیخ مرتضی انصاری تلمذ نمود و از آن مرحوم اجازه اجتهاد گرفت.^{۲۸۶} ایشان همان نفس نفیسی هستند که لوح مبارک حکمت از حضرت بهاء الله به اعزاز ایشان نازل شده است (قسمتی از این لوح در ادامه همین متن آمده است). و از نمونه های جدید نیز باید از فیلسوف بهائی جناب دکتر علیمراد داودی استاد فلسفه دانشگاه طهران نام برد که پس از انقلاب اسلامی ر بوده و شهید گردید.

نکته مهم دیگر آن که خانم نورایی نژاد در زمانی به دفاع از افکار فلسفی امثال حکیم جلوه در برابر بهائیان پرداخته اند که

مدت هاست افکار و تصورات فلاسفه و حکمای قبل، حتی توسط خود مسلمانان نیز زیر سؤال رفته است و اشتباهات آنها آشکار شده است. چه که به فرموده حضرت بهاء الله، «حکمت قبل بالمره با حکمت حال مختلف شده». جناب ابوالفضائل در این خصوص در کتاب «فرائد»، ص ۴۲۰، می نویسند:

... و اما میزان ثانی که معبر است به ادله عقلیه و قیاسات منطقیه اختلال و عدم کفایت آن اظهار است از میزان حسن، خصوصاً در معرفت مظاهر امرالله چه در صورتی که اختلال این میزان در معارف فلکیه و طبیعیه ظاهر شد و بطلان اکثر معتقدات فلاسفه سلف مکشوف و واضح گشت چه اعتباری در آن باقی می ماند. و اگر نفسی در عقاید فلاسفه یونان و مصر نظر نماید می تواند بر مقصود حضرت مناظر و عدم کفایت براهین عقلیه واقف آید.

چه این فلاسفه عظام که بعد صیت و سئو مقامشان به شرق و غرب بالغ شده و ادله عقلیه و قیاسات منطقیه از ایشان به وراثت به حکمای اسلام و نصاری انتقال یافته است يك نفس از آنها در ظهور حضرت عیسی و ظهور حضرت خاتم الانبیاء، به توسط این ادله و قیاسات نتوانستند خود را از عقائد سخیفه و ثنیه نجات بخشند و به ایمان به حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیاء فائز آید. بل این حکما و فلاسفه، اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی علیه السلام بودند و کتب عدیده در رد آن حضرت و مقاومت امرالله تصنیف نمودند. چنانکه پولس رسول در فقره هشتم از اصحاح دویم نامه کولسیان اهل ایمان را وصیت فرموده که کسی شما را به فلسفه نفریبد و به علوم حکمیه که فیما بین ناس متداول است به دام خود نکشد.

برای توضیح بیشتر در این خصوص، توجه به مطالب زیر نیز مفید خواهد بود. مهندس لطف الله میثقی، در مصاحبه ای با آقای حسن یوسفی اشکوری، در کتاب «نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرایی دینی»، نشر قصیده، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص ۲۲۷ - ۲۶۸، مطالبی را اظهار می کنند که بدون هیچ اظهار نظری، توجه خانم نورایی نژاد را به مضمون آن جلب می کند:



کتاب احیای فکر دینی اقبال به احیای دینی رسید. «چیزی که مرحوم علامه طباطبایی در المیزان نوشته، آیت الله صادقی هم در جزوه «فقه گویا» نوشته: «ممکن است يك نفر سال ها در حوزه علمیه بماند همه درس ها را هم بخواند ولی يك آیه قرآن هم نخواند.» خیلی جالب است. شهید مطهری بدین مضمون می گویند منطق ارسطو ابتدا بیرون اسلام بوده ولی بعد آمد مقدمه معارف اسلامی شد. به نظر من این که دیگر اسلام نیست. نظام ارسطویی يك نظام صوری است و در مصادیق نمی تواند کاربردی داشته باشد.» می گوید حتی بعضی ها می گویند نه تنها منطق ارسطو کلید فهم قرآن، بل همه چیز است. به قول استاد محمد تقی جعفری تبریزی روحانیت قبلاً در فاز صدور حکم بود و در فاز مصادیق نبود. طالقانی برای همین می آید روی قرآن کار می کند.

ما يك گزارش پنجاه، شصت صفحه ای نوشتیم و دادیم به آقای آذری قمی و گفتیم که در آموزش حوزه ها مالکیت نا محدود است و هرکسی که این حکم اولیه را محدود بکند از مقوله اضطرار است نظیر خوردن گوشت میت و گوشت خوک و مشروب خوردن. پس چرا شما معتقدید و می گویند جامعه را باید به سمت جامعه توحیدی و امام زمان سوق داد. آیا حکم اولیه تان امامت و امام زمان است یا مالکیت نا محدود. جزوه خیلی مستدل بود. بعد که رفتیم دیدنشان گفتند من هیچ حرفی برای زدن ندارم.

شهید مطهری تحلیلی از حوزه های علمیه داشتند. می گفتند که يك طلبه وقتی وارد حوزه ها می شود با نیت سرباز امام زمان شدن است یعنی می شود آقا سید حرکت. وقتی مدتی در حوزه ها می ماند می شود آقا شیخ ترمز. و این نشان می دهد که آموزش های حوزه ها برایش ترمز است. از درونش عمل در نمی آید. درون این آموزش ها نه بحث امامت، نه اصول دین و نه امام زمان هست و نه بحث حرکت ضد ظلم. يك دسته علوم می خوانند، علم عروض و قافیه، صرف و نحو، علم بیان، علم منطق و اصول.

آقای آذری قمی به ما می گفت آقا اصول فقه در حوزه ها تحقق کامل منطق ارسطویی است. اگر کسی منطق را رد

بکند، می تواند اصول فقه را هم رد بکند. ولی هیچکس نمی تواند منطق ارسطویی را رد کند. بعد اصول فقه هم که کاری به عمل و مصادیق ندارد...

به نظر من اصلی ترین علت اختلاف بین مفسرین ما که حتی در محکومات قرآن هم اختلاف بنیادی دارند، اختلاف در کلید فهم های بشری آنهاست. تا آنجا که قرآن کتاب وحدت است متأسفانه به کتاب تفرقه تبدیل شد. با خدای واحد وارد قرآن شده ایم تا همه تضادها حول محور خدای واحد حل شود، که به نظر من قابل حل هم هست. وقتی با کلید فهم های مختلف وارد قرآن بشویم به نتیجه ای جز این نمی رسیم که بگویم قرآن و دین غیر قابل دسترسی است. البته منظورم خدا نیست...

پس ملاحظه می فرمایید ما از يك حقیقت واحدی وارد قرآن نشده ایم، ملاحظه می کنیم مرحوم علامه طباطبائی و آیت الله جوادی آملی کلید فهم قرآن را منطق ارسطو گرفته اند. شهید مطهری در کتاب «شناخت» خودشان قیاس را تعقلی ارسطویی را اساس همه چیز می داند. قیاس را «ملاك خود معیار» می داند. مجاهدین گفتند ۲۵۰ آیه در قرآن داریم که ما را به تعقل و تدبّر و تفکر و تفکر و تفکر می دارد. من این را از خود حنیف نژاد شنیدم که می گفت بر اساس آیات قرآن بایستی تفکر و تعقل کرد و در کل آدم های خردگرانی بودند ولی معتقد بودند روش تعقلی در بیرون از قرآن است. چه روشی؟ دیالکتیکی. به علت شور و حرکت و جوانی و نیاز به يك روش تعقلی راهنمای عمل به دیالکتیک رسیدند. منطق ارسطو از آنجا که نمی توانست وارد مصادیق شود نمی توانست قانعشان کند. مرحوم علامه و آیت الله جوادی آملی هم به همین روش می گویند قرآن ۲۵۰ بار ما را به تفکر و تعقل دعوت می کند. منتهی روش تعقل در خود قرآن نیست، بلکه بیرون از آن است. همان قیاس تعقلی ارسطویی یا قیاس مساوات.

یکی کلید فهم را منطق ارسطو گرفت و دیگری منطق دیالکتیک. مرحوم سعید محسن می گفت ما رابطه متقابل دیالکتیک و قرآن را قبول داریم. این طور که من فهمیده ام آقای دکتر سروش هم معتقدند خرد عصر یعنی ترکیبی از فلسفه و علم و عرفان، تعامل این سه می تواند کلید فهم



ولوله در شهر ۲

قرآن باشد. ایشان معتقدند از درون دین نمی توان به دین نگاه کرد و دین در ذات خود استدلال و روش ندارد، بلکه دین باید نگرش از بیرون باشد. طبعاً استدلال و روش تعقل هم بیرون دین است.

... من یادم است در دوره دانشجویی کتابی از مرحوم شریعت سنگلجی به مبلغ پنج ریال از توپخانه خریدم. نامش «کلید فهم قرآن» بود. وی مدعی بود که قرآن کلید فهم دارد و کلید فهم آن هم در خود قرآن وجود دارد. اولین بار بود که جرقه ای به ذهنم خورد... وی می گوید آیات بر دو قسم هستند: محکم و متشابه، و این تقسیم بندی خود قرآن است. بعد از این کار زیادی روی محکم و متشابه نشد. در تفسیر المیزان نیز بیش از صد صفحه راجع به محکم و متشابه مطلب دارد ولی به نظر من به راهنمای عمل مشخصی نرسیده. مجاهدین در سال ۵۱ جزوه مفصلی تحت عنوان «دینامیزم قرآن» کار کردند. مهندس سبحانی هم آن جزوه را خواندند. در ابتدای کار البته محورهای آموزشی آن موقع برداشت ها تأثیر بسزایی کرده بود.

بعد از انقلاب و قبل از شروع جنگ جلساتی تحت عنوان قرآن راهنمای عمل یا محکم و متشابه داشتیم، اخیراً هم (چند سال قبل) که «پرتوی از قرآن» و سوره آل عمران را می خواندیم، ملاحظه کردیم مرحوم طالقانی خیلی از مشکلات را حل کرده اند. ایشان کلید فهمی از خود قرآن بر مبنای توحید ارائه داده اند. به نظر من اگر هم محبان قرآن با توحید وارد قرآن شوند اختلاف ها حل می شود و در این بستر است که اختلاف فهم ها از بین خواهد رفت...»

آقای دکتر سروش با کلید فهم خرد عصر وارد قرآن می شود. ملاحظه می کنیم اینها دیگر قرآن نیست. از ابتدا معلوم است که اینها به وحدت نخواهند رسید و اصولاً بستر و پروسه نادرستی است برای حل اختلاف «... باید برای توحید از خود قرآن شروع کرد؛ با مرحوم مهندس ثیرازنده هم بحثی داشتیم که چگونه قرآن که معتقدیم کتاب وحدت است عملاً موجب تفرقه مسلمین شده؟ مجاهدین در سال ۵۲ به این نتیجه رسیدند که اختلاف برداشت ها از قرآن با عث تفرقه است پس آموزش قرآن را حذف کردند.

می گفتند حتی روی «محکومات قرآن هفده نظر کاملاً متفاوت وجود دارد.»

سید قطب مفسر قرآن بود. ده سال تمام در زندان روی تفسیر و درس های قرآن کار کرد. خط مشی عملی او ترور مرحوم عبدالناصر بود. مرحوم طالقانی هم مفسر بود وقتی سید قطب را اعدام کردند او در برابر برگزاری مراسم ختم مقاومت کرد. او گفته بود تمام بار مبارزات ضد امپریالیستی به دوش ناصر است. ترور عبدالناصر کار نادرستی است و نباید برای او ختم گرفت. اختلاف فهم ها از قرآن در حرکت های اسلامی ضرر زد (از جمله بر نهضت آزادی) شریعتی به سید جمال خرده گرفت که توده ها را بسیج نکرد... قرآن بیدار می کند اما وقتی بیدار شدی روش نداری برای مبارزه، چون ما خدا را از کلید فهم خودمان در قرآن حذف کرده ایم.

(سپس آقای اشکوری از آقای میثمی می پرسند، «شیعه در طی چند صد سال به ۱۳۲ فرقه تبدیل شد. آنها که آدم های بدی نبودند و در رأسشان هم امام معصومی بود که هدایتشان می کرد. چگونه این همه فرقه پیدا شد؟ آقای میثمی در جواب می گویند): «من عمیقاً معتقدم که نوگرا باید از کلید های فهم بشری شروع کرده به خدای قائم به ذات و آفریدگار برسد و از آن طریق وارد قرآن شویم که قرآن مخلوق است. به قول مرحوم طالقانی باید خود را در معرض وحی قرار داد و وقتی تزکیه کردیم و مخاطب خداوند در قرآن شدیم خدا با ما حرف می زند. به نظر می رسد مرحوم طالقانی از کلید فهم های مختلف بشری دست برداشته و به این روش برای فهم قرآن رسیده اند.»

باری با مطلب فوق می رسمیم به ادعای خانم نورایی نژاد که گفته اند مؤسسين ادیان بابی و بهائی بر «نفی جمیع علوم» تأکید کرده اند. شاید با آوردن مطلب فوق دیگر نیازی به توضیح این ایراد نباشد، اما چون قصد روشن شدن بیشتر حقایق است، باید عرض نمود این ایراد نیز مثل سایر اتهامات یا نتیجه سوء برداشت است و یا نتیجه بهائی ستیزی! ایشان برای اثبات این مدعا، بدون مراجعه به اصل کتاب بیان عربی و فارسی، دو قسمت ناقص از بیانات حضرت باب را با آدرسی ناقص از ردیه های تکراری شاهد آورده اند. البته



ایشان هیچ مدرکی از آثار بهائی در باره مدعای خود نیاورده اند و فقط به بیان ناقص همان دو مورد فوق از آثار بابی بسنده کرده اند! اما حتی از همان دو نمونه آثار بابی نیز مدعای ایشان قابل اثبات نیست. چه که اگر ایشان خود به کتب مزبور مراجعه می کردند، در می یافتند که مفهومی عمیق در آنها وجود دارد که مختص ظهور بابی هم نیست و مربوط به همه ادیان الهی می گردد و منظور از آن ابداً مخالفت با علم حقیقی نمی باشد، بلکه ردّ علمی است که از حرف شروع و به حرف ختم می شود. دو قسمتی که ایشان از کتاب «مستطاب بیان» نقل کرده اند عبارتند از: «فلتمحون کلمات کتبم و لتستدلن بالبیان و ما انتم فی ظله تشنون» (۶ از ۶/ قسمت ایتالیك را حذف کرده اند!) و «لا يجوز التدريس فی کتب غیر البیان الا اذا انشیء فیہ مما يتعلق بعلم الکلام و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین.» (۱۰ از ۴ فارسی/ قسمت ایتالیك را حذف کرده اند) دو قسمت مزبور، برگرفته از دو بخش از کتاب مستطاب بیان است که حدوداً پنج صفحه است.

اگر در کل پنج صفحه بیانات مزبور از حضرتشان در باب ۶ از واحد ۶ و باب ۱۰ از واحد ۴ دو کتاب «بیان فارسی» و «بیان عربی» دقت شود مفهوم می گردد که حضرت باب توضیح فرموده اند هر وقت پیامبری جدید ظاهر می شود، کتاب آسمانی جدیدی نیز می آورد که از جهتی نسخ کتب قبل و از جهتی زنده کننده حقایق کتب مزبور به شکلی بدیع می باشد. حضرتشان توضیح می فرمایند وقتی فرستاده جدید خداوند کتاب آسمانی قبل را نسخ و تجدید و بدیع می کند، بدیهی است که کتب خلق نیز به نحو اولی منسوخ شمرده می شوند. زیرا در حقیقت جوهر و میوه درخت ادیان و کتب آسمانی قبل و نیز علمی که در ظل آن ایجاد شده، همه و همه در دین جدید آشکار می گردد و حیات معنوی نفوس وابسته به ایمان به دین جدید و تغذیه از میوه آن است؛ یعنی: «به رزق بدیع مستزق شوند نه به ارزاق قبل»

در این صورت چون دین قبل منسوخ و در قالب و شکل دین جدید بدیع شده و حیاتی تازه یافته، شؤون ثانوی آن از قبیل قواعد پیچیده صرف و نحو- مگراصول کلی آن- و علم لغات غیر مستعمله و قواعد فقه و حکمیه و منطق و اصول و فرعیات آن که توسط علما ایجاد و اختراع شده نیز باید منسوخ گردد و حقایق آن به شکلی بدیع در معارف دین جدید زنده گردد. همچنین توضیح می فرمایند که خود انبیا امی بوده اند و از صرف و نحو و منطق و فقه و اصول و امثال آن مبرا بوده اند. به همچنین اگر کسی می خواهد

ایشان را بشناسد نیازی به علوم مزبور ندارد چه که فهم کلمات الهی و ایمان به ادیان آسمانی ربطی به میزان دانستن چنین علومی ندارد بلکه بستگی به میزان حقیقت جویی و انصاف و تقوی و خلوص و پاکی نیت و فطرت و صفای قلب و نیز عمل به تعالیم ربانی و تخلق به اخلاق رحمانی دارد. چنان که چه بسا فلاسفه و علما که به انبیا ایمان نیاوردند ولی افراد عامی مؤمن شدند. به همین جهت است که در قرآن فرموده، «الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» و «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»

وجه دیگر توضیحات حضرتشان این است که علوم مزبور کل در ظل قرآن ایجاد شده اند اما چون اختراع بشری علما بوده اند دارای اشتباهاتی هستند که همچون پیرایه هایی به اصل کتاب آسمانی بسته شده اند و گاه نه تنها کمکی به درک کتاب الهی نمی کنند، بلکه مانع فهم حقیقت کلمات ربانی نیز می شوند و لذا به اندازه خود قرآن و اصل کلمات ربانی تأثیر در فهم و ایمان به ظهور جدید موعود قرآن ندارند. نکته جالب آن که حضرتشان در بیان مذکور در باب ۱۰ از واحد ۴ بیان فارسی «علم کلام» را مستثنی کرده اند ولی خانم نورایی نژاد علاوه بر آن که ذکری از پنج صفحه توضیحات حضرت باب به میان نیاورده اند، دقیقاً همین قسمت را نیز حذف کرده اند! حال آن که موضوع اصلی علم کلام همان اثبات توحید و نبوت و معاد است که ایشان در صفحه ۲۷۹ نوشته اند بهائیان منکر آنها هستند!

همچنین می فرمایند علوم مزبور وقتی مفید است که نتیجه اش عرفان و شناخت انبیا الهی و ایمان گردد و کل علوم «از برای فهم مراد الله است در کلام او»، و الا چنان که در فرهنگ اسلامی معروف است همین علوم ممکن است غرور آورد و صاحبش را از معلوم حقیقی باز دارد، چنان که از حضرت رسول (ص) نقل شده است: «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْاَكْبَرُ!» (علم بزرگ ترین حجاب است) و به همین جهت است که در قرآن مجید فرموده است، «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» (بقره ۹۸) و حضرت محمد (ص) فرموده اند: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» (پناه می برم به خدا از علمی که بیهوده است) ۲۸۷

در این خصوص چنین توضیح می فرمایند: «این است جوهر کل جوهر که کل از او محتجب به این شؤون علمیة مؤتفکه (منقلب و زبرور شده و از بین رفته)، که اگر مقترب به ایمان او نگردد لاشیء می گردد، مفتخر؛ و به ایمان به او، که اگر علم شیء نباشد



کَلَّ جَوْهَرِ عِلْمٍ دَرِ حَقِّ مُؤْمِنٍ ثَابِتٍ مِی گَرَدَد، مَحْتَجِبٍ. اِیْنِ اسْتِ اسْتِ کِه کَلْ گَوِیَا اِمَوَاتِنْد و نَظَرِ بِه ثَمَرَهٗ عِلْمٍ و حِکْمَتِ نَمِی کِنَنَد و اِشْرَ مَرْدَمِ دَر نَزْدِ ظُهْرٍ مَن یَظْهَرُهُ اللهُ (مَوْعُودِ دِیْنِ بَابِی) اَنّهَائِی هَسْتَنَد کِه خُودِ رَا بِه عِلْمِ مَعَزِّزْ گِرَفْتِه اِنْد و حَالِ اَن کِه اِیْنَقَدْر تَعْقِل نَمِی کِنَنَد کِه عِلْمِ اِیْشَان اِز بَرای فِهْمِ کَلِمَاتِ او بُوْدِه اِز قَبْلِ و دَر حِیْنِ ظُهْرٍ او چِه اَحْتِیَاجِ بِه تَعَلَّمِ اِیْنِ عِلْمِ و حَالِ اَن کِه کَلَامِ او ظَاہِرِ و مَرَادِ او بَاہِرِ اسْتِ چِنَانِچِه دَر اِیْنِ ظُهْرٍ هِر کَسِ بُوْدِه مَشَاہِدِه اِیْنِ مَطْلَبِ نَمُودِه.»

نکته شایان توجه این است که می فرمایند علوم مزبور قبل از آن که ظهور موعود آشکار شود برای این بوده که بعداً بتوانند کلمات او را بفهمند، اما وقتی خود موعود ظاهر شد، دیگر با وجود او و با وجود آیات و کلمات و توضیحات و تفاسیر او، چه احتیاجی به استنباطات بعضاً متناقض و اشتباه علما؟! هر زمان که مریب آسمانی جدیدی ظاهر می شود ملائک حقیقت اوست که «کتاب ناطق» است و علوم در صورتی مقبول خواهند بود که در ظل کلمات پیامبر جدید قرار گیرند و راهی برای شناخت او باشند و نه سدی در برابر او. به این علت حضرتشان فرموده اند اگر فقه و اصول و منطق و صرف و نحو و... مانع ایمان نفوس به آئین جدید است، لزومی به تدریس آنها نیست چه که اصل مقصود از علوم، شناخت حقیقت مریبان الهی و عمل به موجب تعالیم آنهاست تا سعادت معنوی و مادی حاصل گردد. بنابراین چنان که در فوق اشاره شد فرموده اند: «فلتمحون کلما کتبتُم و لتستدلن بالبیان و ما انتم فی ظله تشنون» (قسمت ایتالیک چنان که قبلاً ذکر شد در فصل نامه حذف شده)

و اما نکته بسیار مهم آن که برای استحضار بیشتر خوانندگان عزیز باید عرض نماید حکم مزبور در کتاب بیان فارسی و عربی، دقیقاً مطابق بوده است با آنچه در احادیث اسلامی پیش بینی شده بوده و اگر حضرتشان چنین نمی فرمودند جای اشکال و ایراد بود. در حدیث است که قائم موعود «یهدیم ما کان قبله کما هدیم رسولُ الله امرُ الجاهلیه» (یعنی از بین می برد آنچه را که از قبل او بوده همانطور که رسول الله امر جاهلیت عرب را از بین برد) در توضیح امثال این حدیث، من جمله ائمه اطهار فرموده اند: «تمام ادیان و مذاهب را از میان مردم برمی دارد تا جز دین خالص، دینی و مذهبی در عالم باقی نماند... پس بدعتی را نمی گذارد مگر آنکه آن را زائل و باطل کند...»، و نیز: «... در زمان وی جز دین خالص از رأی و نظر، باقی نخواهد ماند، در غالب احکامش با آراء علما مخالفت می کند؛ به این جهت آنان از آن آقا ملول می شوند، زیرا خواهند دانست که بساط اجتهاد آنان در هم پیچیده می شود.»^{۲۸۸}

سبحان الله! ملاحظه می فرمایید که آنچه در احادیث فوق آمده عیناً واقع شد و حضرت باب ناخالصی ها و پیراهه بسته شده به ادیان و بدعت های علما را از بین بردند تا دین خالص الهی از «رأی و نظر» علما پاک گردد. خود متفکرین اسلام چندین دهه است که به نقد بعضی علوم مزبور و کتب مربوط به آن پرداخته اند که از پرداختن به آن می گذرم! چنین بود که بساط اجتهاد و رأی و نظر و «علوم مؤتفکه» علما در هم پیچیده شد و به همین علت بود که علما از حضرتشان ملول گشتند. سبحان الله! سبحان الله! و چنین است که همه مریبان آسمانی هنگام ظهور خود جاهلیت ایجاد شده در جامعه خود را از بین می برند تا افکار و قلوب و فرهنگ جامعه از زنجیرهای جهل و نادانی آزاد شود، و این سنتی الهی است در همه ظهورات آسمانی که به فرموده قران تغییر نمی پذیرد و حقیقت آن بر اهلس پوشیده نیست.^{۲۸۹}

اما از موارد فوق گذشته، همان طور که اشاره شد، خانم نورایی نژاد فقط با استناد به دو قسمت از آثار دین بایی مدعی شدند «مؤسسين ادیان بایی و بهائی بر» نفی جمیع علوم» تأکید کرده اند! ولی ایشان ابداً ذکری از آثار بهائی در این خصوص نکردند! حال آن که آثار بهائی نه تنها حکمت حکم مزبور در دین بایی را توضیح فرموده، بلکه حکمت نسخ آن را نیز در دوره دین بهائی تشریح نموده است. حضرت بهاء الله در بند ۷۷ کتاب مستطاب اقدس با اشاره به حکم مزبور در کتاب بیان چنین می فرمایند: «قد عفا الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتاب و اذناکم بان تقرؤا من العلوم ما ینفعکم، لا ما ینتهی الی المجادلة فی الکلام هذا خیر لکم ان انتم من العارفين» (همانا خداوند عفو فرمود از شما آنچه را که در کتاب بیان از محو کتب نازل شده بود و اجازه فرمود که بخوانید از علوم آنچه را که به شما نفع می رساند و نه علومی که به مجادله و نزاع در کلام منجر می شود. این برای شما بهتر است اگر از عارفين باشید)

در کتاب مستطاب اقدس، منتشر شده توسط مرکز جهانی بهائی، در قسمت یادداشت های شماره ۱۰۹ و ۱۱۰، در توضیح حکم مزبور، چنین آمده است:

حضرت بهاء الله در لوح اشراقات می فرمایند:

حضرت مبشر (حضرت باب مبشر حضرت بهاء الله)، روح ما سواه فداه، احکامی نازل فرموده اند و لکن عالم امر معلق بود به قبول.^{۲۹۰} لذا این مظلوم بعضی را اجرا نمود و در



ولوله در شهر ۲

کتاب اقدس به عبارات اُخری نازل، و در بعضی توقّف نمودیم.

در کتاب مبارک بیان محو کتب بر مؤمنین فرض گردیده بود مگر کتبی که در اثبات امر و شریعت الله نوشته شده باشد. جمال اقدس ابهی این حکم را نسخ فرموده اند. حضرت ولی امر الله در توقیعی که حسب الامر هیکل اطهر صادر گردیده در باره ماهیت و کیفیت احکام شدیدی که در کتاب مبارک بیان نازل شده چنین می فرمایند:

فهم و درک کامل احکام و حدود شاقّه نازل از قلم حضرت اعلی فقط از این طریق میسر است که ماهیت و مقصد و خواص ممتازه شریعت مبارکش به نحوی که نفس آن حضرت در آثار خویش بیان فرموده اند منظور گردد. طبق این بیانات واضحه دور بیان اصولاً یک نهضت دینی و انقلاب اجتماعی بود که مدتش بالضروره کوتاه ولی مملو از وقایعی مصیبت آمیز و مشحون از اصلاحاتی وسیع النطاق و بنیان کن بود. موازین شدیده و اعمال قاطعه ای را که حضرت نقطه اولی و اصحاب مجری می داشتند کل برای این بود که بنیاد تقالید حزب شیعه را برانداخته راه را برای ظهور حضرت بهاء الله هموار سازد. حضرت اعلی به منظور اثبات استقلال دور جدید و نیز برای آماده ساختن زمینه جهت ظهور قریب الوقوع جمال قدم احکامی بسیار دشوار و شدید نازل فرمودند. اگر چه اغلب این احکام هرگز به مرحله اجرا در نیامد ولی نفس نزول این احکام دلالت بر استقلال آئین حضرت اعلی داشت و همین کافی بود تا هیجانی عظیم ایجاد نماید و علمای دین را به چنان مخالفتی برانگیزد که بالمآل شهادت حضرتش را سبب گردد. (ترجمه)

کسب علوم و تحصیل صنایع و فنون در آثار مبارکه بر کل فرض گردیده و به اهل بهاء توصیه شده که اهل دانش و هنر را محترم شمارند و از کسب علمی که صرفاً به مشاجره و جرّ و بحثهای بیهوده انجامد پرهیز نمایند. حضرت بهاء الله در الواح مبارکه اهل بهاء را تشویق فرموده اند که به تحصیل علوم و فنون نافع ای اشتغال ورزند که سبب و علت ترقی عباد است و نیز آنان را انداز فرموده اند که از علمی که به حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد، و تحصیلش به

مجادله در کلام انجامد احتراز جویند. حضرت ولی امر الله در توقیعی که حسب الامر مبارک صادر شده علمی را که از حرف ابتدا و به حرف منتهی گردد به بحث و موشکافی های بی ثمر در مجردات و فرضیات توصیف فرموده اند. در توقیعی دیگر می فرمایند که مقصد حضرت بهاء الله از چنین علوم در وهله اولی آن گونه رسائل و تفسیرات مربوط به علوم دینی و الهیات است که بجای آنکه مددی در نیل به حقیقت باشد باری سنگین بر ذهن انسان می نهد.

به این ترتیب، چنان که گفته شد، حضرت باب طبق بشارات اسلام به محور علف های هرزی پرداختند که طراوت و لطافت گلستان علم حقیقی مطابق واقع را از بین برده بود و افکار و قلوب را بی روح و منجمد و حیات انسانی را بیهوده ساخته بود. اما حضرت بهاء الله پس از آن حضرت در بستر و زمینی که ایشان آماده کرده بودند، به کاشتن گل ها و شقایق معانی بدیعه ای پرداختند که سبب طراوت و حیات جدید آن گردید. حضرتشان در این خصوص، در یکی از اولین آثار و حیانیشان، «کلمات مکنونه»، چنین مژده دادند:

ای اهل فردوس برین! اهل یقین را اخبار نمایید که در فضای قدس قُربِ رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته، و جمیع اهل عالین و هیاکلِ خُلدِ برین، طائفِ حولِ آن گشته اند. پس جهدی نمایید تا به آن مقام در آید و حقایق اسرار عشق را از شقایقش جویند و جمیع حکمت های بالغه اَحَدیه را از اثمار باقیه اش بیابید. قُرْتُ أَبْصَارَ الَّذِينَ هُمْ دَخَلُوا فِيهِ آمِينَ.

چنین است که آثار بهائی مملو است از تأکید و تأیید و تحسین و تجلیل علم و حکمت حقیقی و صاحبان آن. بدیهی است در اینجا حتی ارائه نمونه هایی از آثار حضرتشان امکان پذیر نیست و در حقیقت بر محققین منصف و آزاده است که خود به پای خود در این گلستان بدیع گردش نمایند و به چشم خود گل های متنوع و بدیع آن را ببینند و ببینند. اما به مناسبت بحث در مقاله خانم نورایی نژاد، بعضی بیانات مؤسسين دیانت بهائی را در خصوص مقام علم و حکمت تقدیم می دارد تا معلوم شود که دیدگاه اهل بها نسبت به آنها چگونه است.^{۲۹۱} آثار بهائی نه تنها مقام والای دین و علم را



ولوله در شهر ۲

روشن می نماید، بلکه اثبات می کند که اختلاف و نزاع چند هزار ساله بین دین و علم چیزی جز سوء تفاهم و اشتباهات اذهان علمای دینی و غیر دینی نبوده است و علم حقیقی با دین حقیقی تطابق داشته، هر یک با کارکرد و روش خاص خود، عطیه ای الهی برای رفاه همه جانبه بشرند.

حضرت بهاء الله می فرماید:

- تجلی سوم علوم و فنون و صنایع است. علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقآتست از برای صعود. تحصیلش بر کل لازم و لکن علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که بحرف ابتداء شود و بحرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم یَشْهَدُ بِذَلِكَ أُمَّ الْبِيَانِ فِي الْمَأْتِ نَعِيمًا لِلْسَامِعِينَ. فِي الْحَقِيقَةِ كُنْزِ حَقِيقِي از برای انسان علم اوست و اوست عِلَّتْ عَزَّتْ وَ نِعْمَتْ وَ فَرِحَ وَ نَشَاطُ وَ بَهْجَتُ وَ انْبِساطُ كَذَلِكَ نَطَقَ لِسَانُ الْعُظْمَةِ فِي هَذَا السَّجْنِ الْعَظِيمِ.

- در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریه و باطنیه بوده انسان بی علم و هنر محبوب نه. مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود لذا لازم که بقدر وسع سدره وجود را به اثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمائید.

- كُنِبَ عَلَى كُلِّ أَبِّ تَرْبِيَةِ ابْنِهِ وَ بِنْتِهِ بِالْعِلْمِ وَ الْخَطِّ وَ دُوهُمَا عَمَّا حُدِّدَ فِي اللُّوحِ. (نوشته شد بر هر پدری تربیت پسر و دخترش به علم و خط و سایر علومی که در کتاب الهی حکم شده است)

- وَ اذِّنَاكُمْ بِأَنْ تَقْرَأُوا مِنَ الْعُلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ لَا مَا يَنْتَهِي إِلَى إِلَيَّ الْمُجَادِلَةِ فِي الْكَلَامِ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. (و اجازه دادیم که بخوانید از علوم آنچه را که به شما نفع می رساند، نه علمی که به نزاع و مجادله در کلام منتهی می شود. این برای شما بهتر است، اگر از عارفین باشید)

- بشارت یازدهم تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز و لکن علمی که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدُنْ أَمْرِ حَكِيمٍ.

- حضرت موجود میفرماید علمای عصر باید ناس را در تحصیل علوم نافع امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع

گردند علمی که از لفظ ابتداء و بلفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد بود اکثری از حکمای ایران عمرها بدرس حکمت مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست.

- ...علمی که اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت و آسایش عباد است عندالله مقبول بوده و هست.

- در این ظهور اعظم کل باید به علوم و حکم ظاهر شوید.

- براستی میگویم هر آنچه از نادانی بکاهد و بردانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست. ۲۹۲

- علمای عصر باید، ناس را در تحصیل علوم نافع امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند. علمی که از لفظ ابتداء و بلفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد بود. اکثری از حکمای ایران عمرها به درس حکمت مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست... زبان خرد میگوید: هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگانرا زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز، پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم... حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم. اِن شاء الله، ارض از این دو عطیه کبری محروم نماند و ممنوع نشود... اگر انسان بقدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه راضیه مرضیه از او ظاهر نشود. اگر حکما و عرفای مشفق، ناس را آگاه نمایند جمیع عالم قطعه واحده مشاهده گردد. هذا حق لا ريب فيه. يسأل الخادم همة من كل ذي همة ليقوم على اصلاح البلاد و احياء الأموات بماء الحكمة و البيان، حباً لله الفرد الواحد العزيز المنان.

حکمت هیچ حکیمی ظاهر نه مگر به بیان، و این مقام کلمه است که از قبل و بعد در کتب ذکر شده، چه که جمیع عالم از کلمه و روح آن بمقامات عالییه رسیده اند. و بیان و کلمه باید مؤثر باشد و همچنین نافذ. و باین دو طراز در صورتی مزین که لله گفته شود و بمقتضیات اوقات و نفوس ناظر باشد. حضرت موجود میفرماید: اِن البیان جوهر يطلب التَّفَوُّذُ و الاعتدال. أما التَّفَوُّذُ معلقٌ باللطافة و اللطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصافية.

و أما الاعتدال امتزاجه بالحكمة التي ذكرناها في الألواح... حکیم دانا باید بکمال مدارا تکلم فرماید تا از حلاوت بیان کل بما ینبغی للانسان فائز شوند. ای حبیب من! کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لا تحصی. حضرت موجود میفرماید: عالم را کلمه مسخر نموده و مینماید. اوست مفتاح اعظم در عالم، چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح. ۲۹۳



یا هُوَ آفتاب حقیقی، کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان، منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کل شیء از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآتیی بلون او ظاهر. مثلاً در مرایای قلوب حکماء تجلی فرمود، حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افنده عارفین تجلی فرموده بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده. جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر، به انسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربانیه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهند بود. اوست نار الهی و چون در صدور بر افروخت ما سوی الله را بسوخت. افنده عشاق ازین نار، در احتراق و این نار، حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده. ظاهرها نار و باطنها نور. و از این ماء، کل شیء باقی بوده و خواهد بود. «و من الماء کل شیء حی». از خدا می طلبیم که این ماء عذب الهی را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم و البهاء علی اهل البهاء.^{۲۹۴}

إِنَّ الَّذِينَ أَنْكَرُوا اللَّهَ وَتَمَسَّكُوا بِالطَّبِيعَةِ مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مِنْ عِلْمٍ وَلَا مِنْ حِكْمَةٍ إِلَّا أَنَّهُمْ مِنَ الْهَائِمِينَ أُولَئِكَ مَا بَلَغُوا الذَّرْوَةَ الْعُلْيَا وَالْغَايَةَ الْقَصْوَى لَذَا شَكَرْتَ أَبْصَارُهُمْ وَاخْتَلَفَتْ أَفْكَارُهُمْ وَإِلَّا زُوسَاءَ الْقَوْمِ اعْتَرَفُوا بِاللَّهِ وَ سُلْطَانِهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ رَبُّكَ الْمُهَيِّمِينَ الْقَيُّومَ. وَلَمَّا مَلِئْتَ عَيْونُ أَهْلِ الشَّرْقِ مِنْ صَنَائِعِ أَهْلِ الْغَرْبِ لَذَا هَامُوا فِي الْأَسْبَابِ وَ غَفَلُوا عَنْ سَبَبِهَا وَ مُبْدِئِهَا مَعَ إِنْ الَّذِينَ كَانُوا مَطَالِعَ الْحِكْمَةِ وَ مَعَادِنِهَا مَا أَنْكَرُوا عِلْمَهَا وَ مُبْدِعَهَا وَ مَبْدِنَهَا إِنْ رَبُّكَ يَعْلَمُ وَ النَّاسُ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ لَنَا أَنْ نَذَكُرَ فِي هَذَا اللَّوْحِ بَعْضَ مَقَالَاتِ الْحُكَمَاءِ لِرُوحِ اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ لِيُفْتَحَ بِهَا أَبْصَارُ الْعِبَادِ وَيُوقِنَ أَنَّهُ هُوَ الصَّانِعُ الْقَادِرُ الْمُبْدِعُ الْمُنْشِئُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَ لَوْ يُرَى الْيَوْمَ لِحُكَمَاءِ الْعَصْرِ يُدْ طُولِي فِي الْحِكْمَةِ وَ الصَّنَاعِ. وَلَكِنْ لَوْ يُنظَرُ أَحَدٌ بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُمْ أَخَذُوا أَكْثَرَهَا مِنْ حُكَمَاءِ الْقَبْلِ وَ هُمُ الَّذِينَ أَنْسَسُوا آسَاسَ الْحِكْمَةِ وَ مَهْدُوا بُنْيَانَهَا وَ شَبَدُوا أَرْكَانَهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُكَ رَبُّكَ الْقَدِيمُ وَ الْقَدَمَاءُ أَخَذُوا الْعُلُومَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا مَطَالِعَ الْحِكْمَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَ مَظَاهِرِ الْأَسْرَارِ الرِّبَانِيَّةِ مِنَ النَّاسِ مَنْ فَازَ بِزُلَالِ سَلْسَالِ بَيَانَاتِهِمْ وَ مِنْهُمْ مَنْ شَرِبَ ثَمَالَةَ الْكَأْسِ لِكُلِّ نَصِيبٍ عَلَى مِقْدَارِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَادِلُ الْحَكِيمُ إِنْ أَبِيدَ قَلْبُ الَّذِي اشْتَهَرَ فِي الْحِكْمَةِ كَانَ فِي زَمَنِ دَاوُدَ وَ فَيْثَاغُورَسَ فِي زَمَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ أَخَذَا الْحِكْمَةَ مِنْ مَعْدَنِ النَّبِوَةِ^{۲۹۵}... إِنْ أَسَّ الْحِكْمَةَ وَ أَصْلَهَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ اخْتَلَفَتْ مَعَانِيهَا وَ أَسْرَارُهَا بَيْنَ الْقَوْمِ بِاخْتِلَافَاتِ الْأَنْظَارِ وَ الْعُقُولِ أَنَا نَذَكُرُ لَكَ نَبَأَ يَوْمٍ تَكَلَّمُ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ بَيْنَ الْوَرَى بِمَا عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى إِنْ رَبُّكَ لَهُوَ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْمُنِيعُ فَلَمَّا انْفَجَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ وَ

البيان من منبع. بيانه و أخذ سُكْرُ خمرِ العرفانِ من في فنائه قال الآن قد ملاً الرُّوحُ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَخَذَ هَذَا الْقَوْلَ وَ وَجَدَ مِنْهُ عَلَى زَعْمِهِ رَائِحَةَ الْحُلُولِ وَ الدَّخُولِ وَ اسْتَدَلَ فِي ذَلِكَ بَيِّنَاتٍ شَتَّى وَ اتَّبَعَهُ حِزْبٌ مِنَ النَّاسِ لَوْ أَنَا نَذَكُرُ أَسْمَاءَهُمْ فِي هَذَا الْمَقَامِ وَ نَفْضِلُ لَكَ لِيَطُولَ الْكَلَامُ وَ نَبْعُدَ عَنِ الْمَرَامِ إِنْ رَبُّكَ لَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلَامُ وَ مِنْهُمْ مَنْ فَازَ بِالرَّحِيقِ الْمَخْتومِ الَّذِي فَكَّ بِفِتْحَانِ لِسَانِ مَطَّلَعِ آيَاتِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ قَلَّ إِنْ الْفَلَسَفَةُ مَا أَنْكَرُوا الْقَدِيمَ نَلَّ مَاتَ أَكْثَرُهُمْ فِي حَسْرَةِ عِرْفَانِهِ كَمَا شَهِدَ بِذَلِكَ بَعْضُهُمْ أَنَّ رَبُّكَ لَهُوَ الْمُخْبِرُ الْخَبِيرُ أَنْ يُقْرَاطَ الطَّبِيبِ كَانُ مِنَ كِبَارِ الْفَلَسَفَةِ وَ اعْتَرَفَ بِاللَّهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ بَعْدَهُ سُقْرَاطُ إِنَّهُ كَانَ حَكِيمًا فَاضِلًا زَاهِدًا إِسْتَعْلَى بِالرِّيَاضَةِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى وَ أَعْرَضَ عَنِ مَلَاذِ الدُّنْيَا وَ اعْتَزَلَ إِلَى الْجَبَلِ وَ أَقَامَ فِي غَارٍ وَ مَنَعَ النَّاسَ عَنِ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَ عَلَّمَهُمْ سَبِيلَ الرَّحْمَنِ إِلَى أَنْ شَارَتْ عَلَيْهِ الْجُهَالُ وَ أَخَذُوهُ وَ قَتَلُوهُ فِي السَّجْنِ كَذَلِكَ يَقْضُ لَكَ هَذَا الْقَلَمُ السَّرِيعُ مَا أَخَذَ بَصَرَ هَذَا الرَّجُلِ فِي الْفَلَسَفَةِ إِنَّهُ سَبَدُ الْفَلَسَفَةِ كَلَّمَا قَد كَانَ عَلَى جَانِبِ عَظِيمٍ مِنَ الْحِكْمَةِ نَشْهَدُ أَنَّهُ مِنَ فَوَارِسِ مِصْمَارِهَا وَ أَحْضَرَ الْقَائِمِينَ لِخِدْمَتِهَا وَ لَهُ يَدٌ طَوِيلِي فِي الْعُلُومِ الْمَشْهُودَةِ بَيْنَ الْقَوْمِ وَ مَا هُوَ الْمُسْتَوْرِعُهُمْ كَانَهُ فَازَ بِجَرَعَةٍ إِذْ فَاضَ الْبَحْرُ الْأَعْظَمُ بِهَذَا الْكُوثرِ الْمُنْبِرِ... وَ بَعْدَهُ أَفَلَاطُونُ الْأَهْلِي إِنَّهُ كَانَ تَلْمِيزًا لِسُقْرَاطِ الْمَذْكُورِ وَ جَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّ الْحِكْمَةِ بَعْدَهُ وَ أَقْرَبَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ الْمُهَيِّمَةِ عَلَى مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ بَعْدَهُ مِنْ سَمِّئِي بَارَسُطُو طَالِيسِ الْحَكِيمِ الْمَشْهُورِ... وَ هَوْلَاءَ مِنْ صَنَائِدِ الْقَوْمِ كَبِيرَاتِهِمْ كَلَّمَهُمْ أَقْرَبُوا وَ اعْتَرَفُوا بِالْقَدِيمِ الَّذِي فِي قَبْضَتِهِ زَمَامُ الْعُلُومِ... قَلَّ يَا مَلَأَ الْأَرْضَ إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ ذِكْرَ الْحِكْمَةِ عَنْ مَطَّلَعِهَا وَ مَشْرِقِهَا تَمَسَّكُوا بِرَبِّكُمْ الْمُعَلِّمِ الْحَكِيمِ إِيَّا قَدْرَنَا لِكُلِّ أَرْضٍ نَصِيبًا وَ لِكُلِّ سَاعَةٍ قِسْمَةً وَ لِكُلِّ زَمَانٍ زَمَانًا وَ لِكُلِّ حَالٍ مَقَالًا فَانظُرُوا الْيُونَانَ إِيَّا جَعَلْنَا هَا كُرْسِيَّ الْحِكْمَةِ فِي بُرْهَةِ طَوِيلَةٍ فَلَمَّا جَاءَ أَجْلُهَا ثَلَّ عَرْشُهَا وَ كَلَّ لِسَانُهَا وَ خَبَتْ مِصَابِيحُهَا وَ نُكِبَتْ أَعْلَامُهَا كَذَلِكَ نَأْحُدُ وَ نُعْطِي إِنْ رَبُّكَ لَهُوَ الْآخِذُ الْمُعْطِي الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ فَدَاوُدَ عَنَا شَمْسَ الْمَعَارِفِ فِي كُلِّ أَرْضٍ إِذَا جَاءَ الْمِيقَاتُ تُشْرِقُ مِنْ أَفْقِهَا أَمْرًا مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ إِيَّا لَوْ يُرِيدُ أَنْ نَذَكُرَ لَكَ كُلَّ قِطْعَةٍ مِنْ قِطْعَاتِ الْأَرْضِ وَ مَا وَلَجَ فِيهَا وَ ظَهَرَ مِنْهَا لِنَقْدِرُ إِنْ رَبُّكَ أَحَاطَ عِلْمُهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ... مَنْ كَانَ فَيْلسُوفًا حَقِيقِيًّا مَا أَنْكَرَ اللَّهَ وَ بُرْهَانَهُ وَ أَقْرَبَ بِعَظَمَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ الْمُهَيِّمِينَ عَلَى الْعَالَمِينَ إِيَّا نَحْبُ الْحُكَمَاءَ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ مَطَالِعَ اسْمِهِ الصَّنَاعِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ أَفْرَعُوا جُهْدَكُمْ لِيُظْهَرَ مِنْكُمْ الصَّنَاعُ وَ الْأُمُورُ الَّتِي بِهَا يُنْتَفَعُ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ إِيَّا نَنْتَرَهُ عَنْ كُلِّ جَاهِلٍ ظَنَّ أَنَّ الْحِكْمَةَ هُوَ التَّكَلُّمُ بِالْهَوَى وَ الْإِعْرَاضُ عَنِ اللَّهِ مُوَلَّى الْوَرَى كَمَا تَسْمَعُ الْيَوْمَ مِنْ بَعْضِ الْعَافِلِينَ قَلَّ أَوَّلِ الْحِكْمَةِ وَ أَصْلُهَا هُوَ الْإِقْرَارُ بِمَا بَيَّنَّهُ



ولوله در شهر ۲

گردند و کوس علم و دانش را در اوج اعلیٰ زنند. مرکز
اکتشافات عظیمه شوند و مصدر اختراعات نامتناهی گردند و
لَيْسَ هَذَا عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزَةٍ وَعَلَيْكُمْ الْبُهَاءُ الْأَبْهَى ع.ع.

علم اعظم منقبت عالم انسانیت. علم سبب کشف
حقائق است ولی علم بر دو قسم است علوم مادیه و علوم
الهییه. علوم مادیه کشف اسرار طبیعت کند علوم الهیه کشف
اسرار حقیقت نماید. عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند
اکتفای به یک علم ننماید. زیرا هیچ پرنده ای به جناح واحد
پرواز نکند باید به دو بال پرواز نماید یک بال علوم مادیه و
یک بال علوم الهیه این علم از عالم طبیعت و آن علم از
ماوراء الطبیعه. این علم ناسوتی آن علم لاهوتی. مقصود از
علم لاهوتی کشف اسرار الهی است ادراک حقائق معنوی
است فهم حکمت بالغه الهی است کشف حقیقت ادیان
رحمانی است و ادراک اساس شریعت الله است.

الیوم نشر علوم نافع و اکتشاف اسرار مادیه کائنات و
ترویج فنون مفیده و تربیت اطفال از اعظم مواهب حضرت
ذوالجلال شمرده میشود.

آنچه از مسائل فنی و افکار فلاسفه مخالف نص صریح
کتاب است آن نقص در فنون و علوم است نه در حقائق و
معانی مستنبطه از جمال معلوم.^{۲۹۸}

ای یاران عزیز عبدالبهاء باید دقت در نصوص الهیه کرد
و احکام شریعت الله مجری داشت و از تأویل عرفاء و تشویش
حکماء احتراز و اجتناب کرد زیرا نفوس را منجمد و افسرده و
کسل و لاابالی و پریشان و سرگردان نماید و عاقبت ملت الهیه
را ذلیل و حقیر در انظار عمومی کرده فسقه و فحشه محسوب
دارد. البته دوستان حقیقی جز تقوای الهی آرزو ندارد.^{۲۹۹}

فلاسفه الهیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو فی
الحقیقه شایان احترام و مستحق نهایت ستایشند زیرا خدمات
فائده بعالم انسانی نموده اند و همچنین فلاسفه طبیعیون
متفنون معتدل که خدمت کرده اند. ما علم و حکمت را
اساس ترقی عالم انسانی می دانیم و فلاسفه وسیع النظر را
ستایش می نمائیم.^{۳۰۰}

اسرائیل در نهایت ذلت بودند در مصر اسیر فرعونیان
بودند در نهایت جهل و نادانی بودند حضرت موسی آن قوم را
از ذلت نجات داده به ارض مقدس برد اسرائیل را چنان
تربیت کرد که از حضيض ذلت به اوج عزت رسیدند بدرجه
ئی که در میان ملل عالم مشهور آفاق شدند در علوم ترقی

اللَّهُ لِأَنَّ بِهِ اسْتِحْكَامَ بِنِيَانِ السِّيَاسَةِ الَّتِي كَانَتْ دِرْعَ الْحِفْظِ
لِبَدَنِ الْعَالَمِ تَفَكَّرُوا لِيَتَعَرَفُوا مَا نَطَقَ بِهِ قَلْبِي الْأَعْلَى فِي هَذَا
اللُّوحِ الْبَدِيعِ قَلَّ كُلُّ أَمْرٍ سِيَاسِيٍّ أَنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ بِهِ كَأَنَّ تَحْتَ
كَلِمَةٍ مِنَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تُزَلَّتْ مِنْ جَبْرُوتِ بَيَانِهِ الْعَزِيزِ الْمُنْبِعِ
كَذَلِكَ قَصَصْنَا لَكَ مَا يَنْرَحُّ بِه قَلْبِكَ وَتَقَرُّ عَيْنُكَ وَتَقُومُ
عَلَى خِدْمَةِ الْأَمْرِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ...^{۲۹۶}

و حضرت عبدالبهاء می فرماید:

از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری به
جلوه و طوری مزین و به لطائف بخشایش جدیدی متباهی و
مفتخر است و این آیت کبرای خداوند بی همتا در آفرینش و
شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث اولی ما
خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ شَاهِدَ الْإِنْسَانِ الْمَطْلَبِ وَ فِي صَدْرِ الْإِبْرَاهِيمِ
الْإِنْسَانِيَّةِ مِنْ حَيْثُ الظُّهُورِ مَشْخُصٌ كَرَدِيدٍ. پاک و منزه است
خداوندی که به اشراقات انوار این لطیفه ربانیه عالم ظلمانی
را غبطه عوالم نورانی فرمود؛ وَأَشْرَفَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا.
متعالی و مقدس است پروردگاری که فطرت انسانیه را مطلع
این فیض نامتناهی فرمود.^{۲۹۷}

در این دور بدیع بعد از عرفان حق منبع، اعظم فضائل
عالم انسانی تحصیل علوم و فنون مادی و ادبی است لهذا
باید احیای الهی در تحصیل سعی بلیغ نمایند ولی اس اعظم
تحصیل تحسین اخلاق است.

در این دور بدیع اساس متین تمهید تعلیم و فنون و معارف
است و به نص صریح باید جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل
فنون نمایند لهذا باید در هر شهری و قریه ای مدارس و مکاتب
تأسیس گردد و جمیع اطفال بقدر لزوم در تحصیل بکوشند
لهذا هر نفسی که انفاقی در این مورد نماید شبهه ای نیست
که مقبول درگاه احدیت شود و مورد تحسین و تمجید ملاً
اعلیٰ گردد.

الیوم احیای الهی را فرض و واجب است که اطفال را به
قرائت و کتابت و تعلیم و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آنکه
روز بروز در جمیع مراتب ترقی کنند.

أَسْ اساس سیئات نادانی و جهالت است لهذا باید
باسباب بصیرت و دانائی تشبث نمود...

آیا انصاف است که کسی بر زبان راند که دین مخالف
آئین معارف و علوم است أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ. عتقرب
خواهید دید که بهائیان در جمیع علوم و فنون سر حلقه دانایان



کردند در مدنیت ترقی کردند در صنایع ترقی کردند در فلسفه ترقی کردند سلطنت سلیمانی تأسیس نمودند حتی فلاسفه یونان به فلسطین آمده از سلالة حضرت سلیمان تحصیل فلسفه نمودند از جمله سقراط که اعظم فلاسفه یونان بود. در تاریخ یونان مذکور که سقراط به سوریه رفت و تحصیل فنون نمود چون به یونان مراجعت نمود تأسیس وحدانیت الهیه کرد و ترویج بقاء روح بعد از صعود از دنیا فرمود ملت یونان او را اذیت کردند عاقبت در مجلس پادشاه او را زهر دادند. مختصر این است که از هجوم ملک بابل و دولت یونان و رومان بنی اسرائیل باز اسیر شدند.^{۳۰۱}

است علم انسانرا از اسارت طبیعت نجات دهد علم شوکت و نوامیس طبیعت درهم شکند... خلاصه جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان آزاد است و این آزادی بواسطه علم است علم قواعد احکام طبیعت بهم زند نظام طبیعت در هم شکند و این را بقوه علم کند. پس معلوم شد که علم اعظم مناقب عالم انسانی است علم عزت ابدی است علم حیات سرمدی است. ملاحظه کنید حیات مشاهیر علما را که هر چند جسم متلاشی شد ولی علمشان باقی است سلطنت ملوک عالم موقتی است ولی سلطنت شخص عالم ابدی است و صیت شهرتش سرمدی...^{۳۰۳}

- درخطابه ای در کلوب طبیعیون سانفرانسیسکو می فرمایند:

- در خطابه ای در کمبریج نزدیک بستن می فرمایند:

شما مجمعی دارید و تحرری حقیقت می کنید و از تقالید آزادید و می خواهید به حقیقت مسائل پی برید. همستان بلند است به تقالید قدیمه تشبث ندارید لهذا مناسب دانستم که بیان فلسفه شرق و غرب بنمایم و تفاوت میان این دو فلسفه را عرضه دارم. میزان ادراک در نزد فلاسفه غرب حس است رأیشان این است که هر شیء محسوس حقیقت است... اما در نزد فلاسفه شرق علی الخصوص فلاسفه یونان و ایران میزان ادراک عقل بوده است و برهانشان این است که حس خطا می کند و چون خطا می کند نمی توان گفت میزان تام است...^{۳۰۲}

علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم سبب کشف حقائق است ولی علم بر دو قسم است علوم مادیه و علوم الهیه. علوم مادیه کشف اسرار طبیعت کند علوم الهیه کشف اسرار حقیقت نماید عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند اکتفای به یک علم ننماید. زیرا هیچ پرده ئی به جناح واحد پرواز نکند باید به دو بال پرواز نماید یک بال علوم مادیه و یک بال علوم الهیه این علم از عالم طبیعت و آن علم از ماوراء الطبیعه این علم ناسوتی آن علم لاهوتی. مقصود از علم لاهوتی کشف اسرار الهی است ادراک حقائق معنوی است فهم حکمت بالغه الهی است کشف حقیقت ادیان رحمانی است و ادراک اساس شریعت الله است.^{۳۰۴}

- در خطابه ای در دارالفنون کلارک و وستر بستن می فرمایند:

در خطابه ای در کنگره انجمن آزادی ادیان در تالار فورد هال بستن می فرمایند:

ای انجمن مبارک! بی نهایت مسرورم از این که در این جمعیت دارالفنون حاضر شده ام بسیار میل داشتم که این دارالفنون را روزی مشاهده کنم. الحمد لله این تحقق یافت زیرا این دارالفنون منشأ فواید عظیمه است. و اعظم منقبت عالم انسانی علم است و انسان بعقل و علم ممتاز از حیوان است انسان بعلم کاشف اسرار کائنات است انسان بعلم مطلع بر اسرار قرون ماضیه گردد انسان بعلم کشف اسرار قرون آتیه کند انسان بعلم کشف اسرار مکنون کمون ارض نماید انسان بعلم کاشف حرکات اجسام عظیمه آسمان گردد. علم سبب عزت ابدیه انسان است علم سبب شرف عالم انسانی است علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است علم کشف اسرار کتب آسمانی کند علم اسرار حقیقت آشکار نماید علم خدمت بعالم حقیقت کند علم ادیان سابقه را از تقالید نجات دهد علم کشف حقیقت ادیان الهی کند علم اعظم منقبت عالم انسانی

حضرت بهاء الله اعلان نمود که باید دین مطابق علم باشد زیرا علم حقیقت است و دین حقیقت است و ممکن نیست که در حقیقت اختلاف پیدا شود. و اگر مسئله ئی از مسائل دینیه مخالف عقل و علم باشد آن و هم محض است ابدأ اساسی ندارد زیرا ضد علم جهل است مخالف عقل نادانی است و این مثل آفتاب روشن است... این عصر عصر نورانی است این عصری است که از این اوهام باید آزاد گردیم.^{۳۰۵}

- و در نطقی در مارسیل در مجمع تیا سوفیها می فرمایند:



اعظم فضائل عالم انسانی حکمت الهی است و حکمت عبارت از اطلاع به حقایق اشیاء علی ما هی علیها است و علم و احاطه به حقایق اشیاء ممکن نیست جز به حکمت الهیه زیرا علم بر دو قسم است یکی تصویری و دیگری تحقیقی است؛ به عبارت اخیری حصولی و حضوری. مثلاً ما می دانیم که آبی هست اما این صرف تصور است اما وقتی نوشیدیم تحقیقی گردد لهذا گفته اند علم تام تحقق به شیء است نه تصویری. مثلاً اگر انسان بداند که مانده و نعمتی موجود است از این تصور تلذذ نیابد اما چون از مانده تناول کند تلذذ و تغذی نماید پس تحقق تام حاصل شود. مثلاً انسان میدانند در دنیا عسلی هست لکن این تصور کفایت نکند مذاق شیرین ننماید بلکه باید بچشد تا علم ذوقی حصول یابد. پس حکمت عبارت از اطلاع به حقائق اشیاء علی ما هی علیها ذوقاً و تحققاً، لهذا خداوند انسان را جامع جمیع حقائق خلق کرده است... پس در انسان یک جامعیتی موجود یعنی جامع جمیع کمالات جمادی و نباتی و حیوانی است، و فضلاً عن ذلك این جامعیت مؤید به قوه روح است و به آن روح، انسان ممتاز از سایر کائنات و اشرف موجودات است و جامع جمیع کمالات کونیه است و مظهر فیوضات رحمانیه و کمالات ربانیه است زیرا هر اسم و صفتی که خدا را به آن بستائی آیتی از آن در انسان موجود است... پس معلوم شد که انسان قانون طبیعت را خرق می کند لهذا اشرف جمیع کائناتست؛ چگونه جامعیت دارد و عجب است مادون از این نکته غافل شده اند متصل در تعالیم خودشان میگویند که جمیع کائنات اسیر طبیعت است و شیئی از اشیاء نمی تواند از قانون طبیعت تجاوز کند و حال آنکه انسان خرق قانون طبیعت کند... باری بدلائل عقلیه مثل آفتاب واضح و مشهود است که عقل و روح انسان مُدرک حقائق اشیاء است؛ چرا، زیرا عقل انسان محیط بر اشیاء است روح انسان محیط بر اشیاء است اما حامل این قوه که عبارت از نفس ناطقه و روح انسانست هر چند در نهایت نفوذ است لکن نفوذش محدود است. مثلاً نفوذ اعظم فلاسفه و حکمای سلف و خلف محدود بود تربیت نفوس معدوده نمودند و یا آنکه تربیت نفس خویش نمودند، و لکن نفوذ روح القدس غیر محدود و فیوضاتش غیر محصور هر قدر انسان از حکمت و فلسفه اطلاع یابد و مهارت حاصل نماید باز محتاج نفعات روح القدس است. مثلاً افلاطون که اول فیلسوف یونان بود و همچنین ارسطو فیثاغورث اقلیدس اینها دائره نفوذشان محدود

بود با جمیع این قوت حکمیه و فلسفیه ئی که داشتند نتوانستند نفسی را به درجه ئی بیاورند که جانش را فدای عموم نماید و لکن نفوسی که مؤید به روح القدس بودند چنان نفوذی حاصل کردند که از تأثیر انفاست آنان جم غفیری به میدان فدا شتافتند نفوسیکه به ظاهر هیچ علم نداشتند؛ نظیر پطرس؛ این شخص ماهی گیر بود علم و فضل نداشت سواد نداشت حتی بدرجه ئی که حساب ایام سبت را نمیتوانست نگاه داشت با وجود این چون مؤید بنفعات روح القدس شد چه اثر و نفوذی در عالم وجود حاصل نمود. مقصد اینست انسان در عالم حکمت و فلسفه هر قدر ترقی کند باز محتاج بنفعات روح القدس است و هر قدر انسان اکتساب کمال نماید دائره نفوذش محدود است و اگر بخواهد حرکتی در افکار بشر اندازد حرکتی محدود است عمومیت پیدا نمیکند، اما اولیای الهی در عالم افکار حرکتی عمومی انداختند و آثار غریبی ظاهر شد. مثلاً حضرت ابراهیم با وجود آنکه پسر سنگ تراش بود در عالم افکار بشر حرکتی جدید انداخت حضرت موسی در افکار بشر حرکت عمومی انداخت حضرت مسیح با آنکه از خاندان فقیر بود در عالم افکار حرکتی عمومی فوق العاده القا نمود نفوذش ارکان عالم را گرفت حضرت محمد با وجود این که امی بود در افکار عمومی نفوذی عجیب داشت ملتی عرب را به اعلی درجه کمال رسانید. حضرت باب حرکتی عمومی در عالم افکار انداخت. پس معلوم شد نفوسی که مؤید به روح القدس هستند نفوذشان کامل؛ به درجه ای که عالم را تجدید میکنند، حیات ابدیه می بخشند؛ شرق و غرب را روشن می نمایند؛ قدرت و تأثیرشان غیر محدود است، بلکه دو هزار سال می گذرد و باقیست. اما انسان اگر مؤید به روح القدس نباشد، هر قدر دانا باشد و مؤسس فلسفه باشد حرکتش محدود است. و چون حرکت افکار لاهوتیه بکلی منقطع و حکمت الهیه منسوخ و مادیات غالب و ظلمت اوهام احاطه نمود و حقیقت پنهان گشت حضرت بهاء الله از افق ایران ظاهر شد و در عالم افکار حرکتی شدید انداخت ایرانیان احساسات ربانیه یافتند و به حکمت الهی پی بردند بکلی افکار و اطوار و افعالشان تغییر یافت، خلقی جدید شدند و روحی تازه یافتند. نور حقیقت درخشید؛ جمیع اسیر تقالید بودند و جمیع ملل و ادیان غریق دریای اوهام؛ از حقیقت ادیان الهی خبری نماند آنچه از آباء و اجداد شنیدند پذیرفتند و متابعت نموده و می نمایند مثلاً طفل یهودی، یهودی می شود؛ پسر نصرانی، نصرانی می شود اگر



بودی (بودایی)، بودی می شود؛ اگر زردشتی، زردشتی می شود. پس جمیع اسیر تقالیدند متابعت تقالید آباء و اجداد خود را میکنند اما بهاء الله فرمود تقلید جائز نیست تحریر حقیقت باید بشود و دیگر آنکه بهاء الله فرمود علم و دین توأمست از یکدیگر جدا نمی شود دینی که مصدق عقل و علوم و فنون نباشد آن تقلید آباء و اجداد است و اوهاست زیرا علم عبارت از حقیقت است پس باید دین مطابق علم باشد و اگر مطابق نباشد اوها و باطل است دین باید سبب الفت و محبت بین بشر شود و قلوب و ارواح را با هم الفت دهد اگر دین سبب عداوت شود عدمش بهتر از وجود است و دیگر دین باید سبب وحدت عالم انسانی باشد نه سبب اختلاف هر دینی که حقست لابد قبائل مختلفه را متحد میکند دین اگر سبب وحدت عالم انسانی نشود البته نباشد بهتر است دین باید از الهه تعصب کند اگر چنانچه تعصب را زائل نکند دین نیست زیرا دین متابعت حقست پروردگار جمیع خلق را دوست می دارد با جمیع خلق در صلح است به جمیع خلق مهربانست. ما باید متابعت خدا بکنیم جمیع خلق را دوست داشته باشیم به کل مهربان باشیم پس باید از تعصب جنسی و تعصب وطنی و سیاسی و مذهبی بگذریم و تحریر حقیقت کنیم زیرا این تعصبات سبب اختلاف بین بشر است این تعصب سبب است که خونها ریخته میشود این تعصب سبب است که مادران بیچاره در قتل فرزندان فریاد و ناله و گریه و فغان میکنند این تعصب سبب است که پدرها بی پسر میشوند این تعصب ممالک عالم را سبب خرابی می گردد این تعصب سبب اضطراب عالم شده و می شود اما اگر این تعصبات نماند جمیع بشر با یکدیگر بنهایت محبت الفت می کنند. مقصد اینست که ما باید متابعت خدا کنیم و سیاست الهی را جاری نمایم خدا خواسته که ما نور باشیم چرا ظلمت باشیم خدا خواسته مظهر رحمت باشیم چرا مظهر غضب گردیم خدا جمیع بندگان را دوست میدارد ما چرا نباید دوست داشته باشیم جمیع را رزق و حیات میدهد حفظ میکند آن قدر مهربانست ما چرا نا مهربان باشیم اگر متابعت نفثات روح القدس بکنیم یقین است که رحمت پروردگار و موهبت آمرزگار شامل شود اگر استفاضه از شمس حقیقت کنیم از برای کل نوریم اگر اقتباس فیض از مرکز بکنیم یقین است از برای کل رحمتیم... از خدا میخواهم شما را مؤید و موفق فرماید بلکه روحانیت و حکمت

الهی بیشتر و اسرار کائنات ظاهر و فیوضات الهیه احاطه نماید تا خطئه فرنسا جنت لاهوت شود.^{۳۰۶}

پس از توضیحات فوق، اینک وقت آن است که بررسی مختصری نیز از نحوه تحلیل نامه جناب ابوالفضائل توسط خانم نورایی نژاد نمایم تا معلوم شود مطالب نامه - به عنوان سند و مدرک اصلی تحقیق در مقاله خانم نورایی نژاد - آن طور نیست که ایشان برداشت کرده اند.

اولین مسأله بسیار مهم و دسته گل به آب داده شده این است که در صفحه ۲۷۹ فصل نامه اشاره شده اصل نامه مزبور ۱۸ صفحه است، ولی متأسفانه و با کمال تعجب معلوم نیست چرا فقط کپی هفت صفحه از آن در ضمیمه مقاله بدون رعایت ترتیب صفحات اصل نامه ارائه شده! بدیهی است بررسی صحت و سقم تحلیل نامه مزبور توسط خانم نورایی نژاد، در وهله اول منوط به وجود کل نامه است، و نه قسمت هایی از آن! به عنوان مثال وقتی صفحه یا صفحاتی از لابلای صفحات دیگر حذف می شود، چگونه می توان پی برد مقصود نویسنده چه بوده است!؟

اما علیرغم ارائه ناقص مدرک و سند اصلی نامه، از همین هفت صفحه ارائه شده نیز می توان تشخیص داد که برداشت خانم نورایی نژاد اشتباه و بعضاً دارای تناقض است. ایشان در صفحه ۲۷۹ پس از ذکر این که نامه جناب ابوالفضائل «بازتاب مستند و جالب توجهی از نگاه فرقه بهائیت به دین اسلام و نیز مشرب عقلی حکمای اسلامی به شمار می آید»، به تشریح مطالب نامه پرداخته اند.

توضیح مختصر آن که جناب ابوالفضائل گلپایگانی بر اساس کتب آسمانی و از جمله قران مجید در نامه خود توضیح داده اند که مقصود و مفهوم حقایقی چون حشر و معاد و رجعت و قیامت و بهشت و جهنم را باید از خود کتب آسمانی جست و نه از فلاسفه، چه که مباحث مزبور اولین بار در کتب مذکور وارد شده است و فلاسفه نیز این مواضع را از کتب مقدسه گرفته اند. لذا آنچه حکما و از جمله مرحوم حکیم جلوه در خصوص حشر و معاد و رجعت و تناسخ به دلایل ظنی خود گفته اند مطابق کتب آسمانی نیست و مثلاً برای توضیح فرق حشر و تناسخ باید از خود کتب آسمانی که منشأ مباحث مزبورند دلیل بیاورند و نه فرضیاتی متناقض که ساخته اذهان بشری ایشان است. و چون آیات کتب آسمانی قبل در باره مفاهیم مزبور یا صریحاً وجود ندارد و یا اگر دارد از نوع متشابهات اند و



موعود نازل خواهد شد و مقاصد الهیه در آن یوم مشهود ظاهر و واضح خواهد گشت.

و در انجیل مقدس در آیه ۲۷ از اصحاح سادس انجیل یوحنا وارد است که حضرت عیسی علیه السلام به قوم فرمود: «اعملوا لا للطعام البائس بل للطعام الباقي الحیوة الأبدیة التی يعطیکم ابن الإنسان لأن الله الأب قد ختمه». یعنی برای طعام فانی زحمت مکشید و تصدیق مبرید بل برای طعام باقی که حیات ابدیه و زندگی جاوید است و آن را پسرانسان به شما خواهد داد زیرا پدر آسمانی آن را مختوم فرموده است.

اما خانم نورایی نژاد از طرفی چون علت تأکید جناب ابوالفضائل بر آیات قرآنی و رد دلایل فلسفی حکیم جلوه توسط جنابشان را در خصوص فرق بین حشر و تناسخ متوجه نشده اند و گمان نموده اند استناد جناب ابوالفضائل به چند آیه قرآنی که حکایت از رجعت نفوس در یوم قیامت با همان بدن اولیه دارد،^{۳۰۸} نشانه اعتقاد ایشان و بهائیان به تناسخ است،^{۳۰۹} با تمسخر پاسخ داده اند و می خواهند جناب ابوالفضائل و دیانت بهائی را مخالف عقل و علم و فلسفه نشان دهند. اما از طرفی دیگر دچار تناقضی می گردند که رفع و رجوع آن، کار را بر ایشان مشکل تر ساخته است. چه که ایشان از یک طرف مدعی جناب ابوالفضائل را مخالف علم و فلسفه می دانند و استدلال عقلی حکیم جلوه را در بیان اختلاف حشر و تناسخ و تأیید اولی و رد ثانی درست می دانند، اما از طرف دیگر با کمال تعجب چون می بینند نمی توانند آیات صریحه قرآن را که حاکی از بازگشت ارواح و نفوس به همان شکل و صورت و بدن اولیه است نادیده بگیرند و جناب ابوالفضائل نیز استنادشان به قرآن و کتب مقدسه است، بلافاصله در اواسط و سه سطر آخر همان صفحه ۲۸۰ و اوایل صفحه ۲۸۱ مطالبی می نویسند تا استناد جناب ابوالفضائل به قرآن و کتب آسمانی را تخطئه کنند. از جمله می نویسند:

...مرحوم جلوه نیز در پاسخ سؤال گلبایگانی، حشر و تناسخ را تعریف و ابطال تناسخ را با براهینی بیان نموده است. ولی گلبایگانی که به زعم خود در میان کلمات پیامبران استنادی برای براهین جلوه نمی بیند،^{۳۱۰} پاسخ حکیم را کافی نمی داند و اصرار دارد که به جای اتکا به قول متکلمین و حکما و اشرافیان باید به کلمات انبیا^{۳۱۱} و

مشابهات نیز دارای معانی باطنی است و طبق آیات قرآن تأویلش در هنگام ظهور موعود ادیان آشکار می گردد، جناب ابوالفضائل اشاره می کنند معنی مفاهیم مزبور را باید در آثار و حیاتی دیانت جدید بهائی، همچون کتاب «مستطاب ایقان» از حضرت بهاء الله، جست. چه که طبق وعده خود قرآن و سایر کتب مقدسه وقتی موعود ادیان ظاهر شود معنی حقیقی مسائل و مشابهات موجود در کتب قبل آشکار، و ظنیات تبدیل به یقینات خواهد شد.^{۳۰۷}

همان جناب ابوالفضائل در توضیح این مطلب بسیار بسیار مهم، در کتاب «فرائد»، ص ۲۳۱، می نویسند:

این وعده صریح است بر این که بیان قرآن نازل خواهد شد و مقاصد الهیه واضح و ظاهر خواهد گشت. و مجلسی در باب رجعت از مجلد غیبت بحار الانوار از زرارة بن اعین روایت می فرماید: «أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الْعِظَامِ مِنَ الرَّجْعَةِ وَأَشْبَاهِهَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الَّذِي تَسْأَلُونَ عَنْهُ لَمْ يَجِءْ أَوْأَنَّهُ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلَهُ﴾ (سوره یونس، ۳۹). یعنی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال نمودم از این امور عظیمه رجعت و امثال آن پس آن حضرت فرمود: این را که شما می پرسید و فهم آن را می طلبید هنوز وقت آن نرسیده است و هر آینه خداوند فرموده است که تکذیب کردند قرآن را به سبب این که معنای آن را ندانستند و هنوز تأویل آن نازل نشده است.

و این حدیث صریح است بر این که تأویل قرآن و ظهور معانی حقیقیه آن در ظهور قائم معلوم خواهد شد نه قبل از ظهور آن حضرت. اگر چه آیه مبارکه خود در غایت صراحت است و بدون احتیاج به حدیث ظاهر و صریح است در توقف فهم قرآن به ظهور قائم و رجعت. و اصرح از دو آیه سابقه این آیه کریمه است که در سوره اعراف فرموده است: «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءٍ فَيُشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلُ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» و این آیه مبارکه در غایت صراحت است بر این که تأویل قرآن در یوم



قرآن توجه داشت^{۳۱۲} (باید توجه داشت که استنادات بهائیان به قرآن بر اساس تأویل و عوام فریبی و به دور از هر گونه آشنایی با مفاهیم ابتدایی تفسیر و فهم آیات قرآن بوده است) به هر حال این شخص در نهایت با احساس پیروزی اعلام می کند که ابوالحسن جلوه در مقابل او پاسخی نیافته، از ادامه صحبت هم منصرف شده است. از این رو همواره ارباب علوم ظاهره در حال القای کلمات و الفاظ به مردم و باز داشتن آنها از «حقیقت» اند چرا که اساساً کار حکما، ایجاد «تفرقه» است و اصلاً حشر چه و تناسخ کدام است و مقصود اصلی همان است که یک روح به جنت و یا نار فرود بیاید. لذا برای صعود به عوالم قدس روحانی باید صرفاً به کتاب اقدس و سایر کتب بهائیان توجه بلیغ نمود... گفتنی است که عموماً استنادات قلم به دستان این فرقه به وضوح عاری از مبانی ساده عقلی و علوم ضروری برای تمیز صواب از خطاست؛ در حالی که حتی نمی توان نگرش اسلامی آنان را برخاسته از متونی تحریف ناشده دانست. در مقابل، مأخذ حکمت و فلسفه اسلامی نه صرفاً اقوال متکلمینی چند، بلکه در واقع برخاسته از وحی الهی و گفتار نبوی و روایات و تعالیم ائمه شیعه است. با مروری بر آثار حکیمان شیعه این معنا را به سهولت می توان دریافت که اساس فلسفه و سرچشمه الهام حکما مبتنی بر وحی آسمانی بوده، با کفر و نفاق که پیروان این فرقه ضالّه خود در آن غوطه ورنند، فرسنگها فاصله دارد.

به عبارتی دیگر چون می بینند اگر فقط به دلایل فلسفی تکیه کنند و دلایل نقلی جناب ابوالفضائل را از قرآن تخطئه کنند، اشتباه بزرگی مرتکب شده اند، به یکباره نا خواسته همان مدعای جناب ابوالفضائل را تکرار می کنند و می گویند سرچشمه مطالب حکیم جلوه مبتنی بر وحی آسمانی است، ولی برای آن که کسی نپرسد این که همان مدعای جناب ابوالفضائل است پس چرا به جناب ایشان ایراد گرفته اند، مدعی می شوند ایشان و بهائیان برای عوام فریبی از قرآن می گویند و منابع اسلامی ای را مورد استفاده قرار می دهند که تحریف شده است! سبحان الله! جل الخالق! حال آن که آثار بهائی پر است از استنادات صحیح به قرآن و احادیث و دیگر کتب آسمانی، به طوری که حتی به شهادت بعضی متفکرین خود اسلام چکیده حقایق اسلام و ادیان را می توان در آن یافت. جالب آن که نه تنها در خصوص حقایق دینی چنین گفته شده، بلکه آثار بابی و بهائی به عنوان ثمره و «ترکیب جامع» کل حرکت و سیر فکری

ایران نیز تلقی شده است. چنان که از جمله علامه جهان اسلام، اقبال لاهوری، گفته است، «همه خطوط و سیرهای متنوع فکری ایرانی را بار دیگر به صورت یک ترکیب جامع در نهضت دینی بزرگ ایران جدید می توان یافت، یعنی در آئین بابی و بهایی»^{۳۱۳}

باری مقصود جناب ابوالفضائل از پرسیدن تفاوت حشر و تناسخ از حکیم جلوه، قبول تناسخ و یا بی اعتنایی صرف به دلایل عقلانی و فلسفی نبوده است. چه که چنان که در ادامه خواهد آمد، دین بهائی به تناسخ معتقد نیست و علاوه بر دلایل نقلی دلایل عقلی نیز برای رد آن قائل است، چنان که علاوه بر آثار بهائی که در ادامه نمونه هایی از آن تقدیم خواهد شد، خود جناب ابوالفضائل نیز در کتب و نامه های خود در رد تناسخ به دلایل عقلی نیز اشاره کرده اند.^{۳۱۴} اما نکته ای که جناب ابوالفضائل می خواسته اند توضیح دهند این حقیقت است که اگر آیات فوق الذکر از قرآن در خصوص حشر و نشر را به ظاهر معنی کنیم، مفهوم چیزی جز همان تناسخ نخواهد بود، چنان که حتی بعضی علمای اسلام با استناد به بعضی آیات قرآن به آن معتقدند.^{۳۱۵} و لذا حشر و تناسخ هم مفهومی واحد است و این که حکما و علما مفهوم رجعت را «به نام حشر و تناسخ تفریق نموده اند و هر یک برای اثبات خیال خود و رد مطلب خصم، ادله و براهینی اجرا داشته و لکن عاقل می داند که اوهام مجعوله خود را برهان نام نهاده اند و خیالات واهی را دلیل انگاشته اند. همانا نزاع ایشان در حشر و تناسخ بعینه مانند نزاع ترک و عرب و فارسی است در خواستن اُزوم و عُنَب و انگور. عاقلی آگاه باید تا اصل مقصود را برای هر یک روشن کند و این نزاع لفظی را از میان بردارد.^{۳۱۶}

در حقیقت جناب ابوالفضائل می خواهند اشاره کنند که نزاع های فلسفی در این خصوص نفعی برای سعادت دنیوی و اخروی انسان ها و مؤمنین نداشته، بلکه موجب اختلاف و نزاع بین ایشان و ایجاد تفرقه در امت اسلامی و سایر امم شده و می شود.^{۳۱۷} منظور ایشان روشن کردن حکیم جلوه بوده که اگر چه تناسخ مخالف عقل و دلایل فلسفی است ولی ظاهر آیات قرآن گویای نوعی تناسخ است. لذا از این بیان تلویحاً این نتیجه گرفته می شود که، اگر چه به قوه عقل و فلسفه و علم می توان تشخیص داد که معنی ظاهری آیات مزبور مد نظر نبوده است، اما به قوه مزبور نمی توان بیان کرد معنی حقیقی و باطنی آنها چیست.



اینجاست که، چنان که جناب ابوالفضائل تأکید داشته اند، معنی مزبور را باید در کتب آسمانی بهائی جست، چه که مانند قرآن و کتب مقدسه قبل وحیانی است. از آنجا که سرچشمه و منشأ مفاهیمی چون حشر و نشر و رجعت و قیامت و امثال آن، کتب مزبور بوده است، لذا توضیح و تشریح آنها را نیز باید از همان سنخ کتب دریافت. اینک متفکران منصف دریافته اند که توضیحات حضرت بهاءالله در آثارشان راجع به مفاهیم مزبور، هم با عقل مطابق است و هم با آیات قرآن، و با توضیحات مزبور، شبهه دیرینه تناقض و اختلاف بین دین حقیقی و علم حقیقی نیز برطرف شده است. با این ترتیب است که به مصداق «معما چو حل گشت آسان شود»، اگر فردی با توجه به توضیحات مزبور، آیات قرآن و سایر کتب آسمانی در خصوص قیامت و حشر و نشر و امثال آن را دوباره بررسی کند معانی بدیعه ای از آنها می یابد که علاوه بر آن که مطابق و هماهنگ با عقل است، انسان را از تشویش حکما و تأویل عرفا و مباحث بیهوده بی انتها نیز آزاد و رها می سازد و معلوم می دارد که کل مفاهیم مزبور مربوط به ظهور موعود همه ادیان، یعنی دو ظهور بایی و بهائی، می باشد.^{۳۱۸}

جناب ابوالفضائل همچنین توضیح می دهند که آنچه حکما در خصوص رجعت و حشر و نشر و عوالمی که تصور کرده اند، اوهامی بیش نیست که در قرآن و کتب آسمانی وجود ندارد و سودی هم برای سعادت انسان ندارد. بلکه در عوض آنچه در کتب مزبور وجود دارد راجع به ترقی روح در کمالات و فضائل انسانی و دوری آن از سقوط در مهالک نفسانی است که از آن به بهشت و جهنم تعبیر شده ولی چون برای فهم بشر آن ایام، به شکل تشبیه و تمثیل بیان شده، بعضی معنای آن را ظاهری فرض کرده، دچار اوهام و گمان شده اند. جنابشان در کتاب «فرانده»، ص ۲۳۴، در این خصوص می نویسند:

... بل اگر عاقل بصیر به دقت ملاحظه نماید می بیند که اگر این کتاب مستطاب (ایقان) و سایر الواح مقدسه نازل نمی شد و معانی معقوله و مقاصد اصلیه این علامات و بشارات واضح و معلوم نمی گشت هرگز شبهات فلاسفه و طبیعین بر شرایع و ادیان دفع نمی شد و انتقادات ایشان بر عدم امکان تحقق این وعود و علامات زوال نمی یافت. چه هرگز نزد فلاسفه و طبیعین متصور و معقول نیست که این آفتاب ظاهری از مغرب طلوع نماید و یا این شمس و قمر به ظاهری نور نرود و کواکب غیر متناهیة العدد که

کوچک تر آن از ارض به چندین مرتبه اکبر است بر روی ارض پراکنده و منتشر گردد و با این حال عالم کون منظم ماند و جنس بشر بقا یابد و عذاب و ثواب خلد تحقق پذیرد.

چنانکه همین شبهات را در کتب باطله خود درج نموده و به آقیح عبارات ایراد کرده و در اکثر عواصم (پایتخت های) اروپا و آسیا مطبوع و منتشر داشته اند. چندانکه اَلعیاذ بِالله و عود الهیه را از قبیل خرافات دانسته اند و دیانت و اعتقاد به خدا و رسل را غرور و جهالت پنداشته اند و تمسک به احکام شرایع و ادیان را اقوی مانع تمدن و حضارت (شهرنشینی و تمدن) انگاشته اند.

همچنین جنابشان توضیح می دهند که حضرت بهاءالله در آثارشان تبیین فرموده اند که اگر چه عوالم الهی نامحدود است، اما آنچه سرنوشت انسان را در همه آن عوالم رقم می زند، در همین عالم خاکی تعیین می شود. از این جنبه است که برای انسان، کل عوالم مزبور طائف حول همین عالم ناسوت خاکی است. یعنی محور سرنوشت انسان همین کرة خاکی است. هر انسانی اگر در این عالم به سعادت حقیقی دست یافت، در جمیع عوالم دیگر نیز به سعادت حقیقی دست خواهد یافت؛ و اگر موفق بر آن نشد، در همه عوالم دیگر از سعادت مزبور محروم خواهد بود. در این جهان هر چه کاشته شود، ثمره آن در عوالم دیگر آشکار خواهد شد. عین بیان مهم حضرت بهاءالله در این خصوص، که جناب ابوالفضائل مضمون و مفهوم آن را در نامه شان اشاره کرده اند، چنین است:

و اما آنچه سؤال نمودی از مبدأ و معاد و حشر و نشر و صراط و جنت و نار، گُلها حَقُّ لَارِیْبَ فیها. و موقن بصیر در کل حین جمیع این مراتب و مقامات را به چشم باطن و ظاهر مشاهده می نماید، چه که هیچ آئی از امری محروم نه، و از فضلی ممنوع نخواهد بود. و اگر به سموات فضل الهی طیران نمائی در هر آئی امورات مُحدّثه در کل اوان را، چه از قبل و چه از بعد، مشاهده نمائی و در هر شیء کَلِّ ما یظَهَرُ وَ یَحْدُثُ فی کُلِّ شیء مشاهده کنی، چه که فضلش مخصوص به شیء دون شیء نبوده و نخواهد بود. و لکن مقصود الهی از حشر و نشر و جنب و نار و امثال این ادکار که در الواح الهیه مذکور است مخصوص است به



حین ظهور. مثلاً ملاحظه فرما که در حین ظهور، لِسَانُ اللَّهِ به کلمه تکلم می فرماید و از این کلمه مُخْرَجَه عَنْ قَبِهِ، جَنَّتِ و نار و حشر و نشر و صراط و كُلُّ مَا سَأَلَتْ وَ مَا لَا سَأَلَتْ ظاهر و هویدا می گردد؛ و هر نفسی که به کلمه بلی موفق شد از صراط گناشت و به جنتِ رضا فائز و همچنین محشور شد در زمره مُقَرَّبِينَ و مُصْطَفِينَ و عند الله از اهل جنت و علین و اثبات مذکور. و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سَجِّين و در ظل مشرکین محشور. اینست ظهورات این مقامات که در حین ظهور به کلمه ظاهر می شود و لکن نفوسی که موفق شده اند به رضی الله و امره بعد از خروج ارواح از اجساد به اجرا عمل در دار اخری فائز خواهند شد. چه آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده بر این موجود نه اگر چه کل عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود، و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مَقْدَر و مَقْرَر و همچو تصویر مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده فعالی عَن ذَلِكَ؛ قسم به آفتاب افق معانی که از برای عباد، جَنَّتِ های لا عِدْلَ لها بوده و خواهد بود، و لکن در حیاتِ اولی، مقصود از جنت رضای او و دخول در امر او بوده؛ بعد از ارتقاء مؤمنین از این دنیا به جَنَّتِ لا عِدْلَ لها وارد و به نعمت های لا تُحْصَى مَتَّعَم. و آن جنان، ثَمَرَاتِ اَفْعَالِیست که در دنیا به آن عامل شده. آیا ملاحظه نمی نمائید که یکی از عباد او که خدمت نفسی نماید و زحمتی از برای او تحمّل کند، اجر و مُزِد خود را آخذ می نماید، چگونه می شود کریم عَلَی الْاِطْلَاق امر فرماید عباد را به او امر خود و بعد عباد خود را از بدایعِ رَحْمَتِ خود محروم فرماید... باری جَنَّتِ و نار در حیاتِ ظاهره، اِقْبَال و اِعْرَاض بوده و خواهد بود، و بعد از صعود روح به جَنَّتِ لا عِدْلَ لها و همچنین به نارِ لا شِبَهَ لها که ثَمَرِ اَعْمَالِ مُقْبِل و مُعْرَض است، خواهد رسید. و لکن نفسی جز حق ادراک آن مقامات ننموده و نخواهد نمود؛ و از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده، از بدایع نعمت های الهی که در جَنَّتِ های عَزَّ سَمَدَانِی مُقَدَّر گشته، و همچنین از برای معرضین فوق آنچه مسموع شده از عذاب های دائمه غیر فانیه... ۳۱۹

همچنین جناب ابوالفضائل در نامه مورد استناد خانم نورایی نژاد توضیح می دهند سعادت حقیقی در رتبه اولی شناخت خدا از طریق شناخت مریبان آسمانی او و عمل به موجب تعالیم آنهاست. از قضا آنانی از این حقیقت غافل شده اند که شدیداً وابسته همین عالم خاکی اند و گمان نموده اند سعادت محدود به همین کره خاکی است و مصادیقی در دیگر عوالم بی پایان خدا ندارد. به این خاطر است که بعضی از ایشان برای ارضای خود قائل به تناسخ و بازگشت پس از مرگ به همین عالم شده اند تا دل به لذات همین عالم خوش دارند و بس!

در اینجا مناسب است بعضی آثار بهائی در خصوص توحید و وحدت وجود و رجعت و تناسخ و بقای روح تقدیم خوانندگان عزیز شود تا معلوم گردد آنچه امثال سرکار خانم نورایی نژاد مدعی شده اند تا چه حد از حقیقت دور است و طعنه و تمسخر ایشان نیز چقدر بیجاست که در صفحه ۲۷۹ نوشته اند: «گلبایگانی بیان می دارد که برای رسیدن به توحید حقیقی، کتاب ایقان را سه بار نوشته و پنجاه بار خوانده است و اساس فضل- بویژه در زمینه ی معاد- را مستور در الواح بهائیان یافته است.»

حضرت بهاء الله در بیانی که علاوه بر نفی وحدت وجود، اشاراتی راجع به مقام حکما نیز دارد، می فرماید:

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریاء «و ما سئل السائلُ فی قول الحُکماء بَسِطُ الحَقِیْقَه کُلَّ الاشیاء، قل فاعلم أنَّ المقصودَ مِنَ الاشیاء مِنْ هَذَا المَقَامِ لَمْ یکنْ اِلَّا الوجود، و کمالاً الوجود مِنْ حَیْثُ هُوَ وجود و مِنْ کُلِّ الوجودات و هَذَا کُلٌّ لا یذکرُ عِنْدَهُ بَعْضٌ و لا یقابلهُ جِزٌ و الحاصلُ اِنَّ البَسِطَ الحَقِیْقَه لَمَّا کَانَ بَسِطاً مِنْ جَمِیعِ الجهاتِ اِنَّهُ و اِجْدٌ و مُسْتَجْمَعٌ بِجَمِیعِ الکَمالاتِ لا حُدَّ و لا نَهایَهَ لها. چنانچه فرموده اند لیسَ لِصُنْعِهِ حُدٌّ مَحْدود. به لسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیاء در عبارت مذکوره کمالات وجود مِنْ حَیْثُ هُوَ وجود است و از کُلِّ دارائی یعنی واجد و مستجمع جمیع کمالات نامتناهی است به نحو بساطت؛ و امثال این بیانات در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند. مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود مُنْحَلَّ به وجودات غیر متناهی شده. سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ عَن ذلک! چنانچه خود حکماء گفته اند بَسِطُ الحَقِیْقَه کُلَّ الاشیاء و لیسَ بَشِیْءٍ مِنَ الاشیاء. و فی مقامِ آخر، اِنَّ اَنْوَارَ



ولوله در شهر ۲

بَسِطَ الْحَقِيقَةَ تَرَى فِي كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَابْنٌ بِهَ بَصْرًا وَنَظَرَ
 نَاطِرًا مَنُوطًا اسْت. ابصار حدیده در کلّ اشیاء آیات احدیه را
 مشاهده می نمایند چه که جمیع اشیاء مظاهر اسماء الهیه
 بوده و هستند و حقّ لم یزل ولا یزال مقدّس از صعود و
 نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیاء در
 امکانه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لَمَّا كَانَ
 وَجُودُ الْوَاجِبِ فِي كَمَالِ الْقُوَّةِ وَالشَّدَّةِ لَوْ يَجُوزُ يَنْحَلُّ
 بِوُجُودَاتٍ غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ وَلَكِنْ لَا يَجُوزُ فَمَا انْحَلَّ. در این بیان
 سخن بسیار است و مقصود حکماء اگر بنامه اظهار رود
 مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق
 مشاهده میشود لذا قلم مختار به اختصار اکتفا نمود. دو
 مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این
 است که کلّ را بلا نفی میکنند و حقّ را بالا ثابت یعنی غیر
 حقّ را موجود نمیدانند به این معنی که کلّ نزد ظهور و ذکر
 او فنای محض بوده و خواهند بود؛ کلّ شیء هالک الّا
 وجهه. یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود
 بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ
 الْآنَ يَكُونُ بِمِثْلِ مَا قَدْ كَانَ. مع آنکه مشاهده می شود که
 اشیاء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ
 شیئی وجود نداشته و ندارد. در توحید وجودی کلّ هالک و
 فانی و «وجه» که حقّ است دائم و باقی؛ و توحید شهودی
 آن است که در کلّ شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و
 تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی
 نازل سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ. در این مقام در
 کلّ شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا.
 مقصود حکیم این نبوده که حقّ منحل به وجودات نا
 متناهی شده؛ تعالی تعالی مِنْ اَنْ يَنْحَلَّ بِشَيْءٍ اَوْ يَخْتَدَّ بِحَدِّ
 اَوْ يَقْتَرِنُ بِمَا فِي الْاِبْدَاعِ، لم یزل کَانَ مُقَدَّسًا عَنْ دُونِهِ وَ
 مُتَزَهًّا عَمَّا سِوَاهُ. نشهد أنّه کَانَ وَاحِدًا فِي ذَاتِهِ وَوَاحِدًا فِي
 صِفَاتِهِ وَكُلِّ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِهِ الْمُهَيْمِنَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ. و در
 مقامی کلّ ما ذَکِرَ اَوْ يَذَکُرُ يَرْجِعُ اِلَى الذِّکْرِ الْاَوَّلِ، چه که
 حقّ جلّ و عزّ، غیب منبع لا یدرک است. در این مقام کان
 وَ يَكُونُ مُقَدَّسًا عَنْ الْاَذْكَارِ وَالْاَسْمَاءِ وَ مُتَزَهًّا عَمَّا يَدْرِكُهُ
 اَهْلُ الْاَنْشَاءِ السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلِبُ مَرْدُودٌ. لذا آنچه اذکار
 بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است
 به کلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع
 ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور

تفرید و تجرید. در این مقام، کلّ الاسماء الحسنی و
 الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کَمَا ذَکِرَ اَنَّ الْغَيْبَ
 هُوَ مُقَدَّسٌ عَنِ الْاَذْكَارِ كُلِّهَا. و مقرر نور توحید اگر چه در
 ظاهر موسوم به اسم و محدود به حدود مشاهده میشود،
 ولكن در باطن بسیط مقدّس از حدود بوده و این بسیط
 اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات. در این
 مقام معنی چنین میشود: یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه
 مریب کلّ اشیاء است و دارای کمالات لا تحصی؛ و از
 برای این کلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و
 در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذَکْرُهُ فِي الْحَيْنِ؛ عَسَى اللَّهُ
 اَنْ يَأْتِيَ بِه اِنَّهُ لَهُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. و دیگر اعتراض بعضی بر
 قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک
 ننموده اند. فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و به
 شماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر به کفر و
 شرک باشند. قول چنین نفوس قابل تأویل نه. و حکماء فریق
 مختلفه بوده و هستند. بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب
 انبیاء استنباط کرده اند و اول من تدرّس بالحکمة هُوَ
 اِدْرِيسُ لَذَا سَمَّيْ بِهَذَا الْاسْمِ؛ و او را هرمس نیز گفته اند؛
 در هر لسان به اسمی موسوم است. و در هر فنی از فنون
 حکمت بیانات وافیه و کافیه فرموده اند و بعد از او بلینوس
 از الواح هرمسیه استخراج بعضی علم نموده، و اکثر حکماء
 از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و
 حکمتیه. نموده اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات
 محموده و محدوده هر دو بوده و هست. و بعضی از بالغین
 حفظاً لأمر الله، در ظاهر ردّ فرموده اند، ولكن این عبد
 مسجون (حضرت بهاء الله) لا یذکرُ الّا الخیر. و دیگر ایوم
 یومی نیست که انسان مشغول به ادراک این بیانات شود
 چه که علم به این بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و
 نخواهد نمود. مثلاً حکیمی که به این کلمه تکلم نموده
 لو کَانَ مَوْجُودًا، وَ الَّذِینَ اَقْرَؤْا لَهُ فِیْمَا قَال، ثُمَّ الَّذِینَ اعْتَرَضُوا
 عَلَیْهِ، کُلٌّ دَرَصَقَ وَاحِدًا مَشَاهِدَةً مِی شُونَد. هر یک بعد از
 اِرتِفاع نداء مالک اسماء از زمین بقعه نورا به کلمه بلی
 فائز شد مقبول و محمود، و دون آن مردود. چه مقدار از
 نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده
 مینمودند علی شأن ظنوا بأن ماخِرجَ مِنْ اَفْوَاجِهِ اِنَّهُ قَسَطًا
 تَوَزَّنَ بِهِ الْاَقْوَالُ وَ اَسْطَرلابٌ یُؤْخَذُ عَنْهُ تَقْوِیْمُ الْمَبْدَءِ وَ
 الْمَسْأَلِ. مَعَ ذَلِکَ، در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح



امتحان ما وَجَدْنَا لَهُمْ مِنَ اِقْبَالٍ وَلَا مِنَ اِقْرَارٍ. اگر نفسی
 اليوم به جميع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف
 کند، لَدَى الْحَقِّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب. چه
 مقصود از علوم عرفان حَقِّ بوده هر نفسی از این طراز امنع
 اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور. ای حسین!
 مظلوم می فرماید قول عمل میخواید؛ قول بلا عمل،
 كُنْجَلٍ بِلا عَسَلٍ اَوْ كُنْجَرٍ بِلا ثَمَرٍ. در حکیم سبزواری
 مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین
 مستفاد میشود که موسائی موجود نه و اِلَّا زَمَزِمَةُ اَتَى اَنَا اللهُ
 در هر شجرى موجود. در مقام بیان به این کلمه تکلم نموده
 و مقصود آنکه عارف بالله به مقامی صعود می نماید که
 چشمش به مشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش به
 اصغاء نداء او از کلّ شیء فائز. این مقامات را حکیم مذکور
 حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند؛ این مقام قول؛
 و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر
 اعلى البقعة ما بین بریه تصریحا من غیر تأویل مرتفع است و
 بأعلى النداء كلّ را نداء میفرماید ابدأ اصغاء نموده چه
 اگر اصغاء شده بود به ذکرش قیام می نمود. حال باید
 بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از
 خوف ننگ و حبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم
 مانده؛ اَوْ عَرَفَ وَسَتَرَ اَوْ عَرَفَ وَاَنْكَرَ. باری بسا از نفوس که
 تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در
 حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم
 مانده اند. الامر بید الله يعطى مَنْ يَشَاءُ مَا يَشَاءُ وَيَمْنَعُ عَمَّنْ
 يَشَاءُ مَا اَرَادَ اِنَّهُ لَهُوَ الْمُحْمَدُ فِي اَمْرِهِ وَالْمُطَاعُ فِي حُكْمِهِ
 لا اله الا هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. ۳۲۰

و نیز:

علیک بهائی اینکه سؤال از بقای روح نمودی این
 مظلوم (حضرت بهاء الله) شهادت می دهد بر بقای آن. و
 اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی اِنَّهُ لَا يُوَصَّفُ وَلَا يَنْبَغِي
 اَنْ يَذْكَرَ اِلَّا عَلِيٌّ قَدْرٍ مَعْلُومٍ. انبیا و مرسلین محض هدایت
 خلق به صراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آنکه عباد
 تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و
 انقطاع قصد رفیق اعلى نمایند لعمر الله اشراقات ان ارواح

سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و
 عِلَّتْ عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم. بهم تمطر
 السَّحَابُ وَ تَنْبُتُ الارْضُ. هیچ شیء از اشیاء بی سبب و
 عِلَّتْ و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجرّده بوده و
 خواهد بود و فرق این عالم با ان عالم مثل فرق عالم جنین
 و این عالم است. باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر
 میشود به هیکلی که لایق بقا و لائق آن عالم است. این
 بقا، بقا زمانی است نه بقا ذاتی، چه که مسبوقست به
 عِلَّتْ؛ و بقا ذاتی غیر مسبوق، و آن مخصوص است به
 حق جَلَّ جَلَالُهُ. طوبی للعارفین. اگر در اعمال انبیا تفکر
 نمائی به یقین مبین شهادت می دهی که غیر این عالم،
 عالم هاست. حکمای ارض چنانچه در «لوح حکمت» از
 قلم اعلى (آثار حضرت بهاء الله) نازل اکثری به آنچه در
 کتب الهی نازل قائل و معترفند، و لکن طبعین که به
 طبیعت قائلند درباره انبیا نوشته اند که ایشان حکیم بوده
 اند و نظر به تربیت عباد، ذکر مراتب جنّت و نار و ثواب و
 عذاب نموده اند. حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی
 که بوده و هستند، انبیا را مقدم بر کل میدانند. بعضی آن
 جواهر مجرّده را حکیم میگویند و برخی مِنْ قِبَلِ اللهُ می
 دانند. حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر به
 این عالم می دانستند هرگز خود را به دست اعدا
 نمی دادند و عذاب و مشقاتی که شبه و مثل نداشته تحمل
 نمی فرمودند. اگر نفسی به قلب صافی و بصیر حدید در
 آنچه از قلم اعلى اشراق نموده تفکر نماید به لسان فطرت
 به: اَلَا اِنَّ قَدْ حَصَّصَ الْحَقُّ اِبْنَكَ حَقَّ اَشْكَارِ شَد، ناطق
 گردد. و این که از بعثت سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل
 شده آنچه که کافست. طوبی للعارفین... ۳۲۱

و نیز:

بدان که خداوند عالم جَلَّ و عَزَّ روح مؤمن را قبض
 فرموده در اعلى علین صاعِد خواهد گردانید. در این مقام
 عَزَّ روحانی، ارواح مؤمنین یکدیگر را به طریقی که خداوند
 عالم قبلاً مقدر فرماید خواهند شناخت و با هم مُستعرج به
 اعلى عُلُو خواهند شد، و راجع به عالم جسمانی نخواهند
 شد، تا زمانی که مَشِيَّتِ لايزالی تعلق به عود خلق گیرد و



عالمی دیگر شود. و در این عالم آنچه به کون آیند، ارواحی دیگر است، نه آن که روح قبل حلول در نفسی نماید و شخصی نفس شخص سابق شود بل آنچه نسبت به مظاهر است یعنی در مقام نفس او خواهد بود، نه آن که نفس او حلول نماید یا آن که هیئت روح مجسم گردد، بل لم یزل و لاینزال خلق در مقام خود و حق در مقام خود و روح مؤمن و منافق در مقام خود و کل فی فلك یسبحون. درک عالم ارواح درین عالم اجساد ممکن نشود؛ هر آنچه در قوه خیالیه دست دهد، آن عالم سواى آن است. درین اجساد فانیه، درک عوالم باقیه نتوان نمود، الا ما انتم من الرؤیا تشهدون. فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم تُرْحَمون. ۳۲۲

و نیز:

در هر ظهور بعد، آنفسی که سبقت یافتند به ایمان از کلّ من علی الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و به اعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند، حکم رجوع آنفس قبل که در ظهور قبل به این مراتب فائز شده اند بر این اصحاب ظهور بعد می شود، اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و أمراً. زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت. مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر، آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می شود. دیگر در این مقام نظریه حدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر به راتحه و عطری است که در هر دو ظاهر است. پس نظر را از حدودات ظاهر و منزه کن تا همه را به یک اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازل ملاحظه فرمائی. قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان (حضرت محمد) نما که چگونه از جمیع جهات بشریه و مشتهیات نفسیه به نفعات قدسیه آن حضرت، پاک و مقدس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض به شرف لقاء که عین لقاء الله بود فائز شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می فرمودند. و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان (حضرت باب)

راجع شده، چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود رب الارباب علم انقطاع بر فرود امتناع برافراشتند. باری، این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره روئیده اند. فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه. کُلُّ ذَلِکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ. انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و به بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را به بصری که مقدس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و به اعلی افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم. پس، از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر، طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول، هر آینه صدق طلعت اول، بر طلعت آخر می شود. زیرا که طلعت آخر لا آخر، قیام نمود به همان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود. ۳۲۳

و حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

آنچه گفته میشود ما را مقصد بیان حقیقت است توهین عقاید ملل دیگر نیست مجرد بیان واقعت و بس و الا بوجودان نفسی تعرض نمائیم و اعتراض روا نداریم. پس بدان تناسخیان بر دو قسمت قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا بر آنند که انسان بتناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و جحیم را حصر در این جهان داند و بجهان دیگر قائل نیستند. و این فرقه ایضاً بر دو قسمت بعضی بر آنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان درآید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تناسخ نامند و قسم دیگر بر آنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و اینرا تناسخ گویند و هر دو فرقه بجهانی غیر این جهان قائل نیستند. و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمردند که انسان بذهاب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوت ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و



چون مکررباین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد و قوت که عبارت از روح است بجمیع کمالات در آن تحقق یابد. این است مسأله اهل تناسخ و تواسخ مختصراً بیان شد اگر بتفصیل پردازیم اوقات تعطیل شود همین مجمل کفایت است و دلائل و براهین عقلیه بر این مسأله ندارند مجرد تصور و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع. باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصور و وجدان ولی شما از من دلائل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع باید نمود. اول برهان امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی. پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات بدیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه آیت توحید در جمیع اشیا موجود و پدید آگر خزان وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی لابد فرق و تمایزی در میان. چون برهان توحید در جمیع اشیا موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرر ظهور روح واحد بماهیت و شؤون سابق در این جهان تجلی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن. و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرر بتجلی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوتست. ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بعینه همان اوراق و ازهار و اثمار ببار آوردند این را تکرر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آن ورق و شکوفه و ثمر تلاشی شد و از عالم نبات بعالم جماد تنزل نمود دوباره از عالم جماد بعالم نبات آمد پس تکرر یافت جواب اینست که شکوفه و برگ و ثمر پارسال تلاشی شد و آن عناصر مرکبه تحلیل گشت و در این فضا تفریق شد آن اجزاء مرکبه برگ و ثمر پارسال بعینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود نموده بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرده. و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل تلاشی گردد و اجزاء مرکبه تفریق شود و اگر

چنانچه از عالم جماد و یا نبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرکبه انسان سابق نبوده آن عناصر تحلیل شد و تفریق گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود اما آن اجزاء بتمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و استدلال شود باینکه این جسم بتمام اجزا عود نموده و شخص اول شخص ثانی شده بناء علیه تکرر حاصل گردیده و روح مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین عالم فرموده. و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمالست تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح بمنتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصور محض است زیرا بر فرض تصدیق این مطلب در تجدّد و عود تغییر ماهیت ممکن نه زیرا جوهر نقص بعود و رجوع حقیقت کمال نگردد ظلمت صرف بعود و رجوع مصدر نور نشود حقیقت عجز بر رجعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه بعود و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود شجره زقوم آنچه تکرر یابد ثمر شیرین نهد و شجره طیبه هر چه عود کند میوه تلخ بیارند پس معلوم شد که تکرر و رجوع بعالم ناسوتی مورث کمال نشود و این تصور را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار. حضرات ثیاسفیها برآند که انسان در قوس صعود بکرات و مراتب عود و رجوع نماید تا اینکه بمرکز اعلی رسد در آن مقام ماده مراتب صافی شود و انوار روح بنهایت قوت سطوح کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول بیجسمانیات منتهی گردد و قوس صعود بروحانیات و نوک پرگار در ترسیم دایره حرکت قهقری ننماید زیرا منافی حرکت طبیعی و نظم الهی است و الا انتظام دایره بر هم خورد. و از این گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مزیتی نه که انسان بعد از نجات از این



قفس دوباره آرزوی این دام نماید بلکه بفیض ابدی استعداد و قابلیت حقیقت انسان بسیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه بتکرر و رجوع. این صدف هر دُر و خُزف که در گُمون دارد چون یک مرتبه دهان گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون یک مرتبه بروید خار یا گل ببار آرد احتیاج بانبات ثانی نیست. و از این گذشته سیر و حرکت در عوالم بخط مستقیم بر نظم طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و مخالف نظم الهی لهذا از رجوع، حصول وجود ممتنع و مستحیل مانند آنست که انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نماید. ملاحظه نمائید که اهل تناسخ و تواسخ را چه تصور سست، جسم را ظرف شمردند و روح را مظروف دانند مانند آب و جام این آب از این جام فراغت نمود و در جام دیگر عود کرد این تصور ملعبه صبیان است. آن قدر ملاحظه نکنند که روح از مجردات است و دخول و خروج ندارد نهایت اینست که تعلق بتن مانند آفتاب بآئینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح بسبب تکرر رجوع بعالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال ذاتی یابد بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حیات در عالم جسمانی میداد تا اکتساب کمالات و فیوضات مینمود لزوم چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود. این فکر اصلاً از تصور حصر وجود در این جهان فانی و انکار جهان های الهی در بعضی از تناسخیان منبعث و حال آنکه عوالم الهی نامتناهی. اگر عوالم الهی باین عالم جسمانی منتهی گردد ایجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبیان گردد که نتیجه این کائنات نا متناهی وجود اشرف انسانی آن نیز ایامی چند در این دار فانی ذهاب و ایاب نماید و مکافات ببند عاقبت کل کامل کردند و ایجاد الهی و کائنات موجوده نامتناهی تکمیل و منتهی شوند الوهیت ربّانیه و اسماء و صفات الهیه در حقّ این کائنات روحانیه موجوده الآن از تأثیر معطل و معوق گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ مانند عقول قصیره فلاسفه سلف مثل بطلمیوس و سائرین که چنین اعتقاد و تصور مینمودند که جهان حیات و وجود محصور در کره ارض است و این فضای نامتناهی وجود محصور در طبقات تسعه آسمانی و جمیع فارغ و خالی. ملاحظه نمائید که چقدر فکرشان قصیر و عقولشان

ضعیف بود حال تناسخیان نیز چنان گمان نمایند که جهانهای الهی محصور در عوالم تصور انسانی بلکه بعضی از تناسخیان مثل دروز و نصیری را تصور چنان که وجود محصور در این جهان جسمانی این چه تصور جاهلانه است زیرا در این کون الهی که در نهایت کمال و جمال و عظمت نمودار این اجرام نورانیه عالم جسمانی نامتناهی دیگر دقت باید نمود که عوالم روحانیه الهیه که اصل اساس است چقدر نامتناهی و بی پایانست فاعتبروا یا اولی الابصار. باری بر سر اصل مطلب رویم در کتب مقدسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفات است یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالاتست. در انجیل میفرماید که یحیی بن زکریا حضرت ایللیاست از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایللیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد اینست کمالات و صفات حضرت ایللیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود. سراجی که شب گذشته در این محفل برافروخت چون در شب آینده سراج دیگر برافروزد گوئیم چراغ دیشب باز روشن شد آب از چشمه ای جاری بود بعد انقطاع یافت چون باز جریان کند در جریان ثانی گوئیم این آب آن آبست دوباره جاری شد و این سراج بعینه آن سراج و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار بار آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و عروج نمود. از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرکبه گل پارسال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحظت و رائحه طویه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل امسال مشهود و واضح است خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیه مذکور اینست و این معنی در رساله ایقان بقلم اعلی مفصل و مشروح گشته مراجعت نمائید تا بر حقائق اسرار الهیه مطلع گردید و علیک التّحیة و التّناء.^{۳۲۴}

و نیز:



هو الله ای بنده درگاه الهی آنچه از خامه محبت الله جاری قرائت گردید و از مضامینش معانی دلنشین ادراک گردید امید از موهبت رب مجید چنان است که در کلّ احیان بنفحات رحمن زنده و تر و تازه باشید. در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بودید. این اعتقاد تناسخ از عقائد قدیمه اکثر اعم و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آئوریان عظیم. و لکن در نزد حقّ جمیع این اقوال و اوهام مزخرف. و برهان اعظم تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای کلّ ذی حقّ حقه شود. حال هر انسان ببلائی مبتلا شود گوئیم که گناهی نموده است و لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه انعقاد کرده است و کور و کور و شل و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است که بچنین جزائی گرفتار شده است پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده و لکن پیش از این در قالب اولّ جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده ولی این نفوس در این نکته غافل گشته اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حقّ چگونه بفعل مایشاء و یحکم ما یرید میگشت. باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقائق انوار است که در هر کور عود مینماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است مثلاً گفته میشود که این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است در اینمقام مقصود حقیقت شخصیه و عین ثابت و کینونت مخصوصه آن نیست بلکه مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است در اینمقام نظر بلطافت و طراوت و نضارت و حلاوت آن ثمره است و الا البتّه آن حقیقت متعینه و اعین مخصوصه رجوع ننموده. آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متّصلاً عود و رجوع و تکرّر خواهند آیا یک مرتبه این مصائب و بلایا و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت نمیکند که تکرّر این وجود را در این عالم خواهند؟ این کأس چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تنایع و تکرّر شود. پس دوستان جمال ابهی ثوابی و

اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند و جز بادیه تمنای وصول بر فراف اعلی نیویند نعمت باقیه خواهند و موهبت سرمدیه که مقدّس از ادراکات امکانیه است چه که چون بیصر حدید نظر فرمائی جمیع بشر در اینعالم ترابی معذبند مستریحی نه تا ثواب اعمال حیات مکرّر سابق ببند و خوشحالی نیست که ثمره مشقّات ماضیه چینه و اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمره داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می بخشید بلکه موجودات و ممکنات و عوالم مکنونات کلّ مهممل بود استغفر الله عن هذا التصوّر الخطاء العظیم. همچنانکه ثمرات و نتایج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود و چون انتقال باین عالم وسیع نماید فوائد نشو و نما آن عالم واضح و مشهود میگردد بهمچنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشئه حاضر در نشئه آخرای عالم بعد از این عالم، مشهود و معلوم میگردد. و همچنانکه اگر نشئه و حیات رحمی محصور در همان عالم رحم بود، حیات و وجود عالم رحمی مهممل و نامربوط میگشت، بهمچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال ثمراتش در عالم دیگر نشود بکلی مهممل و غیر معقول است. پس بدان که حقّ را عوالم غیبی هست که افکار امکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصوّرش قاصر. چون مشام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهّر فرمائی نفحات قدس حدائق رحمانیه آن عوالم بمشام رسد. و البهاء علیک و علی کلّ ناظر و متوجّه الی الملکوت الابهی الذی قدسه الله عن ادراک الغافلین و ابصار المنکرین عبدالبهاء عباس^{۲۲۵}

و نیز:

این تناسخی که مردم قائل اند مخالف کتب الهیه است، زیرا مراد از رجعت، عودت صفات گذشته در خلق آینده است و تشبیه کمالات خلق آخرین به حالات و صفات سابقین. مثل اینکه می گوئیم این گل همان گل سنّه ماضیه است، مُرادمان همان رنگ و بوی گل سابق است که در این گل موجود گشته. ^{۲۲۶}



و نیز:

در کتاب ایوب فصل بیست و نهم آیه بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم که آن شخص استدلال به تناسخ کرده است چقدر منافی حقیقت است و واضح است چرا میفرماید من میدانم که ولی من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست. این عبارت از بعث روحانی است زیرا میفرماید بعد از آنگاه این پوست من تلف شود بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید، میفرماید بدون جسد خواهم دید این مشاهده روحانی است و این بیان را جمال مبارک در رساله ايقان فرموده اند که مراد عود و رجوع صفات است و تشبیه میفرمایند که این گلی که در این بهار شکفته چون نظریه لطافت و رائحه و لون کنی بعینه گل پارسال را مانند چنانچه گفته میشود بهار آمد و باز گل آمد نه مقصود حقیقت مرکبه آن است.^{۳۲۷}

و نیز:

از تناسخ سؤال نموده بودی تناسخی که مفهوم خلق است باطل است ولی در انجیل اشاره به رجوع است و آن رجوع صفات است نه ذات. تفصیل در رساله ايقان مشروح و ترجمه گردیده و مطبوع شده آنرا مطالعه نمائید.^{۳۲۸}

و نیز در باره رجعت می فرمایند:

جمال مبارک در ايقان بیان این مطلب را مفصل و مشروح مرقوم فرموده اند بخوانید حقیقت این مسأله واضح و مشهود گردد. چون حال سؤال نمودید مختصر بیانی نیز میشود. عنوان این مسأله را از انجیل نمائیم در انجیل مصرح که چون یحیی بن زکریا ظاهر شد و مردم را بملکوت الله بشارت میداد، از او پرسیدند که تو کیستی آیا مسیح موعودی؟ فرمود من مسیح نیستم. پس سؤال کردند، آیا تو ایلیایی؟ گفت: نیستم. از این بیان ثابت و محقق شد که حضرت یحیی بن زکریا ایلیای معهود نیستند ولی در یوم تجلی در جبل طابور حضرت مسیح تصریح فرمودند که یحیی بن زکریا ایلیای موعود بود. در فصل نهم آیه یازدهم از انجیل مرقس میفرماید: «پس از او استفسار کردند و

گفتند چرا کاتبان میگویند که الیاس باید اول بیاید او در جواب ایشان گفت که الیاس البتّه اول میآید و همه چیز را اصلاح مینماید و چگونه در باره پسر انسان مکتوبست که میباید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود لکن بشما میگویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه را خواستند کردند.» و در انجیل متی فصل هفدهم آیه سیزدهم میفرماید: «آنگاه شاگردان دریافتند که در باب یحییای تعمید دهنده بایشان سخن می گفت.» حال از یوحنای معمدان پرسیدند که آیا تو ایلیا هستی گفت نیستم و حال آنکه در انجیل میفرماید یوحنای معمدان نفس ایلیای موعود بود و مسیح نیز تصریح میفرماید. پس اگر حضرت یوحنا حضرت ایلیا بود چرا فرمود من ایلیا نیستم و اگر ایلیا نبود چگونه حضرت مسیح میفرماید که او ایلیا بود؟ پس در این مقام نظر بشخصیت نیست نظر بحقیقت کمالات است یعنی آن کمالاتی که در حضرت ایلیا بود آن کمالات بعینه در یوحنای معمدان تحقق داشت پس حضرت ایلیای موعود یوحنای معمدان بود اینجا نظر بذات نیست نظر بصفاتست. مثلاً پارسال گلی بود امسال هم گل آمده است من میگویم گل پارسال باز آمد حال مقصود نیست که نفس آن گل بشخصیت خویش بعینه آمده است اما چون این گل بصفات آن گل پارسال است یعنی بهمان رائحه و لطافت و رنگ و شکل است لذا میگویند گل پارسال آمده و این گل آن گل است. بهار میآید میگوئیم باز بهار پارسال آمد بجهت آنکه آنچه که در بهار پارسال بود در این بهار نیز موجود اینست که حضرت مسیح میفرماید آنچه در زمان انبیای سلف واقع جمیع را خواهید دید. و بیان دیگر نمائیم دانه ای سال گذشته کاشته شد شاخه و برگ پیدا شد شکوفه و ثمر هویدا گشت نهایت باز دانه شد این دانه ثانی چون کشته گردد شجر روید باز آن ورق آن شکوفه آن شاخه و آن ثمر عود و رجعت نماید و آن شجر ظاهر شود چون اول دانه آخر هم دانه گوئیم که دانه رجوع کرده چون نظر بماده شجر نمائیم این ماده دیگر است و چون نظر بشکوفه و برگ و ثمر نمائیم همان رائحه و طعم و لطافت حاصل است پس آن کمال شجری دوباره عود نمود. بهمچنین چون نظر بشخص کنیم شخص دیگر و چون نظر بصفات و کمال کنیم همان صفات و کمال عود نموده. پس حضرت مسیح فرمود این ایلیاست یعنی این شخص مظهر فیض و کمالات



و اخلاق و صفات و فیوضات ایلیاست و یوحنای معمدان
گفت من ایلیا نیستم حضرت مسیح نظر بصفات و کمالات
و اخلاق و فیوضات هر دو داشتند و یوحنا نظر بماده و
شخصیت خویش داشت. مثل این چراغ حاضر شب پیش
بوده و امشب نیز روشن و شب آینده ایضاً لامع گوئیم که
چراغ امشب همان سراج دیشب است و آن چراغ رجوع
کرده مقصد نور است نه روغن و فتیل و شمعدان و این
تفصیل در رساله ایقان مشروح و مفصل.^{۳۲۹}

باری سرکار خانم نورایی نژاد نیز برای آن که از
آقایان نویسنده فصل نامه ۱۷ عقب نیافتند، در دو پاراگراف آخر
مقاله شان، در صفحه ۲۸۱، ذکری هم از استعماری و صهیونیستی
بودن امر بهائی آورده اند که از بس بهائیان به آن پاسخ داده اند،
در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. اما آنچه حقیقتاً مورد نیاز است
آن که تقاضا دارد ایشان همه ۱۸ صفحه نامه جناب ابوالفضائل را
در اختیار خوانندگانشان قرار دهند و نه هفت صفحه آن را تا همه به
مفهوم و مقصود جناب ابوالفضائل در خصوص حشر و تناسخ پی
برند و دریابند که متأسفانه خواهر عزیزمان به تحریف عقاید بهائی و نیز
نامه جناب ابوالفضائل دست زده اند! با ارائه یازده صفحه باقی
مانده است که شاید قدری از قصورشان در میدان تحقیق و تتبع
کاسته شود و مقاله شان تا حدی رنگ و بوی پژوهشی بگیرد! از جمله
به این دلیل بنده از ارائه کل نامه در این مقاله خودداری نمودم تا
خود ایشان چنین کنند و بر خوانندگان منت گذارند!

با تشکر



دسته گل سیزدهم مربوط به مقاله دوازدهم فصل

نامه ۱۷

مقاله دوازدهم فصل نامه را آقای محمد حسن رجبی (دوانی) ۳۳۰ با عنوان «رَدِّیه ای بر تفسیر و تاویل بهائیان از مشروطیت» نوشته اند. ایشان قبلاً نیز در ویژه نامه ۲۹ جام جم، مورخ ۱۳۸۶/۶/۶، صص ۵۰-۵۱ مقاله ای را با عنوان «آیت الله بروجردی: نگران از نفوذ» نوشتند که در سایت ولوله در شهر پاسخ به آن داده شده است. آقای رجبی در مقاله فوق ابتدا مقدمه ای از خود ارائه داده اند که حرف تازه ای ندارد، بلکه تکرار بعضی مطالب امثال آقای فشاهی است. پس از مقدمه مزبور نوشته ای را از مؤلفی ناشناخته آورده اند که بنا به گفته ایشان «بیش از صد سال پیش در روزنامه جهاد اکبر (سال اول، شماره ۱۹ و ۲۱، مورخ ۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق ۳۳۱) اصفهان وزیر نظر حاج آقا نورالله اصفهانی، چاپ و منتشر شده است.» سپس توضیح داده اند نویسنده ناشناس مزبور کوشیده پاسخی به بعضی از «الواح» و نوشته های منتسب به بهائیان را بدهد و اثبات کند که برداشت بهائیان از مشروطه با آنچه مورد نظر علما و مردم بوده تفاوت داشته و مخالف اسلام و ادیان است و «با فرض این که «نوشته های مزبور» متعلق به بهائیان است، می کوشد تا وجوه اشتراک میان بهائیت و تلقی لیبرالیستی و سکولاریستی آنها از مشروطه را تبیین کرده، دلایل حمایت ایشان از مشروطه مورد نظرشان را بیان کند» (ص ۲۹۴)

از نکات جالب در باره نوشته مزبور آن که مطالب و ایراداتش به آئین بهائی و تعالیم آن عیناً مانند آکاذیب و افتراءاتی است که هم اکنون نیز بهائیان ستیزان مطرح می کنند و این نشان می دهد که اخلاف عیناً از آن اسلاف تقلید کرده، همان مطالب تکراری را مطرح می کنند، و در این میان چیزی که تغییر کرده و می کند رشد و پیشرفت آئین بهائی است که بی توجه به آن تکرار مکررات راه مقدس خود را برای تحقق صلح جهانی و ایجاد وحدت و عدالت موعود می پیماید.

نکته جالب و مضحک دیگر آن که آقای رجبی در اولین جمله مقدمه مقاله خود می نویسد: «تاریخ بابت و بهائیت، آکنده از

دروغ پردازی، تحریف و اتهامات ناروا به اسلام و مسلمانان است!» بعد توضیح می دهد بهائیان شیعیان را متهم کرده اند که چون دولت را ستمکار می دانند و اطاعت ایشان را واجب نمی شمردند، باعث سستی ارکان مملکت و پریشانی ملت شده اند. سپس این سخن بهائیان را بی پایه دانسته توضیح می دهد که چگونه مردم و علما می توانستند بر امور غیر انسانی و غیر اسلامی شاهان و درباریان قاجار که به مردم چون برده می نگریستند و انواع ستم ها را بر ایشان روا می داشتند و خود با ایجاد حرمسرا به خوش گذرانی مشغول بودند، صحنه گذارند و از ایشان اطاعت کنند؟! اگر چنین است پس بهائیان تهمت زده اند و دروغ نگفته اند که شیعیان اطاعت شاهان قاجار نکرده اند، بلکه عین حقیقت را گفته اند! خود جناب رجبی، چنان که در اول پاسخ به مقاله آقای تقوی در همین جوابیه آمد، بهتر می دانند که به علت اعتقاد شیعیان به تحقق دولت حقه قائم موعود، هر دولت دیگری قبل از آمدن مهدی، نامشروع و بی اعتبار تلقی می گردد؛ اگر چه مجبوراً تحملش می کنند!

با این حال، بلافاصله از طرف دیگر یادشان رفته که در همان مقاله روزنامه جهاد اکبر که خودشان با ذوق زدگی آن را از اسناد صد سال پیش بیرون کشیده، ارائه داده اند، از ناصرالدین شاه قاجار با عنوان «شاه شهید آنار الله برهانه» (ص ۲۹۶) یاد نموده است! و باز از طرفی ایراد گرفته که بهائیان در جریان مشروطه به مقابله با آن و تبلیغ به سود استبداد قاجار پرداخته اند! حقیقتاً این همه تناقض و تذبذب را به چه باید تعبیر نمود؟! آیا به این خاطر نیست که بغض و تعصب و پیشداوری باعث چنین پریشانی در بهائی ستیزانی چون آقای رجبی شده است که خود نمی دانند چه می گویند و چه می نویسند و به این خاطر از شناخت آئین بهائی آن طور که واقعاً هست محروم می شوند!

ایشان همچنین ادعا نموده اند علما با شاهان قاجار همراه نبودند، حال آن که بجز بعضی از ایشان، البته بقیه همراه همان شاهان خوش گذران و دارای منافع مشترک بودند و در ستم به مردم ایران و از جمله بابیان و بهائیان همدست بودند و عقد زنان حرمسرای شاهان را نیز همین ایشان می بستند! ذکر حاج ملا علی کنی و میرزای شیرازی در جریان قرارداد رویترو و تنباکو نیز در این خصوص چنانکه در همین جوابیه ضمن پاسخ به مقاله آقای تقوی با آوردن نظر مرحوم مهندس بازرگان اشاره شد، ره به جایی نمی برد؛ بخصوص که امثال آقای رجبی بارها هنگام بیان حکم تحریم تنباکو، با مسرت



به نفوذ علما اشاره کرده اند که حتی زنان مزبور در حرمسرا هم با آن همراهی نمودند!^{۳۳۱}

آقای رجبی دقت فرمایند که استاد سعید نفیسی در کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر»، جلد ۲، صص ۳۸ به بعد، ذیل عنوان «نفوذ روحانیون در این دوره» چه می نویسد:

یکی از ناگواری های بسیار زیان بخش در این دوره از آغاز پادشاهی قاجارها در ایران نفوذ مصنوعی فوق العاده ایست که به روحانیون مردم آزار و سود پرست داده بودند. سیاست مذهبی دوره صفویه چندان زیان آور نبود زیرا که پادشاهان این خاندان روحانیان را تنها برای ایجاد نیروی باطنی و روحانی در برابر اهل تسنن که از دو سوی خطرهایی متوجه ایران کرده بودند می خواستند... با این همه هرگز به روحانیان سودجوی و آزارگران آزادی ندادند که به جان و مال مردم دست اندازی کنند. شاهان صفوی خود را سایه خدای و جانشین پیامبر در روی زمین و پیشوای روحانی می دانستند ناچار روحانیان دیگر دست نشانده ایشان و پیرو فرمانشان بودند... در دوره افشار و خاندان زند همچنان روحانیان جز ادای وظائف شرعی خود کاری نداشتند و کسی ایشان را بر جان و مال مردم مسلط نمی کرد. قاجارها چون به سرکار آمدند خود می دانستند که مردم ایران پادشاهی ایشان را مشروع و به حق نمی دانستند به همین جهت از آغاز روحانیان را که پشتیبان خود ساخته بودند بر مردم چیره کردند... روحانیانی که بدین گونه دستیار دربار طهران می شدند اختیاراتی بیش از آنچه برای ادای وظائف شرعی خود لازم داشتند به دست آوردند ناچار این قدرت نهائی به زیان مردمی تمام شد که خریدار بازار ریاکاران سالوس بودند.^{۳۳۲}

باری پس از مقدمات فوق، می پردازم به موضوعی که اصل مقاله آقای رجبی برای آن نوشته شده است؛ و آن تفسیر و نظر بهائیان در باره سلطنت و نیز جریان مشروطیت است. اگرچه در همین جوابیه ضمن پاسخ به مقاله پنجم فصل نامه ۱۷، «بهائیت و سیاست عدم مداخله در سیاست»، نوشته آقای تقوی، جواب مدعای آقای رجبی نیز داده شده است، ولی در زیر نیز مقاله ای مستدل را که در دو قسمت آقای مؤژان موهبت با عنوان «بهائیان و زمامداران»، در پاسخ به مقاله آقای رجوی نوشته اند تقدیم خواهم کرد.

اما قبل از ارائه مقاله مذکور لازم است اشاره نمایم در حقیقت امثال جناب رجبی به دو علت نمی توانند نظر بهائیان در خصوص زمامداران و نیز مشروطیت ایران را مورد بررسی و نقد دقیق و صحیح قرار دهند: یکی به علت در دسترس نبودن کل منابع داخلی و خارجی راجع به مشروطه و مخدوش و محرف بودن بعضی از آنها؛ دیگری تعصب و پیشداوری و خصومت نسبت به آئین بهائی و استفاده ناقص و گزینشی از منابع و آثار آن در این خصوص. در مورد علت دوم بهائیان توضیحات کافی از جمله در سایت های نقطه نظر و ولوله در شهر و... همین جوابیه - از جمله در مقاله زیر از مؤژان موهبت - تقدیم کرده اند و لزومی به تکرار نیست. در مورد علت اول نیز علاوه بر بهائیان، نویسندگان غیر بهائی هم توضیحاتی ارائه نموده اند.

از جمله ایشان مرحوم زرین کوب است که در صفحه ۱۴۸ کتاب «تاریخ در ترازو» می نویسد: «در باب تاریخ مشروطه و فکر آزادی در ایران کمتر کتابی در این اواخر تألیف شده است که به همین ملاحظه از آنچه حقیقت جویی بی شائبه یک مورخ می توان خواند، منحرف نشده باشد. تقریباً هر کس این سالها کتابی در این باب نوشته است نقشی از خود، از کسان خود، یا از کسانی که به نحوی با آنها ارتباط دارد، در آن تصویر کرده است. این چیزی است که من آن را در تاریخ نویسی یک نوع تجاوز به حقیقت می شمارم و یک نوع بیماری روحی»^{۳۳۴}

آقای مجید تفرشی نیز در «همایش یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت»، مورخ ۱۴ مرداد ۱۳۸۲ ضمن سخنرانی و ذکر گزارش سفر خود به انگلستان و بررسی آرشیو اسناد مشروطه در آنجا اشاره کرد که «اسناد تاریخی فارسی زبان پیرامون انقلاب مشروطیت در آرشیوهای بریتانیا»، «میراث ناشناخته» ای است که تعداد آنها به حدود ۱۰ میلیون برگ بالغ می شود. وی همچنین اشاره نمود که اسناد مزبور «خالی از حجب و بغض» نیست.^{۳۳۵}

حتی خود آقای علی ابوالحسنی (منذر) که در صف بهائی ستیزان است و مقاله سوم همین فصل نامه ۱۷ با عنوان «اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی درباره بایگاری و بهائیگری» از اوست، مقاله مفصلی در این خصوص با عنوان «تاریخ نگاری مشروطیت، کاستی ها و آفات»^{۳۳۶} نوشته که مؤید مخدوش و ناقص و دورغ بودن اکثر منابع تاریخی مشروطه است. اگرچه متأسفانه آقای منذر نیز با ارائه افتراات و دروغ های آیت الله لنکرانی در مورد دین بهائی و پیروان آن و طرفداری از علمائی امثال



ولوله در شهر ۲

شیخ فضل الله نوری و آیت الله لنکرانی، خود نیز از اشاعه دروغ و افترا در امان نمانده و مصداق واعظ غیر متعظ شده است. وی در مقاله مزبور از جمله در خصوص کاستی ها و آفات تاریخ نگاری مشروطه می نویسد:

بسیاری از صاحب نظران معتقدند که متون تاریخی کشورمان، به ویژه آنچه که در یکصد سال اخیر نگارش یافته، از تحریف حقایق و درآمیختگی راست و دروغ با یکدیگر شدیداً رنج می برد و آلوده به گزارشهای نادرست و تحلیلهای غرض آلود است.

استاد محیط طباطبایی مدعی بود که خرمن تاریخ ایران را، «مجموعه ای از دروغهای راست نما» پر کرده و او ۵۰ سال روی آن کار کرده تا بتواند از این دروغها بکاهد.

محقق دیگر، دکتر منصوره اتحادیه، می نویسد: تاریخ انقلاب مشروطیت «بارها موضوع پژوهشهای تاریخ، و وقایع آن مایه سخن پردازی نویسندگان و شاعران شده، اما هنوز تحقیق و تحلیلی جامع و عمیق در همه جوانب سیاسی و اجتماعی آن به عمل نیامده است. راستی آنکه ملاحظات سیاسی مذهبی، اغراض شخصی و تمایلات گوناگون نویسندگان و پژوهشگران، تاریخ نگاری این دوره را دچار ضعف و کاستی و نادرستی و اغراق و چشم پوشی از برخی افکار و مواضع کرده است.

ابراهیم صفایی، پژوهشگر تاریخ قاجار و مشروطه، حتی معتقد است: «در تاریخ ایران هیچ فصلی چون فصل تاریخ قاجاریه آلوده با شبهت و آموده با اغراض نیست» و انتشار اسناد منتشر نشده و دست اول آن روزگار توسط او، «بسیاری از حقایق را بی پرده نشان داد و بسیاری از داوریهای ناروای شایعه نویسان را محکوم کرد.»

بعضی از محققان، همچون آقای محمد ترکمان، رأساً وارد عمل شده و مواردی از افسانه پردازی ها، غرض ورزی ها، و نیز سرقتهای موجود در تواریخ مشروطه را به طور مستند برملا کرده اند.

در واقع باید گفت که: وجود اخبار کذب، شایعات دروغ، تحلیل های غلط و در یک کلام تحریف واقعات در کتب

تاریخ معاصر ایران، به ویژه تواریخ مشروطیت، اجمالاً امری مسلم و انکارناپذیر و مورد اتفاق همگان است.

تحریف و وارونه نگاری شاهد این امر، انتقاد و بدگویی (بعضاً تند و تیز) مورخان طراز اول مشروطه (به طور خاص یا عام) از یکدیگر است: احمد کسروی ادعا می کند: آنچه که وی را در اواسط دوران رضاخان به «نوشتن» و انتشار تاریخ مشروطه ایران «واداشت»، «نارسایی» تواریخ مشروطیت و «چاپلوسی و پستی» نویسندگان آن بوده است: «دیدم در سی سال کسی به نوشتن تاریخ مشروطه برنخاست و اگر کسانی چیزهایی نوشتند بسیار نارسا بود. پاره ای نیز راستی را فدای خوشنودی این و آن کردند و کسانی را که در جنبش آزادی خواهی در رده دشمنان توده بودند به مشروطه خواهی ستودند و جانبازی های مردان غیرتمند را گذارده به رویه کاری های این و آن پرداختند. چاپلوسی و پستی نگذاشت تاریخ درستی از آب درآوردند...»

در ادامه، با انتقاد از مورخان خودخواه، چاپلوس، گزافه گو و دروغ باف، که به قول وی: «برای هر پستی عذری می شناسند و از بهر فرومایگی فلسفه هایی در یاد دارند و همه بد آموزی های قرنهای گذشته را در مغز خود انباشته دارند»، ناظم الاسلام کرمانی را نمونه ای از این گونه کسان قلمداد می کند: «کتابی که به نام تاریخ بیداری ایرانیان نوشته شده بهترین نمونه ای است که با دست اینان چه سان تاریخ نگارش می یابد؛ با آنکه این کتاب در سال های نخستین مشروطه، و در پرشورترین زمان نگارش یافته است.»

جالب است که مهدی ملکزاده نیز، که تاریخش را سالها پس از انتشار تاریخ کسروی نوشته، همان نوع ایراد کلی را بر تواریخ مشروطه می گیرد که کسروی گرفته است (با این تفاوت، که ایراد ملکزاده، شامل تاریخ کسروی نیز می شود!)

وی در تحلیل و آسیب شناسی بی که در مقدمه کتابش از تواریخ مشروطه دارد می نویسد: یکی از علل «اساسی» که مشوق وی در نوشتن تاریخ شد «لغزش و خطاهایی بود که عده ای از مورخین معاصر مرتکب شده اند و حب و



ولوله در شهر ۲

بغض شخصی و یا عدم اطلاع از وقایع یا جاه طلبی و خودنمایی در نگارش آنها راه یافته و آنان را از راه حقیقت گوویی و راستی منحرف نموده، مطالبی دور از حقیقت نگاشته اند.»

فریدون آدمیت نیز (همچون کسروی و ملکزاده) نسبت به کلیت تواریخ مشروطه، دیدگاهی منفی دارد و حتی مدعی است که در کتاب خویش، «بسیاری از مفروضات تاریخ نهضت مشروطیت را «به هم ریخته» و در پاره ای مفروضات دیگر، تجدید نظر» کرده است. آدمیت با بسیاری از مورخان و تحلیلگران مشروطه، برخورد منفی و گاه بسیار تند دارد. تقی زاده، مستشارالدوله صادق، یحیی دولت آبادی، دکتر رضا زاده شفق، کریم طاهرزاده بهزاد، نصرت افطی، ابراهیم صفایی، مهدی ملکزاده و... حتی ایرج افشار (که عمدتاً ناشر و حاشیه نویس متون تاریخی منتشر نشده است)، هر یک به گونه ای - و بعضاً بدون تصریح به نام، اما مشخص به اشاره و کنایه - آماج انتقاد وی قرار گرفته اند.

به اعتقاد وی... چیزی که خاصه به زیان تاریخ مشروطیت است، و در واقع همیشه آفت تاریخ نویسی بوده تحریف و مغالطه کاری و تبلیغ گری است که پاد زهرش همان ممیزی و انتقاد تاریخی است. کسانی که خود مصدر تحقیق جدی و بکر نبوده اند و از خود استقلال اندیشه و رأی نداشتند به صورت عمده تبلیغات در می آیند و می کوشند با تحریف و تفسیرهای غیر واقعی، تصویر مسخ شده ای از وقایع یا اشخاص ارائه دهند. عتبه بوسیدن (بلکه لیسیدن)، نان به یکدیگر قرض دادن و سر همدیگر را تراشیدن خصلت مردان بی فضیلت و پادو صفت است که چون در عرصه دانش و فکر قائم بالذات نیستند اعتبار خویش را در خدمت دیگران می جویند.

همه عاشق دلباخته حقیقت تاریخ اند، اما روشی که پیش می گیرند خلاف شرافت علمی است... از دیدگاه آدمیت: اسناد و منابع تاریخی دست اول مشروطیت نیز، در یک سنجش و ارزیابی علمی، غالباً فاقد ارزش و اعتبار لازم اند و چنگی به دل نمی زنند: «روزنامه های انگشت شماری را می شناسیم که به درجات پاییند درستی اخبار

بودند، و تفسیرهای سیاسی اندیشیده ای منتشر می کردند. روزنامه محاکمات هم داشتیم که در شناخت آیین رسیدگی قضایی و برخی محاکمات جزایی و سیاسی، مأخذ درجه اول است. سایر جرایم ما در این دوره از نظر دانش و تفکر اجتماعی و سیاسی خیلی کم مایه اند و یا بی ارزش و هزیه گو... آن مطبوعات، همیشه معیار دقیق سنجش افکار عمومی نیست، معمولاً وجهه نظرهای مختلف را منعکس می کرد... از روزنامه که بگذریم، شبنامه هم داشتیم که اغلب با مضامین جلف و سخیف، آلوده به بهتان و آهنگ جنجالی در شهر پخش می گردید. و بارها مورد اعتراض مجلس قرار گرفت. این نوع نشریات فقط به کار مطالعه در بد روشی های چند انجمن سیاسی و خلق و خوی رده لومین که در سایه دولت مشروطه خودنمایی داشتند می خورد»

مشابه این دیدگاه منفی نسبت به کلیت تواریخ مشروطه را در کلام برخی دیگر از مورخان مشروطیت می توان سراغ گرفت که گنجایش محدود این دفتر، اجازه پرداختن به آنها را نمی دهد. مورخان مشروطیت، افزون بر رویکرد انتقادی نسبت به کلیت تواریخ آن دوران، درباره یکدیگر نیز به طور خاص، نظر داده و موضع منفی اتخاذ کرده اند. برای نمونه، می توان به انتقاد کوبنده کسروی و ملکزاده از ناظم الاسلام کرمانی اشاره کرد که وی را از مورخان چاپلوس و دروغ باف، و احیاناً سازشگر با مستبدین شمرده و اثر وی: تاریخ بیداری ایرانیان را نیز حاوی «مطالب دور از حقیقت» و قهرمان تراشی های کاذب و دروغین قلمداد می کنند.

متقابلاً از دیدگاه تند فریدون آدمیت نسبت به ملکزاده یاد کرد که وی را از زمره مورخانی می شمارد که «نه مورخ حرفه ای بودند و نه دانش عمیق تاریخی داشتند.» به اعتقاد او: ملکزاده جانب انصاف و امانت را در نگارش تاریخ نگاه نداشته و کتابش «عاری از اعتبار علمی است»

همچنین باید به برخورد منفی کسروی و تقی زاده با یکدیگر اشاره کرد که کسروی، تقی زاده و یاران وی نظیر محمد علی تربیت را جزو «میوه چینان» قیام مشروطه در تبریز دانسته و بدتر از آن «کبوتران دو برجه!» می شمارد که در عین آمیزش با مجاهدان مشروطه، از سیاسیون لندن



ولوله در شهر ۲

دستور می گرفتند. متقابلاً تقی زاده مدعی است که «اجتهادات مرحوم کسروی و سیاست بافی او... لااقل سه ربع کتاب او را سست و دور از حقیقت ساخته» است.

به همین نمط می توان از دیدگاه تند و طنزآمیز آدمیت نسبت به نوشته های تاریخی - سیاسی تقی زاده و نیز کسروی نسبت به میرزا یحیی دولت آبادی و بالاخره تقی زاده درباره آثار تاریخی مخبرالسلطنه هدایت اشاره کرد. آنچه گفتیم، حاکی از وجود کاستیها و ناراستیها در کلیت تواریخ مشروطه است که طبعاً برخورد نقادانه با این تواریخ و پالایش جدی مندرجات آنها را، طلب می کند.

میرزا یحیی دولت آبادی با روحانیت شیعه شدیداً سر ناسازگاری داشته و در خاطرات خود چهره های برجسته این گروه (از علامه مجلسی گرفته تا شهید مدرس) را به عناوین مختلف و نوعاً تحت عنوان «روحانی نما!» فرو کوفته است و در خاطراتش، هیچ فرصتی را برای تقبیح روحانیت و نیز شعائر حسینی (ع) از دست نمی دهد و صریحاً معتقد به جدایی سیاست از روحانیت است.

خوشحال است که در اثر کودتای رضا خانی، نفوذ روحانیت به صفر می رسد و آرزوی می کند که فاتحه روحانیت خوانده شده و اسلام با مقتضیات عصر حاضر، تطبیق داده شود. افزون بر این، طرفدار آزادی بانوان و رفع حجاب و تغییر خط بوده و شعری در مدح کشف حجاب رضا خانی دارد. با آن سابقه خانوادگی و این عقاید مشعشع! تیرگی مناسبات او با شیخ فضل الله پیشاپیش قابل حدس و پیش بینی است. خود می گوید: «حاج شیخ فضل الله در مدت اقامت طهران، همه وقت با خانواده ما کدورت داشته» و «سالها در مجالس خصوصی نسبت به خانواده ما بدگو بوده است.» وی نسبت به شیخ، دیدگاهی شدیداً منفی داشته و در کتابش کرازا به بدگویی از وی پرداخته است.

سناتور مهدی ملکزاده. او فرزند «ملک المتکلمین» است که از پیشوایان جناح تندرو مشروطه، و دشمنان سرسخت شیخ فضل الله به شمار می رفت و این دشمنی را به صورت میراثی ماندگار نزد فرزند خود (مهدی ملکزاده) باقی گذارده بود. از ملک المتکلمین، و سیئات فکری و

اخلاقی و سیاسی وی، و دشمنی شدیدش با شیخ، در «کتاب کالبد شکافی چند شایعه درباره شیخ فضل الله نوری»، بخش: «اتهام زندگان، خود متهم اند!» مفصلاً سخن گفته ایم. ملکزاده، روحانیت شیعه را سرچشمه بدبختی های ایران و دورافتادن ایرانیان از قافله تمدن می شمارد و حوادث فجیعی چون انقراض صنفیه را به پای آنان می نویسد. او عضو حزب دمکرات است که در مشروطه دوم توسط عناصر افراطی و سکولار نظیر تقی زاده (تقی زاده دوران جوانی) اداره می شد و «تفکیک کامل سیاست از روحانیت»، یکی از اصول مرمانمه آن بود. ثناگویی «متملقانه» ملکزاده از دیکتاتوری رضا خانی و دشمنی «جاه طلبانه اش» در مجلس سنا با پیشوای سیاسی نهضت ملی، به نحوی آشکار، او را فاقد «تقوای سیاسی» نشان می دهد. چنانکه به گفته فریدون آدمیت در نگارش تاریخ نیز جانب امانت را نگاه نداشته است. ملکزاده (به تبع پدرش: ملک المتکلمین) با شیخ فضل الله نوری به شدت مخالف بوده، وی را عنصری رشوه گیر ۴۴ و روس فیل! معرفی می کند و مشروطه مشروعه را (که شیخ با تمام توان، پرچم آن را بردوش می کشید) بزرگترین واکنش دستگاه استبداد! در برابر مشروطه می شمارد.

این طرفیت و ضدیت (شخصی یا حزبی و جناحی) با مخالفان و حتی منتقدان مشروطه (و در واقع: مخالفان و منتقدان جناح تندرو مشروطه) را، به شیوه های گوناگون، در تاریخ مشروطه کسروی و دیگران نیز مشاهده می کنیم.

ملاحظه این مطلب، پژوهشگر حقیقت را ملزم می سازد که در نقل اقوال و استناد به آراء مورخان مشروطیت، دقیقاً مراقب جانبداری ها و نان قرض دادن های این مورخان به دوستان و هم جهگان خویش، و متقابلاً غرض ورزی ها و بدگویی های مستقیم و غیر مستقیم آنان با جناح مقابل و مخالف باشد و از افتادن در دام آنها پرهیز کند. راه پرهیز از این دام نیز، به کارگیری موازین علمی در نقد این متون، و سنجش مندرجات آنها با مفاد اسناد و مدارک معتبر تاریخی است.

تواریخ مشروطه، نوعاً بر پایه «نظریه توطئه» (یا «توهم توطئه») آن هم در افراطی ترین شکل آن یعنی «توطئه



ولوله در شهر ۲

پنداری مطلق» نوشته شده و هرکس نسبت به سردمداران و صحنه گردانان (تندرو) مشروطیت و مجلس شورا اعتراض و انتقادی داشته، عملاً به انواع نسبتها و اتهامات زشت، متهم گشته است. حتی شخصیهایی که پیشینه شرکت در نهضت عدالتخواهی صدر مشروطه داشته و در اوایل امر، از سران و فعالان جنبش مشروطیت بوده و در این راه رنجها برده ولی بعداً به صف منتقدان پیوسته اند، نه تنها از حمله و آسیب مصون نمانده اند، بلکه چه بسا بیش از دیگران آماج دشنام و اتهام قرار گرفته اند! گویی صحنه گردانان مشروطه (مشخصاً جناح تندرو و سکولار)، معصوم و ایمن از هرگونه خطا بوده و هیچ یک از معترضان به آنان، حرف حسابی یا اعتراض معقولی ندارند و همگی بدون استثناء افرادی جاهل، ریاست طلب، حسود، ریاکار، هوادار استبداد، جیره خوار شاه (و احیاناً روسیه)، و بالاخره ضد آزادی و ترقی و پیشرفت و تمدن بوده اند!

دامنه توطئه پنداری سران مشروطه (و به دنبال آنان: مورخان مشروطیت)، و گرایش آنان به شکستن همه کاسه کوزه ها بر سر مخالفان و منتقدان خویش، تا آنجا است که فی المثل میرزا یحیی دولت آبادی، همه آشوبها و اغتشاشها در کشور را زیر سر محمدعلی شاه و درباریان وی شمرده و حتی حیدر عمو اغلی (رئیس تروریستهای مرتبط با تقی زاده و گروه وی) را در جریان بمب افکنی به سوی محمدعلی شاه، «آلت دست درباریان!» قلمداد می کند!

خاطرات حاج سیاح محلاتی، یحیی دولت آبادی و شیخ ابراهیم زنجانی، نمونه های بارز توطئه پنداری افراطی (نه توطئه کاوی عالمانه) در مکتب تاریخ نگاری مشروطیت اند، که البته مشابه گزارشها و تحلیلهای سیاه آن سه، درباره مخالفان مشروطه (یا دقیقتر بگوییم: منتقدان و معترضان به اندیشه و عملکرد جناح تندرو و سکولار مشروطه) را کما بیش می توان در کلام دیگر مورخان مشروطیت نیز نظیر: ناظم الاسلام کرمانی (در تاریخ بیداری ایرانیان)، محمد مهدی شریف کاشانی (واقعات انقابه در روزگار)، مهدی ملکزاده (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران)، مخبرالسلطنه هدایت (خاطرات و خطرات، و گزارش ایران)، مجدالاسلام کرمانی (تاریخ انحطاط / انحلال مجلس)، محمد علی تهرانی «کاتوزیان» (مشاهدات و تحلیل

اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران)، اعظام الوزاره قدسی (خاطرات من یا تاریخ صد ساله ایران) و نیز صاحبان جراید آن روزگار مثل «حبل المتین» (منتشره در کلکته و تهران)، صور اسرافیل و مساوات و روح القدس (منتشره در تهران) و ملانصرالدین (منتشره در قفقاز) مشاهده کرد.

نمونه وار به یک مورد اشاره می کنیم: حاج سیاح محلاتی در تحلیلی سراسر توطئه انگارانه از مخالفت «اصولی» شیخ فضل الله نوری و مجتهد تبریز با مشروطیت (و در واقع: با جناح تندرو و سکولار مشروطیت که شیفته دمکراسی غربی بود)، در خاطرات خود چنین می نویسد: ... شیخ فضل الله به واسطه حسدی که به سید عبدالله و سید محمد داشت مرکز فساد و مخالفتی علیه مشروطه درست کرده بود. وکلای باهوش خصوصاً چند نفر آزادی خواه حقیقی مثل صنیع الدوله و تقی زاده... اصرار کرده مشغول نوشتن متمم قانون اساسی بودند... بعضی ملاحا که از جمله ایشان شیخ فضل الله بود اعتراض به نوشتن قانون اساسی می کردند و می گفتند باید موافق شرع باشد... شیخ فضل الله کج تابی می کرد و یا مواضعی ای که با محمدعلی شاه و میرزا حسن تبریزی = مجتهد بزرگ تبریز و سایر مستبدین داشت وسیله مخالفت می جست... اخلال شیخ در قانون اساسی، یعنی طرح مساله نظارت فائقه و رسمی فقهای طراز اول بر مصوبات مجلس سبب اعتراض سایر ملاحا و مجلسیان شده، بهانه به دست او افتاده با جمعی از کلاشان و مفتخوران طلبه و سید نما و روضه خوانها و گداهای پست و رذل مهاجرت از طهران کرده و رفته در حضرت عبدالعظیم (ع) خیمه مخالفت زده شروع کردند بر قلدح و طعن مشروطیت و مشروطه خواهان.

... هرکس به زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) می رفت بعضی مفتخوران گردن کلفت می گفتند مشروطه کفر است و بعضی را که مشروطه خواه می دانستند اذیت می کردند و کوتک = کتک می زدند.

از قرار معروف، به قدر سی هزار تومان از محمد علی شاه گرفته و این دستگاه را دایر کرده بودند... به مساعدت



ولوله در شهر ۲

محمدعلی شاه و ملاحای مستبد، اشرار همه جا را بر قتل و غارت و هرج و مرج تحریک کرد...

پادشاهان عادل که باید «عدل مجسم و عقل مشخص و فضل مجرد باشند» عطا شده است»^{۳۳۷}

واضح است که بحث سلطنت و ملاحظه شئون سلاطین در آثار مقدسه بهائی، مبتنی بر سابقه ای مذهبی در ادیان آسمانی سلف است.^{۳۳۸} به عنوان نمونه ای از متون مقدسه اسلامی می توان به حدیث مشهور و صحیح اسلامی اشاره نمود که می فرماید:

«السلطان ظل الله فی الارض»^{۳۳۹} (پادشاه سایه خداوند بر روی زمین است)

همچنین آیات کریمه ۵۸ و ۵۹ از سوره نساء، مومنین را مأمور به اطاعت از «اولی الامر» یا امرأ، می فرماید.^{۳۴۰}

و با همین سبقه اسلامی^{۳۴۱} بوده که در ماده ۳۵ متمم قانون اساسی مجلس مشروطه، از سلطنت، با عنوان «موهبت الهی» یاد شده است.^{۳۴۲} اما خداوند در آیات مبارکه سوره نساء چنین می فرماید:

«ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل... یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»

(خدا به شما فرمان میدهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد نمائید و چون میان مردم حکم می کنید به عدالت حکم نمائید... ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید)

در واقع آیه ۵۸ از سوره نساء، وظیفه اساسی حکومت را عنوان می فرماید که اجرای عدالت باشد و آیه ۵۹ وظیفه ملت را عنوان فرموده که اطاعت باشد. بطوریکه تفسیر مجمع البیان نیز بدروستی می نویسد:

«... آیه پیش زمامداران را تشویق کرد که حقوق مردم را رعایت کنند و در میان آنها به عدالت و مساوات رفتار کنند؛ اکنون مردم را تشویق می کند که از آنها اطاعت کنند و به آنها تاسی جویند و مشکلات و اختلافات خود را پیش آنها ببرند.»^{۳۴۳}

حال با آنچه ذکر شد معلوم نیست آقای رجیبی با چه ملاکی به قضاوت نشسته است! باید از ایشان پرسید چگونه بر اساس اسناد ناتمام و ناقص و گزینشی و بعضاً مخدوش و تحریف شده، و با وجود اختلاف نظرهای بیشمار درباره مشروطه، و نیز با وجود تعصب و پیشداوری و بغض و کینه نسبت به آئین بهائی، راجع به نظر بهائیان در خصوص زمامداران و مشروطه داوری کرده است! ضمن آرزوی انصاف، مقاله وعده داده شده را در زیر تقدیم می کنم. در این مقاله آشکار خواهد شد که آقای رجیبی نیز مانند سایر دوستان بهائی ستیزان در طرح و نقد نظر بهائیان مرتکب تحریف و دروغ نیز شده اند.

بهائیان و زمامداران

از: موژان موهبت

قسمت اول: منزلت سلطنت و اطاعت از حکومت

نوشته پیش رو، پاسخی است به مقاله «ردیه ای بر تفسیر و تاویل بهائیان از مشروطیت» که به قلم آقای محمد حسن رجیبی نگاشته شده و در فصلنامه مطالعات تاریخی شماره ۱۷، صفحات ۳۰۱-۲۹۳ به چاپ رسیده است.

مراد نگارنده این سطور آنست که بدون ورود در جزئیات و ضمن پرهیز از مجادلات کلامی به ذکر و بحث مواردی اساسی پردازد و امید او چنانست که این چند صفحه، آقای رجیبی و خوانندگان دیگر را در شناخت حقیقت، مساعدت نماید.

آقای رجیبی، مطلب خود را با عبارات ذیل آغاز می کنند:

«تاریخ بابت و بهائیت، آکنده از دروغ پردازی، تحریف و اتهامات ناروا به اسلام و مسلمانان است. در تعالیم و متون اصلی بهائیت، سلطنت «موهبت رب عزت است» که به شهریاران کامل و



ولوله در شهر ۲

این اصل متبادل «عدالت» و «اطاعت» در آثار بهائی مورد تأکید فراوان است. یعنی همانقدر که پیروان این آئین به اطاعت از حکومت مامور گشته اند؛ به همان میزان امرا و سلاطین نیز به اجرای عدالت توصیه و مامور گشته اند. چنانکه حضرت عبدالهء در رساله سیاسیه (که مورد استناد آقای رجبی نیز بوده است) می فرمایند:

سلطنت، موهبت ربّ عزت است و حکومت رحمت حضرت ربوبیت... پادشاهان عادل به شکرانه این الطاف الهیه... باید عدل مجسم باشند و عقل مشخص...^{۳۴۴}

حکومت رعیت را حصن حصین باشد و کھف امین... حقوق رعایا و برایا را به جمیع قوی، محفوظ و مصون فرماید و عزت و سعادت تبعه و زیردستان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت، ودیعه الهیه است و فقرا امانت حضرت احدیت. به همچنین بر رعیت، اطاعت و صداقت مفروض^{۳۴۵}

خواننده منصف و حقیقت جو، به خوبی وحدت اساس ادیان الهی را از مقایسه بین این بیانات مبارکه و آیات کریمه سابق الذکر درک می نماید.

با این وصف در اینجا ذکر چند نکته لازم به نظر می آید:

۱- بهائیان به حکم آئین خود، مطیع قوانین حکومتند، صرفنظر از اشکال مختلفی که حکومت می تواند داشته باشد.^{۳۴۶} چه سلطنتی و چه جمهوری و... (تمکین فوری جامعه بهائی به حکم جمهوری اسلامی ایران مبنی بر تعطیلی تشکیلات بهائی در ایران، جلوه ای از این حقیقت است)

۲- بهائیان در امور اداری و مدنی خود مطیع حکومتند ولی در «امور وجدانی که متعلق به اصول معتقدات» است؛ شهادت را بر اطاعت مقدم دانسته و ترجیح می دهند.^{۳۴۷} (قربانی شدن مجموعاً هزاران بهائی در ادوار حکومت قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی به جهت خودداری از تبری و کتمان عقیده، بر این امر گواهی میدهد) و همین موضوع مبین آنست که فریضه اطاعت از حکومت در نزد بهائیان، ناشی از مصلحت اندیشی و یا خوف و هراس از منابع قدرت نیست.

۳- سلطنت به معنای استبداد نمی باشد. درست است که سلطنت ایران در سده های اخیر (قاجاریه و پهلوی) توأم با ظلم و استبداد بوده است^{۳۴۸} (و همین امر سبب شده که ناخودآگاه، سلطنت و استبداد یکی گرفته شوند و این اشتباه تاریخی متأسفانه خانه زاد ذهن ردیه نویسان معاصر نیز بوده است) اما این نیز حقیقت دارد که ایران زمین پادشاهان عادل را به خود دیده است که صیت دادشان در نامه پیغمبران آمده و این خاک پاک به وجود آنان و حسن شهرتشان مفتخر و سرافرازست. چون کوروش کبیر که نام نامیش در کتاب مقدس به نیکی یاد شده^{۳۴۹} و یا انوشیروان عادل که حضرت محمد از ولادت خود در دوران زمامداری وی اظهار مسرت میفرماید: «آئی ولدت فی زمن ملک عادل» (من در دوران پادشاهی عادل متولد شدم)^{۳۵۰}

۴- هر چند که به موجب آثار مبارکه بهائی «شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی»^{۳۵۱} و لکن به موجب همین بیانات الهیه «جمهوریت» نیز «نفعش به عموم اهل عالم راجع»^{۳۵۲} به همین لحاظ و به موجب پیشنهاد حضرت بهاءالله، در آینده مدبرین عالم این دو (سلطنت و جمهوریت) را در نظامی واحد، جمع خواهند نمود^{۳۵۳} و بدین ترتیب، عنصر جمهوریت، میل تاریخی سلطنت به استبداد را تعدیل نموده و از تمرکز افراطی قوا در نقطه واحده ممانعت خواهد نمود.^{۳۵۴} به علاوه نقطه نظرگاه تعالیم بهائی در مورد سلطنت با تصویر ذهنی موجود از آن بکلی متفاوت است. از دیدگاه آئین بهائی، سلطنت مسئولیتی سنگین و توأم با مشقت و زحمت است و تنها انگیزه پذیرش چنین ثقل عظیمی، عشق به خداوند و دیانت اوست.^{۳۵۵}

غفلت از نکات فوق به همراه عللی دیگر موجب شده است که در مقاطعی از تاریخ ایران معاصر، آئین بهائی را به غلط طرفدار استبداد بدانند و معرفی نمایند. این موضوع را در قسمت دوم با عنوان «بهائیان و استبداد- حامی یا قربانی؟» دنبال خواهیم نمود...



بهائیان و زمامداران

از: موژان موهبت

چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است. هیئات هیئات این چه نادانی است...»^{۳۶۱}

اما نکته بسیار مهم تر این است که آقای رجبی مانند آقای فشاهی^{۳۶۲} به دروغ یا اشتباه می خواهند وانمود کنند تاریخ صدور لوح مزبور در زمان استبداد صغیر بوده است و منظور از «نوهوسان» مذکور در لوح مشروطه طلبان اند! حال آن که تاریخ لوح مزبور ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ه. ق. بوده است که قبل از استبداد صغیر (۱۳۲۶-۱۳۲۷ ه. ق.) می باشد! و منظور از «نوهوسان» نیز در رتبه اولی، چنان که از سایر آثار مشابه حضرت عبدالبهاء پیداست، نفوسی هستند که پیمان می شکنند و از راه وفا خارج می گردند. از مصادیق چنین پیمان شکنانی ازلی هایی بوده اند که در مشروطه سعی در نفوذ در انجمن های مشروطه طلبان و اعمال مقاصد خفیه خود و دسیسه چینی علیه بهائیان را داشتند. نتیجه اقدامات آنان علاوه بر ازدیاد ستم بیشتر بر جامعه بهائی این بود که به خاطر ریا و عدم صداقتشان، نه تنها کمکی به ملت نکردند، بلکه موجب ضرر و پریشانی دولت و ملت نیز شدند.

و در رتبه ثانی منظور از «نوهوسان» آن دسته از نفوسی هستند که در امور ثبات و استقامت ندارند و نمی توانند تلاش های خود را به ثمر رسانند. چنان که حضرت عبدالبهاء در اثری به مناسبتی می فرماید: «...نوهوس نیستند که ایامی چند به کاری مباشرت نمایند و به اندک سببی کلال و ملال آرند و از شوق و شور بیفتند، بلکه ثبات و استقامت در امور نمایند...»^{۳۶۳} آغاز سریع و شتابزده انقلاب مشروطه بدون در نظر گرفتن تغییرات مقدماتی و اساسی که در «رساله مدتیّه» حضرت عبدالبهاء ۳۰ سال قبل از انقلاب مشروطه نیز پیش بینی گردیده بود، و انجام نا فرجام آن بر این امر گواهی می دهد. چنانکه پس از استبداد صغیر چنین نفوسی بتدریج سست و مأیوس گردیدند.^{۳۶۴}

چند بیان زیر از حضرت عبدالبهاء از جمله شواهدی است که حقیقت فوق را بیان می دارد. از جمله می فرماید:

ای یاران الهی از قرار مسموع نوهوسانی در ایران تأسیس انجمن پنهان نمایند و در امور سیاسی مداخله کنند و به عنوانهای مختلف جمعیتها تشکیل نمایند و نفوس را به دخول در جمعیت دلالت کنند. احبای الهی به نص قاطع ربانی باید از این امور احتراز نمایند و بکلی

قسمت دوم: بهائیان و استبداد - حامی یا قربانی؟

همانطور که در قسمت پیشین گفتیم؛ بعضی از نویسندگان تاریخ معاصر^{۳۶۶} آئین بهائی را به غلط طرفدار استبداد (حکومت محمد علیشاه) دانسته و معرفی نموده اند. آقای رجبی (نویسنده مقاله فصلنامه) نیز بر همان سیاق، ضمن اشاره به جنبش مشروطه چنین می نویسند:

«بهائیان در جریان جنبش مشروطه با اعلام بی طرفی و عدم ورود به منازعات سیاسی و تلاش برای حفظ وضع موجود کشور، به مقابله و مخالفت با آن و تبلیغ به سود استبداد قاجار پرداختند؛ چنانکه عبدالبهاء در یکی از «الواح» خود که در زمان استبداد صغیر صادر شد، محمد علی شاه را «سلطان عادل» دانسته، ضمن دعوت بهائیان به اطاعت، مشروطه طلبان را «نوهوسان» نامیده است.»^{۳۶۷}

مع الاسف آقای رجبی در اثبات این مدعا هیچ سندی ارائه نمی نمایند. جای سؤال است که چرا ایشان متن لوح (نامه) مذکور را به خوانندگان فصلنامه، ارائه نمی کنند. مآخذی را نیز که برای این لوح، ذکر می نمایند، یکی کتاب کشف الحیل است که خود ردیه ای بهائی ستیز و مملو از مفتریات کذب است،^{۳۶۸} و ماخذ دیگر «مقدمه رساله سیاسیه» ذکر شده است. هر دو ماخذ نیز بدون ذکر صفحه در قسمت پانوشتها درج شده اند^{۳۶۹} و این احتمال را بر می انگیزد که شاید آقای رجبی این لوح را از منبع دیگری^{۳۷۰} یادداشت نموده باشند. به اغلب احتمال مقصود ایشان از این لوح، لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء است که قسمتی از آن در مائده آسمانی جلد ۹، ص ۱ و نیز امر و خلق جلد ۴، ص ۴۴۲ ضبط شده است و مؤلف کتاب رگ تاک، سظوری از این لوح را در کتاب خود به طبع رسانده است:

«...از انقلاب ارض طا (طهران) مرقوم نموده بودید، این انقلاب در الواح مصرح و بی حجاب. ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود...جمع یاران الهی را به اطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمائید...نوهوسانی



ولوله در شهر ۲

اجتناب کنند؛ در امور سیاسی نه با انجمنی دمساز گردند و نه با جمعیتی همراز شوند، بلکه شب و روز بکوشند تا اخلاق تبدیل شود و افکار تعدیل گردد، رذائل نماند فضائل جلوه نماید، بنیاد بغض و عدوان برافتد، اتحاد و یگانگی خیمه برافرازد و وحدت عالم انسانی در نهایت جلال، جمال بیاراید، نفوس ملکوتی شوند و قلوب لاهوتی گردد و چون این مواهب حصول یابد بالطبع قصور زائل شود و عزت و سعادت حقیقیه در جمیع مراتب حاصل گردد. این بنیان و اساس است و بنیاد بی زوال و چون این اصول حصول جوید، فروع یقیناً بذاتِها اکمال شود.^{۳۶۰}

و نیز:

این نفوس مُفتریه [= ازلی ها] در رگ و ریشه احزاب مختلفه حلول نموده اند و ایران را نمی گذارند آرام گیرد و هر فساد می خواهند می کنند.^{۳۶۱} و در لوح مبارکی به جمعیت صلح لاهای به تاریخ ۱۹۱۶ م پس از توضیح تعالیم بهایی - من جمله ۱۲ تعالیم آن - برای اصلاح عالم، متذکر می شوند که شاید نفوسی «نوهوس از ایرانیان» [= ازلی ها] که طالب شهرت اند، مضامین الواح و آثار بهایی را بنام خویش نشر دهند، و چنین ادامه می دهند: «چنانکه در انجمن وحدت نژاد پیش از حرب، در لندن واقع شد شخصی ایرانی مضامین الواح حضرت بهاء الله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و بنام خویش خطابه نمود و انتشار داد و حال آنکه عیناً عبارت حضرت بهاء الله بود. از این نفوس چند نفر به اروپا رفتند و سبب تخدیش اذهان اهالی اروپا و تشویش افکار بعضی مستشرقین شدند... خود را نسبت به حضرت باب می دهند ولی بکلی از حضرت باب بی خبرند، تعالیم خفیه دارند که بکلی مخالف تعالیم بهاء الله است.^{۳۶۲}

اگر انصافی باشد از خود لوحی نیز که مورد بحث است، هم منظور از «نوهوسان» مشخص است و هم نیت حضرت عبدالبهاء درباره سعادت ایران و دولت و ملت آن. عین متن کامل آن را که بر حسب تقاضا از مرکز جهانی بهائی رسیده است می آورد و توضیح بیشتر را می توان در همین جوابیه ضمن پاسخ به مقاله پنجم فصل

نامه ۱۷ با عنوان «بهائیت و سیاست عدم مداخله در سیاست»، از آقای تقوی، و نیز در ادامه در زیر مشاهده کرد تا معلوم گردد عناصر مثبت عدالت و مشروطه حقیقی، ریشه در کلام الهی دارد و نه در افکار ضعیف و پریشان و متفرق سیاسیون زمان؛ و معلوم شود که طبق بیان حضرتشان، «باید کوشید تا اخلاق ملت تبدیل شود و استعداد مشروطه و امور سائره حاصل گردد و آلا هر روز مشکلاتی رخ دهد و یأس و پریشانی بیشتر شود»؛^{۳۶۳} و آشکار گردد که حضرتشان چنین فرمودند، «من بدایتاً نوشتم که تا دولت و ملت مانند شاهد و شیر آمیخته نگردند نجات و فلاح محال است. ایران ویران شود و منتهی به مداخله دول متجاوره گردد.»^{۳۶۴}

(طهران، حضرت ابادی امرالله حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله الابهی)

هو الله

ای منادی پیمان نامه بی که بجناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و بدقت تمام مطالعه شد مکاتیب آنجناب را بعضی در سنین سابقه که ارض مقصود در نهایت انقلاب بود جواب مرقوم نشد ولی یکسالست که جمیع مکاتیب آنجناب را جواب مرقوم گردید و همچنین از برای هر نفسی که نامه خواستید مکتوب مخصوص مرقوم شد و ارسال گردید معلوم است بعضی نرسید و بسیار تعجب است باری من بعد نامه خویش را در بدایت تاریخ و نمر بگذارید و این بعد نیز در جواب تاریخ و نمر میگذارد تا حقیقت حال در نزد آنجناب واضح و مشهود گردد که جمیع نامه های شما را جواب ارسال میشود.

از انقلاب ارض طما مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل گردد و سلامت وجدان رخ بنماید سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران بنورانیت عدالت شهریاری روشن و تابان گردد محزون مباشید مکدر مگردید جمیع یاران الهی را به اطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی بسریر تاجداری دلالت نمایید زیرا بنص قاطع الهی مکلف برآنند زنهار زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از اجباً مداخله نماید و یا آنکه بر زبان کلمه بی براند یاران الهی را بنص قاطع ربانی مدخل در امور سیاسی نیست بلکه مرجع کل تهذیب



ولوله در شهر ۲

اخلاقست و تربیت نفوس و توحید کلمه و محبت و مهربانی و اتحاد و یگانگی و ظهور سنوحات رحمانی در عالم انسانی از قرار مسموع بعضی از بیانیها یعنی تابعین میرزا یحیی در امور سیاسی مداخله نموده و مینمایند سبحان الله بدخواهان این را وسیله نموده و در محافل و مجالس ذکر بهاییان مینمایند که آنانرا نیز در امور سیاسیه رایبی و فکری و مدخلی و مرجعی با وجود آنکه بیانیها خصم اللد بهائیانند و اینرا جمیع اهل ایران میدانند دیگر بجه انصافی رفتار و گفتار و افکار آنانرا نسبت به بهاییان میدهند سبحانك هذا بهتان عظیم باری شما گوش باین حرفها مدهید و حقیقت حال را در نزد یار و اغیار بکمال صدق بیان نمائید و نصوص قاطعه الهیه را ذکر کنید و روش و سلوک این زندانیرا نیز واضح و مبرهن فرمائید و شب و روز به جان و دل بکوشید و دعای خیر نمائید و تضرع و زاری فرمائید تا اعلیحضرت تاجداری در جمیع امور موید و موفق گردند تا سبب عزت ابدیه ایران و ایرانیان شوند نوایای خیریه اعلیحضرت شهریاری واضح و مشهود ولی نوهسانی چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است هیئات هیئات این چه نادانست و این چه جهل ابدی شوکت سلطنت سبب عزت ملت است و نفوذ حکومت سبب محافظت رعیت ولی باید با عدل توام باشد اعلیحضرت شهریاری الحمد لله شخص مجربند و عدل مصور و عقل مجسم و حلم مشخص در این صورت باید عموم بخیر خواهی قیام نمایند آنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت و نفوذ کلمه و آبادی مملکت و ترقی ملت است قیام نمایند رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تالیف شد و بخط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البته در طهران هست و بیک نسخه ارسال میشود بعموم ناس بنمائید که جمیع مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله باوضاح عبارت مرقوم گردیده در آن رساله حقوق مقدسه دولت و حقوق مرعیه ملت و تعلقات بین راعی و رعیت و روابط بین سانس و (مسوس) و لوازم مابین رئیس و مروسس مرقوم گردیده اینست روش و سلوک این آوارگان و اینست مسلک و منهج این مظلومان و السلام علی من اتبع الهدی ع» (۱۱) جمادی الاولی سنه ۱۳۲۵).

اما از تاریخ صدور این لوح و توضیح فوق که بگذریم؛ در مورد اسناد صفت «عادل» به مقام سلطنت، باید توجه داشت که اطلاق این صفت به جهت تقدیر و تمجید از عملکرد مثبتی است که شخص سلطان در زمان مورد نظر داشته است^{۳۷۱} و این تمجید و تقدیر از عملی خیر و بخصوص، هرگز دال بر تایید و حمایت عملکرد کلی سلطان در تمام مدت حکومت نمی گردد. باید دانست که آثار بهائی به ملاحظه شرط انصاف، کوچکترین عمل خیر و کردار نیک افراد را از نظر دور نداشته است. حتی اگر این افراد در زمره نفوسی باشند که آئین بابی و بهائی از ایشان جفا کشیده و ستم دیده باشد. به یاد آوریم که حضرت باب، موسس دیانت بابی و مبشرانزین دیانت بهائی در تبریز به فرمان امیر کبیر تیرباران گشت. با این وصف حضرت عبدالههههه در ذکر وی چنین می فرماید:

میرزا تقی خان صدر اعظم با آنکه ظلمی بر امر کرد که تا به حال کسی چنین نکرده معهذرا در امور سیاسی و مسائل ملکی اساسی گذارد که واقعا نهایت متانت را داشت و حال آنکه در هیچ مدرسه ای از اروپا داخل نشده بود...^{۳۷۱}

و یا ببینیم که حضرت بهاءالله در مورد میرزا حسین خان مشیرالدوله که مسبب اصلی تبعید ایشان به دورترین نقاط عثمانی بوده است؛ چگونه تمجید می فرمایند:

شهادت می دهم که در خدمت دولت امین بود به شانی که خیانت را در عرصه اش راهی و مقامی نبود و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم (عگکا) هم او بود و لکن چون در عمل خود صادق بود لائق ذکر خیر است.^{۳۷۲}

اما اگر قرار باشد هر ذکر خیری را دلیل بر جانبداری از استبداد بدانیم در باره علمای تبریز و نامه ای که به مظفرالدین شاه نگاشته اند چگونه می توان قضاوت نمود:

عرض حضور مبارک پادشاه اسلام پناه خلدالله سلطانه... این خادمان شریعت مظهره... وجود مبارک پادشاه ظل الله را سرمشق عدالت و دینداری و شرع پرستی دانسته و می دانیم.^{۳۷۳}



ولوله در شهر ۲

و یا درباره سید محمد طباطبائی - از پیشروان نهضت مشروطه - چه می توان گفت که قبل از امضای فرمان مشروطه در نامه ای خطاب به مظفردالدین شاه می نویسد:

به خداوند متعال... قسم دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریم... پادشاه رؤوف و مهربان بی طمع باگذشت را چرا نخواهیم...^{۳۷۴}

در باره سوگند نامه نمایندگان مجلس اول چه بگوئیم که محمد علی شاه را «پادشاه متبوع عادل»^{۳۷۵} نامیده اند؟

بلی در لحظاتی که حضرت عبدالبهاء، سید طباطبائی، علمای تبریز و نمایندگان مجلس نامه می نگاشته اند؛ تاریخ در حال تکوین و ساخته شدن بوده است. تاریخ سیال بوده و می توانسته که طور دیگری رقم بخورد. حتی برای شخص سلطان نیز این امکان موجود بود که برصراط عدالت، مستقیم و پاینده ماند و به زیور حسن خاتمه فائز گردد.

لیکن در موفقی که آقای رجیبی و دیگرردیه نویسان معاصر، قلم به دست گرفته و می نویسند؛ دیگر وقایع قاجاریه به تاریخ پیوسته و به اصطلاح تاریخی شده است. حالا دیگر ارزیابی تاریخ ممکن گشته است چه که تاریخ آن دوره متبلور شده و عاقبت سلاطین هم معلوم و محتوم گردیده است. لذا شرط انصاف چنین اقتضا می نماید که آقای رجیبی و همکارانشان به دیگر آثار بهائی - که حکم ارزیابی از تاریخ قاجاریه را دارد - نیز مراجعه نمایند. فی المثل ببینند و بخوانند که حضرت ولی امرالله در توفیق «قد ظهر یوم المیعاد» (۱۹۴۱م) محمد علیشاه را «مستبد»، «بی عقیده و لئیم» و «دشمن مشروطیت» عنوان فرموده اند.^{۳۷۶}

نیز انصاف چنین است که از کشته شدگان بهائی در تبریز، سنگسر، نی ریز، سیرجان و نامق^{۳۷۷} در دوره استبداد صغیر یادی نمایند و معلوم دارند که چگونه محمد علیشاه حامیان خود (به زعم آقای رجیبی) را فراموش نموده و آنها را به دم تیغ می سپارد؟!!

چه خوب است که جناب رجیبی و همکاران ایشان بدانند که علت حقیقی سقوط محمد علیشاه از اریکه سلطنت، بی توجهی او به قصاص خون مظلومان بهائی بوده است. به این بیانات حضرت عبدالبهاء توجه فرمائید:

من به محمد علی میرزا نوشتیم که اگر قصاص خون احبای کند و به عدل حکم نماید، تأیید می رسد، وَاَلَّا یَفْعَلَ اللهُ مایشاء...^{۳۷۸}

نویسنده محترم فصلنامه (آقای رجیبی) در ادامه مطلب خود می نویسند:

با چنین سابقه و کارنامه ای، بهائیان، متناسب با شرایط و اوضاع سیاسی کشور، در صدد موج سواری و با دروغ پردازی و جعل اسناد، کوشیده اند تا خود را همگام با جنبش مشروطه نشان داده...^{۳۷۹}

در باره نقش آئین بهائی در نهضت مشروطیت در سالهای اخیر مقالات بسیاری نوشته شده است. از جمله آنهاست:

۱- «تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران» از دکتر فریدون وهمن - مندرجه در مجموعه خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، دوره ۶.

۲- «دیانت بهائی و نهضت مشروطیت ایران از خلال الواح حضرت عبدالبهاء» از م. یزدانی - مندرجه در همان مجموعه، دوره ۱۲.

۳- «نهضت مشروطیت و دیانت بهائی» از دکتر کاویان صادق زاده میلانی - منتشره در سایتهای نگاه، پژوهشنامه و نقطه نظر.

۴- «نقش بابیان و بهائیان در انقلاب مشروطه» از سپهر آریا، منتشر شده در سایت اوهام زدائی^{۳۸۰}.

لذا نگارنده از تکرار جزئیات پرهیز نموده و تنها به ذکر کلیاتی مبادرت نموده و طالبین را به مطالعه مقالات فوق دعوت می نماید. با این نیت، به طور فهرست وار به ارشادات آئین بهائی (بر اساس سیر تاریخی) در جهت اصلاح حکومت ایران اشاره می نماید. خواننده گرامی با در نظر گرفتن سال صدور فرمان مشروطیت (۱۹۰۶م) می تواند این سیر را بهتر دنبال نماید:

- در سال ۱۸۶۸م حضرت بهاءالله در نامه خود به ناصرالدین (لوح سلطان) شاه تساوی افراد (صرفنظر از مذهبی که دارند) در مقابل احکام^{۳۸۱} حکومتی را درخواست می فرماید.

- در حدود ۱۸۷۰م^{۳۸۲} حضرت بهاءالله در نامه ای خطاب به فرمانروای انگلستان، ملکه ویکتوریا، وی را به سبب اینکه



ولوله در شهر ۲

زمام مشاوره را به دستان «جمهور» یعنی نمایندگان مردم^{۳۸۳} سپرده،
تمجید فرمودند.^{۳۸۴}

- در ۱۸۷۳ م حضرت بهاء الله در «کتاب اقدس»
انقلاب مشروطه را پیش بینی فرمودند.^{۳۸۵} (ده ها سال قبل از آغاز
جنبش مشروطه و پیش از آنکه موجی بر پا شود تا آنکه بهائیان بتوانند
بر آن سوار گردند!). آن حضرت، چندی بعد در لوحی که به
«بشارت» موسوم است؛ جمهوریت را نافع برای همه مردم جهان
عنوان نموده و توصیه فرمودند که «مدبرین» سلطنت و جمهوریت را
در نظامی واحد، جمع نمایند.^{۳۸۶}

- در ۱۸۷۵ م حضرت عبدالبهاء در «رساله مدنیه»، مسئله تجدد را
مطرح فرموده و خصائصی از قبیل حکومت مردم سالاری، حاکمیت
قانون و... را با دقت تشریح نمودند. به علاوه تشکیل مجالسی را
توصیه و تجویز فرمودند که به «انتخاب جمهور»^{۳۸۷} باشد.

- در ۱۸۹۱ م حضرت بهاء الله در «لوح دنیا» برای ایران «قانون» و
«اصولی» را لازم و واجب دانستند. در همین اثر مبارک، تشکیل
مجلس شور، تجویز شد و نظام پارلمانی انگلستان به عنوان نمونه ای
خوب، معرفی گشت و توصیه گردید که حکومت ایران به سلطنت و
مشورت، هر دو مزین شود.^{۳۸۸}

- در ۱۸۹۳ م در اثری از حضرت عبدالبهاء با عنوان «رساله سیاسیه»
تفکیک دیانت از سیاست، تأکید گردید.^{۳۸۹} این رساله و رساله مدنیه
سابق الذکر توسط بهائیان در همان زمان بدست روشنفکران و
دولتمردان ایران رسید.^{۳۹۰}

دیری نگذشت که نهضت مشروطیت در ایران به وقوع
پیوست. به تأکید شدید حضرت عبدالبهاء، بهائیان از دخالت و
مشارکت در انقلاب مشروطه، خودداری نمودند و بدین سبب به
جانبداری از استبداد متهم گشتند. در حالیکه این بی طرفی، انقلاب
مشروطه و مشروطه خواهان و نیز بهائیان را از گزند طرفداران استبداد (و
در عین حال بهائی ستیز) محفوظ داشت. حضرت عبدالبهاء خود در
این مورد چنین می فرمایند:

...اگر ما نام مشروطیت بر زبان می راندیم؛ حکومت نیز
به عداوت قیام می نمود... حکومت فوراً اعلان می کرد که
مشروطیان جمیعاً بهائی اند و نص کتاب اقدس را مجری
خواهند؛ چنانکه میرزا فضل الله نوری در طهران اعلان نمود

و اعلان نامه در تمام طهران معلق نمودند. لهذا باین وسیله
دولتیان دست به کشتن می گذاشتند...^{۳۹۱}

خلاصه دو قسمت مقاله فوق:

گفته شد که ملاحظه شئون سلاطین و مقام سلطنت در
آئین بهائی، سابقه ای دینی دارد به علاوه تعالیم بهائی بر اصل
متبادل «عدالت و اطاعت» مابین حکومت و ملت تأکید می نماید.
اطاعت از حکومت- صرفنظر از شکل آن- برای مومنین به دیانت
بهائی یک فریضه است.

در ادامه ذکر گردید که بهائیان بدلیل بی طرفی در دوران مشروطیت،
متهم به جانبداری از استبداد گردیدند در حالیکه نشان داده شد که
آثار بهائی ده ها سال پیش از برپائی نهضت مشروطه، از آن خبر داده
و تشکیل مجالس به انتخاب جمهور را تجویز نموده و قانون را برای
ایران ضروری دانسته است. در عین حال عملکرد جامعه بهائی در
دوران انقلاب مشروطه (مبتنی بر بی طرفی و عدم مداخله) مشروطیت
و بهائیان هر دو را از گزند مستبدین و مشروطه ستیزان، در امان، نگاه
داشت.



دسته گل چهاردهم مربوط به «سندهای بدون شرح»، مندرج در فصل نامه ۲۰

آن را منتسب به ساواک می دانند! در این قسمت از فصل نامه ۲۰ نیز از اسناد مزبور استفاده شده است. چون در مقالات قبلی راجع به مخدوش بودن اسناد مزبور و جعلی بودن بعضی از آنها مفصلاً گفته شده، در اینجا نیازی به تکرار آن نیست.^{۳۹۳} اما ذکر چند نکته راجع به آنچه مسؤول عزیز فصل نامه ۲۰ در فوق از اسناد مزبور استنتاج کرده اند، خالی از فایده نیست!

مهم ترین نکته قابل اشاره این است که مسؤول مزبور کتاب خاطرات حبیب ثابت را کاملاً نادیده انگاشته اند و با حذف و تخطئه آن در واقع سعی کرده اند در مورد ایشان صرفاً بر اساس اسناد ساواک قضاوت کنند! جَلّ الخالق! چنان که در پاسخ به مقالات فصل نامه ۱۷ ذکر شد، در این ۳۰ سال اخیر امثال ایشان بارها با استفاده از کتب خاطرات این و آن به اثبات آکاذیب و تهمت های خود در باره دگراندیشان پرداخته اند،^{۳۹۴} اما اینجا خاطرات آقای ثابت را کنار می گذارند! دیگر همه می دانند که فصل نامه نویسان و امثال ایشان از هر سند و کتاب و مدرکی، گزینشی استفاده می کنند تا هر طور که شده فرضیات غلط و توهمات خود را اثبات نمایند!

تخطئه کتاب ۲۹۵ صفحه ای «سرگذشت حبیب ثابت» به قلم خود وی^{۳۹۵} و عدم استفاده از آن، جز به این علت نیست که مثلاً معلوم نشود راننده بودن آقای ثابت مربوط به قبل از جنگ جهانی دوم است که بکلی با آنچه اینک در باره آن به ذهن متبادر می شود تفاوت دارد؛ جز این نیست که معلوم نشود سند صفحه ۲۲۶ فصل نامه ۲۰، که در آن آقای ثابت فاقد تحصیلات ذکر شده، دارای اشتباه است؛ جز این نیست که کم و کیف واقعی آوردن تلویزیون و بعضی محصولات صنعتی جدید توسط مرحوم ثابت به ایران و خدمتی که از این طریق به کشور عزیزمان شده، معلوم نشود و به جای آن توهمات بهائی ستیزان شایع گردد؛ جز این نیست که می خواهند صداقت بهائیان را پنهان دارند که وقتی قاطعانه می گویند امثال هویدا و پرویز ثابتی بهائی نبوده اند، همان قدر صادق اند که اذعان دارند مرحوم حبیب ثابت بهائی بوده اند...»

اما جالب آن که بررسی خود اسناد ارائه شده در فصل نامه ۲۰ نیز گویای بی اعتباری آن است. به عنوان مثال ادعای این که آقای ثابت «بزرگ ترین قاچاقچی مواد مخدر در ایران» بوده است (سند شماره ۷، ص ۲۴۲)، بدون مدرک و شواهد مستند قضایی، و فقط بر اساس نقل قول از یک فرد مطرح شده است! حال آن که مضافاً اگر فردی بهائی به چنین عمل شنیعی دست یازد، از جامعه

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، علاوه بر دوازده مقاله مندرج در فصل نامه شماره ۱۷ خود که تماماً در فوق پاسخ داده شد، در فصل نامه مطالعات تاریخی شماره ۲۰ خود - مورخ بهار ۱۳۸۷ - نیز، در صص ۲۲۵-۲۴۳، مطالبی با عنوان «سندهای بدون شرح» در باره آقای حبیب ثابت، یکی از سرمایه داران بهائی ارائه داده است تا به این وسیله نیز پیروان دیانت بهائی را وابسته به رژیم پهلوی و مفسد قلمداد کند.^{۳۹۲}

در صفحه ۲۲۵ در مقدمه اسناد ارائه شده ساواک چنین می نویسد: «سندهای بدون شرح این شماره از فصل نامه مطالعات تاریخی را به گزیده ای از اسناد مشهورترین سرمایه دار بهایی مسلک ایران، یعنی «حبیب ثابت پاسال» اختصاص داده ایم. در این اسناد از منظر سازمان اطلاعات و امنیت دستگاه پهلوی، علت رشد او از شغل راندگی تا ریاست بر تلویزیون و شرکت های بزرگ تجاری بیان شده است. طبیعی است که این نکات در کتاب خاطرات حبیب ثابت که مشحون از سخت کوشی او برای طی مراحل ترقی است، یافت نمی شود. تسهیلات منحصر به فرد حکومت از یک سو، و تصاحب اموال «شوقی ربانی» که با تقلب و پشت هم اندازی ثابت و همردیفان او صورت گرفت، از او سرمایه داری کم رقیب ساخت. اگر سند واپسین را که نشانگر سودآوری او در مواد مخدر است، نادیده بگیریم، و نیز هموار کردن راه رشد بهائیان در پیکره حکومت پهلوی را از طریق بازگذاشتن مجاری کسب ثروت و برخورداری از امتیازهای ویژه، موضوعی پیش گفته بدانیم، بی رحمی بهائیان متنفذ - و در این جا ثابت پاسال - نسبت به اموال و دارایی های رهبران فرقه خود، از نکات ناگفته در صعود ثابت پاسال به قله ثروت است که یکی از اسناد، مشروحاً در باره آن سخن می گوید.»

حقیقتاً انسان از سقوط يك فصل نامه مطالعاتی - که مدعی محققانه و علمی بودن است - به مقام و رتبه «مطبوعات زرد»، حیران می شود! مدت هاست آنان که زمام عملیات دگراندیش ستیزی را علنی و غیر علنی به دست دارند، از اسنادی استفاده می کنند که



ولوله در شهر ۲

بهای طرد می شود. و یا آنچه در سند شماره ۵، صص ۲۳۴-۲۳۹ ذکر شده، صرفاً از قول یکی از برگشتگان از دین بهائی است که به دشمنی با بهائیان قیام کرده بود.^{۳۹۶} و یا مطالبی که علیه آقای ثابت در اسناد مزبور موجود است، خود متناقض با ادعای وابستگی او به رژیم پهلوی است؛ آیا جالب نیست در همان سند شماره یک، که خود فصل نامه نویسان در صفحه ۲۲۶ ارائه داده اند، نوشته شده آقای ثابت «سابقه سیاسی ندارد!؟»

حقیقتاً نهت تکراری و تعریف نشده «ارتباط با رژیم پهلوی» که ۳۰ سال است مستمسک اقلیتی دگراندیش ستیز برای سرکوب این و آن شده، چه مفهوم و معنایی دارد؟! مثلاً اگر به جای آقای ثابت یکی از تاجر مسلمان بازار، تلویزیون را برای اولین بار وارد ایران می کرد، آیا باز هم امثال فصل نامه نویسان در حقتش چنین می گفتند که با رژیم پهلوی مربوط بوده است؟! سابقه ایشان نشان می دهد که ابداً چنین نمی گفتند! نه تنها تاجر مزبور و عقیده اسلامی اش را محکوم نمی کردند، بلکه به نامش سریال تلویزیونی هم می ساختند و داد سخن می دادند که اسلام تلویزیون را وارد ایران کرده است!

همین اخیراً آقای دکتر خزعلی فرزند آیت الله خزعلی خاطره زیر را منتشر کرده اند و معلوم نیست فصل نامه نویسان در باره آن چه می گویند.

«مهدی خزعلی، فرزند آیت الله خزعلی که مدیر مسؤول «کتاب سفید» (ویژه اطلاعات پزشکی) است، در شماره جدید این کتاب که اخیراً منتشر شده، با تمجید از رضا شاه نوشت که در جستجوی رضا خانی از میان مسؤولان است تا نیاز کشور را بفهمد و نگوید برای ما صد سال زود است.

یادش به خیر، ملاقاتی داشتم با پروفیسور حسابی (پدر علم فیزیک ایران)- که خدایش رحمت کند - می گفت: «وقتی خواستم دانشگاه تهران را تاسیس کنم با وساطت یکی از دوستان وقت ملاقاتی از وزیر معارف وقت گرفتم، پس از توضیح طرح، وزیر معارف از من پرسید: «دانشگاه بسازید که چه بشود؟» و من عرض کردم: «دکتر و مهندس ها که برای تحصیل به فرنگ می روند، در مملکت خودمات تربیت کنیم.» و او پاسخ داد: «تربیت دکتر و

مهندس برای ما صد سال زود است و باید فرنگی ها برای ما اینکار را بکنند.»

متاثر از کوه فکری وزیر معارف و ناامید از انجام رسالتی که بردوش داشتم از دفتر وزیر خارج شدم، رفیق شفیق که آزدگی مرا دید برای تسلی خاطر گفت: «من می توانم از اعلیحضرت (رضا خان) برایت وقت ملاقات بگیرم مشروط به اینکه وزیر معارف نفهمد که من این وساطت را انجام داده ام!» وقت ملاقات با رضا شاه تعیین شد، برای او طرح تاسیس دانشگاه تهران را شرح دادم، و شاه پرسید «که چه شود؟» عرض کردم، به جای آنکه جوانان ما به فرنگ بروند در مملکت خودمان دکتر و مهندس آموزش دهیم و رضا شاه باز پرسید «که چه شود؟» و عرض کردم: «این جاده ها و راه آهن را آلمان ها می سازند! مهندسین خودمان آن را بسازند... شاه بسیار استقبال کرد و گفت بروید طرحتان را بنویسید به مجلس می گویم رای بدهد! و من از همان شب شروع به نگارش طرح دانشگاه کردم.

فردای آنروز از دربار به در خانه ام آمدند، تعجب کردم که به من چه کار دارند، دیدم یکصد هزار تومان پول فرستاده اند که اعلیحضرت فرموده اند، کارتتان را شروع کنید و طرحتان را نیز بنویسید. و این همان مبلغ خرید زمین دانشگاه تهران است و کار ساخت و ساز همزمان با نوشتن طرح آغاز شد.

و اینکه بیش از هفتاد سال می گذرد، و تاریخ تکرار می شود، به واسطه دوستی شفیق با مسئولی بلند پایه در سال ۱۳۸۵ ملاقات داشتم، شرح جامعی از اطلاع رسانی و ضروریات آن را در ایران اسلامی بیان کردم، در گزارش شاهد مثال از آمریکا و اروپا داشتم، شرح جامعی از اطلاع رسانی و ضروریات آن را در ایران اسلامی بیان کردم.

اینکه در امارات با جمعیت کمتر از ۳ درصد ایران ۳ میلیون نسخه و قریب ۲ میلیون نسخه تولید می شود و در آمریکا ۱۵۰ میلیون نسخه تولید می شود و راهکارهای توسعه اطلاع رسانی در ایران را به سمع مبارک رساندم، آن عزیز مسئول فرمود: «کشور ما، هنوز فرهنگ راندگی ندارد و در مسیر هزار بار جلوی شما می پیچند، تا چه رسد به



فرهنگ اطلاع رسانی، برای ما اطلاع رسانی خیلی زود

است!!!»^{۳۹۷}

به این ترتیب با آنچه مختصراً در فوق ذکر شد، معلوم می‌گردد آنچه فصل نامه ۲۰ با عنوان «سندهای بدون شرح» منتشر کرده است فاقد اعتبار تحقیقی و پژوهشی است و جز برای وارد کردن اتهامات تکراری بر بهائیان تنظیم نشده است. واقعیت این است که ملت ایران در مسیری برگشت ناپذیر قرار گرفته است که در آن در صورت لزوم و به موقع خود و برخلاف روش نا مهربانان دگراندیش ستیز، با رویکردی حقیقت جویانه و منصفانه و بدون پیشداوری و تعصب، در جهت وحدت و یگانگی ملت، به تحقیق و پژوهش دست خواهد زد و خادمین حقیقی و خائنین واقعی به کشور مقدس ایران را از هر قوم و قبیله و دین و مذهب که باشند، خواهد شناخت و در هر مورد منصفانه داوری خواهد کرد و ضمن تقدیر از خادمین حقیقی اش، گناه کسی را نیز به پای دیگری نخواهد نوشت.

اما تا همین جا نیز از برکات اقدامات سی ساله ضد بهائی امثال فصل نامه نویسان، همین بس که ملت ایران به آکاذیب آنها پی برده اند و به دنبال حقیقت اند. زیرا مرحله اول در این تحقیق، پی بردن به آکاذیب سابق است. الحمدلله که روح حقیقت جویی در سریان است و ایران عزیز نیز راه نجاتی جز توسل به حقیقت ندارد.

جانان خوش باد



است. سرانجام نور صداقت بر ظلمت کذب فائق آید و شمس حقیقت ابرهای تیره فریب را زائل سازد.

از جمله اتهامات وارده این است که دیانت بهائی وابستگی سیاسی به دولت‌های خارجی دارد و بهائیان ایران در جهت مصالح کشور و دولت خود حرکت نمی‌کنند. به هم‌وطنان عزیزتان مکرراً توضیح دهید که هر نوع دخالت در سیاست حزبی و یا جبهه‌گیری سیاسی در تمام سطوح محلی، ملی و بین‌المللی در دیانت بهائی اکیداً و شدیداً منع و نهی شده است. مفهوم حکومت در مقام نهادهی برای تأمین رفاه و ترقی جامعه بشری و اصل اطاعت از آن و تبعیت از قوانین مدنی از جمله ویژگی‌های بارز آیین بهائی است. بهائیان به ایران عشق می‌ورزند و بر اساس تعالیم دیانت خود، خیرخواه همگان هستند و در هر کشوری که زندگی می‌کنند، از جمله موطن جمال مبارک، به جان و دل می‌کوشند که شهروندانی مفید برای پیش‌برد رفاه عمومی باشند. به همکاری با دیگران در راه ایجاد الفت و یگانگی و برقراری صلح و عدالت اجتماعی مأمورند. برای احقاق حق خود و دیگران از طرق صلح‌آمیز و با استفاده از مجراهای قانونی موجود با امانت و صداقت می‌کوشند. از نزاع و تهاجم شدیداً برکنارند، از کشمکش برای دسترسی به سلطه و اقتدار دنیوی پرهیز می‌کنند و برای براندازی هیچ دولتی نه خود دست به اقدامی می‌زنند و نه در توطئه و دسیسه دیگران وارد می‌شوند. تاریخ صد و شصت سال گذشته مؤید این ادعا است.

عده‌ای با از روی بی‌خبری و یا به منظور پیشبرد مقاصد خاص خود وجود مرکز جهانی بهائی در کشور اسرائیل را امری سیاسی و نوعی وابستگی به نهضت صهیونیسم به شمار می‌آورند. هر طفل سبق‌خوان مکتب تاریخ می‌داند که علت وجود مرکز جهانی بهائی در اراضی مقدسه این است که صد و چهل سال پیش، به تحریک دولت ایران حضرت بهاء‌الله به این منطقه که در آن زمان تحت سلطه امپراطوری عثمانی بود تبعید شدند و بدین ترتیب هشتاد سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، مرکز جهانی بهائی در اراضی مقدسه تثبیت یافت. روابط مرکز جهانی بهائی با اسرائیل مانند سایر کشورهای جهان، بر اساس اطاعت از قوانین مدنی آن مملکت و عدم وابستگی و دخالت در امور

خاتمه: پیام ۳۱ اکتبر ۲۰۰۸ بیت العدل اعظم

چه بجاست که پایان این جوابیه را به پیام اخیر بیت العدل اعظم مزین سازد که خود آینه تمام‌نمای رفع شبهات و اتهامات اقلیت دوستان نامهربان بهائیان و ذکر خیر اکثریت هموطنان عزیز و مهربان در کشور مقدس ایران است.

۱۶ شهرالعلم ۱۶۵

۳۱ اکتبر ۲۰۰۸

احبای ممتحن ایران ملاحظه فرمایند

دوستان عزیز و محبوب،

در چند ماه اخیر بهائیان عالم با مسرت و امتنان فراوان شاهد اقدامات شجاعانه و بی‌سابقه ایرانیان روشن ضمیر در دفاع از حقوق شهروندی هموطنان بهائی خود بوده‌اند. از طرفی دیگر به قرار اطلاع، عده معدودی از مردم آن سرزمین بازبچه دست نیروهای عناد و تعصب قرار گرفته و وسیله‌ای برای ایجاد محدودیت‌های بیشتر برای جامعه بهائی شده‌اند. در موقعیتی که آکاذیب و افتراوات مختلف در باره دیانت بهائی با شدتی بی‌سابقه منتشر می‌گردد و بهائیان از دسترسی به رسانه‌های عمومی برای دفاع خود محرومند، چنین اقدامی را نمی‌توان حمل بر قصور کامل این قبیل افراد نمود.

شما عزیزان که به درایت ملت شریف ایران ایمان دارید، علی‌رغم مشاكل فراوان با رعایت حکمت به رفع این سوء تفاهات همت گماشته‌اید. در انجام این کار از پا ننشینید، از شدت این گونه حملات نگران نباشید و ناامیدی به خود راه ندهید. اشاعه همت و افترا و اثرات زبان‌آور آن به نحوی است که خنثی نمودن آن مستلزم تکرار و استمرار و صبر و بردباری است و لسی نتیجه نهایی روشن



ولوله در شهر ۲

سیاسی استوار است. شاید مناسب باشد که یادآور شوید که در سال ۱۹۴۷ میلادی، یک سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، هنگامی که کمیسیون ویژه فلسطین در سازمان ملل متحد خواهان نظر ادیان و گروه‌های مختلف راجع به آینده این سرزمین شد، رئیس این کمیسیون، عالی جناب قاضی امیل سندستروم، ضمن نامه‌ای به مرجع امر بهائی، حضرت شوقی افندی، نظر و دیدگاه بهائیان را در این زمینه جویا شد. آن حضرت در تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۴۷ در مکتوبی خطاب به ایشان فرمودند که دیانت بهائی به کلی از سیاست حزبی مبرا است و در مجادلات و منازعاتی که در مورد آینده ارض اقدس در میان است وارد نمی‌شود. هیکل مبارک در همان نامه توضیح می‌فرماید که «بسیاری از پیروان دیانت ما از اعتقاد مسلمان و یهودی هستند و ما هیچ گونه تعصبی نسبت به هیچ یک از این دو گروه نداریم و به جان و دل مشتاقیم که به منظور حفظ منافع متقابل آنان و خیر و صلاح این مملکت، بین آنها صلح و آشتی برقرار گردد.»

جای تأسف است که اهل افترا بهائیان را مخالف و حتی دشمن اسلام می‌شمردند. بدون شک شما آماده‌اید که آثار بهائی را با این قبیل افراد در میان گذارید که در آن از اسلام به عنوان «شریعت مبارکه غرأ» یاد می‌شود، حضرت محمد (ص) را «سراج و هجاج نبوت کبری»، «سرور کائنات» و «نیر آفاق» که «به اراده الهی از افق حجاز اشراق نمود» وصف می‌نمایند و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) به «بدر منیر افلاک علم و معرفت» و «سلطان عرصه علم و حکمت» یاد می‌کند. زیارت نامه مخصوص حضرت سیدالشهداء را که از قلم نفس شارع امر بهی نازل شده با آنها زیارت کنید که در آن حضرت بهاء الله مقام آن حضرت را با القاب «فخر الشهداء» و «نیر الانقطاع من افق سماء الابداع» می‌ستایند. خطابات حضرت عبدالبهاء را که حدود صد سال پیش در اروپا و امریکا در کلیساها، کنیسه‌ها و در جمع دانشمندان راجع به مقام و اهمیت اسلام ایراد فرمودند برایشان بخوانید. شرح مراسم تشییع و تدفین حضرت عبدالبهاء را که در آن عده کثیری از اهالی منطقته شام، از جمله هزاران نفر مسلمان، برای ادای احترام به مقام ایشان حضور داشتند و سخنان مفتی شهر حيفا و دیگر

رهبران مسلمانان در بزرگداشت آن حضرت را با آنان در میان گذارید.

مقابله با اشاعه اکاذیب و مفتریات تنها چالش شما عزیزان نیست. فشارهای اقتصادی و اجتماعی گوناگون از جمله محرومیت جوانان از تحصیلات دانشگاهی و ایجاد مشکلات برای برخی از دانش‌آموزان مدارس هم چنان ادامه دارد. در مقابل، عده فزاینده‌ای از مردم آن مرز و بوم شجاعت، شهامت، صبر و استقامت شما را در برابر امواج بلایا می‌ستایند و این واقعیت را که اکثریت بهائیان زندگی پر مشقت در آن آب و خاک مقدس را بر جلای وطن ترجیح می‌دهند ارج نهاده آن را نشانه‌ای از وطن دوستی شما می‌دانند.

اخیراً چنین استنباط می‌شود که عده‌ای مترصدند تا از وجود کوچک‌ترین علائم کدورت بین احباً آگاهی یافته به آن دامن زنند و به تصور خود در جامعه اختلاف و انشقاق ایجاد نمایند و از این طریق به تضعیف روحیه پردازند. شما عزیزان البتّه واقفید که حفظ و استحکام وحدت جامعه از اعظم امور است. اسلاف روحانی شما در طی یک قرن و نیم گذشته در رویارویی با حملات مداوم دشمنان، چه کسانی که علناً به مخالفت با امر الهی قیام نمودند و چه نفوسی که چون گرگ در لباس میش مقاصد مزورانه خود را برای ایجاد تشّت و اختلاف در بین احبّاء الله دنبال کردند، مقاومت نموده به قوت میشاق بر قوای ظلم و تاریکی فائق شدند. شما نیز به خوبی می‌دانید که به فرموده مبارک «اختلاف هادم بنیان است و سبب تأخیر در انتشار» و بیان حضرت مولی‌الوری را هادی اعمال و رفتار خود قرار داده‌اید که می‌فرمایند «...الیوم یوم اتحاد است و وقت وقت اتّفاق به اتحاد و اتّفاق کمر اهل نفاق شکسته گردد...»

اگر مردم دنیا هنوز برای رسیدن به مراحل اولیه همزیستی در تلاشتند شما در مکتب حضرت عبدالبهاء اتحاد و یگانگی بین اقوام را می‌آموزید و به قوای سازنده آن ایمان دارید. پس بیش از پیش در باره آنچه لازمه تحکیم روابط الفت و محبت بین احبّاء در شرایط سخت کنونی است تفکر و تأمل فرمایید و طلب تأییدات الهی نمایید. با



تمسک به آیات ربّانی و توجّه به هدایات مرجع امر، به وحدت نظر در مورد خدمت امرالله و کمک به استقرار پایه‌های تمدّنی روحانی موقّق شده‌اید. قدر این دستاورد ارزشمند را بدانید و ارج و بهای آن را کم نشمرید. به این نکته مهم و عملی نیز آگاهید که افراد احبّاً در استعداد و کارایی، در طرز عمل، در فهم و رعایت حکمت و انضباط روحانی و در میزان تعهد و آمادگی برای گذشت و فداکاری و هم‌چنین در سلیقه و اولویّت‌های زندگی متفاوتند. پس به عنوان اعضای جامعه‌ای متحد ولی متنوّع، هم‌چون رشته‌های حبل میثاق، کل مرتبط و متصل بمانید. در جمیع شئون مشوّق و پشتیبان یکدیگر باشید تا به برکت آن هر روز باب جدیدی از خدمت به روی شما گشوده شود و با کمک دوستان و همسایگان و آشنایان خود، ظلمت جور و جفا را به نور حبّ و وفا زائل نمایید. به شایعات توجّه نکنید و از قوّه اتّحاد و نفوذ و تأثیر «کلمه طیبّه و اعمال طاهره مقدّسه» یاری جوید تا بتوانید بیش از پیش اسباب الفت و محبّت و یگانگی در جامعه و در بین هموطنان عزیز خود گردید. هر قدمی که هر یک از احبّای الهی با خلوص نیت در راه حقّ بردارد مطمئنّاً به طراز قبول در آستان مبارک میزین و با عنایات مخصوصه‌اش به فیوضات آسمانی مؤید خواهد شد. اوست که «قطره را حکم دریا دهد و ذره را آفتاب کند»

در اعتاب مقدّسه علیا همواره به یاد شما عزیزان به دعا مشغولیم.

بیت العدل اعظم

یادداشت ها :

در ۱۶۴ سال تاریخ دین بهائی، بارها و بارها بهائی ستیزان و سیاسیون، جامعه بهائی را بلا گردان و وجه المصالحه اهداف سیاسی و مادی خود نموده اند. پس از انقلاب نیز این روند در بستری از بهائی ستیزی و مظالم حساب شده و سیستماتیک علیه آنان ادامه داشته و دارد. مواردی چون کودتای نوژه، و سعی در مرتبط نمودن جریان سعید امامی با بهائیان، و جریان یافتن پرابدی در کرج، یا شیشه های عدسی عینک اسرائیلی در کاشان، و یا تکثیر سی دی های ضداسلامی در همدان توسط بهائیان، و ده ها مورد قدیم و جدید دیگر (در این موارد مقالاتی در سایت «نقطه نظر»، قسمت «نامه ها و نظرات» و «پاسخ به سوء تفاهات» و... موجود است که مراجعه شود). و جالب آن که حقیقت همه توطئه های مزبور علیه جامعه بهائی، و بطلان تهمت های وارده به مرور زمان توسط خود غیر بهائیان و سیاسیون و دیگران افشا گردید. یکی از موارد اخیر توطئه های مزبور، ادعای مفقود شدن سخنرانی های مرحوم فلسفی است. در این باره نوشته شده: «به گزارش «الف»، همزمان با تشکیل ستادی جهت برگزاری یکصدمین سال تولد مرحوم حجت الاسلام و المسلمین محمد تقی فلسفی، مشخص شد که آثار صوتی و مکتوب این واعظ شهیر در خصوص بهائیت ناپدید شده است. بر اساس این گزارش، یک نهاد فرهنگی به همراه یک نهاد نظارتی موظف شده اند تا این موضوع را پیگیری نمایند. برخی اخبار از برنامه سازمان یافته گروه بهائیت برای خروج اسناد مکتوب صوتی و تصویری سخنرانی های افشاگرانه مرحوم فلسفی علیه حکایت می کنند!» «همچنین ستادی با مسوولیت حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری و عضویت نمایندگان صدا و سیما (خجسته، معاون صدا)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (پرویزی، معاون فرهنگی)، سازمان تبلیغات اسلامی (حجت الاسلام دکتر خاموشی)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و بیت ایشان در این باره تشکیل شده است. «اضافه می شود، یکصدمین سالگرد تولد مرحوم حجت الاسلام و المسلمین محمد تقی فلسفی به همت سازمان صدا و سیما در دوم اسفند ۱۳۸۶ برگزار خواهد شد.»

(<http://www.agahsazi.com/News.asp?NewsID=2234>)

؛ ۱۳۸۶/۷/۱۴؛

(مهر ۱۳۸۶؛ ۰۸؛ <http://mouood.org/content/view/5549/2/>)

جالب آن که در این سناریوی جدید، یکی نیست بپرسد چه شده است که از «مراکز اسناد» نهادهای مختلف جمهوری اسلامی که متصدیان همه مسلمان و انقلابی و متعهد هستند و حتی یک بهائی نیز در بین آنها وجود ندارد، اسنادی چون اوراقی در خصوص تویه نامه ادعائی

^۱ «سخن اول» فصل نامه از بعضی نظرها مشابه «سرخس» ویژه نامه «ایام» جام جم است. مقاله اول و نهم فصل نامه، تکرار صص ۳۱-۴۱ و ۳-۲ «ایام» است. مقاله دوم فصل نامه، دارای مطالبی است که شبیه اکثر صفحات «ایام» است. مقاله سوم تکرار صص ۲-۳ و ۴۷ و ۵۰-۵۳ «ایام» است. مقاله چهارم مطابق صص ۶۲-۶۴. مقاله پنجم مثل صص ۵۶ «ایام» است و نویسنده هر دو مقاله نیز یک نفر است. مقاله ششم مشابه صص ۲۶-۳۲ و ۶۰ و... است. مقاله هفتم تکرار صص ۱۲-۲۴ و... می باشد. مقاله هشتم ماهیتاً مثل صص ۵۳ و ۵۸ و... است. مقاله دهم شبیه صص ۳۰ و... است. مقاله یازدهم اگر چه برخلاف ادعای سردبیر فصل نامه راجع به عقاید بهائی است و نه تاریخ آن، دارای اشاراتی است که مقاله نویس را از موضوع اصلی مقاله منحرف نموده است و به تکرار توهمات دیگر مقالات مشغول داشته است. مقاله دوازدهم مثل صص ۱۵. علاوه بر آن ظاهراً سه مقاله نویس، آقایان مُنذر و رجیبی و تقوی، در هر دو ویژه نامه مزبور مقاله نوشته اند.

برای اطلاع از فهرست و موضوع مقالات فصل نامه، به آدرس های زیر مراجعه شود:

<http://www.ir->

psri.com/Show.php?Page=ViewSeasonal&SeasonalID=17&SP=Farsi

<http://www.sharifnews.com/?23603>

^۲ البته با کمال تعجب، جناب سردبیر که لابد اهل تحقیق علمی و انصاف هستند و می دانند که در راه کشف حقایق، اصل آزادی بیان و عقاید و شرایط یکسان برای همگان در بیان اعتقادات چه نقش مهمی دارد، اشاره نمی فرمایند که سایت های بهائی دائماً در معرض فیلتر شدن قرار گرفته و می گیرند! لابد در مکتب چنین محققینی این طور درس داده شده است که تحقیق و پژوهش و شرایط آن چنین باید باشد! از این نیز می گذریم که نه جام جم و نه کیهان و نه فصل نامه و غیره حاضر به چاپ پاسخ های بهائیان به اکاذیب و افتراات علیه جامعه بهائی نبوده و نیستند!

^۳ صص ۱۶ فصل نامه.

^۴ روزنامه کیهان شماره ۱۱۴۲۲، مورخ ۱۰ آبان ۱۳۶۰، نطق آقای جنتی.



حضرت باب و سخنرانی های آقای فلسفی و دیگر آثار تاریخی یا باستانی در حال ناپدید شدن است و گناه آن را نیز بعضاً به پای بهائیان محروم و مظلوم در جمهوری اسلامی می نویسند! آیا این ناپدید شدن ها به قصد عدم افشای بعضی حقایق ناخوشایند راجع به بعضی بهائی ستیزان دوره پهلوی و نقشه ها و همدستی آشکار و نهان سیاسی ایشان با رژیم مزبور نمی باشد؟! الله اعلم! خداوند آشکار خواهد فرمود!

۶ هنگام واقعه شاهرود و شهادت سه بهائی مزبور رئیس شهرستانی آقای سرهنگ فاطمی بوده است؛ واقعه کشته شدن دکتر برجیس در ۱۴ بهمن ۱۳۲۸ شمسی نیز بر اثر نقشه قبلی دسته ای از مسلمین و با تحریک و تبنانی شهرستانی به ریاست همان سرهنگ فاطمی صورت گرفت؛ هنگام شهادت مهندس شهیدزاده در بابلسر نیز همین آقای فاطمی رئیس شهرستانی بوده است. (کتاب «منابع تاریخ امر بهائی»، از حسام نقیائی) در کتاب «اسرارالآثار»، تألیف جناب فاضل مازندرانی، صص ۱۸۷-۱۸۹ راجع به واقعه شاهرود چنین آمده است: «در این سنین اخیر جمعی از بهائیان مهاجر و ساکن در آنجا اجتماع روحانی کرده به تبلیغ پرداختند و هیجان و تعرض قاسی عموم برخاست. نخست در چهارم مرداد ماه ۱۳۲۲ ه ش در حظیره القدس را آتش زدند و به دکان ولی سبحانی حمله برده به قصد کشتن ضرب وارد آوردند و او گریخته به شهرستانی پناهنده گشت و شکایت نمود و رئیس شهرستانی به وی چنین گفت من منتظر بوم نعش را بیاورند. و نیز خیرالله نام از آنان مورد تعرض قرارگرفت ولی از چنگ مهاجمین فرار کرد و رئیس شهرستانی باز هم اقدامی نمود تا در شب هفتم جمعی با بیل و کلنگ به خانه طبیبان نام ریخته خواستند عمارت را خراب کنند ساکنین خانه دفاع نمودند و کاری نشد و رئیس شهرستانی به آن جمع چنین خطاب نموده گفت: شما بی غیرتان بعرضه نتوانستید يك خانه را بکویید! و در آن مدت شکایات بسیاری شده بظاهر غائله آرام گرفت و چند تن جوانان بهائی سنگسری که از قصبه خود برای محافظت بهائیان و مدافعت از دشمنان به آنجا آمده پی دفاع سنگر بسته بودند غافل شده به سنگسر برگشتند تا در روز شانزدهم به خانه يك نفر هجوم بردند و در روز هفدهم انبوهی کثیر به خانه و دکان هجوم نمودند و مظلومان به شهرستانی پناهنده گشتند ولی رئیس عتاب کرده گفت چرا اینجا آمدید و آنان را خارج نمود و ناچار به خانه خود پنهان شدند و اسدالله نادری که در تنور خانه خود مخفی گردید ظالمین ریخته سرش را به ضرب چوب و غیره شکافتند و مغزش را فرو ریختند و موهای سر را گرفته بیرون کشیدند و با چوب همی نواختند و کف زدند تا کشته گردید و به غارت پرداختند و محمد جذبانی را در خیابان به حال عبورش گرفته همی زدند و او گریخته به بالا خانه منزل طبیبی پنهان شد هجوم برده او را از حجره بیرون انداختند و به قدری سنگ زدند که تحت احجار پنهان ماند. آنگاه سنگ ها را پس کرده پاهای کشته را به طناب بسته آویزان کردند و حسن مهاجر را نیز به همین

کیفیت کشتند و تقریباً پنج میلیون ریال غارت کردند و برخی را گلو به قصد بریدن مجروح ساختند و عده ای را مجروح نمودند و بهائیان از آن شهر گریخته به طهران رفتند و در حظیره القدس جمع شدند و به اقدامات محفل ملی بهائیان ایران رئیس مذکور شهرستانی را به طهران کشیدند و چند تن از افسران بهر رسیدگی به شاهرود رفتند و نامه های شرح واقعه و طلب اقدام برای جلوگیری از نظائر آن از طرف محفل ملی به تمامت مراکز و مراجع ملی و دولتی پی در پی رفت ولی معاندین نیز به جدیت و اهتمام اقدام کردند و بالاخره نگذاشتند که مجازات و قصاص صورت گیرد، بلکه در نشریات به ضد بهائیان واقعه را به عکس وقوع شهرت دادند. «همچنین مراجعه شود به یادداشت شماره ۶۵؛ و نیز دائرة المعارف جناب اشراق خاوری، ذیل عنوان دکتر برجیس.

۷ مصابیح هدایت، جلد ۹، ص ۵۲۶.

۸ پاسخ يك يك اتهامات مزبور از جمله در سایت های <http://www.noghtenazar2.info> و <http://www.velvehdarshahr31.info> و سایر سایت های بهائی موجود می باشد.

۹ در مورد وی نیز به سایت «نقطه نظر»، مقالات مربوط به پاسخ ویژه نامه جام جم مراجعه فرمائید.

۱۰ کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی . سیاسی ایران، ۱۳۲۰-۱۳۵۷» قسمتی از این کتاب که نویسنده در آن به جعل اسناد توسط ساواک اشاره کرده، در ادامه همین مقاله ضمن مطالب مربوط به مقاله آقای منذر درباره شیخ حسن لنگرانی آمده است.

۱۱ سایت <http://www.shahbazi.org> در مورد مخدوش بودن اسناد ساواک، خواندن مطلب زیر نیز قابل توجه است: «احمد احمد خود از مبارزانی است که در دوره رژیم پهلوی با گروه های مبارز بسیاری چون حزب ملل اسلامی، حزب الله و سازمان مجاهدین خلق همکاری و فعالیت داشت و به سبب آن چندین بار دستگیر، شکنجه و زندانی شد. در آخرین برخورد با مامورین ساواک نیز از ناحیه پا تیر خورد و مصدوم و معلول شد. کتاب خاطرات وی نیز توسط دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری چاپ شد و اکنون به چاپ ششم رسیده است. او که از نزدیک شاهد تغییر و تحولات جریان های مبارز سیاسی و گروه های مبارز بود و زندان، بازجویی و شکنجه را تجربه کرده است در مراسم رونمایی کتابش به موضوعی پرداخت که امروزه بسیاری از محققین و نویسندگان تاریخی به آن مبتلا هستند، او می پرسد: «اسناد، گزارشات و برگه های بازجویی به جای مانده از دستگاه پلیس امنیتی شاه یعنی ساواک، برای نوشتن تاریخ چقدر محل اعتنا و ابتنا است.» متن سخنرانی احمد در جشن رونمایی



^{۱۴} «بھائی گری، شیعی گری، صوفی گری»، چاپ انتشارات مهر، آلمان، ژانویه ۱۹۹۶، ص ۹۹.

^{۱۵} به نقل از «کنکاشی در بھائی ستیزی»، کتاب یکم از سلسله نشریات خرافات زدائی، به قلم س. نیکوصفت، انتشارات پیام، چاپ اول، خرداد ۱۳۸۵.

^{۱۶} برای ملاحظه گوشه ای از اصل احوال صبحی، علاوه بر مآخذ مذکور در یادداشت های ۱۲ تا ۱۴، از جمله رجوع شود به کتاب «ظهورالحق»، ج ۸، قسمت دوم، صص ۸۵۹-۸۶۰، ۸۷۱-۸۷۳، و «دائرة المعارف» جناب اشراق خاوری، ص ۱۵۰۲.

^{۱۷} مجله گوهر سال چهارم شماره هفتم مه‌ماه ۱۳۵۵ ص ۵۶۱.

^{۱۸} نشریه جام جم، ویژه‌نامه «ایام»، ۶ شهریور ۱۳۸۶، به عنوان نمونه، ص ۳۷، مقاله «مرگ حق است اما برای همسایه».

^{۱۹} مآخذ شماره ۱۷، همان صفحه.

^{۲۰} در بیش از ۱۰ مقاله «ایام»، به کتاب های آواره و صبحی استناد شده است: از جمله نگاه کنید به پی نوشت های صفحات: ۷۰، ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۴۱۰، ۴۳۰، ۴۵۰، ۴۷۰، ۶۴.

^{۲۱} ص ۳۹ فصل نامه. اما البته جناب خسروشاهی متأسفانه همچون صبحی عنان حیا از کف نهاده در ص ۴۶ ضمن مطالبی تحت عنوان «انحرافات اخلاقی»، به خانواده طلعات مقدسه بھائی نعوذ بالله تهمت فساد زده است! راستی از کسانی که درباره رسول گرامی خود و خانواده و زوجات ایشان بی حرمتی روا می دارند، چه انتظار دیگری می توان داشت؟! (در این مورد رجوع شود به «ظهورالحق»، جلد ۳، صص ۹-۱۰؛ «دائرة المعارف» جناب اشراق خاوری، ذیل عنوان «اهل السنه»، کتاب «شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع»، گفتار سلطان الواعظین شیرازی، «در شناخت حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن حجتیه» از ع. باقی، صص ۳۱۴-۳۱۷؛ «عایشه در حیات محمد ص»، از سپهر وزمولودی، نشر اوحدی، چاپ هشتم، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۴۷-۲۰۲؛... پاسخ نفوس بی حیا و بی حرمتی ایشان نسبت به حضرت رسول اکرم (ص) و زوجات ایشان را نیز می توانید در آثار و کتب بھایی ببینید، زیرا حضرت بهاءالله يك تنه در برابر همه بی حیاهای تاریخ و هتاکان حرمت انبیاء و اولیای الهی ایستاده اند. (از جمله رجوع شود به: «سید رسل حضرت محمد، اسلام و مذاهب آن»، ریاض قدیمی، صص: ۱۸۶-۱۸۴ و صفحات قبل و بعد آن).

کتاب سازمان مجاهدین که در روزنامه‌ی شرق- ۱۹ شهریور، منتشر شده است را با هم می‌خوانیم: «...نویسندگان این مطالب بدانند که فردا باید نزد خدا جوابگو باشند... مبتنی بر گزارشات ساواک کتاب می‌نویسند و برای خودشان آن را مستند می‌کنند، من می‌خواهم بپرسم که این ساواکی‌ها که بودند اگر خوب بودند، چرا علیه آنها قیام کردید و چرا انقلاب شد اگر بد هستند، پس حرف‌ها و گزارشاتشان نیز بد است و غیر قابل اعتنا... ساواکی‌ها کسانی بودند که پول می‌گرفتند و کار می‌کردند، هر چه هم از دست شان برمی‌آمد می‌نوشتند، از همان ساعت اول دستگیری، فرد را کتک می‌زدند و شکنجه می‌کردند حتی اگر اعتراف و اطلاعی به دست نمی‌آوردند اما در گزارشی به بالا دست خود می‌نوشتند متهم در حال همکاری است تا به این ترتیب کم‌کاری و بی‌عرضگی خود را در اعتراف گرفتن پویشاند، حال آیا می‌شود که چنین گزارشی را دال بر همکاری فرد دستگیر شده با ساواک و به نشانه خیانت منتشر کرد... این صحیح نیست باید شرایط و نحوه تهیه گزارشات توضیح داده شود... جالب اینکه برخی گزارشات ماموران ساواک از فعالیت افراد و گروه‌ها از اساس و پایه غلط است، آنها با این گزارشات دروغ به دنبال پول و یا ارتقای شغل بودند و ما امروز باید بدانیم که کدام گزارش را پایه تحقیق قرار دهیم و به کدام یک اعتنایی نکنیم که این امر مستلزم ظرافت‌هایی است... آی کسانی که قلم به دست دارید و تاریخ می‌نویسید به هوش باشید با این اسناد به جای مانده از ساواک به ورطه تاریخ سازی نینفید... با توجه به این ظرایف است که من به محقق، نسخه پرداز و مستندنویس تاریخ توصیه می‌کنم که حواسشان جمع باشد و با آبروی افراد بازی نکنند، نکند که خدای ناکرده دشمنی که امروز دیگر وجود خارجی ندارد، اما با آثار به جای مانده از خود ما را به بی‌راهه بکشاند.» (۱۳۸۵/۰۶/۱۹)

<http://www.ketabnews.com/detail-2408-fa-19.html>

^{۱۲} به عنوان نمونه رجوع شود به سخنرانی ایشان، که سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در واتیکان بودند، در جلسه کمیته حقوق بشر، مورخ ۱۳۶۱، مندرج در روزنامه اطلاعات، شماره ۱۶۷۷، به تاریخ ۱۳۶۱/۵/۲. مسؤولین جامعه بھائی در همان ایام، در بیانیه ای خطاب به مقامات و مسؤولین جمهوری اسلامی با عنوان «عَدْلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»، پاسخ ادعاها و اکاذیب و اتهامات مطروحه درسختانی ایشان را دادند. شایان ذکر است که تهیه کنندگان پاسخ مزبور، خود نیز مانند ده‌ها نفر از دیگر بھائیان، در همان ایام به شهادت رسیدند تا آنچه را که در بیانیه مزبور نوشته بودند، به خون خویش نیز اثبات و امضا فرمایند.

^{۱۳} مجله گوهر، سال چهارم، شماره ۷، مه‌ماه ۱۳۵۵، ص ۵۶۱.



^{۲۲} «کواکب الدریه»، ج ۲، صص: ۲۴۰-۲۴۷. در ادامه نیز درباره آواره و کتابش مطالبی خواهد آمد.

^{۲۳} در مورد جناب ابوالفضائل، رجوع شود به کتاب «شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی»، تألیف جناب روح الله مهرباخانی.

^{۲۴} نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و هشتم، دی ماه ۱۳۶۱.

^{۲۵} همان، ص ۷۷۹.

^{۲۶} ناگفته نماند که از کاتبین وحی حضرت رسول، و به قول و طعنه جناب خسروشاهی «واسطه فیض حق و خلق» نیز معدودی بوده اند که نقض عهد کرده اند و از اسلام خارج شده اند؛ مثل عبدالله بن سعد ابن ابی سرح!

^{۲۷} سایر بهائی ستیزان نیز همچون جناب حجت الاسلام طوطی وار همین اغلاط فاحش را تکرار کرده اند. از جمله یکی چنین نوشته: «این دو نفر از کسانی بودند که پیروان سرسخت بها و عبدالباها محسوب می شدند... و باصطلاح کاتب وحی آنها بودند و الواح بسیاری به افتخار آنها صادر شده بود... و بهاییان احترامی که برای این دو نفر قائل بودند کمتر از خود بها و پسرش نبود... آنان به تمام زیر و بم بهائیت آشنائی داشتند و شاهد تمام فعالیت‌های سیاسی، مذهبی و تمام رفتارهای اجتماعی، شخصی و خانوادگی این حضرات بودند». (سایت <http://bahaallah.blogfa.com>)
در مطلبی با عنوان «تحری حقیقت، نخواندن نیست». و یا خانم مهناز رثوفی در «مسلخ عشق» که به اشتباه چنین می نویسد: «برای اینکه حقیقت ساختگی بودن و پوچ بودن این دین برایت بیشتر روشن شود، در نوشتجات باب و بهاء بیشتر دقت کن و کتابهای کاتب وحی آنها، آقای صبحی را بخوان!»

^{۲۸} ردیه هائی همچون: میزان الحق، آیات شیطانی سلمان رشدی، بیست و سه سال علی دشتی، شیعی گری کسروی، کورش بزرگ و محمد بن عبدالله از مسعود انصاری، و کتیری دیگر در این مورد از جمله رجوع شود به فهرست کتب نشر نیما، <http://www.nimabook.com>.

^{۲۹} در همین مقاله فصل نامه نیز در صفحه ۱۰۷ عفت کلام را از دست داده توهین مزبور را تکرار نموده اند.

^{۳۰} ص ۶۰ «ایام».

^{۳۱} ص ۸۷ فصل نامه.

^{۳۲} صص ۴۲-۴۶ «ایام»، و صص ۱۰۴-۱۰۷ همین «فصل نامه».

^{۳۳} از مقاله «شیخ حسین لنکرانی چگونه آدمی بود» از رسول جعفریان، به نقل از آدرس: <http://www.historylib.com>. از جمله خود آقای منذر نیز در بعضی مقالات درباره رفع ابهامات درباره شخصیت و فعالیت های مذهبی و سیاسی شیخ لنکرانی مجبور به نوشتن مطالبی شده اند که نمونه آن، مقاله ای است با عنوان: «ابهام زدایی از یک فراز مهم تاریخی پس از شهریور ۲۰» که در آن راجع به نطقی که لنکرانی برای محمد رضا شاه تهیه کرده بوده توضیح داده اند.

و (<http://naimiyan.blogfa.com/cat-2.aspx>
<http://www.jamejamonline.ir>)

^{۳۴} به عنوان نمونه: آیات ۲۹-۳۱ سوره ابراهیم.

^{۳۵} از جمله رجوع شود به سایت های: «نقطه نظر»، «ولوله در شهر»، «نیونگاه»... و کتاب جامعه ایران در دوران رضاشاه، از احسان طبری.

^{۳۶} توضیح موارد مزبور نیز در منابع یادشده در یادداشت ۳۵ موجود است.

^{۳۷} این در حالی است که نویسندگان غیر بهائی حتی نام جاعل ایرانی «یادداشت های کینیاژ دالگووکی» را نیز گفته اند! (کتاب «امیر کبیر و ایران»، فریدون آدمیت، چاپ چهارم، ص ۴۵۶). در ادامه همین مقال مطالب دیگری نیز در این مورد آمده است مراجعه شود.

^{۳۸} رجوع شود به مطبوعات آن وقت و پرونده های متهمین کودتا.

^{۳۹} به یادداشت شماره ۵ مراجعه فرمائید.

^{۴۰} از تاریخ حاجی معین السلطنه تبریزی، به نقل از کتاب حضرت نقطه اولی، تألیف جناب فیضی. برای مورد دیگر از جمله مراجعه شود به کتاب «کشف الغطاء»، صص ۳۶۴-۳۶۵.

^{۴۱} صص ۷۹-۸۰ فصل نامه.

^{۴۲} آقای منذر در یادداشت شماره ۲۹، بیان مزبور را نیز چنین مسخره نموده: «البته این که گفته است، 'احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی' نوشته ها و منشآت وی نیستند از جهاتی درست است! اما معلوم نیست اگر علما و عرفا مناجات های ساخته وی را نمی فهمیدند، چگونه بین آنها و ادعیه اهل بیت (ع) فرقی نمی گذارده اند؟!» حال آن که بیان حضرت باب به این خاطر بوده است که علما عمق ادعیه ائمه اطهار (ع) را نیز نمی فهمیده و نمی فهمند! زیرا اگر فهمیده بودند، مانند دیگر علمای شیعه همچون جناب یحیی دارابی سابق الذکر مؤمن می شدند و جان در راهش می باختند. توضیحاً عرض می شود که حضرت باب در کتاب مستطاب «بیان فارسی» می فرمایند: «از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او



گذشته و از علمی که کلّ به آنها متعلّم میگشته متعری بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کلّ علما و حکما در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده شبیه نیست که کلّ ذلك من عند الله هست علمائی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن به سطر عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست کلّ اینها از جهت حجّت خلق بوده و الا امر الله عزّ و اجلّ از این است که بتوان او را شناخت به غیر او بل غیر او شناخته میشود به او»

برای کمک بیشتر به جناب مندر برای درک حقیقت فوق، در اصول کافی، جلد ۱، صص ۱۲۳-۱۲۴، به نقل از امام چهارم (ع) می فرماید: «انّ الله عزّ وجلّ علم انه یكون فی آخر الزمان اقوامٌ متعمقون فانزل الله تعالی «قل هو الله احد» والایات من سورة الحديدالی قوله: «و هو علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك» (خدای عزوجل دانست که در آخر الزمان مردمی محقق و موشکاف آیند از این رو سوره «قل هو الله احد» و آیات سوره حدید را که آخرش «و هو علیم بذات الصدور» است نازل فرمود. پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک است) آقای مطهری نیز در کتاب «خاتمیت»، چاپ ۱۷، خرداد ۱۳۸۴، ص ۱۳۹، همین حدیث را ذکر می کند و اشاره می نماید که در آخر الزمان قومی خواهند آمد که در معرفت خدا و الهیات و توحید تعمق می کنند و برای همین آیات اول سوره حدید، و سوره توحید، و آیات آخر سوره حشر نازل شد. و در حدیث دیگر است که همه انبیاء قبل ۲ حرف از ۲۷ حرف علم را آورده اند، و چون قائم در آخر الزمان بیاید ۲۵ حرف باقی مانده را نیز می آورد (بحار الانوار) و به این واسطه مؤمنین به او قادر به درک حقایقی می گردند که علما و عرفای قبل از ادراک آن عاجز بوده و اکنون نیز هستند.

و برای روشن شدن بیشتر امثال جناب مندر که از معارف ائمه اطهار (ع) نیز بهره عمیق ندارند تا چه رسد به معارف آئین جدید الهی، عرض می شود که در نهج البلاغه می فرماید: «مردم سه دسته اند: عالم ربانی، متعلم بر سبیل نجات، و همج رعاع» (= پشه، مگس، گوسفند لاغر، مردم پست و احمق/فرهنگ عمید) و در ادامه توضیح می دهند که دسته سوم مقلدین بی اراده و علمی هستند که با هر بادی به این طرف و آن طرف می روند و نیز افسوس می خورند که در زمانشان کسی نبوده که آن حضرت علمی را که در سینه شان بوده به ایشان منتقل فرماید، و آنها را «انعام سائمه» (چرندگان) می فرماید (نهج البلاغه فیض الاسلام!!!) از جمله به این مضمون می فرماید: «ای کمیل، این را بدان اینجا علم فراوان می باشد (با دست مبارک به سینه خود اشاره فرمود)، اگر برای آن یادگیرندگان می یافتیم. گاه می یابم ولی برآنان ایمن نمی باشم برای اینکه

آنها دین و دانش را برای پیشرفت امور دنیائی خودشان می طلبند و نعمت ها و محبت های خداوند را بر علیه بندگان و دوستان خداوند به کار می برند. یا فرمانبری را برای ارباب دانش می یابم که از اطراف و جوانب کاربینا و آگاه نمی باشد به اولین شبهه ای تردید و گمان خلاف در دل او بسان آتش زیانه می کشد. تو این را بدان که نه این اهل امانت می باشد و نه آن، و گاهی می یابم شخصی را که در کامجویی راه افراط را طی کرده و به آسانی از هوس پیروی می کند. یا کسی را که شیفته گرد آوردن و انباشتن است، این دو هم از نگهدارندگان دین در کاری از کارها نیستند، نزدیک ترین مانند به این چهار پایان چرنده می باشند» (ترجمه محمد مقیمی) ملاحظه فرمودید از جمله علل بیان حضرت باب چه بوده است!

^{۴۳} صص ۷۲۱-۷۲۲ کتاب «حضرت باب»، از نصرت الله محمد حسینی. آقای مندر حتّی با استناد به قول خودشان در یادداشت ۳۱ نیز نمی توانند چیزی را اثبات کنند، چه که در آنجا نوشته اند بعضی خطاطان ۱۰۰۰ سطر شعر در ۷ ساعت می نوشته اند که بر فرض صحت این ادعا نیز باز هم کم تر از ۱۰۰۰ سطر در ۵ یا ۶ ساعت است! اما از آن مهم تر همان طور که قبلاً نیز گفته شد این است که آقای مندر از این غافل اند که خطاطان چیز جدیدی فی البداهه نمی نوشته اند بلکه به قول خودایشان اشعار شعرا را خوشنویسی می کرده اند، حال آن که آنچه حضرت باب فی البداهه نوشته اند وحی آسمانی بوده است! استغفر الله از این تشبیه! نامهربانان کار را به جائی رسانده اند که برای جواب اوهمات و اکاذیب ایشان باید چنین مقایسه هائی نمود! برای درک بیشتر حقایق فوق و شهادت به بدیع بودن آیات وحیانی حضرت باب، هموطنان عزیز می توانند به تفاسیر بعضی سوره های قرآن مجید که از قلم سریع و معجز آسای حضرت باب نازل گردیده، مراجعه فرمایند (مثل تفسیر سوره کوثر، والعصر، بقره، یوسف،...). درباره آثار حضرتشان نیز از جمله می توان به منبع مذکور در همین یادداشت مراجعه کرد.

^{۴۴} فصل نامه، ص ۸۲.

^{۴۵} از جمله ویژه نامه «ایام» جام جم شماره ۲۹ مورخ ۱۳۸۶/۶/۶، پراست از این قبیل ارجاعات.

^{۴۶} به نقل از کتاب «رسائل و رقائم جناب ابوالفضائل گلپایگانی»، تألیف جناب روح الله مهرباخانی، صص ۱۰۴-۱۰۵.

^{۴۷} عین اکاذیب و افتراءات سخیف و موهن لنکرانی درصص ۸۲-۸۳ فصل نامه مندرج است. با خواندن دقیق آن و آنچه در فوق عرض شد، نیات و اکاذیب آقایان لنکرانی و مندر روشن می گردد!



ساعی بوده اشاره کرده است وی عضو پیوسته تحقیق در دیارتمان مردم شناسی در دانشگاه Rice ایالت Wisconsin شهر Madison آمریکا است، ایشان تحقیقی با پروفیسور فیشر که وی نیز استاد همان دانشگاه است مشترکاً انجام داده و به چاپ رسانده است که حق جویان می توانند آن را به دست آورند»

^{۴۳} از جمله رجوع شود به دو پیام مرکز جهانی بهائی، «بیت العدل اعظم»، خطاب به بهائیان ایران، مورخ ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳، و پیام اخیر مورخ ۲۵ دسامبر ۲۰۰۷.

^{۴۴} برای خواندن فجایع آن ایام و علت دستگیری بهائیان و مسلمانان، و نیز برای مطالعه کم و کیف به وجود آمدن جامعه موفق بهائی در عشق آباد، از جمله رجوع شود به کتاب های «گوهریکتا»، صص ۴۵۱-۴۵۵؛ «سال های سکوت»، خاطرات اسدالله علیزاد چاپ استرالیا، ۱۹۹۹ میلادی؛ «خاطرات فراموش نشدنی»، جواد قوچانی، انتاریو، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۶ بدیع؛ و نیز مقالات زیر در سایت پژوهشنامه: دیانت بهائی در روسیه، در آدرس:

<http://www.pazhuheshnameh23.info/content/view/258/139>

؛ مقاله شالوده اجتماعی و اهمیت تاریخی جامعه بهائی عشق آباد، در آدرس:

<http://www.pazhuheshnameh23.info/content/view/282/139>

مقاله جامعه بهائی عشق آباد، در آدرس:

<http://www.pazhuheshnameh23.info/content/view/258/139>

^{۴۵} در یادداشت شماره ۱۵۹ و متن مربوط به آن در صص ۱۲۰-۱۲۱ فصل نامه نیز راجع به حمل اسلحه در زیر عبا توسط لنگرانی ذکر شده است. همچنین در کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، ۱۳۲۰-۱۳۵۷» آمده است که ایشان در منزل تمرین تیراندازی هم می کرده اند!

<http://bazztab.com/news/20927.php>

^{۴۶} در صص ۱۲۵-۱۲۶ نیز تاریخ چاپ آن را اردیبهشت ۱۳۰۶ قید کرده.

^{۴۷} همین فصل نامه، صص ۱۲۵ و ۲۴۳. در ادامه راجع به بهائی نماندن عین الملک و بهائی نبودن هویدا خواهد آمد.

^{۴۸} منبع مذکور در یادداشت شماره ۴۶، صص ۱۰۳-۱۰۴. توضیح بیشتر در خصوص علت امتناع حمزه میرزا از قتل حضرت باب آن که، وی قبلاً زمانی که حکمران خراسان بوده، با جناب ملا حسین بشرویه ای اول مؤمن به حضرت باب و بعضی دیگر از اصحاب آن حضرت ملاقات کرده بود و به عظمت مقام و مظلومیت حضرتشان پی برده بود. در تبریز نیز به حضور خود حضرت مشرف شده بود و از نزدیک و بیش از پیش به مقام و مظلومیت ایشان واقف شد. به این علل بود که حمزه میرزا - و نه فرماندهان مسلمان! - فرمان امیرکبیر را اطاعت نکرد، و نه به عللی که آقایان لنگرانی و منذر جعل نموده اند!

^{۴۹} برای آگاهی از اصل ماجرای شهادت حضرت باب به اصل همان منابعی که آقای منذر در یادداشت شماره ۳۲ فصل نامه اشاره کرده اند مراجعه شود. همچنین برای دیدن مجموعه ای خلاصه از شرح مزبور از منابع مختلف، رجوع شود به کتاب «حضرت باب»، تألیف جناب نصرت الله محمد حسینی.

^{۵۰} منبع:

<http://www.jamejamonline.ir/shownews2.asp?n=146116&t=fp>

^{۵۱} رجوع شود به یادداشت ۳۷.

^{۵۲} مورخ ۱۳۸۶/۱۰/۱ در سایت نیونگاه. نیز رجوع شود به:

[http://www.goftman-](http://www.goftman-iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=515)

[iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=515](http://www.goftman-iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=515)
&Itemid=13

؛ و نیز رجوع شود به مقاله نقدی بر چهره های ناپیدا، در این آدرس:

<http://www.noghtenazar2.info/node/207>

در آنجا از جمله راجع به خاطرات مزبور در نظری دیگر چنین آمده است: «ساخته و پرداخته ی شخصی روحانی به نام خالصی زاده بوده که در سال های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ در یزد تبعید بوده و با طرح نقشه های قتل بهائیان و اطلاع مقامات انتظامی وی از یزد اخراج می شود. نامبرده جزوه ای دیگر تحت عنوان فاجعه قتل ابرقو نوشته و اتهامات واهی به بهائیان یزد وارد کرده و مدرک این مدعا اظهارات آقای دکتر مهدی عابدی است که یزدی می باشد و اکنون در یکی از دانشگاه های آمریکا مشغول به تدریس هستند. ایشان صریحاً این اقدامات آقای خالصی زاده را شرح و بسط داده است به خصوص به فعالیت های گروه حجّیه در یزد که خود در آنها



^{۵۸} نیز رجوع شود به: «خاطرات فراموش نشدنی»، جواد قوچانی، انتاریو، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۶ بدیع.

^{۵۹} به نقل از

<http://www.shafiqhi.com/forum/showthread.php?t=3971>

^{۶۰} کتاب «مصباح هدایت»، ج ۹، صص ۴۹۱-۴۹۲.

^{۶۱} مندرج در کتاب «مائده آسمانی» جلد ۶ صص ۱۴ و ۱۵ و نیز کتاب «توقیعات»، جلد ۱، ص ۲۵۰. همچنین در مورد این اصل مهم رجوع شود به: «گوهر یکتا»، ص ۳۲۲؛ «مائده آسمانی»، ج ۶، صص ۵۴-۵۳؛ «خاطرات حبیب»، ص ۳۶.

^{۶۲} فصل نامه، ص ۱۲۲.

^{۶۳} همان، ص ۱۲۳.

^{۶۴} همان، ص ۱۲۸.

^{۶۵} یادداشت ۳۳. اگر چه باید اشاره کرد که در همان ایام وقوع شهادت سه تن بهائی در شاهرود، بعضی منصفین زمان پنبه آن را زدند. به عنوان نمونه رجوع شود به کتاب حقایق گفتمنی از طرفداران کسروی که در آن با آن که خود از مخالفین دین بهائی بوده اند، حقایقی را برخلاف آنچه آقای لنگرانی و مندر ادعا کرده اند، نوشته اند (نشریه پیام بهائی، شماره های ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰، مورخ مارس و آوریل و می ۲۰۰۷) همچنین رجوع شود به پیام بهائی، شماره ۳۳۷، مورخ دسامبر ۲۰۰۷، صص ۳۲-۳۴، که در آن دو مقاله درباره واقعه شاهرود، به نقل از روزنامه مهر ایران، مورخ ۲۴ مرداد ۱۳۲۳، آورده شده که نویسندگان آنها از حکومت وقت و روحانیون متعصب و عاملین و محرکین قتل سه شهید بهائی شاهرود شدیداً انتقاد کرده، برای ایران تأسف خورده اند که در آن اعمال قرون وسطائی صورت گرفته است! ان شاء الله پنبه این قبیل رخدادها در ایران عزیزمان بیش از پیش زده خواهد شد! نیز رجوع شود به یادداشت شماره ۶.

^{۶۶} مثل شیخ عبدالله مهدوی شاهرودی که ردیه دسانس و فتنه انگیزی های بهائیه، واقعه تأثر آور ۱۷ مرداد ماه ۱۳۲۳ در شاهرود را نوشت. در این مورد رجوع شود به نشریه پیام بهائی، شماره ۳۲۸، مورخ مارس ۲۰۰۷، صص ۲۷-۲۸.

^{۶۷} برای ملاحظه بعضی از این نامه ها رجوع شود به نشریه «اخبار امری»، سال ۱۳۲۵ ه. ش.

^{۶۸} در این مورد علاوه بر رجوع به مجلدات کتاب «عالم بهائی» و شماره های مختلف نشریه «اخبار امری»، مراجعه شود به مقاله «تعامل نظام دادگستری در ایران با جامعه بهائی»، از تورج امینی، ۱۳۸۶/۸/۹، سایت «نیونگاه».

^{۶۹} فصل نامه، ص ۱۳۱. در این مورد همچنین رجوع شود به یادداشت شماره ۵۲ که در آن به نقش خالصی زاده در جریان ابرقو اشاره شده است.

^{۷۰} همان، ص ۱۲۸.

^{۷۱} مقاله مزبور در سایت <http://www.noghtenazar2.info> و

<http://www.velvehdarshahr31.info> موجود است. برای دیدن

اعترافی دیگر در خصوص اقدام برای آزادی قاتلین بهائیان، به آدرس زیر رجوع شود (البته به نظر نقل کننده خاطره در آدرس مزبور، واقعه ابرقو را با وقایعی دیگر اشتباه گرفته است، اما به هر حال اصل اعتراف آشکار است) <http://www.kayhannews.ir/841204/8.htm>

^{۷۲} در این مورد از جمله رجوع شود به مقاله سخنی درباره زندگی مرحوم محمد تقی فلسفی در سایت الف، نوشته سهراب نیکوسف، ۲۰ اکتبر ۲۰۰۷، موجود در سایت اوهام زدائی (<http://www.ohamzodai.com>).

^{۷۳} در این مورد در ادامه در همین مقاله مطالبی تقدیم خواهد شد.

^{۷۴} متن کامل جوابیه مزبور در سایت

<http://www.velvehdarshahr31.info> موجود است.

^{۷۵} فصل نامه، ص ۱۵۸.

^{۷۶} در فوق ضمن پاسخ به مقاله سوم فصل نامه ذکر شده است.

^{۷۷} در این مورد همچنین مراجعه فرمائید به قسمت «دسته گل سیزدهم مربوط به مقاله دوازدهم فصل نامه» در همین جوابیه در پاسخ به مقاله آقای محمد حسن رجبی با عنوان «ردیه ای بر تفسیر و تاویل بهائیان از مشروطیت»

^{۷۸} درباره موارد مذکور از جمله رجوع شود به: کتاب از مدرسه معارف انجمن حجّتیّه و مکتب تفکّیک (نقد و بررسی مبانی فکری مدرسه معارف خراسان، انجمن حجّتیّه و تفکّیک گرایان، از دکتر محمد رضا ارشادی نیا، نشر بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، نوبت اول ۱۳۸۶، صص: ۱۳-۳۰ و...؛ کتاب در شناخت حزب قاعدین زمان (موسوم به انجمن حجّتیّه)، از ع. باقی؛ نشر دانش اسلامی، نشر اسفند ۱۳۶۲؛ روزنامه کیهان شماره ۱۱۴۲۲، مورخ ۱۰ آبان ۱۳۶۰،



نطق آقای جنتی؛ کتاب اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران از بازرگان تا سروش، از فروغ جهانبخش، ترجمه جلیل پروین نشر گام نو، تهران، چاپ دوم ۱۳۸۳؛ کتاب نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرایی دینی، گفتگوی حسن یوسفی اشکوری با بازرگان، یزدی، سروش، جعفری، شبستری، توسلی، پیمان، میثمی، سبحانی، حاجتی کرمانی، موسوی بجنوردی، دفتر پژوهش های فرهنگی دکتر علی شریعتی، نشر قصیده، چاپ دوم ۱۳۷۸؛ <http://www.dr.soroush.com> و... و برای دیدن بحث و نقدی درباره جدائی دین از سیاست که مخالف نظرات جناب تقوی است، مراجعه شود به آدرس های:

<http://www.porsojoo.com/fa/node/819>

http://www.balagh.net/persian/baztab/lib/baz_49/10.htm

<http://www.alast.blogspot.com/?PostID=33>

۷۹ دکتر غلامرضا خاکی در کتاب روش تحقیق با رویکردی به پایان نامه نویسی، نشر مرکز تحقیقات علمی کشور با همکاری کانون فرهنگی انتشاراتی درایت، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۰۵ می نویسد: «اگر مردم کلمات را به یک معنی به کار نگیرند، برقراری ارتباط غیر ممکن می شود. در جامعه شناسی، توافق نداشتن بر سر تعریف کلمات، منجر به آشفتگی و بحث های بیهوده شده است. برای نمونه بحث بر سر این که یک کشور تا چه حد «سکولار»، «برابری طلب»، یا «دموکراتیک» است، اساساً بستگی به تعریف مذهب، برابری و دموکراسی دارد» برای دیدن مثالی از اهمیت «تعریف» و این که چگونه نویسنده به تفاوت معنای «دولت»، «حکومت»، «سیاست» و ارتباطشان با دین توجه کرده، رجوع شود به:

<http://www.solgunaz.com/Articles/Politics-%20Religion.htm>

۸۰ جالب آن که بین خود سیاسیون جمهوری اسلامی نیز این قضیه به عنوان یک چالش مطرح است. چنان که در مطلبی با عنوان «پاسخ وزارت امور خارجه به سرمقاله «وزارت خارجه از عزت تا مصلحت» روزنامه جمهوری اسلامی، می نویسد: «در اینجا خو بست توجه تهیه کنندگان جوابیه را به نکته بسیار عمیقی که مولای متقیان امیرالمومنین علی علیه السلام در پاسخ به سخن کسانی که به روش آن حضرت در برابر مخالفان اعتراض میکردند و سیاست را پیچیده میدانستند و توصیه می کردند حضرت نیز همانگونه عمل نمایند جلب کنیم که میفرمودند، «لولا التئی لکننت ادهی الناس» این پاسخ، از یکطرف پیچیده وانمود کردن سیاست را رد می کند و از طرف دیگر اساس سیاست را تقوای الهی میدانند»

<http://www.goonagoon.org/SubjectForPrint.aspx?key=15402>

. ان شاء الله امثال جناب تقوی مشکل روزنامه جمهوری اسلامی و وزارت امور خارجه را در خصوص رابطه تقوی و دخالت در سیاست حل فرمایند!

۸۱ از جمله رجوع شود به کتاب «اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی، از بازرگان تا سروش»، از فروغ جهانبخش؛ و کتاب «نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرایی دینی»، از حسن یوسفی اشکوری؛ و سایت های: <http://www.dr.soroush.com/Persian.htm> http://www.uweb.ucsb.edu/~anaraghi/bio_f.htm http://www.negah28.info/index.php?option=com_content&task=view&id=531&Itemid=15

۸۲ با مزه آن که ایشان برای اثبات لزوم دخالت دین در سیاست، نقل قولی از خانم مادلین آلبرایت را آورده اند که گفته است، «رؤسای جمهور آمریکا، روی هم رفته، به گونه ای به خداوند توسل می جستند. اگر به تاریخ آمریکا از منظر سابقه دین در آن بنگریم، همان انگاره هائی را مشاهده خواهید کرد که اهمیت ایفای نقش مذهب (در سیاست) را نمایان می کنند!» اینک نگارنده با این افاضات جناب تقوی دریافت که چرا شیطان بزرگ و آمریکای جهان خوار توانسته بر جهان تسلط یابد. تازه روی اسکنا س های دلارش نیز نوشته شده است، «تَوَكَّلْنَا عَلَى اللَّهِ» (In God We Trust)! معلوم نیست ایشان چگونه جواب شعارهای ۳۰ ساله علیه شیطان بزرگ را که به نام خدا بر جهان تسلط یافته می دهند؟! اگر ایشان به تمام آثار بهائی دقتی منصفانه می نمودند و مفهوم عدم مداخله در سیاست را آن طور که در آن است درک می کردند، به این وضع دچار نمی شدند و دست گل به آب نمی دادند!

۸۳ در این خصوص کافی است علاوه بر منابعی که در یادداشت های قبل اشاره شد، کلمات کلیدی مربوط به بحث را در اینترنت سرچ فرمائید تا شاهد دهها مقاله و کتاب درباره آن و چالش های موجود باشید.

۸۴ به عنوان مثال می توان به عملکرد متفاوت فقهای شیعه در ۱۴۰۰ سال اخیر اشاره کرد. در این مورد از جمله رجوع شود به مقاله «پیشینه ی اندیشه ی ولایت فقیه» در آدرس:

<http://mohaqiq.qc1.net/?p=articles&showarticles=40>

۸۵ در این مورد رجوع شود به سه مقاله «مختصری از تاریخ دیانت بابی و بهائی و رشد آن»، «علل ترس و نگرانی رديه نویسان سیاسی و مذهبی علیه دیانت مقدس بهائی»، «نتیجه ۳۰ سال بهائی ستیزی» در سایت:

<http://velvehdarshahr31.info>

۸۶ مرادی، نگاهی گذرا به تاریخ اهل حق یارسان، چاپ سوئد ۱۹۹۹، ص ۱۸۸، به نقل از:

http://yarsan.web.surftown.se/Matalb_Azad/M_Dr/dr1.htm

۸۷ مکتوبات آخوندزاده:



که عواقب دخالت علما در امور سیاسی تا چه حد موجب بی نظمی در امور مملکت شده و می شود. جناب تقوی که ایراد به رسالهٔ سیاسی حضرت عبدالبهاء گرفته اند، اینک خود شاهد هستند که چطور خاک ایران عزیز به خاطر دخالت مزبور چگونه مورد تهدید اجانب قرار گرفته است! جهت اطلاع ایشان و به عنوان نمونه ای کوچک از بطن خود انقلاب، اعتراض محمد حسین نوری زاد، نویسندهٔ سابق روزنامه کیهان به آیت الله مکارم شیرازی قابل ذکر است. رجوع شود به آدرس زیر:

http://www.radiofarda.com/Article/2008/06/14/F5_noorizadeh_makarem.html

وی در نامهٔ خود به آیت الله مکارم شیرازی، از جمله به صراحت تأکید کرده است: «اگر بر نمی آشوید، بگویم که من شخصاً علت بسیاری از این نابسامانی ها را در این می دانم که علمای ما پای خود را فراتر از گلیم خود دراز کرده اند و به خود اجازه می دهند که در هر امری دخالت کنند.»

همچنین آقای صادق زیبا کلام می گوید: «دین رسمی و ایدئولوژی حکومتی در کشور ما، به تدریج کفگیرش به ته دیگ خورده و نمی تواند پاسخ گوی نیازهای آدمی باشد. به تدریج معلوم می شود که امر شریعت، یک امر شخصی است و سیاست راهش را از دیانت جدا می کند»

(ماهنامهٔ دنیای سخن / اسفند ۷۸، به نقل از هفته نامهٔ همت، مورخ هفتهٔ اول مرداد، ص ۴)

همچنین در این خصوص توجه کنید به نظرات آقای فاضل میبیدی که معتقد است نهاد سیاست باید از نهاد مذهب جدا باشد

http://www.radiofarda.com/Article/2008/10/01/f7_Meybodi.html

همچنین رجوع شود به مصاحبه:

<http://fa.shahrvand.com/2008-07-14-20-49-09/2008-07-14-20-49-46/1250-2008-10-15-15-47-49>

۹۶ در این مورد از جمله رجوع شود به مقالهٔ دین بهائی ضد اسلام نیست مندرج در سایت <http://www.velvehdarshahr31.info>. این مقاله در دو قسمت مجزا دارای عناوین زیر است: دیدگاه دیانت بهائی نسبت به اسلام، و دین بهائی عامل تفرقه و ضعف شرق و اسلام نیست. همچنین مراجعه شود به کتب زیر که نویسندگان آنها همه بهائی اند: کتاب اسلام و دیانت بهایی، از جناب علی اکبر فروتن؛ کتاب سهم اسلام در تمدن

[http://www.goftman-](http://www.goftman-iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=752&Itemid=13)

[iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=752&Itemid=13](http://www.goftman-iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=752&Itemid=13)

در این مورد همچنین مراجعه شود به: آیا ترکمانچای اجتناب ناپذیر بود؟ در آدرس:

<http://sanabademrooz.com/?id=944>

۸۸

http://www.jebhemelli.net/htdocs/Political_Articles/2006/05_May/Bartu_Unharmonious_Ability.htm

۸۹ ایشان نیز مدتی است به صف بهائی ستیزان پیوسته اند و علاوه بر نوشتن کتاب بهائیت در ایران، اخیراً نیز در ماهنامهٔ زمانه ویژهٔ بهائیت، گفتگویی با عنوان بهائیت؛ تقابل با اقتدار ملی ایران انجام داده اند که مثل تحقیقات آیکی ایشان در کتاب مزبور می باشد (اکثر مآخذ کتابشان از منابع ردیه است!) نقد کتاب ایشان در سایت <http://negah28.info> موجود است.

۹۰ به نقل از کتاب «محاضرات»، جناب اشراق خاوری، جلد ۲، صص ۷۸۷-۷۸۹.

۹۱ کافی است توجه شود دکتر علی شریعتی کتابی به همین عنوان (تشیع علوی و تشیع صفوی) نوشت. برای نمونه همچنین رجوع شود به آدرس: <http://www.newsecularism.com/2008/0608-C/062708-Ali-Fayyaz-Shari'ati.htm>

و آدرس:

<http://kaviri.blogfa.com/post-5.aspx>

۹۲ کتاب نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرایی دینی، از حسن یوسفی اشکوری، صص ۱۷ به بعد.

۹۳

<http://mohaqiq.qc1.net/?p=articles&showarticles=40>

۹۴ به نقل از:

<http://www.newsecularism.com/2008/0608-C/062708-Ali-Fayyaz-Shari'ati.htm>

۹۵ اینک پس از ۳۰ سال از انقلاب اسلامی نیز، صرف نظر از احزاب و گروه های مخالف جمهوری اسلامی در خارج از ایران، کم کم روشنفکران و نویسندگانی که از بطن خود انقلاب بیرون آمده اند دارند پی می برند



جهان، از جناب استان وودکاپ، یکی از بهایان امریکا؛ کتاب محمد و دور اسلام، از جناب حسن موقر بالیوزی؛ کتابی به انگلیسی تحت عنوان شهادت حضرت امام حسین، از جناب ابوالقاسم فیضی؛ کتابی درباره تاریخ دیانت اسلام، از جناب محمد علی فیضی؛ کتاب سید رسل حضرت محمد، اسلام و مذاهب آن از جناب ریاض قدیمی؛ ...

^{۹۷} کتاب امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۲. در قرآن مجید و احادیث نیز، چنان که در ادامه خواهد آمد، تقسیم بندی مشابهی از دو دسته علمای دینی در همه ادیان وجود دارد.

^{۹۸} رجوع شود به رساله مدینه و نیز به بیانیه قرن انوار، نشر مرکز جهانی بهایی، مورخ ۱۵۸ بدیع، ۱۳۸۰ شمسی، ۲۰۰۲ میلادی، ص ۷. آدرس رساله مدینه در اینترنت:

<http://reference.persian-bahai.org/fa/t/ab/SDC>

^{۹۹} حقیر مایل نیست در اینجا درباره علل مشکلات و تفرقه حاصله در دین مبین اسلام، به ذکر حقایقی که به گوشه هایی از آن خود روشنفران مسلمان و حتی بعضی علمای عظام نیز اذعان نموده اند بپردازد. لذا فقط در این یادداشت خاطر خوانندگان عزیز را به این حقیقت جلب می کند و می پرسد که از سنه ۶۳۲ میلادی که روح مقدس حضرت ختمی مرتبت (ص) از این عالم ناسوت به جهان الهی رجوع و عروج نمود. و حتی قبل از آن - چه کسانی در اُمت اسلامی تفرقه ایجاد کردند؟ و چه کسانی در طول تاریخ اسلام، تفرقه های سیاسی را نیز به آن تفرقه های دینی ایجاد شده افزودند؟ و در این ۳۰ سال پس از انقلاب اسلامی نیز، چه کسانی به دهها فرقه سیاسی - مذهبی اسلامی مزبور، فرق و انشعابات جدید دیگری افزودند؟ و آن کسان چه دینی داشتند؟ و آنان که دشمنی با فرهنگ اسلامی و اُمت اسلامی داشتند چه کسانی بودند و چگونه از این همه تفرقه و فقدان وحدت استفاده کردند؟ و چه کسانی هم اکنون به نزاعهای لفظی و عملی سیاسی - مذهبی در اُمت اسلامی مشغول اند و به چه روش و لحنی چنین می کنند؟!

ملاحظه فرمایید حضرت بهاءالله در خصوص حقیقت فوق چه می فرمایند، قَوْلُهُ الْحَكِيمُ: «اگر حزب قرآن فی الحقیقه به آنچه از قلم رحمن نازل شده عمل می نمودند، جمیع مَنْ عَلَى الْأَرْضِ به شرف ایمان فائز می گشتند. اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر ضعیف شد... شریعت رسول الله روح ما سیوا فداه را به مثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج های لایتناهی زده اند و این سبب ضعف شریعت الله شده و ما بین عباد، و تا حین، نه ملوک و نه مملوک و نه صُعلوک [=فقیر] هیچیک سبب و علت را ندانستند و به آنچه عزت رفته راجع شود و علم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند... حال سنگ ناله می کند و قلم

اعلی [= اشاره به خودشان و قلمشان] نوحه. ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش ضیاء عالم و نارش هادی امم، یعنی نار محبتش. طوبی لِلْمُتَّفَكِّرِينَ وَ طوبی لِلْمُتَّفَرِّسِينَ وَ طوبی لِلْمُتَّصِفِينَ». (ادعیه محبوب، صص ۳۷۷-۳۷۴) و نیز: «امروز فی الحقیقه حزب الهی مُحاط و سایرین محیط مشاهده می شوند چنانچه مشاهده فرموده اید بلاد اسلام را به بهانه های مختلف اخذ نموده اند. وقت آمده که جمیع به کمال نوحه و ندبه و عجز و ابتهال به غنی متعال توجه نمایند که شاید بحر رحمت به موج آید و آفتاب فضل اشراق نماید و ذلت به عزت تبدیل شود و ضعف به قوت. باری آنچه بر اُمت مرحومه وارد شده و می شود از خود ایشان است به قول مَنْ قَالَ: این همه از قامت ناسازی اندام ماست. تفکر در عزت اسلام از قبل نمائید که به چه مقام رسیده بود و حال در ذلت وارد. اسْتَغْفِرُ اللَّهُ الْعَظِيمَ عَمَّا قُلْتُ وَأَقُولُ. إِنَّهُ يُعَزِّمُ مَنْ يَشَاءُ وَيُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ يُؤْتِي وَيَمْنَعُ؛ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ هُوَ الْقَوِيُّ الْغَالِبُ الْمُتَّقِنُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (مجموعه الواح سمندر، به خط جناب عندلیب، صص: ۱۹۳-۱۹۲) پاسخ به علل مزبور و راه نجات را می توان در آثار موعود امم حضرت بهاءالله جَلَّ أَسْمُهُ الْأَعْظَمُ یافت. برای شروع می توان به رساله مدینه از جانشین آن حضرت، یعنی حضرت عبدالهء و نیز پیام منبع ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ مرکز جهانی بهایی، بیت العدل اعظم، مراجعه نمود. (نیز به مضامین لوح مبارک در کتاب امر و خلق، ج ۴، صص ۴۶۹-۴۶۸ توجه شود)

^{۱۰۰} رساله مزبور در این آدرس موجود است:

<http://reference.persian-bahai.org/fa/t/ab/RST/>

^{۱۰۱} مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ۳۶۶-۳۶۵.

^{۱۰۲} مجموعه اشراقات، صص ۲۳-۲۲. برای دیدن نکات مهمی درباره دو دسته علمای دینی رجوع شود به تویع منبع قد ظَهَرَ يَوْمَ الْمِيْعَادِ، از حضرت شوقی ربّانی، ولی امر بهائی.

^{۱۰۳} برای دیدن نصوص دیگر بهائی در این مورد، از جمله رجوع شود به: کتاب گلزار تعالیم بهائی، قسمت احترام و مقام علما.

^{۱۰۴} متوفی به سال ۱۲۸۱ ه.ق. در نجف (آشنایی با علوم انسانی، ج ۳، آقای مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ص ۱۰۲).

^{۱۰۵} - از جمله جناب ملا محمد قاننی، نبیل اکبر، بودند که شرح حالشان در کتاب تذکره الوفا، اثر حضرت عبدالهء، و نیز در تاریخچه خراسان، از جناب حسن فؤادی بشرویه ای، و نیز در کتاب مصابیح هدایت موجود است.



۱۰۶ یکی از علل دیگران این است که هنگام تبعید و اقامت حضرت بهاءالله در عراق (بغداد)، شیخ عبدالحسین طهرانی و علمای عراق با میرزا بزرگ خان قزوینی قنصل ایران در آنجا توطئه و همدستی کرده، مجلس شوری برای نابودی حضرت بهاءالله ترتیب دادند و مرحوم شیخ انصاری را نیز بدون ذکر مقصود خود، به آن مجلس دعوت کردند. آن مرحوم به محض این که در مجلس متوجه شد علما و قنصل چه خیالی دارند برخاسته، مجلس را ترک کرد.

۱۰۷ تنها آن که خوانندگان عزیز سری به یکی از اناجیل اربعه بزنند تا لحن حضرت مسیح را راجع به علمای فاسد آن زمان ملاحظه نمایند.

۱۰۸ رجوع شود به سیاحت شرق، زندگی نامه آقا نجفی قوچانی، نشر حدیث، چاپ اول سنه ۱۳۷۵ ه.ش. از جمله صص: ۱۱۴-۱۱۷-۱۲۲-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۱-۱۹۶، ۲۰۰ تا ۲۳۴، ۳۰۱ تا ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۵، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۱۰۶...

۱۰۹ «مهمترین سخنان امام خمینی در نجف اشرف، مجموعه سیزده سخنرانی است که ایشان در فاصله (۱۳۴۸/۱۱/۱) تا (۱۳۴۸/۱۱/۲۰) درباره ولایت فقیه ایراد کرده است. این سخنرانی‌ها در همان روزها به صورت‌های مختلف، گاه کامل و گاه به صورت يك یا چند درس تکثیر و منتشر شده است. سخنرانی‌ها نخست توسط یاران امام در بیروت به چاپ رسید و پنهانی به ایران فرستاده شد و هم زمان برای استفاده مسلمانان انقلابی به اروپا، امریکا و کشورهای پاکستان و افغانستان ارسال گردید. این مجموعه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ در ایران با نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء به ضمیمه جهاد اکبر» چاپ شده است»

<http://rss.nahad.ir/QAForm.aspx?ID=6590>

۱۱۰ بین خود علما نیز دسته بندی جالبی در مورد خودشان وجود دارد. هر دسته ای، دسته دیگر را فاسد می داند. منظور آقای خمینی از علمای فاسد دسته ای هستند که ایشان آنها را درباری و مقدس نما می نامد، اما همین دسته، دسته مقابل را آخوند سیاسی ذکر می کند! (نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء؛ مجلدات صحیفه نور) ۱۱۱ رجوع شود به مجلدات کتاب صحیفه نور.

۱۱۲ برای دیدن نمونه هائی، رجوع شود به: کتاب مستطاب ایقان، و چهار جلد قاموس ایقان؛ جنات نعیم؛ ردیه ضد بهائی مفتاح باب الابواب، تألیف مهدی خان زعیم اللؤلؤه، ترجمه حسن فرید گلپایگانی؛ ...

۱۱۳ قران مجید، سوره آل عمران، آیه ۲۶. نیز رجوع شود به سوره بقره، آیات ۲۵۱ و ۲۴۷. علاوه بر رجوع به یادداشت بعدی، شایان ذکر است که این اعتقاد پیش از اسلام نیز رایج بوده است. چنان که نوشیروان به هنگام

جلوس بر تخت پادشاهی می گوید: «بدانید که مرا این پادشاهی خدای عزّ و جلّ داد...» سیرالملوک، خواجه نظام الملک، به اهتمام هیوبرت دارک، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴ ص ۴۴. حضرت عبدالهء در رساله مدنیه ذکر حدیث حضرت رسول را می فرمایند که: «أَتَى وُلْدْتُ فِي زَمَنِ مَلِكٍ عَادِلٍ» (همانا من در دوران پادشاهی عادل متولد شدم) در منتخب کليلة و دمنه برای دبیرستانها به اهتمام عبدالعظیم قریب، موسسه مطبوعاتی احمد علی ص ۱۳ و ۱۴ دیباچه نیز آمده است: «و چون پادشاهی به کسری انوشیروان رسید که صیت عدل و رفت او بر روی روزگار باقی است... و کدام سعادت از این بزرگتر که پیغامبر صلوات الله علیه او را این شرف ارزانی داشت و بر زبان مبارک راند که ولدت فی زمن الملك العادل» آقای عبدالهادی حائری نیز در کتاب تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، ص ۲۶۳ می نویسد نائینی انوشیروان و بزرگمهر را به عدالت نام می برد و انوشیروان را مستجمع کمالات می گفت.

۱۱۴ بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۵۴. علاوه بر رجوع به یادداشت قبلی، همچنین در نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۲۴۳، بند ۳۲۴، حضرت علی می فرمایند: «السُّلْطَانُ وَرَعَاةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» یعنی پادشاهان پاسبانان خدایند در زمین. فیض الاسلام در توضیح آن می نویسد: «که مردم را از آزار رساندن و هر ناپسندی به یکدیگر جلوگیری می نمایند. الف و لام «السُّلْطَانُ»، الف و لام جنس است که همه پادشاهان را شامل می شود». و نیز در خطبه ۴۰ نهج البلاغه در جواب خوارج که می گفتند، «حکمی نیست مگر از جانب خدا»، می فرماید: «سخن حقی است که از آن ارده باطل می شود. آری درست است، که جز برای خدا حکمی نیست (یعنی خداوند متعال حاکم به جمیع امور و واجب الطاعه است و از مقتضیات احکام الهی آنست که باید در میان خلق امیر و رئیس باشد تا امر معاش و معادشان را منظم نماید) ولیکن خوارج می گویند امارت و ریاست و حکومت خلق مختص خداست نه غیر او. و حال آن که ناچار برای مردم امیری لازم است، خواه نیکوکار یا بدکار (بِرّ أو فاجر)، مؤمن در امارت و حکومت او به طاعت مشغول است و کافر بهره خود را می یابد (همه با بودن امیر از هرج و مرج و اضطراب و نگرانی آسوده اند) و خداوند در زمان او هر که را به اجل مُقَدَّر می رساند (با نبودن امیر مردم به جان هم می افتند) و به توسط او مالیات جمع می گردد (تا در وقت حاجت به کار بندد) و با دشمن جنگ می شود، و راه ها (از دزدها و یاغی ها) ایمن می گردد، و حق ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته می شود تا نیکوکار در رفاه و از (شر) بدکار آسوده ماند. (سید رضی می گوید: در روایت دیگر وارد شده که چون حضرت سخن خوارج را شنید که می گفتند نیست حکمی مگر از جانب خدا، فرمود: منظر حکم خداوند درباره شما هستم، و فرمود: پرهیزکار در زمان امیر عادل به طاعت خدا



مشغول است و زیانکار در زمان امیر فاجر بهره خود را می یابد تا این که عمر هریک به سرآمده مرگ را دریابند). امام صادق نیز فرموده اند: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرَعِيَةٍ خَيْرًا، جَعَلَ لَهَا سُلْطَانًا رَحِيمًا وَ قِيضَ لَهُ (مقرر می کند برای او وزیراً عادلاً) (سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۰) همچنین در خطبه ۱۴۶ نهج البلاغه است که خطاب به عمر به این مضمون فرمود: «سلطان و زمامدار و قیم به منزله رشته است، در قبال مهره ها که آنها را جمع می کند و از پراکندگی باز می دارد، و اگر رشته پاره شود، مهره ها به هم ریزد و از بین برود؛ و پس از آن جمع آوری تمام آنها ممکن نیست... پس تو مانند محور پا برجا باش...»

۱۱۵ بعضی علمای شیعه ۱۲ امامی هر حکومتی قبل از ظهور قائم موعود را غاصب و ناحق می دانند!

۱۱۶ مانند دو یادداشت قبل، منظور این است که الف و لام «الملک» و «السُّلْطَان» الف و لام جنس و دارای شمول کلی است.

۱۱۷ سبحان الله! آیا منصفینی هستند که در این کلمات عالیات تفکر کنند و جواهر معانی از آن بیابند تا هر صاحب مقامی را در جای خود ببینند و از او هام برهند؟!

۱۱۸ حضرت علی نیز درباره ارتباط رعیت و ولایة امور در خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه فیض الاسلام بیاناتی فرموده اند که مثبت بیانات حضرت عبدالبهاء است. در خطبه مزبور پس از ذکر حق خداوند بر بشر، توضیح می دهند خداوند از جمله حقوق خود برای مردم بر بعض دیگر حقوقی واجب فرموده و حقوق را درحالات مختلفه برابر گردانیده و بعضی آنها را در مقابل بعضی دیگر واجب نموده و بعضی از آن حقوق وقوع نمی یابد مگر بازه بعض دیگر و در ادامه می فرمایند: «أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ وَعَزَّ أَلَدِينِهِمْ، فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَةَ إِلَّا بِاصْلَاحِ الْوَلَاةِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَةِ» و در ادامه آمده است که پس هرگاه حق والی و والی حق رعیت را اداء نمود، حق در بین ایشان ارجمند و قواعد دینشان برقرار و نشانه های عدل و درستکاری برپا و سنت ها در مواضع خود جاری گردد و بر اثر آن روزگار اصلاح می شود و به پایداری دولت و سلطنت امید می رود و طمع های دشمنان از بین می رود. و اگر رعیت بر والی غلبه یابد یا والی بر رعیت تعدی و ستم کند، آن گاه اختلاف کلمه رخ دغد و نشانه های ستم آشکار و تباهکاری ها در دین بسیار و عمل به سنت ها رها شود پس به خواهش نفس عمل گشته احکام شرعیه اجرا نشود و دردهای اشخاص بسیار گردد...

و برای آن که امثال جناب تقوی بیشتر متوجه شوند و چشم بسته و از روی عناد به بیانات حضرت عبدالبهاء ایراد نگیرند، علاوه بر خطبه فوق به یادشان می آوریم که آقای خمینی نیز که جناب تقوی ظاهراً پیرو ایشان هستند، پس از تبعید به ترکیه، در خصوص وظایف و مسؤولیت های رؤسا و سلاطین و دول و علمای اسلام، چنین گفته است: «کسانی که مسؤولیتشان خیلی زیاد است، دولت های اسلامی است، رؤسای جمهور اسلام، سلاطین اسلام، اینها مسؤولیتشان خیلی زیاد است، شاید بیشتر از همه طبقات باشد. اسلام الآن به دست این طبقه است، بر حسب اراده خدای تبارک و تعالی تکویناً سپرده شده است.» (صحیفه نور، جلد ۱، ص ۱۱۹)

۱۱۹ این بحث به قدری دقیق و عمیق است که طرح آن باید با توجه کامل به همه نصوص الهی درباره آن صورت گیرد. این است که در این مقال نمی توان به همه وجوه آن پرداخت. بهترین کار رجوع به اصل همه آثار بهائی است. از جمله رجوع شود به: لوح شیخ نجفی؛ کتاب مستطاب اقدس؛ الواح ملوک؛ لوح مقصود؛ دریای دانش، صص: ۴-۳؛ مجلدات خطابات، از جمله ج ۲، صص: ۳۲۱ به بعد، ۲۶۷ به بعد، ۱۱۸ به بعد؛ رساله مدنیه کلاً و من جمله، صص ۶۹-۷۲؛ رساله سیاسی؛ ارکان نظم بدیع، صص: ۲۲-۱۴؛ تَوَقُّعٌ قَدْ ظَهَرَ يَوْمَ الْمِعَادِ [= یوم میعاد ظاهر شد]؛ نظم جهانی بهایی، صص: ۲۸، ۲۷، ۱۱۵ تا ۱۴۵؛ تَوَقُّعٌ هَدَفَ نِظْمَ بَدِيعِ جِهَانِي، تَوَقُّعَاتُ جِلْدِ ۱ کلاً؛ حال و آینده جهان؛ پیام های بیت العدل اعظم، مورخ: ۲ نوامبر ۱۹۹۲؛ ۲۹ دسامبر ۱۹۹۰؛ شهر العزة ۱۴۴ بدیع؛ ۹ شهر العزة ۱۳۵ بدیع مطابق ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۸، بیانیه وعده صلح جهانی بیت العدل اعظم؛ بیانیه رفاه عالم انسانی؛ بیانیه بیت العدل اعظم خطاب به رؤسای ادیان عالم، آپریل ۲۰۰۲؛ بیانیه قرن انوار شامل تحلیل قرن ۲۰، بیانیه ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳؛ مجلدات مائده آسمانی، از جمله مائده آسمانی، ج ۸، ص ۸۰؛ امر و خلق، ج ۳، صص ۲۲۰-۲۱۹، ۳۰۸-۳۲۴؛ امر و خلق، ج ۴، صص: ۴۶۷-۴۶۶؛ پیام ملکوت؛ گلزار تعالیم بهائی، از جمله فصل «نهی از مداخله در امور سیاسی»؛ گوهر یکتا، صص: ۳۰۳-۳۰۲؛ نشریه پیام بهایی، شماره ۱۵۴، صص: ۸-۷؛ مقالات «سیاست الهی، سیاست بشری»، «سندی برای ایران عزیز»، «دیانت بهائی و فراماسونری و تنوسوفیسم و دیگر سازمان های دینی و سیاسی و اجتماعی»، مندرج در سایت:

<http://www.velvehdarshahr31.info>

و کثیری دیگر از آثار و کتب و مقالات...

۱۲۰ مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صص ۳۲۴-۳۰۷.

۱۲۱ خطابات ۱، صص ۴۳-۴۴.



۱۲۲ خطابات، ۳، چاپ آلمان، صص ۳۵-۳۲.

۱۲۳ بدیهی است هر اظهار نظری درباره آینده جهان و نیز کم و کیف رشد دیانت بهائی و تعالیم و نظم اداری آن و اندیشه سیاسی بهائی ناقص خواهد بود و کسی نمی تواند مدعی درک کامل آن باشد. به این جهت اهل بها نیز بر اساس تعالیم بهائی از ارائه نظراتی قطعی و دکلماتیستی می پرهیزند، چه که مولایشان حضرت ولی امرالله می فرمایند: «مادام که این نظم هنوز در مرحله طفولیت است زنهار که نفسی در ادراک کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد، یا مقصدش را دگرگون جلوه نماید.» (توقیع دوربهائی)، و نیز: «برای درک نظم جهان آرای حضرت بهاءالله دو چیز لازم است: یکی مرور زمان و دیگر هدایت بیت العدل اعظم» (دستخطهای معهد اعلی ج ۱ ص ۳۰۳) و نیز می فرمایند: «دقائق و عظمت این نظم بدیع حضرت بهاءالله را امروز احدی ادراک نتواند و وسعت امکانات و تصرفاتش را کسی حتی در این عصر مترقی عالم انسانی عارف نشود و فوائد و نتایج آیه‌اش را در نیابد و عظمت و جلالش را تصور ننماید. آنچه را که امروز از آن نظم بدیع دریافت توان کرد به منزله لمحّه بصری بر اولین پرتو فجر موعود است که در میقات مقرر ظلمات عالم انسانی را محو و زائل سازد و در زمان حاضر آنچه از ما بر می آید آنست که بذکر کلیاتی از مبادی اساسی نظم بدیع حضرت بهاءالله مبادرت ورزیم که مبین منصوص و مرکز مباحثش توضیح و تبیین فرموده است.» (نظم جهانی بهائی، صص ۴۶-۴۷)

و به این خاطر است که بهائیان خود را مصداق این توضیح مرکز جهانی خود می دانند که فرموده است: «افراد احباء همگی به حقیقت دانش آموز امر مبارک اند و همواره می کوشند تا تعالیم مبارکه را بروشنی درک کرده و با ایمان کامل بموقع اجرا گذارند. هیچ کس نمی تواند ادعا کند که به درک کامل این ظهور نائل آمده است» (ترجمه از مرقومه مؤرخ ۱۸ جولای ۱۹۷۹، به نقل از مقاله مطالعات تحقیقی و جامعه بهائی، نوشته جناب موزان مؤمن، مندرج در نشریه دانشجویی معارف عالی امر، ص ۴۱)

۱۲۴ خطابات ۱ ص ۳۹.

۱۲۵ کتاب نظم جهانی بهائی، صص ۷۷-۷۹.

۱۲۶ حضرت بهاءالله در این بیان توضیح می فرمایند که خداوند در هر ظهوری به اندازه استعداد بندگان تجلی می فرماید. در این مورد آفتاب را مثل میزنند که حرارت و اثرش به هنگام طلوع از افق بسیار قلیل است و بعداً درجه به درجه افزایش می یابد تا کم کم جمیع اشیاء بآن مانوس گردند سپس بدرجات کم کم کاهش می یابد تا در افق باختر غروب نماید و میفرمایند که اگر آفتاب ناگهان در وسط آسمان طلوع کند گرمی آن به همه اشیاء زیان وارد میسازد... همچنین آفتاب معانی یعنی مظاهر مقدسه

اگر در فجر ظهور به انواری که خدا در او مقدر فرموده بتابد ارض عرفان را در قلوب بندگان بسوزاند زیرا قدرت تحملش را ندارند و از انعکاس انوارش عاجزند حتی ممکن است آنان را مضطرب نماید و نابود سازد.

۱۲۷ چنان که در فوق نیز از رساله سیاسیة نقل شد، حضرتشان در تعبیری ارتباط بین دین (شریعت) و سیاست (حکومت) را چنین می فرمایند: «شریعت بمنابۀ روح حیاتست و حکومت بمنزله قوه نجات شریعت مهر تابانست و حکومت ابر نیسان. و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان پرتو افکند یکی جهان جان را روشن کند و دیگری عرصه کیهان را گلشن شد... مقصود این است که این دو آیت کبری چون شهد و شیر و دو پیکر اثر معین و ظهیر یکدیگرند.» به تعبیر «شهد و شیر» در این بیان مبارک، و تعبیر «مزوج» در بیان مذکور در متن توجه شود.

۱۲۸ ترجمه خطابه حضرت عبدالهاء، مندرج در ص ۴۵۵ Promulgation of Universal Peace. به نقل از مجموعه ای از نصوص مبارکه و دستخط هایی از طرف بیت العدل اعظم درباره ولایت امرالله و بیت العدل اعظم، دارالتحقیق بین المللی، ترجمه: ف-الف، ص ۱۰.

۱۲۹ در این مورد، از جمله مراجعه شود به کتاب خصائل اهل بها و فرائض اصحاب شور؛ و کتاب امر و خلق، جلد ۴؛ و کتاب انوار هدایت؛ و کتاب نظم اداری، تألیف شهید مجید جناب هوشنگ محمودی؛ و...

۱۳۰ توقیع هدف نظم بدیع جهانی. در ادامه متن عین بیان حضرت عبدالهاء به نقل از نظم جهانی بهائی که مراحل هفت گانه وحدت مزبور را با تعبیر هفت شمع وحدت بیان فرموده اند، خواهد آمد.

۱۳۱ برای توضیح بیشتر، رجوع شود به مجله پیام بهائی شماره

۱۵۲ صص ۲۷-۳۱. شایان ذکر است که حضرت شوقی ربانی در ۱۹۳۶

میلادی می فرمایند: «ای دوستان عزیز هر چند ظهور حضرت بهاءالله در

عالم وجود تحقق یافته ولی نظم جهان آرائی که باید از آن ظهور تولد یابد

هنوز متولد نشده است و هر چند عصر رسولیش سپری گشته ولی قوای

خلاقه منبعثه آن عصر هنوز تبلور نیافته و انوار و جلالش که باید در میقات

مقدر در یک جامعه جهانی منعکس شود هنوز متجسم نگردیده است و هر

چند قالب نظم اداریش ریخته شده و عصر تکوینش دمیده ولیکن ملکوت

موعود یعنی ثمر شجر مؤسّسات مبارکش هنوز در عالم وجود موجود

نگشته است و هرچند ندای جانفزایش مرتفع و پرچم امر اعظمش در چهل

اقلیم در شرق و غرب عالم در اهتزاز است هنوز وحدت کامل نوع انسان

ناشناخته مانده و یگانگیش اعلان نگردیده و علم صلح اعظم در قطب

آفاق به اهتزاز نیامده است» (نظم جهانی بهائی، ۱۰۲-۱۰۳) و نیز در

همان جا، ص ۱۰۴، می فرمایند: «ما که نسل این دوره سایه روشنیم، در

زمانی زندگی می کنیم که میتوان گفت جامعه متّحده جهانی موعود

حضرت بهاءالله تازه به رشد جنینی خویش پرداخته است»



۱۳۲ به نقل از ترجمه پیام رضوان ۱۶۳ بدیع (۲۰۰۶ م) بیت العدل اعظم.

۱۳۳ نظم جهانی بهائی، صص ۱۰۵-۱۰۶.

۱۳۴ برای ملاحظه و دانلود کتاب نگاهی تازه به دیانت بهائی که حاوی اطلاعات بسیار مفیدی در معرفی دیانت بهائی است، به این آدرس مراجعه فرمائید:

http://www.aeenebahai34.info/component/option,com_docman/task,cat_view/gid,38/Itemid,12

۱۳۵ کتاب پیام ملکوت، صص ۲۵۶.

۱۳۶ پیام ملکوت، صص ۲۷۱.

۱۳۷ نظم جهانی بهائی، صص ۲۷۱.

۱۳۸ حضرت عبدالبهاء در خصوص نفس لزوم دین می فرماید: «اعظم روابط و وسیله به جهت اتحاد بین بشر قوه روحانیه است، چون که محدود به حدودی نیست. دین است که سبب اتحاد عالم می شود... لکن مقصد از دین نه این تقالیدی است که در دست ناس است. اینها عداوت است، سبب نفرت است، سبب جنگ و جدال است... مقصد از دین انوار شمس حقیقت است و اساس ادیان الهی یکی است، یک حقیقت است، یک روح است، یک نور است، تعدد ندارد.» (کتاب پیام ملکوت، صص ۱۹۵-۱۹۶) و حضرت ولی امرالله می فرماید: «شک و تردیدی نیست امری که باعث چنین شر مهلکی گشته همانا انحطاط دین بعنوان یک نیروی اجتماعی است که ضعف مؤسسات مذهبی پدیده خارجی آنست» حضرت بهاءالله می فرماید: «آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده. برآستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است.» و در لوحی دیگر می فرماید: «دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیه الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد. نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز ماند» «خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته اند... کیش یزدان جامه او است.»

بنا بر این عجبی نیست که چون در نتیجه فساد بشری چراغ دین خاموش شود و خلعت معنوی که بایستی زینت هیکل انسانی باشد از او خلع گردد ناچار انحطاط تأسف انگیزی در سرنوشت بشر فی الفور بوجود می آید و با خود هر نوع شری را که از یک شخص خاطی منحرف سرزدنی باشد همراه می آورد. و در چنین حالی است که انحرافات در طبیعت انسان و انحطاط در رفتار انسان و فساد و انحلال در مؤسسات متعلق بانسان به بدترین و نفرت بارترین وجهی ظاهر و آشکار گردد و ماهیت انسانی تدنی

یابد، اعتماد و اطمینان سلب شود، رشته انضباط از هم بگسلد، ندای وجدان خاموش شود، شرم و حیا از میان برخیزد، مفاهیم وظیفه شناسی و هم بستگی و احترام و رفتار متقابل و وفاداری تعبیرات غلط گیرد و عواطف عالیه آرامش و سکون و شادمانی و سرور و امیدواری از میان برخیزد.» (نظم جهانی بهائی، صص ۱۲۹-۱۳۰)

۱۳۹ نظم جهانی بهائی، صص ۸۰-۸۱. بعضی از اندیشمندان عالم نیز لزوم ظهور جدید مری آسمانی و دین جهانی را بیان داشته اند. از جمله اریک فروم معروف که جناب تقوی در مقاله شان از ایشان نقل کرده اند و لابد نزد ایشان معتبرند، می نویسد:

«آیا بدون توجه به دین می توان از تحول روحانی و معنوی جامعه سخنی به میان آورد؟ بی شک دستورات ادیان یکتاپرستی بر هدفهای انسانی یعنی همانها که زیر عنوان «توجه بهره ور» آورده شده اند، و برتری ارزشهای معنوی به ارزشهای مادی است. این دستورات اخلاقی خدائی هستند ولی پیروان ادیان مختلف در برداشت خود از آنها اختلاف دارند و ضمناً مورد قبول میلیونها نفر هم نمی باشد. اعتراض و حمله ملحدین به وجود خداوند خطا است؛ آنان باید مؤمنین را به دین خود فراخوانند، بدین معنی که گوهر عشق برادرانه و عدالت واقعی را به کار بندند تا رادیکال ترین منتقد امروز گردند.»

از طرف دیگر حتی از جنبه یکتاپرستان متعصب نیز گفتگو از خداوند به کار بردن بیهوده نام باری تعالی است. اما چون نمی توانیم بگوییم خدا «چیست» می توانیم بگوییم خداوند «چه چیز نیست» آیا زمان آن نرسیده که بحث درباره خداوند را موقوف کنیم و برای برداشتن نقاب بت پرستی کنونی با هم متحد گردیم؟

امروزه دیگر خدایانی مانند بعل و آستارت ما را تهدید نمی کنند بلکه خطر در خداسازی از کشور و قدرت در ممالک خودکامه، ماشین و پیشرفت در فرهنگ خود ما و بیگانگی فراگیری است که کیفیتهای معنوی انسان را تهدید می کند. اعم از اینکه شخصی مذهبی یا غیر مذهبی باشیم، معتقد به لزوم یک دین جدید بوده یا پیروی از سنت یهودی و مسیحیت را ادامه دهیم اگر به جای ظاهر به جوهر، به جای حرف به عمل و به جای سازمان و دستگاه به انسان توجه کنیم می توانیم برای نابودی بت پرستی متحد شویم و این اتحاد و همفکری بیشتر از وحدت کلمه درباره اثبات وجود خداوند خواهد بود. بی شک در این راه انسانیت و عشق برادر وار بیشتری وجود دارد.

این نظر، اگر هم مانند من عقیده بر این باشد که در رشد و توسعه انسان گرایی آینده اعتقاد به خداوند سست خواهد شد، باز به قوت خود باقی خواهد ماند. اگر در ادیان مسیحی و کلیمی فقط یکی از عوامل



<http://reference.persian-bahai.org/fa/t/uhj/PWP>

^{۱۴۶} به نقل از نشریه دانشجویی معارف عالی امر در ایران که جناب تقوی نیز چنان که در ادامه مطالب خواهد آمد، مجلدات آن را به لطف مسؤولین امنیتی نظام در اختیار داشته اند ولی عمداً این قبیل مطالب آن را مسکوت و متروک گذاشته اند! تاریخ بیانیه آقای لازلو ۱۶ اکتبر ۱۹۸۵ می باشد. برای اطلاع بیشتر درباره ایشان و نظراتشان درباره دیانت بهایی علاوه بر گزارش های منتشره توسط کلپ رم، مراجعه شود به کتاب باغبانان بهشت خدا از دو خبرنگار فرانسوی غیر بهایی: کولت گوویون و فیلیپ ژوویون، که در اواخر آن مصاحبه ای با آقای لازلو انجام داده اند. کتاب مزبور شرح مشاهدات و مصاحبه های دو خبر نگار مزبور در مرکز جهانی بهایی می باشد که توصیه می شود هموطنان عزیز حتماً آن را بدست آورده، مطالعه نمایند.

^{۱۴۷} روش مزبور با روش انقلاب های سیاسی و اجتماعی قرون اخیر نیز متفاوت است. اگر چه نفس دیانت بهائی مانند سایر ادیان الهی به تعبیری انقلابی معنوی و روحانی و باطنی به شمار می آید که جامعه را دگرگون می سازد، اما برای ظهور و بروز آن انقلاب درونی در بستر جامعه بشری، از روش قهرآمیز و انقلابی سود نمی جوید. به عنوان مثال جامعه بهائی همانند ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم عقیده به روش غلبه انقلابی اقلیتی بر اکثریت جامعه، چنان که در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه اتفاق افتاد، ندارد، بلکه ایجاد تغییرات عمیق و اساسی در جامعه را حرکتی تدریجی و مستمر و بادوام می داند. حضرت عبدالهء در بیانی که از جمله گویای این حقیقت است، چنین می فرماید: «بعضی حرکت های اجتماعی به ظهور می رسند و چند صباحی فعالیت از خود نشان می دهند و پس از آن متوقف می شوند. نهضت های دیگری هم هستند که رشد و دوام بیشتری پیدا می کنند و لکن قبل از وصول به مرحله بلوغ دچار ضعف و انحلال شده و برای همیشه فراموش می شوند... اما یک نوع حرکت و یا امر دیگری هم هست که ابتدا از نقطه ای کوچک و ناشناخته آغاز می شود، بعد با سیر مسلم و منظم به پیش می رود، به تدریج دامنه نفوذش گسترش پیدا می کند تا بالمال وسعت و عمومیت جهانی می یابد. امر بهائی از این نوع حرکت ها است» (بیانیه «قرن انوار»، ص ۹۴. این بیانیه را در این آدرس می توانید بیابید:

<http://reference.persian-bahai.org/fa/t/uhj>

همان طور که در متن در بیانیه اروین لازلو نیز مشاهده فرمودید، بزرگان و صاحب نظران عالم نیز به نظرات امر بهائی در این خصوص و رشد و نقش جامعه بهائی در اصلاح عالم نزدیک شده اند و

تحول بشری دیده می شود، نایجا نیست اگر عقیده داشته باشیم دین جدیدی که در چند صد سال آینده گسترش خواهد یافت، دینی که مربوط به رشد انسان است، دارای شمول و خصوصیت جهانی بوده انسانها را با هم متحد گردانده و کلیه دستورات انسانی ادیان شرق و غرب را در برداشته دگرترین آن مخالف بصیرت منطقی انسان امروزه نبوده و تأکید بر زندگی کردن خواهد داشت. چنین دینی مظهر شعائر جدید و هنری بوده و بشر را به سوی احترام به زندگی و شؤون بشری رهبری خواهد کرد. البته نمی توان دین را اختراع کرد، بلکه معلم بزرگی آن را عرضه می کند، همانطور که در قرنهای گذشته به موقع به ظهور رسیده است. در حال حاضر آنان که معتقد به خداوند هستند طبق دستورات وی زندگی کنند و کسانی که منکر وجود باری تعالی می باشند باید از عشق و عدالت پیروی کنند و منتظر باشند. (کتاب جامعه سالم؛ اریش فروم؛ ترجمه اکبر تبریزی؛ انتشارات کتابخانه بهجت؛ چاپ اول، آبان ۱۳۵۷، صص ۳۶۶-۳۶۸).

^{۱۴۰} نظم جهانی بهائی، صص ۴۶-۵۳.

^{۱۴۱} نظم جهانی بهائی، صص ۳۳-۳۱.

^{۱۴۲} مضمون به فارسی: حضرت بهاءالله رؤسای ارض را به اندیشه و گفتار خیر که سبب اصلاح عالم و بهبود جهان گردد نصیحت می فرمایند... جمال قدم عالم را به هیكل انسانی تشبیه فرموده که در اصل سالم آفریده شده اما عوارض و بیماری های گوناگون او را مبتلا کرده است. حضرت بهاءالله اشتداد بیماری را پیش بینی فرموده و علت تشدید آن را دخالت پزشکان غیر حاذق معرفی فرموده اند و این حقیقت را تصریح می فرمایند که اگر چه گاهی جزئی از اجزا و عضوی از اعضاء آن هیكل بدست طیب آرموده ای بهبود یافت بقیه اعضاء به تشخیص طیب الهی همچنان بیمار مانده است. در همان لوح نیز می فرمایند که سران کشورها هر سال بر معارج خود می افزایند و آن را بر رعایا تحمیل می نمایند که این ستمی بس بزرگ است... آنان را اندازمی فرمایند که از اشک و آه مظلومان بترسند و بیش از طاقت بر رعایای خویش بار منهند... جمال قدم ملوک عالم را نصیحت میفرمایند که به اتحاد پردازند زیرا به اتحاد تند باد اختلاف فرو می نشیند و رعایای آنان را راحت می بخشد و امر میفرمایند که اگر یکی از سران کشورها بر دیگری تعرض کند بقیه بر او برخیزند چه این نیست مگر عدلی آشکار.

^{۱۴۳} نظم جهانی بهائی، صص ۵۳-۵۷.

^{۱۴۴} نظم جهانی بهائی، صص ۱۵۳-۱۵۹.

^{۱۴۵} بیانیه «وعده صلح جهانی»، را که حائز کمال اهمیت است، در این آدرس می توانید بیابی و دانلودنمائید:



نظر لاولو به شکلی حیرت انگیز شبیه و مؤید بیان فوق از حضرت عبدالبهاء است.

۱۴۸ آیات الهی، ج ۲، ص ۲۰۳.

۱۴۹ در این مورد حتماً به نصوص مندرج در مقالات زیر که همه در سایت

<http://velvehdarshahr31.info>

موجود است مراجعه فرمائید: سیاست الهی، سیاست بشری؛ سندی برای ایران عزیز؛ دیانت بهائی و فراماسونری و تئوسوفیسم و دیگر سازمان های دینی و سیاسی و اجتماعی.

۱۵۰ دریای دانش، ص ۱۴۰.

۱۵۱ کتاب گنجینه حدود و احکام، صص ۳۳۳-۳۳۴.

۱۵۲ از لوح مبارک خطاب به سلطان ایران، ناصرالدین شاه.

۱۵۳ گلزار تعالیم بهایی، ص ۴۴۰. بیانات الهیه در این مورد بشمار است. از جمله رجوع شود به همان منبع، صص ۴۷۵-۴۶۹.

۱۵۴ گنجینه حدود و احکام، صص ۳۲۲-۳۲۱. مضمون قسمت عربی: شهادت می دهد به آن، زبان و قلب و نوشتجات و صحف و کتب و الواح من.

۱۵۵ دریای دانش، صص: ۳۶-۳۷.

۱۵۶ گلزار تعالیم بهائی ص ۳۴۷.

۱۵۷ مقاله شخصی سیاح، صفحه ۹۸.

۱۵۸ خطابات ۲، ص ۱۲۷.

۱۵۹ خطابات، جلد ۲، صص: ۲۸۵-۲۸۴.

۱۶۰ خطابات ۲، ص ۳-۴.

۱۶۱ خطابات ۲، ص ۹۰-۹۱.

۱۶۲ خطابات ۲، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۱۶۳ توفیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۱۲۰.

۱۶۴ مائده آسمانی، جلد ۳، صص ۴۶-۴۷.

۱۶۵ توفیعات، ج ۱، صص: ۱۶۳-... معنی قسمت عربی: و اختیار می کنند بر خود هاشان (مهاجرین را) و اگر چه باشد با ایشان احتیاج و آنکه نگه داشته شود از بخل نفسش پس ایشانند آنها رستگاران (قرآن مجید، حشر، ۹)... ای پسر انسان اگر به فضل ناظری رها کن آنچه را به سود توست و بگیر آنچه را که بندگان از آن سود می برند و اگر به عدل ناظری برای دیگران آتی را اختیار کن که برای خود اختیار می کنی (حضرت بهاء الله).

۱۶۶ ده ها مرجع در این مورد وجود دارد. از جمله می توان به گزارش های سازمان ملل در خصوص مشکلات و چالش های موجود رجوع کرد. گزارش های کلپ رم نیز گویاست. اریک فروم نیز در کتاب جامعه سالم خود، تصویری از جامعه ناسالم امروز و دیروز ارائه داده است. امروزه حتی لیبرال دموکراسی غرب نیز که مد نظر اکثر احزاب و حکومتات و ملل است، دچار چالش هائی شده است که خود اندیشمندان غرب نیز به آن پرداخته اند. از جمله رجوع شود به مقاله «دموکراسی؟ چه نوع دموکراسی؟» مندرج در مجله «پیام بهائی»، شماره ۳۴۵-۳۴۶، مورخ مهر ماه ۱۳۸۷، صص ۶۷-۷۰.

۱۶۷ علاوه بر نصوصی که در همین مقال آورده شد، رجوع شود به منابع کثیر بهائی که بعضاً در یادداشت های قبلی ذکر شد. همچنین رجوع شود به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۰۹.

۱۶۸ امر و خلق، ج ۴، ص ۴۶۳.

۱۶۹ جزوه تاریخ امر ۳، مؤسسه معارف عالی امر، ۱/۱۶۱، صص: ۱۰۹-۱۰۸.

۱۷۰ رجوع شود به کتاب گلزار تعالیم بهائی. به عنوان مثال عدم شرکت در انتخابات و قبول عضویت مجلس نیز در صورتی که در قالب حزبی و یا همراه نزاع و جدال باشد ممنوع شده، و الا اگر شرکت کردن فارغ از درگیر شدن در اختلافات حزبی و نزاع و جدال باشد، چه بسا که بهائیان مجاز به آن شده اند. مثلاً حضرت ولی امر الله می فرمایند: «مشارکت در امر انتخابات مشروط و منوط به عدم ارتباط یاران با احزاب سیاسیه است» (همان، ص ۴۵۷) در ایام مشروطه نیز در مجلس اول به خاطر وجود نزاع و جدال احزاب، حضرت عبدالبهاء شرکت در آن را منع فرمودند، اما در مجلس ثانی که مشروطه امضا و قطعی و قانونی شده بود، اجازه شرکت دادند، و علت منع بار اول را چنین فرمودند، «اول حکمت چنان اقتضا می نمود زیرا نزاع بود». در این مورد رجوع شود به مقاله آقایان طبری و فشاهی در ایام، مندرج در آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/83/30>



۱۷۱ نقل از کتاب نظم جهانی بهائی ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، صص ۱۴۶-۱۴۹.

۱۷۲ نظم جهانی بهائی، صص ۸۴-۹۳.

۱۷۳ انوارهدایت، بند ۱۴۵۶.

۱۷۴ مندرج در مجله آهنگ بدیع، سال ۳۱، شماره ۳۴۱.

۱۷۵ حقیقت مزبور در خود جمهوری اسلامی نیز مطرح است. مگر عنوان نمی شود که ارتش و سپاه و قوه قضائیه نباید در سیاست دخالت کنند؟! توضیحات بیشتر در خصوص عدم اجازه مداخله بعضی دیگر در سیاست بماند...!

۱۷۶ گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۵۴.

۱۷۷ همان، ص ۴۵۵. برای دیدن نصوص دیگر رجوع شود به دو فصل نهمی از مداخله در امور سیاسی و اطاعت از حکومت در کتاب گلزار تعالیم بهائی مراجعه شود.

۱۷۸ کتاب مزبور، صص ۴۰۱-۴۰۴.

۱۷۹ بحث مفصل آن در این مقال نمی گنجد و آن را باید در متون بهائی مربوط به نظم بدیع جهان آرای بهائی یافت. از جمله رجوع شود به: قرن بدیع، ج ۴؛ توفیق منبع ۱۰۵ بدیع؛ توفیق دور بهائی؛ هدف نظم بدیع جهانی؛ بیانیه قرن انوار؛ بیانیه رفاه عالم انسانی؛ کتاب گلزار تعالیم بهائی؛ امر و خلق، ج ۴؛ ارکان نظم بدیع؛ دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی؛ نظم اداری از جناب هوشنگ محمودی؛ خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور؛ حال و آینده جهان؛ انوار هدایت؛ کتاب «نگاهی تازه به دیانت بهائی» در آدرس:

http://www.aeenebahai34.info/component/option,com_docman/task,cat_view/gid,38/Itemid,12

؛ جزوه خصائل روحانی ناظم، مربوط به جزوات آموزشی ناظمین، جزوه شماره ۲.....

برای آن که روشن شود در ظل نظم بدیع بهائی کل سیستم جامعه و تشکیلات آن نیز معنا و مفهوم و ساختار و اشکال و قوالبی جدید می یابد که بکلی با آنچه حال در سیستم های سیاسی و مذهبی موجود مشهود است متفاوت می باشد و از عیوب فطری و اکتسابی آنها عاری و بری است، به عنوان نمونه پرسش یکی از بهائیان را از بیت العدل اعظم و پاسخ آن را در زیر می آوریم، تا گوشه ای از تفاوت های مزبور روشن گردد.

۱۸ جولای ۲۰۰۰، دوست عزیز بهائی، بیت العدل اعظم مکتوب مورخ ۳۱ می ۲۰۰۰ شما را دریافت و مقرر فرمودند پاسخ زیر برای شما ارسال شود.

به این سؤال که، «من در مورد ترویج يك امر بهائی دموکراتیک چگونه باید بیندیشم؟»، دو جواب ساده و مفصل می توان داد و به نظر بیت العدل اعظم مطلوب آن است که از هر دو نقطه نظر به این موضوع پرداخته شود.

اول، شما به عنوان يك فرد بهائی که چند دهه خدمات برجسته و عالی به جامعه بهائی تقدیم نموده اید کاملاً درک می کنید که نظم اداری بهائی جزء لاینفک دور مبارک حضرت بهاء الله است، و نظامی الهی است که بنا به توضیح هیکل اطهر حضرت ولی امرالله در توفیق منبع دور بهائی، «دارای مزایا و عناصری است که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود ولیکن به هیچ وجه مطابق هیچ يك از حکومت نبوده، از عیوب اصلیه و فطریه آنان عاری و مبرا است. این نظم اداری بهائی حقایق سلیمه ای را که بدون شك در هر يك از انظمه مذکور موجود است به یکدیگر التیام و ارتباط می دهد بدون آنکه حقایق خدادادی را که آن نظم جهان آرا مبتنی بر آن است ضایع و مهمل سازد و این امری است که هرگز انظمه فانیه بشری به اجرای آن موفق نگشته است» (دور بهائی، ص ۹۱).

وظیفه مستمر و دائمی بهائیان ازدیاد میزان درک و فهم خود از اصولی است که نظم اداری بر مبنای آن تأسیس می گردد، و همچنین ارتقاء میزان وفاداری خویش که با توجه به آن تحقق و اجرای این اصول در اعمال و اقدامات خود می پردازند. مسلماً در این برهه از ترقی و تقدم امر مبارک یکی از ضروریات اساسی عبارت از تکامل مؤسسات ملی و محلی بهائی است. لهذا چنانچه مقصود از «ترویج امر بهائی دموکراتیک» تزیاید هر چه بیشتر مشارکت مسؤولان فرد افراد جامعه در امور مربوط به آن باشد، امری سزاوار تحسین و شایسته تمجید بسیار است و باید از جمله مساعی مستمر تشکیلات بهائی باشد.

این جواب ساده بود. اما اگر مقصود چنان باشد که نظم اداری بهائی باید آنچنان تغییر یابد که با مفاهیم جاریه دموکراسی سیاسی انطباق نزدیک تری پیدا کند، یک سری مسائل پیچیده ایجاد خواهد گردید. حضرت ولی امرالله در توفیق دور بهائی شواهدی از «کیفیت غیرمستبده نظم بدیع بهائی (پاورقی - در متن انگلیسی توفیق مبارک «نظم اداری بهائی» آمده است. مترجم) و مشابهت آن به ترتیبات دیمقراطی در اداره امور (دور بهائی، ص ۹۴) را فهرست وار ذکر می



فرمایند، اما این موضوع ارائه پیشنهاد برای ایجاد تغییر و تحول در نظامی را که در آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء و تبیینات حضرت ولی امرالله تأسیس و تثبیت گردیده است، توجیه نمی نماید. چنین تلاشی، اعم از این که به عنوان «ترویج امر بهائی دموکراتیک» توصیف شود یا نشود، با تعالیم صریحه امر مبارک مبیانت دارد. توجه به سؤالات صریحه مختلفه ای که در نامه شما مطرح شده است به توضیح این وجه تمایز کمک می کند.

در بند دوم مکتوب اظهار داشته اید که درک می کنید نظم جهانی بهائی «حد اقل هشتاد درصد یک نظم دینی - اشرافی» است. از آنجا که نظم حضرت بهاء الله جزء لا ینفک ظهورالهی است که آن حضرت به عنوان مظهر ظهور الهی به ما عنایت فرموده اند، شخص می تواند بگوید که این نظم ضرورتاً یک نظام دینی است. اما از این نظر که کاملاً عاری از هر نوع حرفه روحانیت و کشیشی می باشد، از آن لحاظ که این اصطلاح به طور کلی استفاده و استنباط می شود، ابدأ «نظام دینی» نیست.

همچنین کیفیت نظام اشرافی (حکومت نفوذ اصلاح) آنچنان که در امر مبارک مطرح است، با استنباط عامه از این اصطلاح تباین تام دارد. آحاد مؤمنین فارغ از مبارزات انتخاباتی یا فشارهای خارجی مانند آنچه که از نفوذ وسلطه اقتصادی یا فریبکاری های مطبوعاتی اعمال می گردد، به انتخاب نفوسی که از نظر آنها مناسب ترین و اصلاح نفوس می باشند، جهت عضویت مؤسسات اداری خود می پردازند. بعد، نفوس منتخبه در مقابل ذات حق و وجدان خویش مسؤولند، نه در مقابل نفوسی که آنها را برگزیده اند. بی تردید شما با بیانات حضرت ولی امرالله در Bahai Administration در خصوص خصائل و مسؤولیت های اعضاء محافل آشنائی دارید که می فرمایند: «اهمیت وظائف نفوسی که یاران در نهایت حریت و وجداناً به عنوان نمایندگان خود انتخاب کرده اند، کمتر از وظائف نفوسی که انتخاب شده اند نیست. وظیفه آنها امر و نهی کردن نیست، بلکه مشورت کردن است؛ و مشورت نه تنها در میان خود آنها، بلکه حتی المقدمور باید با یارانی صورت گیرد که ایشان نمایندگی آنها را به عهده گرفته اند. آنها نباید خود را جز عناصر منتخبی برای عرضه مؤثرتر و مشخص تر امر الهی تلقی نمایند. آنها هرگز نباید تصور نمایند که زینت اساسی و اصلی هیکل امرالله هستند و بالطبع از لحاظ استعداد و استحقاق بر سایرین تفوق دارند و تنها مروجین تعالیم و اصولش می باشند، ایشان باید در کمال خضوع و خشوع و بذل مسامی و سعه صدر، مد نظر قرار دادن احساسات عالیّه انصاف و وظیفه شناسی، صراحت و صداقت، تواضع و فروتنی، توجه تام به رفاه و علائق یاران و مصالح امرالله و

عالم بشری به ایفای وظایف پردازند تا نه تنها اطمینان و حمایت خالصانه و احترام نفوسی را که به خدمتشان قیام کرده اند جلب کنند، بلکه تکریم و محبت حقیقی آنها را نیز کسب نمایند. آنها باید همیشه از روحیه انحصارطلبی و جو پنهان کاری اجتناب نمایند و خود را از خصلت تحکم و امر و نهی فارغ و آزاد سازند و افکار و آراء خویش را از جمیع اقسام تعصب و حب و بغض بالمره منزّه و مطهر سازند. آنها باید در حدّ حسن تدبیر و قوه تشخیص خردمندانه خود، مسائل و نگرانی های خود را با آنان در میان گذارند و آراء هدیای آنها را طالب گردند و زمانی که می خواهند تصمیمی اتخاذ نمایند، باید بعد از مشاورات بی طرفانه، مشتاقانه و صمیمانه، به ذات الوهیت توجه کرده به دعا پردازند و در نهایت صداقت، با عزم راسخ و شهامت کامل به ابدای رأی اقدام کنند و تابع اکثریت آراء شوند که به فرموده حضرت مولی الوری همان ندای حق و اراده حق است، هرگز نباید با آن مبارزه کرد و همواره باید آن را با تمام وجود تقویت و تنفیذ نمود. یاران باید با صمیمیت کامل و میل تمام به این تصمیم عامل شوند و آن را تنها وسیله تضمین صیانت و تقدّم امرالله تلقی کنند» (ترجمه).

همان طور که در بالا ذکر شد، طریقه انتخاب یاران به عضویت مؤسسات انتخابی کاملاً دموکراتیک است. این روش مسلماً از روش هایی که برای انتخاب اعضاء اکثر پارلمان ها استفاده می شود، به مراتب دموکراتیک تر است. نظام انتخابات بهائی از قید و بند اعمال قدرت و مذاکرات احزاب و جناح ها و از فریبکاری های گروه های ذینفع بالمره منزّه و مبرا است. هر يك از رأی دهندگان مختار است به هر نفسی که بر می گزیند رأی بدهد.

حتی در بهترین دموکراسی های امروزه، انگیزه سوق دهنده در انتخابات عبارت از تمایل هر يك از سیاستمداران به کسب قدرت است به نحوی که بتواند برنامه مورد نظر خود را به مرحله اجرا در آورد. در این حالت، انتخابات جنبه رقابتی به خود می گیرد که در طی آن، نامزدهای انتخاباتی، که به تبلیغ برای خود می پردازند، یا «برنده» می شوند یا «بازنده». حوزه انتخابیه به منزله توده ای از نفوس تلقی می شوند که باید به وسیله فن خطابه و استفاده از فصاحت و بلاغت و سایر اشکال تشویق و ترغیب به سوی حمایت از يك نامزد انتخابی سوق داده شوند. اما در نظام بهائی، رأی دهندگان قوه فعاله هستند و انگیزه ای که آنها را وادار می کند عبارت از انتخاب نفوس اصلاح برای خدمت در این مؤسسات است. نفوسی که انتخاب می شوند (به جز در مقام رأی دهنده) در جریان انتخاب، حالتی انفعالی دارند و در اجابت خواسته حوزه انتخابیه، نتیجه انتخابات را به عنوان وظیفه خدمت به جامعه می پذیرند. به



عبارت دیگر، نظام ها از لحاظ روح اساسی حاکم بر آنها متفاوتند: یکی طالب قدرت است و دیگری پذیرای مسؤولیت خدمت.

شما به چند نکته اشاره می نمائید که به عنوان مهم ترین و بارزترین اصول و ارزش های دموکراتیک توصیف می کنید که از آن جمله است صراحت، جوابگوئی، آزادی مطبوعات و محاوره منتقدانه. همان طور که روح حاکم بر نظام بهائی با آنچه که در اکثر نظام های جاری دموکراتیک ایجاد انگیزه می کند، متفاوت است، در اینجا نیز روش های اجرای این اصول و نیز خصائل منتخبین تفاوت دارد.

به طور کلی می توان گفت که دموکراسی های نوین در نتیجه مساعی مبذوله جهت تحدید اختیارات سلاطین مستبد و خودکامه، یا طبقات مشخص مقتدر، تأسیس شده است. این حالت ممکن است در طول قرون تدریجاً حاصل شده یا در طی یک رشته انقلابات در جوئی ناآرام و پرآشوب پدید آمده باشد. به این ترتیب، حتی وقتی که قوانین اساسی و ساختار دموکراتیک تأسیس گردیده باشد، سوء ظنی نسبت به اولیاء حاکم، و نیز کشمکش بین میزان آزادی إعطائی به فرد شهروندان و اعمال انضباط عمومی کافی برای حفظ ضعفاء در مقابل تعقیب خود خواهانه قدرت در میان شهروندان، باقی خواهد ماند. به این ترتیب، اعمال صراحت، جوابگوئی، آزادی مطبوعات و محاوره منتقدانه، مشحون از روحیه تعصب آمیز می باشد که به سهولت تا حدّ تهاجم به زندگی خصوصی، به إشاعه مفتریات، به مبالغه در عدم اعتماد، و سوء استفاده از رسانه های گروهی که در قبضه اختیار گروه های ذینفع می باشد، سقوط و هبوط می نماید. عکس العمل نفوسی که سعی می کنند خود را در مقابل چنین تحریفات و قلب واقعیات موجود در نظام حفظ کنند، به پنهان کاری، مخفی داشتن حقایق ناخوشایند، و استفاده متقابل از وسایل ارتباط جمعی و استمرار افتراق و عدم اتفاق در بافت اجتماعی منجر می گردد.

بر خلاف این الگوها که منبعت از مخالفت و ضدیت سنتی است، نظام بهائی مبتنی بر آرمان های وحدت، سازگاری، عدالت، تنوع و کثرت و بردباری در بنای یک ساختار اداری الهی از طریق یک جریان یادگیری و دست آورد متقابل است. همان طور که قبلاً اشاره شد، در اینجا کسب قدرت بالمره مفقود است. از کلیه اعضاء جامعه بهائی، بدون توجه به موقعیت خدمتی آنان در نظام اداری انتظار می رود خود را درگیر در یک جریان آموزشی نمایند، چه که سعی دارند احکام و اصول امرالله را درک و اجرا نمایند. محافل روحانیه به عنوان بخشی از این جریان، تشویق می شوند که

مستمرأ خواست ها و دغدغه خاطر و اخبار پیشرفت ها را به اطلاع جامعه برسانند و نظر و حمایت آنها را طالب گردند. البته مواردی چون مشکلات شخصی احباء وجود دارد که بزای کسب هدایت به محفل رجوع می نمایند، یا میزان وجوه تقدیمی آحاد احباء به صندوق و امثال آن که در این رابطه، محفل باید کاملاً محرمانه تلقی نماید. همانند یک نظام عادلانه حکومتی باید تعادل کامل و مطلوب بین دو حدّ نهائی ایجاد و حفظ گردد. در این رابطه بیان حضرت ولی امرالله در Bahai Administration را به خاطر می آوریم که می فرمایند: «به خاطر داشته باشیم که موضوع اصلی در امر الهی اختیار و اقتدار مطلقه مستبده نیست. بلکه شفقت خاضعانه است، قدرت آمرانه و تحکمی نیست، بلکه روح صراحت و مشورت محبت آمیز است. نمی توان امید داشت که چیزی به جز روح بهائی حقیقی بین اصول رحمت و عدالت، آزادی و اطاعت، تقدس حقوق فردی و تسلیم بودن محض، مراقبت، حسن تدبیر و مآل اندیشی از طرفی و شفقت، صداقت و شهامت از طرف دیگر ائتلاف و انطباق ایجاد کند» (ترجمه).

هر جایی که سوء تدبیر و اداره در یک جامعه بهائی مشاهده گردد، می توان ریشه آن را قصور در اجرای صحیح اصول، احکام و روش های مندرج در آثار مبارکه یافت. غلبه بر این کوتاهی ها بخشی از جریان آموزشی است که تمام احباء در آن دخیل هستند. هدف مستمر تشکیلات جامعه بهائی تقویت آحاد احباء از طریق مدارس تابستانه و مؤسسات آموزشی، از طریق بسط ضیافات نوزده روزه و کانونشن های ملی یا از طریق تأثیر متقابل روزمره بین یاران است، به طوری که بتوانند دریابند که چگونه با معرفت، حکمت، وحدت و تأثیر فزاینده و منطبق با تعالیم حضرت بهاءالله زندگی کنند.

از این گذشته، علاوه بر محافل روحانیه، نظم اداری بهائی شامل تشکیلات هیأت های مشاورین قاره ای و هیأت های معاونت آنها نیز می باشد. هدف از مساعی آنها همراه با آحاد احباء، جامعه و تشکیلات، مساعدت به حفظ روح حقیقی امر مبارک، هدایت تشکیلات اداری و کمک به آنها در تحقق آرمان های عالیه ای است که حضرت بهاءالله و حضرت مولی الوری تعیین فرموده اند. همان طور که بیت العدل اعظم در دستخط مورخ ۲۴ اپریل ۱۹۷۲ فرموده اند، «وجود تشکیلاتی با این رتبه عالی، متشکل از افرادی که نقشی چنین حیاتی ایفاء می نمایند و بالمره فاقد عملکرد و وظائف کشیشان یا حق تبیین و تفسیر مؤتق می باشند، وجهی از نظم اداری بهائی است که در ادیان سالفه بی سابقه و نظیر می باشد» بیت العدل اعظم در ادامه کلام خاطر نشان می سازند که همچنان که جامعه بهائی رشد نماید آحاد احبا به



نحوی دائم التزاید قادر باشند ساختار اداری متأثر از مفاهیم اعصار ماضیه را مورد مذاقه و تمعن قرار دهند، اتکای متقابل این دو عصبه نظم اداری به طور صریح درک و میزان تأثیر متقابل آنان تشخیص داده خواهد شد.

دو مسأله دیگری که مطرح کردید نیز شایان توجه است. انتخاب مستقیم مؤسسات اصلیه يك جامعه را بسختی می توان به عنوان يك اصل بارز دموکراتیک تلقی کرد. فی المثل، در ایالات متحده آمریکا ریاست جمهوری توسط يك مجمع انتخاباتی متشکل از افرادی که در انتخابات محلی برگزیده شده اند، انتخاب می شود. در برخی از ممالک دیگر، ریاست جمهوری توسط پارلمان انتخاب می شود نه توسط مردم. معهداً، اعم از این که انتخاب مستقیم يك اصل دموکراتیک باشد یا نباشد، آن را نمی توان در امر بهائی اعمال نمود، زیرا در آثار مبارکه تصریح شده است که انتخاب بیت العدل اعظم به صورت سه مرحله ای است و محافل روحانی ملی باید نتیجه انتخابات دو مرحله ای باشند... با تحیات محبت آمیز بهائی، دارالانشاء».

۱۸۰ نشریه شماره ۷ (عالی)، صص ۱۱۹-۱۲۱.

۱۸۱ ظاهراً مشکل مزبور فقط مختص سنت گرایانی امثال آقای تقوی نیست. چنان که اخیراً ملاحظه شد بعضی از سکولارهای ایران عزیز نیز، علیرغم وجوهی از نظرات صحیحشان، کم و بیش دچار مشکل مزبور می باشند. به عنوان مثال نویسنده گرامی جناب آقای اسماعیل نوری علا. که البته ذکر ایشان در اینجا ایداً به معنی شبیه دانستن شخصیت و نظرات ایشان که سکولار هستند، با امثال آقای تقوی که بلندگوی روحانیت سنت گرا هستند، نمی باشد. ضمن مطلبی تحت عنوان «گره کور احزاب مذهبی»، که از قضا پاسخ ادعای جناب آقای تقوی در خصوص «جدا نبودن دین از سیاست» نیز می باشد، علیرغم اشاره به این که در دین ایرانی بهائی «قشروحانی» وجود ندارد، و باز علیرغم این که تفاوت هائی برای آن بالنسبه به دیگر ادیان قائل شده اند، قیاسی مع الفارق نموده، دین بهائی را نیز همچون ادیان مسیحی و اسلام دارای «دینکاران» دانسته اند! ایشان نوشته اند:

«یکی از افسانه هائی که از جانب اپوزیسیون اسلامی حکومت فعلی ایران بافته و شایع می شود، و مسلماً عده زیادی از اعضاء احزاب اسلامی هم به آن صمیمانه اعتقاد دارند، افسانه «جامعه اسلامی بدون روحانیت» است که در این مورد بخصوص دکتر علی شریعتی را بعنوان نظریه پرداز اعظم آن مطرح می سازند (که البته این روزها شماری از اسلاميون نظیر سروش و کدیور و مجتهد شبستری نیز در کنار او قرار داده می

شوند). من این نظریه را افسانه پردازی می نامم چرا که، بنا بر نگاهی به تاریخ همه جوامع، معتقدم نمی توان جامعه ای را یافت که دین در آن وجود داشته باشد و آن دین، در بلند مدت، مادر مذاهب مختلف و قشرهای دینکاری که پاسدار اصول آن مذاهب هستند نباشد.

منظور من از «دینکاران» مجموعه ای از افراد هستند که رهبری معتقدان را بر عهده داشته و کار تفسیر و تعبیر متون مقدسه دین و مذهب خود را بر عهده دارند، چه برای این کار دستمزد بگیرند و چه نه. مثلاً، در حوزه ادیان ایرانی، می دانیم که پیروان دیانت بهائی معتقدند که دارای قشر روحانی نیستند. این، بنظر من، سوء تفاهمی است که در این مقاله نمی خواهم درگیر آن شوم و تنها به این نکته اشاره می کنم که سازمان دینکاران بهائی با سازمان های ادیان و مذاهب دیگر تنها «تفاوت» هائی دارد. نیز، پروتستانتیسم داخل دین مسیح نیز با شورش علیه دینکاران و کلیسای کاتولیک آغاز شد اما، بصورتی دیگر، به باز سازی سازمان های بی شماری از دینکاران مسیحی انجامید.

ادیان، و مذاهب برآمده از هر یک از آنان، نهادهائی اجتماعی و توده گیرند که بر بنیاد متون و استوره هائی به اصطلاح «مقدس» شکل می گیرند و نمی توان مطالعه و برداشت از این متون و استوره ها را بر عهده آن توده ها گذاشت. آنها خودشان هم چنین امری را نمی پذیرند و در پی یافتن «متنخصص» هائی که بتوانند این کار را برایشان انجام داده و رهائی از عذاب پس از مرگ را برایشان تضمین کنند بر می آیند؛ چه آقایان شرعی و سروش بخواهند و چه نخواهند.

آنگاه، پس از پیدایش قشر دینکاران، آنان پاسدار و نماینده و سخنگوی ادیان و مذاهب می شوند و قدرت سیاسی نیز، در صورت پیروزی مبارزات مذهبی، مآلاً در دست آنان متمرکز می شود. از این منظر که بنگریم می بینیم نظریه پردازی که در راه ایجاد «مذهب بی روحانیت» می کوشند تنها برانداز دسته ای از دینکاران سنتی و جاده صاف کن دسته ای از دینکاران از زورق بیرون آمده هستند و اتفاقاً خودشان اولین کسانی محسوب می شوند که در زیر دست و پای دینکاران تازه بقدرت رسیده له و لورده می شوند.

..اما، به هر حال، کار ما، بعنوان آدمیانی معتقد به سکولاریسم، تنها این نیست که این اشخاص متوهم را نصیحت و راهنمایی کنیم و مفسده ناشی از تضاد درونی افکارشان را به رخشان بکشیم. آنچه برای ما مهم است وقوف بر تعریف های سلیبی و ایجابی سکولاریسم است و از آن مواضعی مستحکم ساختن برای شناختن دوستان و دشمنان سیاسی اش. در این راستا، بنظر من، یک آدم سکولار هیچ نیرو و حزب و تشکل سیاسی را که در نام و اهداف و برنامه های خود اشاره ای به دین و مذهب داشته باشد



قابل اعتماد و همکاری نمی‌داند. چرا که اگر دینکاران با دست‌روازی می‌کنند و تکلیفشان هم از آغاز باید روشن باشد، این سیاستکاران فکلی و کلاهی، به دروغ یا توهم، شعارهایی را تکرار می‌کنند که بنیاداً از آن‌ها نیستند و به اردوگاه سکولاریسم تعلق دارند و کارشان هم مستقیماً بضرر سکولارها تمام می‌شود. اینگونه است که هر دینداری که به سکولاریسم معتقد می‌شود باید، با حفظ مذهب خود، از حزب سیاسی مربوط به آن مذهب کناره بگیرد و در صفوف سکولارهای برای آزادی و عدالت و رفاه همگانی مبارزه کند.

براستی مگر آیا «کار سیاست» کاری علمی و مدنی نیست؟ پس، چگونه است که ما می‌توانیم «علم پزشکی» را از «طب صادق» جدا کنیم، نخستین را در دانشگاه هانان درس دهیم و دومی را به دکه‌های عطاری و بیماران «شفائی» (ونه «دوائی») وا بگذاریم، اما وقتی به «علم سیاست» می‌رسیم اینگونه تفکیک‌ها را کنار می‌گذاریم و اجازه می‌دهیم که همان ساکنان دکه‌های عطاری برایمان آیات بی‌پایه «روشنفکری دینی» و «دین بی‌روحانیت» و «ملی‌گرایی مذهبی» سر دهند؟ آیا ما از عصر میرزا ملکم خان چند سانی متری پیش‌تر نیامده ایم؟ و آیا وقت آن نرسیده است که انرژی و عمر ارزشمندمان را صرف احتجاج با دینداران سیاستکار که در پی تحمیل (از همان مبحث «تحمیل») هنجارها و ارزش‌های دین خود بر کل جامعه چند ملیتی، چند قومی، چند مذهبی، چند نژادی، چند رنگی، و چند فرهنگی ما هستند نکنیم؟

من فکر می‌کنم که مذهب‌یون ضد روحانیت، اما معتقد به حضور مذهب در حکومت، بیش از خود روحانیتی که دستش سرپیچ اول جاده تاریخ رو می‌شود، وقت ما را تلف کرده‌اند و می‌کنند. و ما کی و چگونه باید از این همه فریب خوردگی درس بگیریم و دیگراره در این دام‌چاله نیفتیم؟»

<http://news.gooya.com/society/archives/073326.php>

، برگرفته از سایت «سکولاریسم نو»، به سردبیری اسماعیل نوری‌علا:

<http://www.newsecularism.com>

ضمن این‌که به امثال جناب نوری‌علا حق می‌دهیم که در جو موجود فعلی از وجود طبقه روحانیت و دیکتاتوری دینی و دخالت غیرمسئولانه ایشان در جمیع شؤون جزئی و کلی افراد، و سوابق سوء مخالفت ایشان با آزادی و علم، کماکان بترسند، اما در این برهه حساس از تاریخ جهان و ایران، تمناً داریم نسل جدید امثال منصفین و حق‌جویانی چون ایشان، که با بهائی ستیزان ۱۶۵ ساله اخیر بکلی متفاوت‌اند و از به اصطلاح «دینکاران» هراسی نیز ندارند و وجودشان نشانه امیدواری به آینده تحقیق و پژوهش منصفانه و عالمانه و بدون پیشداوری توسط طبقه

روشنفکر دینی و غیر دینی کشور عزیزمان ایران در هر زمینه‌ای از شؤون فرهنگ بشری می‌باشد، فارق و فارغ از چنین احساس ناخوشایندی، بر اهل بها منت گذارند و بررسی مجدد و کامل‌تری در دین بهائی و آموزه‌ها و نظم بدیع آن بفرمایند تا به این وسیله به خواهران و برادران هموطن و غیر هموطن بهائی و غیر بهائی خود کمک نمایند تا این دیانت جدید ایرانی را، که مدعی صلح و وحدت و رفاه حقیقی جهان و ایران است، با دیدی وسیع‌تر بشناسند.

جامعه جهانی بهائی ضمن قبول نگرانی‌های مزبور صاحبان افکار سکولار، ایشان را دعوت می‌کند که خویشتندار و عادل و منصف و وسیع‌النظر باشند و خدای ناکرده برای از بین بردن استبداد سیاسی - مذهبی بعضی طبقات و اقشار روحانی (با به قولی دینکاران)، خواسته یا ناخواسته دین حقیقی و اصول اخلاقی و معنوی را که اساس سعادت حقیقی بشر است با طبقه مزبور یکی‌نگیرند و به افراط و تفریط مبتلا نگردند تا حدی که مسائل و حقایق روحانی را تضعیف نمایند. جامعه جهانی بهائی در این خصوص از جمله در بیانیه رفاه عالم انسانی، چنین می‌گوید: «چرا مسائل روحانی که بشر با آنها مواجه است در مطالعات و مذاکرات مربوط به توسعه و عمران مورد توجه اساسی قرار نمی‌گیرد؟ چرا اغلب اولویت‌ها در برنامه توسعه و عمران، و مفروضاتی که مبنای اولویت‌های مزبور است، صرفاً بر اساس جهان بینی‌های مادی تنظیم شده که اقلیت‌های کوچکی از مردمان جهان بدان پای بندند. برای تعهدی بظاهر صمیمی که نسبت به اصل مشارکت عمومی ابراز می‌شود ولیکن به تجارب فرهنگی مشارکت‌کنندگان واقعی نمی‌گذارد چه اعتباری می‌توان قائل شد؟ ممکن است چنین استدلال شود که چون بنا بر شواهد تاریخی مسائل روحانی و اخلاقی مبتنی بر اصول عقایدی در الهیات است که با یکدیگر در تضاد و تخاصم است و نمی‌توان آنها را با دلائل عینی ثابت کرد بنا بر این خارج از محدوده مسائل مورد نظر در توسعه و عمران جامعه بین‌المللی است، و چنانچه برای مسائل روحانی و اخلاقی سهم و نقشی مهم و اساسی منظور گردد راه برای نفوذ همان افکار و عقاید قشری و تعصب آمیزی مفتوح می‌گردد که سبب بروز اختلافات و کشمکش‌های اجتماعی گردیده و مانع پیشرفت بشر شده است. این استدلال بدون تردید، تا حدودی صحیح است. طرفداران نظام‌های گوناگون دینی نه تنها مسئولیت بد نامی ایمان دینی در انظار بسیاری از متفکران متجدد را بعهده دارند بلکه مسئولیت موانع و تحریف‌هایی که همواره در بحث و مذاکره بشر درباره مفاهیم روحانی به وجود آمده را نیز به عهده دارند. اما اگر از این مقدمه به این نتیجه برسیم که راه حل آنست که تحری و جستجوی حقایق روحانی را تضعیف کنیم و عمیق‌ترین ریشه‌های انگیزش فکری را در انسان نادیده بگیریم، مسلماً گمراه شده‌ایم. تنها اثر این چنین محدودیت، که در دوران اخیر معمول شده، این بوده که تعیین آینده جامعه انسانی را به



دست اعتقاد تعصب آمیز جدیدی سپرده که حقیقت را جدا از اخلاق میدانند و واقعیات را مستقل از ارزش ها» (بیانیه رفاه عالم انسانی، درآدرس:

<http://reference.persian-bahai.org/fa/t/bic/PRH>

بر این اساس، همان طور که ایشان در مقاله خود گمان نموده اند، «پیروان دیانت بهائی معتقدند که دارای قشر روحانی نیستند. این، به نظر من، سوء تفاهمی است که در این مقاله نمی خواهم درگیر آن شوم و تنها به این نکته اشاره می کنم که سازمان دینکاران بهائی با سازمان های ادیان و مذاهب دیگر تنها «تفاوت» هائی دارد.»، به نظر نگارنده گمان ایشان نیز سوء تفاهمی بیش نیست. چه که نبودن «قشر روحانی» در دین بهائی ناشی از اعتقاد بهائیان نیست، بلکه منصوص قلم خود حضرت بهاء الله است که در آثارشان نه تنها دسته ای از روحانیون بی انصاف و حقیقت ستیز از قشر مزبور را، که دشمن اصلی همه مریدان آسمانی و انبیاء الهی نیز بوده اند، تقبیح و انذار فرموده، بلکه علاوه بر آن اساساً وجود قشر عالم و روحانی با اختیارات تقنینی و قضائی و اجرایی در اداره امور جامعه و یا دارای حق مخصوص اجرای مراسم و شعائر مذهبی و امثال آن و نیز هرگونه تقدس تراشی برای ایشان را مردود اعلان داشته اند. (به عنوان نمونه علاوه بر ملاحظه نصوص و مطالب ارائه شده در همین متن، رجوع فرمائید به کتاب نظم جهانی بهائی. و کتاب قد ظهر یوم المیعاد. و کتاب گزار تعالیم بهائی، صص:

۳۵۷، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۸۲، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۴، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۵۸، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۷۸، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۹۰، ۶۹۴، ۶۹۸، ۷۰۲، ۷۰۶، ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۱۸، ۷۲۲، ۷۲۶، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۲، ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۶۲، ۷۶۶، ۷۷۰، ۷۷۴، ۷۷۸، ۷۸۲، ۷۸۶، ۷۹۰، ۷۹۴، ۷۹۸، ۸۰۲، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۱۴، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۶، ۸۳۰، ۸۳۴، ۸۳۸، ۸۴۲، ۸۴۶، ۸۵۰، ۸۵۴، ۸۵۸، ۸۶۲، ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۷۴، ۸۷۸، ۸۸۲، ۸۸۶، ۸۹۰، ۸۹۴، ۸۹۸، ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۱۰، ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۲۲، ۹۲۶، ۹۳۰، ۹۳۴، ۹۳۸، ۹۴۲، ۹۴۶، ۹۵۰، ۹۵۴، ۹۵۸، ۹۶۲، ۹۶۶، ۹۷۰، ۹۷۴، ۹۷۸، ۹۸۲، ۹۸۶، ۹۹۰، ۹۹۴، ۹۹۸، ۱۰۰۲، ۱۰۰۶، ۱۰۱۰، ۱۰۱۴، ۱۰۱۸، ۱۰۲۲، ۱۰۲۶، ۱۰۳۰، ۱۰۳۴، ۱۰۳۸، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۵۰، ۱۰۵۴، ۱۰۵۸، ۱۰۶۲، ۱۰۶۶، ۱۰۷۰، ۱۰۷۴، ۱۰۷۸، ۱۰۸۲، ۱۰۸۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۴، ۱۰۹۸، ۱۱۰۲، ۱۱۰۶، ۱۱۱۰، ۱۱۱۴، ۱۱۱۸، ۱۱۲۲، ۱۱۲۶، ۱۱۳۰، ۱۱۳۴، ۱۱۳۸، ۱۱۴۲، ۱۱۴۶، ۱۱۵۰، ۱۱۵۴، ۱۱۵۸، ۱۱۶۲، ۱۱۶۶، ۱۱۷۰، ۱۱۷۴، ۱۱۷۸، ۱۱۸۲، ۱۱۸۶، ۱۱۹۰، ۱۱۹۴، ۱۱۹۸، ۱۲۰۲، ۱۲۰۶، ۱۲۱۰، ۱۲۱۴، ۱۲۱۸، ۱۲۲۲، ۱۲۲۶، ۱۲۳۰، ۱۲۳۴، ۱۲۳۸، ۱۲۴۲، ۱۲۴۶، ۱۲۵۰، ۱۲۵۴، ۱۲۵۸، ۱۲۶۲، ۱۲۶۶، ۱۲۷۰، ۱۲۷۴، ۱۲۷۸، ۱۲۸۲، ۱۲۸۶، ۱۲۹۰، ۱۲۹۴، ۱۲۹۸، ۱۳۰۲، ۱۳۰۶، ۱۳۱۰، ۱۳۱۴، ۱۳۱۸، ۱۳۲۲، ۱۳۲۶، ۱۳۳۰، ۱۳۳۴، ۱۳۳۸، ۱۳۴۲، ۱۳۴۶، ۱۳۵۰، ۱۳۵۴، ۱۳۵۸، ۱۳۶۲، ۱۳۶۶، ۱۳۷۰، ۱۳۷۴، ۱۳۷۸، ۱۳۸۲، ۱۳۸۶، ۱۳۹۰، ۱۳۹۴، ۱۳۹۸، ۱۴۰۲، ۱۴۰۶، ۱۴۱۰، ۱۴۱۴، ۱۴۱۸، ۱۴۲۲، ۱۴۲۶، ۱۴۳۰، ۱۴۳۴، ۱۴۳۸، ۱۴۴۲، ۱۴۴۶، ۱۴۵۰، ۱۴۵۴، ۱۴۵۸، ۱۴۶۲، ۱۴۶۶، ۱۴۷۰، ۱۴۷۴، ۱۴۷۸، ۱۴۸۲، ۱۴۸۶، ۱۴۹۰، ۱۴۹۴، ۱۴۹۸، ۱۵۰۲، ۱۵۰۶، ۱۵۱۰، ۱۵۱۴، ۱۵۱۸، ۱۵۲۲، ۱۵۲۶، ۱۵۳۰، ۱۵۳۴، ۱۵۳۸، ۱۵۴۲، ۱۵۴۶، ۱۵۵۰، ۱۵۵۴، ۱۵۵۸، ۱۵۶۲، ۱۵۶۶، ۱۵۷۰، ۱۵۷۴، ۱۵۷۸، ۱۵۸۲، ۱۵۸۶، ۱۵۹۰، ۱۵۹۴، ۱۵۹۸، ۱۶۰۲، ۱۶۰۶، ۱۶۱۰، ۱۶۱۴، ۱۶۱۸، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶، ۱۶۳۰، ۱۶۳۴، ۱۶۳۸، ۱۶۴۲، ۱۶۴۶، ۱۶۵۰، ۱۶۵۴، ۱۶۵۸، ۱۶۶۲، ۱۶۶۶، ۱۶۷۰، ۱۶۷۴، ۱۶۷۸، ۱۶۸۲، ۱۶۸۶، ۱۶۹۰، ۱۶۹۴، ۱۶۹۸، ۱۷۰۲، ۱۷۰۶، ۱۷۱۰، ۱۷۱۴، ۱۷۱۸، ۱۷۲۲، ۱۷۲۶، ۱۷۳۰، ۱۷۳۴، ۱۷۳۸، ۱۷۴۲، ۱۷۴۶، ۱۷۵۰، ۱۷۵۴، ۱۷۵۸، ۱۷۶۲، ۱۷۶۶، ۱۷۷۰، ۱۷۷۴، ۱۷۷۸، ۱۷۸۲، ۱۷۸۶، ۱۷۹۰، ۱۷۹۴، ۱۷۹۸، ۱۸۰۲، ۱۸۰۶، ۱۸۱۰، ۱۸۱۴، ۱۸۱۸، ۱۸۲۲، ۱۸۲۶، ۱۸۳۰، ۱۸۳۴، ۱۸۳۸، ۱۸۴۲، ۱۸۴۶، ۱۸۵۰، ۱۸۵۴، ۱۸۵۸، ۱۸۶۲، ۱۸۶۶، ۱۸۷۰، ۱۸۷۴، ۱۸۷۸، ۱۸۸۲، ۱۸۸۶، ۱۸۹۰، ۱۸۹۴، ۱۸۹۸، ۱۹۰۲، ۱۹۰۶، ۱۹۱۰، ۱۹۱۴، ۱۹۱۸، ۱۹۲۲، ۱۹۲۶، ۱۹۳۰، ۱۹۳۴، ۱۹۳۸، ۱۹۴۲، ۱۹۴۶، ۱۹۵۰، ۱۹۵۴، ۱۹۵۸، ۱۹۶۲، ۱۹۶۶، ۱۹۷۰، ۱۹۷۴، ۱۹۷۸، ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، ۱۹۹۰، ۱۹۹۴، ۱۹۹۸، ۲۰۰۲، ۲۰۰۶، ۲۰۱۰، ۲۰۱۴، ۲۰۱۸، ۲۰۲۲، ۲۰۲۶، ۲۰۳۰، ۲۰۳۴، ۲۰۳۸، ۲۰۴۲، ۲۰۴۶، ۲۰۵۰، ۲۰۵۴، ۲۰۵۸، ۲۰۶۲، ۲۰۶۶، ۲۰۷۰، ۲۰۷۴، ۲۰۷۸، ۲۰۸۲، ۲۰۸۶، ۲۰۹۰، ۲۰۹۴، ۲۰۹۸، ۲۱۰۲، ۲۱۰۶، ۲۱۱۰، ۲۱۱۴، ۲۱۱۸، ۲۱۲۲، ۲۱۲۶، ۲۱۳۰، ۲۱۳۴، ۲۱۳۸، ۲۱۴۲، ۲۱۴۶، ۲۱۵۰، ۲۱۵۴، ۲۱۵۸، ۲۱۶۲، ۲۱۶۶، ۲۱۷۰، ۲۱۷۴، ۲۱۷۸، ۲۱۸۲، ۲۱۸۶، ۲۱۹۰، ۲۱۹۴، ۲۱۹۸، ۲۲۰۲، ۲۲۰۶، ۲۲۱۰، ۲۲۱۴، ۲۲۱۸، ۲۲۲۲، ۲۲۲۶، ۲۲۳۰، ۲۲۳۴، ۲۲۳۸، ۲۲۴۲، ۲۲۴۶، ۲۲۵۰، ۲۲۵۴، ۲۲۵۸، ۲۲۶۲، ۲۲۶۶، ۲۲۷۰، ۲۲۷۴، ۲۲۷۸، ۲۲۸۲، ۲۲۸۶، ۲۲۹۰، ۲۲۹۴، ۲۲۹۸، ۲۳۰۲، ۲۳۰۶، ۲۳۱۰، ۲۳۱۴، ۲۳۱۸، ۲۳۲۲، ۲۳۲۶، ۲۳۳۰، ۲۳۳۴، ۲۳۳۸، ۲۳۴۲، ۲۳۴۶، ۲۳۵۰، ۲۳۵۴، ۲۳۵۸، ۲۳۶۲، ۲۳۶۶، ۲۳۷۰، ۲۳۷۴، ۲۳۷۸، ۲۳۸۲، ۲۳۸۶، ۲۳۹۰، ۲۳۹۴، ۲۳۹۸، ۲۴۰۲، ۲۴۰۶، ۲۴۱۰، ۲۴۱۴، ۲۴۱۸، ۲۴۲۲، ۲۴۲۶، ۲۴۳۰، ۲۴۳۴، ۲۴۳۸، ۲۴۴۲، ۲۴۴۶، ۲۴۵۰، ۲۴۵۴، ۲۴۵۸، ۲۴۶۲، ۲۴۶۶، ۲۴۷۰، ۲۴۷۴، ۲۴۷۸، ۲۴۸۲، ۲۴۸۶، ۲۴۹۰، ۲۴۹۴، ۲۴۹۸، ۲۵۰۲، ۲۵۰۶، ۲۵۱۰، ۲۵۱۴، ۲۵۱۸، ۲۵۲۲، ۲۵۲۶، ۲۵۳۰، ۲۵۳۴، ۲۵۳۸، ۲۵۴۲، ۲۵۴۶، ۲۵۵۰، ۲۵۵۴، ۲۵۵۸، ۲۵۶۲، ۲۵۶۶، ۲۵۷۰، ۲۵۷۴، ۲۵۷۸، ۲۵۸۲، ۲۵۸۶، ۲۵۹۰، ۲۵۹۴، ۲۵۹۸، ۲۶۰۲، ۲۶۰۶، ۲۶۱۰، ۲۶۱۴، ۲۶۱۸، ۲۶۲۲، ۲۶۲۶، ۲۶۳۰، ۲۶۳۴، ۲۶۳۸، ۲۶۴۲، ۲۶۴۶، ۲۶۵۰، ۲۶۵۴، ۲۶۵۸، ۲۶۶۲، ۲۶۶۶، ۲۶۷۰، ۲۶۷۴، ۲۶۷۸، ۲۶۸۲، ۲۶۸۶، ۲۶۹۰، ۲۶۹۴، ۲۶۹۸، ۲۷۰۲، ۲۷۰۶، ۲۷۱۰، ۲۷۱۴، ۲۷۱۸، ۲۷۲۲، ۲۷۲۶، ۲۷۳۰، ۲۷۳۴، ۲۷۳۸، ۲۷۴۲، ۲۷۴۶، ۲۷۵۰، ۲۷۵۴، ۲۷۵۸، ۲۷۶۲، ۲۷۶۶، ۲۷۷۰، ۲۷۷۴، ۲۷۷۸، ۲۷۸۲، ۲۷۸۶، ۲۷۹۰، ۲۷۹۴، ۲۷۹۸، ۲۸۰۲، ۲۸۰۶، ۲۸۱۰، ۲۸۱۴، ۲۸۱۸، ۲۸۲۲، ۲۸۲۶، ۲۸۳۰، ۲۸۳۴، ۲۸۳۸، ۲۸۴۲، ۲۸۴۶، ۲۸۵۰، ۲۸۵۴، ۲۸۵۸، ۲۸۶۲، ۲۸۶۶، ۲۸۷۰، ۲۸۷۴، ۲۸۷۸، ۲۸۸۲، ۲۸۸۶، ۲۸۹۰، ۲۸۹۴، ۲۸۹۸، ۲۹۰۲، ۲۹۰۶، ۲۹۱۰، ۲۹۱۴، ۲۹۱۸، ۲۹۲۲، ۲۹۲۶، ۲۹۳۰، ۲۹۳۴، ۲۹۳۸، ۲۹۴۲، ۲۹۴۶، ۲۹۵۰، ۲۹۵۴، ۲۹۵۸، ۲۹۶۲، ۲۹۶۶، ۲۹۷۰، ۲۹۷۴، ۲۹۷۸، ۲۹۸۲، ۲۹۸۶، ۲۹۹۰، ۲۹۹۴، ۲۹۹۸، ۳۰۰۲، ۳۰۰۶، ۳۰۱۰، ۳۰۱۴، ۳۰۱۸، ۳۰۲۲، ۳۰۲۶، ۳۰۳۰، ۳۰۳۴، ۳۰۳۸، ۳۰۴۲، ۳۰۴۶، ۳۰۵۰، ۳۰۵۴، ۳۰۵۸، ۳۰۶۲، ۳۰۶۶، ۳۰۷۰، ۳۰۷۴، ۳۰۷۸، ۳۰۸۲، ۳۰۸۶، ۳۰۹۰، ۳۰۹۴، ۳۰۹۸، ۳۱۰۲، ۳۱۰۶، ۳۱۱۰، ۳۱۱۴، ۳۱۱۸، ۳۱۲۲، ۳۱۲۶، ۳۱۳۰، ۳۱۳۴، ۳۱۳۸، ۳۱۴۲، ۳۱۴۶، ۳۱۵۰، ۳۱۵۴، ۳۱۵۸، ۳۱۶۲، ۳۱۶۶، ۳۱۷۰، ۳۱۷۴، ۳۱۷۸، ۳۱۸۲، ۳۱۸۶، ۳۱۹۰، ۳۱۹۴، ۳۱۹۸، ۳۲۰۲، ۳۲۰۶، ۳۲۱۰، ۳۲۱۴، ۳۲۱۸، ۳۲۲۲، ۳۲۲۶، ۳۲۳۰، ۳۲۳۴، ۳۲۳۸، ۳۲۴۲، ۳۲۴۶، ۳۲۵۰، ۳۲۵۴، ۳۲۵۸، ۳۲۶۲، ۳۲۶۶، ۳۲۷۰، ۳۲۷۴، ۳۲۷۸، ۳۲۸۲، ۳۲۸۶، ۳۲۹۰، ۳۲۹۴، ۳۲۹۸، ۳۳۰۲، ۳۳۰۶، ۳۳۱۰، ۳۳۱۴، ۳۳۱۸، ۳۳۲۲، ۳۳۲۶، ۳۳۳۰، ۳۳۳۴، ۳۳۳۸، ۳۳۴۲، ۳۳۴۶، ۳۳۵۰، ۳۳۵۴، ۳۳۵۸، ۳۳۶۲، ۳۳۶۶، ۳۳۷۰، ۳۳۷۴، ۳۳۷۸، ۳۳۸۲، ۳۳۸۶، ۳۳۹۰، ۳۳۹۴، ۳۳۹۸، ۳۴۰۲، ۳۴۰۶، ۳۴۱۰، ۳۴۱۴، ۳۴۱۸، ۳۴۲۲، ۳۴۲۶، ۳۴۳۰، ۳۴۳۴، ۳۴۳۸، ۳۴۴۲، ۳۴۴۶، ۳۴۵۰، ۳۴۵۴، ۳۴۵۸، ۳۴۶۲، ۳۴۶۶، ۳۴۷۰، ۳۴۷۴، ۳۴۷۸، ۳۴۸۲، ۳۴۸۶، ۳۴۹۰، ۳۴۹۴، ۳۴۹۸، ۳۵۰۲، ۳۵۰۶، ۳۵۱۰، ۳۵۱۴، ۳۵۱۸، ۳۵۲۲، ۳۵۲۶، ۳۵۳۰، ۳۵۳۴، ۳۵۳۸، ۳۵۴۲، ۳۵۴۶، ۳۵۵۰، ۳۵۵۴، ۳۵۵۸، ۳۵۶۲، ۳۵۶۶، ۳۵۷۰، ۳۵۷۴، ۳۵۷۸، ۳۵۸۲، ۳۵۸۶، ۳۵۹۰، ۳۵۹۴، ۳۵۹۸، ۳۶۰۲، ۳۶۰۶، ۳۶۱۰، ۳۶۱۴، ۳۶۱۸، ۳۶۲۲، ۳۶۲۶، ۳۶۳۰، ۳۶۳۴، ۳۶۳۸، ۳۶۴۲، ۳۶۴۶، ۳۶۵۰، ۳۶۵۴، ۳۶۵۸، ۳۶۶۲، ۳۶۶۶، ۳۶۷۰، ۳۶۷۴، ۳۶۷۸، ۳۶۸۲، ۳۶۸۶، ۳۶۹۰، ۳۶۹۴، ۳۶۹۸، ۳۷۰۲، ۳۷۰۶، ۳۷۱۰، ۳۷۱۴، ۳۷۱۸، ۳۷۲۲، ۳۷۲۶، ۳۷۳۰، ۳۷۳۴، ۳۷۳۸، ۳۷۴۲، ۳۷۴۶، ۳۷۵۰، ۳۷۵۴، ۳۷۵۸، ۳۷۶۲، ۳۷۶۶، ۳۷۷۰، ۳۷۷۴، ۳۷۷۸، ۳۷۸۲، ۳۷۸۶، ۳۷۹۰، ۳۷۹۴، ۳۷۹۸، ۳۸۰۲، ۳۸۰۶، ۳۸۱۰، ۳۸۱۴، ۳۸۱۸، ۳۸۲۲، ۳۸۲۶، ۳۸۳۰، ۳۸۳۴، ۳۸۳۸، ۳۸۴۲، ۳۸۴۶، ۳۸۵۰، ۳۸۵۴، ۳۸۵۸، ۳۸۶۲، ۳۸۶۶، ۳۸۷۰، ۳۸۷۴، ۳۸۷۸، ۳۸۸۲، ۳۸۸۶، ۳۸۹۰، ۳۸۹۴، ۳۸۹۸، ۳۹۰۲، ۳۹۰۶، ۳۹۱۰، ۳۹۱۴، ۳۹۱۸، ۳۹۲۲، ۳۹۲۶، ۳۹۳۰، ۳۹۳۴، ۳۹۳۸، ۳۹۴۲، ۳۹۴۶، ۳۹۵۰، ۳۹۵۴، ۳۹۵۸، ۳۹۶۲، ۳۹۶۶، ۳۹۷۰، ۳۹۷۴، ۳۹۷۸، ۳۹۸۲، ۳۹۸۶، ۳۹۹۰، ۳۹۹۴، ۳۹۹۸، ۴۰۰۲، ۴۰۰۶، ۴۰۱۰، ۴۰۱۴، ۴۰۱۸، ۴۰۲۲، ۴۰۲۶، ۴۰۳۰، ۴۰۳۴، ۴۰۳۸، ۴۰۴۲، ۴۰۴۶، ۴۰۵۰، ۴۰۵۴، ۴۰۵۸، ۴۰۶۲، ۴۰۶۶، ۴۰۷۰، ۴۰۷۴، ۴۰۷۸، ۴۰۸۲، ۴۰۸۶، ۴۰۹۰، ۴۰۹۴، ۴۰۹۸، ۴۱۰۲، ۴۱۰۶، ۴۱۱۰، ۴۱۱۴، ۴۱۱۸، ۴۱۲۲، ۴۱۲۶، ۴۱۳۰، ۴۱۳۴، ۴۱۳۸، ۴۱۴۲، ۴۱۴۶، ۴۱۵۰، ۴۱۵۴، ۴۱۵۸، ۴۱۶۲، ۴۱۶۶، ۴۱۷۰، ۴۱۷۴، ۴۱۷۸، ۴۱۸۲، ۴۱۸۶، ۴۱۹۰، ۴۱۹۴، ۴۱۹۸، ۴۲۰۲، ۴۲۰۶، ۴۲۱۰، ۴۲۱۴، ۴۲۱۸، ۴۲۲۲، ۴۲۲۶، ۴۲۳۰، ۴۲۳۴، ۴۲۳۸، ۴۲۴۲، ۴۲۴۶، ۴۲۵۰، ۴۲۵۴، ۴۲۵۸، ۴۲۶۲، ۴۲۶۶، ۴۲۷۰، ۴۲۷۴، ۴۲۷۸، ۴۲۸۲، ۴۲۸۶، ۴۲۹۰، ۴۲۹۴، ۴۲۹۸، ۴۳۰۲، ۴۳۰۶، ۴۳۱۰، ۴۳۱۴، ۴۳۱۸، ۴۳۲۲، ۴۳۲۶، ۴۳۳۰، ۴۳۳۴، ۴۳۳۸، ۴۳۴۲، ۴۳۴۶، ۴۳۵۰، ۴۳۵۴، ۴۳۵۸، ۴۳۶۲، ۴۳۶۶، ۴۳۷۰، ۴۳۷۴، ۴۳۷۸، ۴۳۸۲، ۴۳۸۶، ۴۳۹۰، ۴۳۹۴، ۴۳۹۸، ۴۴۰۲، ۴۴۰۶، ۴۴۱۰، ۴۴۱۴، ۴۴۱۸، ۴۴۲۲، ۴۴۲۶، ۴۴۳۰، ۴۴۳۴، ۴۴۳۸، ۴۴۴۲، ۴۴۴۶، ۴۴۵۰، ۴۴۵۴، ۴۴۵۸، ۴۴۶۲، ۴۴۶۶، ۴۴۷۰، ۴۴۷۴، ۴۴۷۸، ۴۴۸۲، ۴۴۸۶، ۴۴۹۰، ۴۴۹۴، ۴۴۹۸، ۴۵۰۲، ۴۵۰۶، ۴۵۱۰، ۴۵۱۴، ۴۵۱۸، ۴۵۲۲، ۴۵۲۶، ۴۵۳۰، ۴۵۳۴، ۴۵۳۸، ۴۵۴۲، ۴۵۴۶، ۴۵۵۰، ۴۵۵۴، ۴۵۵۸، ۴۵۶۲، ۴۵۶۶، ۴۵۷۰، ۴۵۷۴، ۴۵۷۸، ۴۵۸۲، ۴۵۸۶، ۴۵۹۰، ۴۵۹۴، ۴۵۹۸، ۴۶۰۲، ۴۶۰۶، ۴۶۱۰، ۴۶۱۴، ۴۶۱۸، ۴۶۲۲، ۴۶۲۶، ۴۶۳۰، ۴۶۳۴، ۴۶۳۸، ۴۶۴۲، ۴۶۴۶، ۴۶۵۰، ۴۶۵۴، ۴۶۵۸، ۴۶۶۲، ۴۶۶۶، ۴۶۷۰، ۴۶۷۴، ۴۶۷۸، ۴۶۸۲، ۴۶۸۶، ۴۶۹۰، ۴۶۹۴، ۴۶۹۸، ۴۷۰۲، ۴۷۰۶، ۴۷۱۰، ۴۷۱۴، ۴۷۱۸، ۴۷۲۲، ۴۷۲۶، ۴۷۳۰، ۴۷۳۴، ۴۷۳۸، ۴۷۴۲، ۴۷۴۶، ۴۷۵۰، ۴۷۵۴، ۴۷۵۸، ۴۷۶۲، ۴۷۶۶، ۴۷۷۰، ۴۷۷۴، ۴۷۷۸، ۴۷۸۲، ۴۷۸۶، ۴۷۹۰، ۴۷۹۴، ۴۷۹۸، ۴۸۰۲، ۴۸۰۶، ۴۸۱۰، ۴۸۱۴، ۴۸۱۸، ۴۸۲۲، ۴۸۲۶، ۴۸۳۰، ۴۸۳۴، ۴۸۳۸، ۴۸۴۲، ۴۸۴۶، ۴۸۵۰، ۴۸۵۴، ۴۸۵۸، ۴۸۶۲، ۴۸۶۶، ۴۸۷۰، ۴۸۷۴، ۴۸۷۸، ۴۸۸۲، ۴۸۸۶، ۴۸۹۰، ۴۸۹۴، ۴۸۹۸، ۴۹۰۲، ۴۹۰۶، ۴۹۱۰، ۴۹۱۴، ۴۹۱۸، ۴۹۲۲، ۴۹۲۶، ۴۹۳۰، ۴۹۳۴، ۴۹۳۸، ۴۹۴۲، ۴۹۴۶، ۴۹۵۰، ۴۹۵۴، ۴۹۵۸، ۴۹۶۲، ۴۹۶۶، ۴۹۷۰، ۴۹۷۴، ۴۹۷۸، ۴۹۸۲، ۴۹۸۶، ۴۹۹۰، ۴۹۹۴، ۴۹۹۸، ۵۰۰۲، ۵۰۰۶، ۵۰۱۰، ۵۰۱۴، ۵۰۱۸، ۵۰۲۲، ۵۰۲۶، ۵۰۳۰، ۵۰۳۴، ۵۰۳۸، ۵۰۴۲، ۵۰۴۶، ۵۰۵۰، ۵۰۵۴، ۵۰۵۸، ۵۰۶۲، ۵۰۶۶، ۵۰۷۰، ۵۰۷۴، ۵۰۷۸، ۵۰۸۲، ۵۰۸۶، ۵۰۹۰، ۵۰۹۴، ۵۰۹۸، ۵۱۰۲، ۵۱۰۶، ۵۱۱۰، ۵۱۱۴، ۵۱۱۸، ۵۱۲۲، ۵۱۲۶، ۵۱۳۰، ۵۱۳۴، ۵۱۳۸، ۵۱۴۲، ۵۱۴۶، ۵۱۵۰، ۵۱۵۴، ۵۱۵۸، ۵۱۶۲، ۵۱۶۶، ۵۱۷۰، ۵۱۷۴، ۵۱۷۸، ۵۱۸۲، ۵۱۸۶، ۵۱۹۰، ۵۱۹۴، ۵۱۹۸، ۵۲۰۲، ۵۲۰۶، ۵۲۱۰، ۵۲۱۴، ۵۲۱۸، ۵۲۲۲، ۵۲۲۶، ۵۲۳۰، ۵۲۳۴، ۵۲۳۸، ۵۲۴۲، ۵۲۴۶، ۵۲۵۰، ۵۲۵



کنیم بلکه برای تصرف قلوب آمده ایم چه که همانا قلبها نظرگاه و مقصود بها می باشد).

با همه اینها، ضمن تشکر از ایشان که مانند بهائی ستیزان عمل نکرده اند، چون دلایلی برای مدعای خود ارائه نکرده اند و نوشته اند «در این مقاله نمی خواهم درگیر آن شوم»، این حقیر نیز بیش از این نمی تواند اظهار نظری کند. به امید آن که روشنفکران و نویسندگان سکولار و غیرسکولار و نوگرایان دینی و غیر دینی ایران عزیزمان، به قول جناب عباس میلانی سکوت ۱۰۰ ساله خود را بشکنند و در آئینی که از وطنشان آشکار شده تدقیق نمایند و حقایق را بنویسند تا آثار تحقیقیشان الگوئی شود برای سنت گرایان متعصبی که ۱۶۵ سال است جز کذب و افترا در خصوص امر بهاء نوشته اند. آثار محققانه و منصفانه و صمیمانه ایشان را، ولو مخالف روح و حقایق آئین بهائی و اشتباه هم که باشد، بر دیده منت می گذاریم، چه که نزد حق و خلق او، انصاف و حقیقت جوئی را مقامی بس بلند است.

^{۱۸۲} ترجمه. پیام بهایی، شماره ۱۸۲، ص ۱۷.

^{۱۸۳} امر و خلق، ج ۴، صص ۳۸۱-۳۸۰.

^{۱۸۴} مائده آسمانی، ج ۵، صص ۱۹۵-۱۹۶.

^{۱۸۵}

http://www.shahbazi.org/Oligarchy/Oligarchy_Me.htm

<http://www.tabnak.ir/pages/?cid=10065>

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1616661>

http://www.shahbazi.org/Oligarchy/Hoseinian_Emami.htm

^{۱۸۶} ویژه نامه ایام جام جم، ص ۱۲، ستون سمت راست.

^{۱۸۷}

<http://www.jamejamonline.ir/shownews2.asp?n=146116&t=fp>

^{۱۸۸} امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۰.

^{۱۸۹} مائده آسمانی، ج ۵، ص ۴۶.

^{۱۹۰} کتاب اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۱۱.

^{۱۹۱} اسرار الآثار، ج ۵، ص ۴۵۱.

^{۱۹۲} منتخبات مکاتیب ۶ ص ۴۴۵.

^{۱۹۳} اسرار الآثار، ج ۵، صص ۴۴۹-۴۵۰. در خصوص محتوای بیان مزبور به قسمت «دسته گل سیزدهم مربوط به مقاله دوازدهم فصل نامه» در همین جوابیه مراجعه شود.

^{۱۹۴} کتاب رحیق مخنوم، ج ۲، ص ۷۷۷.

^{۱۹۵} جامعه اهل بهاء که همیشه تحت ظلم بود، از طرف حضرت عبدالهفاء هدایت شد «تا در اول کار آنچه در قوه دارد برای اصلاحات سیاسی بکوشد سپس چون این مجهوداتش با بدگمانی و بد خواهی روبرو شد به کلی خود را کنار بکشد.» (بیانیه قرن انوار، ص ۱۰) درباره هدایت مزبور در ادامه همان منبع چنین آمده: «ارزش و قدر این شیوه را فقط در عصر دیگری می توان شناخت که از نظر سیاسی از عصر ما پخته تر و بالغ تر باشد».

^{۱۹۶} مکاتیب عبدالهفاء، ج ۵، صص ۱۷۶-۱۷۳.

^{۱۹۷} کتاب مصابیح هدایت، ج ۳، ص ۴۶۸.

^{۱۹۸} اخبار امری، سال ۱۳۵۳، شماره ۱۹، صص: ۵۳۷-۵۳۶.

^{۱۹۹} ترجمه. به نقل از مجموعه مستخرج از پیام های حضرت ولی امرالله و معاهداعلی درباره عدم مداخله در امور سیاسی و اطاعت از حکومت متبوعه، جمع آوری دکتر پیترخان، ص ۱۹.

^{۲۰۰}

<http://www.ayam29.com/viewpoint/008.htm>

^{۲۰۱} مشکل مزبور دیگر از دید دیگران نیز پنهان نیست. به عنوان مثال همین اخیراً آقای گنجی چنین نگاشت: «کافی است به جامعه ای ایران پس از سه دهه حکومت اسلامی بنگریم که دروغ، رایج ترین امر در آن است و بدون دروغگویی هیچ کاری از پیش نمی رود و زمامداران این نظام بیش از زمامداران نظام های غیر دینی دروغ می گویند ریا، نفاق، چابلوسی و غیره رذایلی هستند که در میان ما به شدت گسترده اند».

http://radiozamaaneh.com/idea/2008/08/post_367.html

در پشت جلد کتاب «جامعه شناسی خودمانی»، از آقای حسن نراقی، نشر اختران، چاپ اول پاییز ۱۳۸۳، به نقل از متن کتاب چنین آمده است: «ما مشکل جدی داریم. ما به هر دلیلی زیاده تر از ملل



طرفدار اسلام و ضد بهائیت برای وی، بیش از آن که کاری تحقیقاتی در نظر آید، به يك طنزپردازي شباهت می‌یابد. جالب این که وقتی به خاطرات مثير عزری مراجعه می‌کنیم، مشاهده می‌شود که این سفیر پرسابقه رژیم صهیونیستی در ایران، با دقت نظر بیشتری نسبت به نیکوصفت، درباره هویدا به اظهار نظر پرداخته است و حتی از به کارگیری واژه‌ها و کنایه‌هایی که حکایت از بهایی بودن وی در عین پنهانکاری دارد، ابایی ندارد: «...بسیار شنیده شده بود که هویدا و برخی از سران لشکری و کشوری در دولت به کیش بهایی پیوسته‌اند. هویدا بارها این داستان را نادرست و ساختگی خوانده و برای اثبات گفته‌هایش به مکه رفت. در این سفر هویدا مانند دیگران، همه کارهایی را که کیش مداران در این شهر انجام می‌دهند، به نیکی انجام داد. ولی فراموش نکنیم که چند تن از بستگانش در عکا و حیفا زندگی می‌کردند و در بخشهای پیشین گفتم، در دوره‌ای که وزیر دارایی بود، روزی از من خواست برای گشایش پاره‌ای دشواری‌های آنان در اسرائیل یاری‌اش بدهم». (مثيرعزری، همان، ص ۳۳۲)

http://www.irhistory.com/index.php?action=show_news&news_id=106

۲۰۶

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/88/30>

(مقاله، «بازهم هویدا»)

۲۰۷

http://www.ohamzodai.com/S-Nikusefat_Zendegi_Falsafi_Dar_Site_Alef_201007.htm

۲۰۸ رجوع شود به مقاله گوشه ای از نظر امر بهائی در باره اسرائیل، مندرج در آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/125/30/>

۲۰۹

http://www.negah28.info/index.php?option=com_content&task=view&id=114&Itemid=15

و نیز:

دیگر دروغ می‌گوییم. تملق اگر چه خوشایند نیست، تک تک خودمان می‌دانیم چقدر تملق می‌گوییم.»

همچنین نگاه کنید به این آدرس:

http://www.goftman-iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=1099&Itemid=8

نیز رجوع شود به مقاله آقای نوری علا با عنوان «چرا نو اندیشان مذهبی از سکولاریسم می‌گزینند؟» مندرج در آدرس زیر:

http://www.goftman-iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=1107&Itemid=10

۲۰۲

<http://www.aeenbahai34.info/content/view/405/28/>

۲۰۳

<http://noorportal.net/3552-article.aspx>

نیز رجوع شود به:

<http://www.dowran.ir/show.php?id=66043104>

۲۰۴ فتاوی حضرات آیات عظام در طول تاریخ و در همین عصر حاضر در قرن بیست و یکم در خصوص تنجیس غیر مسلمانان موجود و در دسترس است! به عنوان نمونه رجوع شود به:

http://www.bahjat.org/index.php?option=com_content&task=view&id=1096&Itemid=45

http://www.fcnn.com/index.php?option=com_content&task=view&id=198&Itemid=51

۲۰۵ مانند دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران که در نقد کتاب آقای سهراب نیکوصفت با عنوان «کنکاشی در بهائی ستیزی»، که در جواب ردیه «جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران»، نوشته آقای عبدالله شهبازی، تألیف یافته، از جمله مانند آقای انصاری نوشته اند: «با چنین تبار و تفکراتی که برای هویدا به ثبت رسیده و در صحت آنها تردیدی وجود ندارد، باید گفت تلاش آقای نیکوصفت برای تصویر نمودن چهره‌ای



سرشناسان کشور آشنا شدم که هرگز باور نمی‌کردم پیرو کیش بهایی باشند. بسیاری از آنها در باور خود چون سنگ خارا بودند، ولی به خوبی می‌توانستند در برابر دیگران باور خود را پنهان نمایند. آنها همه دریافته بودند که در برابر من نیازی به پنهانکاری ندارند.» (مثیر عزری، یادنامه، ترجمه ابراهام حاخامی، ویراستار بزرگ امید، بیت المقدس، ۲۰۰۰م، دفتر اول، ص ۳۳۳). این سخنان عزری به وضوح حاکی از آن است که نه تنها بهائیان صاحب منصب در رژیم پهلوی اقدام به پنهان ساختن ماهیت واقعی خود می‌کردند بلکه این روش، یکی از اصول رفتاری آنها به شمار می‌آمده است.»

http://www.irhistory.com/index.php?action=show_news&news_id=106

۲۱۴

www.ir-patri.com/Show.php?Page%3DViewArticle%26ArticleID%3D334%26SP%3DFarsi+%D9%A5%D8%A6%D9%8A%D8%B1%D8%B9%D8%B2%D8%B1%D9%8A&hl=en&ct=clnk&cd=2&gl=us

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. همین مقاله در آدرس زیر نیز هست:

<http://www.bashgah.net/pages-12921.html>

۲۱۵ در این مورد خبر جالبی در ۲۵/۵/۲۰۰۸ منتشر شده که باید قابل توجه امثال جناب انصاری باشد! عین خبر چنین است:

«اسرائیل از توقیف یک اسرائیلی متولد ایران به اتهام جاسوسی خبر میدهد. پلیس در اسرائیل یک اسرائیلی متولد ایران را به دادن اطلاعات دفاعی به جمهوری اسلامی ایران متهم کرده است. به گزارش وسائل ارتباط جمعی، گفته میشود این مرد با ماموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران در استانبول ارتباط داشته و اسامی افراد مامور خدمت در تشکیلات امنیتی و اطلاعاتی اسرائیل را به آنان می‌داده است. به گفته مقامات پلیس، وی اوایل این ماه توقیف شده بود، و قرار اتهام علیه او امروز رسماً در تل‌آویو صادر شد. هویت مظنون فاش نشده است.»

<http://www.voanews.com/persian/2008-05-25-voa3.cfm>

۲۱۶ گلزار تعالیم بهائی، صص ۳۸۹-۳۹۰.

۲۱۷

<http://jomhouri.com/a/03art/005375.php>

و نیز:

<http://www.porsojoo.com/fa/node/73669>

۲۱۰ در این خصوص از جمله توجه شود به جنجالی که بر سر اظهار نظر آقای رحیم مشائی، یکی از دولتمردان دولت نهم جمهوری اسلامی، در باره مردم اسرائیل برپا شد:

<http://www.rajanews.com/detail.asp?id=16899>

<http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8706180763>

http://radiozamaaneh.com/news/2008/09/post_6394.html

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2008/09/080919_si-ka-moshai-khamenei.shtml

http://www.radiozamaaneh.com/news/2008/07/post_5698.html

<http://www.hamdami.com/MFAFA/NewsAndReports/200708-Moshae.htm>

۲۱۱ به عنوان نمونه رجوع شود به مقاله «تاریخ رابطه ایران و اسرائیل»، در آدرس:

<http://www.dowran.ir/show.php?id=66043104>

نیز مراجعه شود به مطلب «سیاست خارجی ایران در دوره محمد رضا شاه پهلوی؛ روابط با اسرائیل» مندرج در آدرس:

<http://noorportal.net/3552-article.aspx>

۲۱۲ رجوع شود به صحیفه نور ج ۱، ص ۴۴.

۲۱۳ ظاهراً خاطرات آقای عزری در یکی دو سال اخیر مورد توجه به اصطلاح محققین جمهوری اسلامی قرار گرفته و درباره آن طوطی وار حرف یکدیگر را تکرار می‌کنند! نویسنده دیگری از قبیل آقای انصاری در دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ضمن نقد کتاب آقای سهراب نیکووسف با عنوان «کنکاشی در بهائی ستیزی»، چنین می‌نویسد: «وی همچنین در بخش بیست و پنجم از خاطراتش تحت عنوان «بهائیان و اسرائیل»، به طور اختصاصی به تشریح وضعیت پیروان این مسلک در ایران می‌پردازد و در خلال آن به نکته‌ای اشاره دارد که ملاک خوبی برای ارزیابی ادعای نیکووسف است: «در سایه دوستی با ایادی، با گروهی از



<http://www.hambastegy.net/mandag.htm#1>

لینک فیلم مصاحبه:

<http://www.youtube.com/watch?v=Qn7EoeJSzUo>

نیز در این مورد رجوع شود به:

<http://iranianuk.com/article.php?id=17368>

۲۲۴

<http://www.golshan.com>

به نقل از:

<http://www.hafteh.de/?p=127>

<http://www.robertdreyfuss.com>

در این خصوص همچنین مراجعه شود به مقاله «خانه شیشه ای و سنگ اندازی» مندرج در آدرس زیر:

<http://www.noghtenazar2.info/node/447>

و نیز در مقاله ای در این آدرس:

<http://www.ohamzodai.com/S->

[Nikusefat_Zendegi_Falsafi_Dar_Site_Alef_201007.htm](http://www.ohamzodai.com/S-Nikusefat_Zendegi_Falsafi_Dar_Site_Alef_201007.htm)

۲۲۵

http://www.negah28.info/index.php?option=com_content&task=view&id=801

۲۲۶ مشخصات کتاب:

Parsi, Trita. Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the U.S. Yale University Press, New Haven, ۲۰۰۷

۲۲۷ مشخصات کتاب:

Mearsheimer, John J. and Stephen M. Walt. The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy. Farrar, Straus and Giroux, New York, ۲۰۰۷

http://news.persian-bahai.org/story/%5Bfield_bwns_story_id-raw%5D-24

http://www.negah28.info/index.php?option=com_content&task=view&id=851&Itemid=21

۲۱۸

http://www.negah28.info/index.php?option=com_content&task=view&id=79&Itemid=24

در این مورد همچنین رجوع شود به مقاله «آزار پیاپی دیانتی اهل مدارا»، نگارش بنیامین بالیانت، مندرج در وال استریت جرنال:

<http://online.wsj.com/article/SB121755160850702963.html>

<http://www.noghtenazar2.info/node/571>

۲۱۹

<http://www.mfa.gov.il/MFAFA/NewsAndReports/150808-QAndA-Bahais.htm?DisplayMode=print>

۲۲۰

<http://www.alef.ir/content/view/25560>

نقد کتاب خاطرات آخرین رئیس موساد در ایران، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران. ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۷. نام کتاب: شیطان بزرگ، شیطان کوچک (خاطرات آخرین نماینده موساد در ایران)، نویسنده: الیبرز تسفریر، مترجم: فرنوش رام، ناشر: شرکت کتاب آمریکا.

۲۲۱ در این مورد رجوع شود به:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/88/30/>

۲۲۲ مثلاً در همین فصل نامه ۱۷ ضمن بررسی مقاله سوم با عنوان اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی درباره بایبگری و بهائیکری از حجت الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (مُنذر) ملاحظه فرمودید که آقای لنگرانی برخلاف نویسنده دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، معتقد بوده هویدا بهائی نبوده و اصلاً بی دین بوده ولی پدرش بهائی بوده! حال آن که پدرش نیز چنان که عرض شد به علت دخالت در سیاست از جامعه بهائی مطرود و محروم گشت.

۲۲۳



۲۳۶ http://www.khosroshahi.ir/book/book_body.php?fid=364&book_id=7&merg=1

۲۳۷ یاد داشت های علم، ج ۱، ۱۹۹۲، ص ۱۶۲. به نقل از مقاله «سخنی دربارهٔ مرحوم محمد تقی فلسفی در سایت الف»، از سهراب نیکو صفت، در آدرس:

http://ohamzodai.com/S-Nikusefat_Zendegi_Falsafi_Dar_Site_Alef_201007.htm

۲۳۸ <http://www.behnoudonline.com>

و نیز:

http://www.ettelaat.net/04-03/k_f_p_va_h_r.htm

۲۳۹ <http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/83/30/>

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/130/30/>

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/96/30/>

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/92/30/>

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/115/30/>

۲۴۰ کتاب کواکب الدریه، ج ۲، صص ۶۸-۶۷.

۲۴۱ مقاله دیگری نیز موجود است که در پاسخ به مقاله آقای شریفی نوشته شده که آن را در آدرس زیر می توانید ملاحظه نمایید.

http://www.negah28.info/index.php?option=com_content&task=view&id=627&Itemid=25

۲۴۲ مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۱۱.

۲۴۳ همان، ص ۱۳.

۲۴۴ همان، ص ۱۶.

۲۴۵ همان، ص ۱۷.

۲۳۸ برای خواندن مقاله ای در خصوص خاطره نویسی مراجعه شود به «رونق خاطره نویسی در بازار کساد کتاب»، از مهتری حقانی، در آدرس:

<http://www.iran-newspaper.com/1383/830526/html/report.htm>

۲۳۹ <http://www.shahbazi.org/blog/Archive/8301.htm>

و نیز:

http://www.shahbazi.org/Oligarchy/Hoseinian_Emami.htm

۲۳۰ <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8705010249>

۲۳۱ <http://donbaleh.com/tag/%D9%81%D8%B1%D8%AD%20%D9%BE%D9%87%D9%84%D9%88%D9%8A>

۲۳۲ <http://www.raheno.net/?page=news&id=245>

<http://m-ghorbani.blogfa.com/post-17.aspx>

<http://www.aria7000.com/farah-ziba.htm>

http://www.zadsar.net/index.php?option=com_content&task=view&id=149&Itemid=181&limit=1&limitstart=1

۲۳۳ <http://www.politic-bahaee.blogfa.com/post-37.aspx>

۲۳۴ http://www.rowzane.com/000_maqalat/2403/40323Siavash.html

۲۳۵ <http://www.nimrooz.com/html/825/150414.htm>



۲۴۶ همان، ص ۱۸.

۲۴۷ دقیقاً همین عدم قردردانی و انصاف است که باعث شده است بعضی افراد چشم خود را بر خدمات بهائیان در ایران ببندند و مثلاً در همان صدا و سیمایی که توسط یک فرد بهائی تأسیس شده بنشینند و انواع تهمت‌ها را به او و سایر بهائیان وارد نمایند، یا احترام شرق و غرب را به جامعه بهائی و هیاکل مقدسه آن ببینند و آن را به وابستگی سیاسی نسبت دهند.

۲۴۸ مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۲۰.

۲۴۹ همان، ص ۲۱.

۲۵۰ رساله مدینه، ص ۴ و ۵.

۲۵۱ در این مورد از جمله رجوع شود به مقاله «تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي»، در این آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/92/30/>

۲۵۲ حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۲۵۷.

۲۵۳ قرن بدیع، ص ۴۴۶.

۲۵۴ نشر سوره، مهر، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۲۵۵ البته ایشان در شروع مقاله شان اشاره ای به کتاب خاطرات صبحی نیز کرده اند که چون قبلاً به اکاذیب این کتاب ضمن پاسخ به مقاله دوم و سوم همین فصل نامه ۱۷ اشاره شده است، در اینجا ذکری از آن نمی نمایم.

۲۵۶ از جمله:

<http://www.noghtenazar2.info/node/404>

<http://www.noghtenazar2.info/node/465>

<http://www.noghtenazar2.info/node/290>

<http://www.noghtenazar2.info/node/195>

و کثیری دیگر (رجوع شود به سایت ولوله در شهر)

۲۵۷ از جمله رجوع کنید به:

<http://reference.persian-bahai.org/fa/t/se>

مجلدات «عالم بهائی»؛ و شماره های نشریات اخبار امری و آهنگ بدیع مقارن با نقشه ده ساله، که از جمله در آرشیو روزنامه جام جم و اداره اطلاعات دولت جمهوری اسلامی بوفور قابل دسترسی است! همچنین برای دیدن توضیح مفصلی درباره نقشه های پی در پی تبلیغی - از جمله دو نقشه ده ساله و نه ساله مذکور در مقاله آقای نیکبخت - که در قرن بیستم تا حال در جامعه جهانی بهائی اجرا شده و ادامه دارد رجوع شود به جزوه «لزوم دین» که آن را می توان از آدرس زیر دانلود کرد:

<http://www.aeenebahai34.info/content/view/527/31>

۲۵۸ در کتاب «اسلام و دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران از بازگان تا سروش»، نوشته فروغ جهانبخش، ترجمه جلیل پروین، نشر گام نو، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۳، صص ۲۰۵-۲۰۸ می نویسد: «نقطه اوج تئوریک فعالیت های سیاسی آیت الله خمینی در سال های ۱۹۷۰-۱۹۷۱، پدید آمد، یعنی هنگامی که وی خطوط کلی نظریه حکومت اسلامی یعنی «ولایت فقیه» را ترسیم کرد. هر چند تا آن زمان آیت الله خمینی به شدت و پیوسته شخص شاه را به باد انتقاد می گرفت، ولی امیدش را به مفهوم پادشاهی مشروطه از دست نداده و جایگزینی را نیز برای آن پیشنهاد نکرده بود... (پس از توضیحی در خصوص تغییر جهت فکری آقای خمینی به سمت ولایت فقیه و این که قدرت سیاسی باید به طور مستقیم به يك فقیه یا شورای فقها تعلق گیرد، نویسنده ادامه می دهد): در حقیقت، این همان نقطه ای است که وی از موضع قبلی اش در باره نقش شریعت و علما در سیاست دور می شود: وی در «کشف الاسرار» - که يك اثر بحث انگیز دینی- سیاسی متقدم تری بود و اول بار در سال ۱۹۴۳ به چاپ رسید - پادشاهی مشروطه را تأیید می کند و علم فقه را به مثابه یکی از شرایط رهبری سیاسی رد می کند و با حالت کنایه آمیز اظهار می دارد که فقه برای این وظیفه، از آن چیزی که داشتن آن برای يك مهندس در رشته خودش ضرورت دارد، بیشتر نیست. در آن زمان، خواسته آیت الله خمینی چیزی بیشتر از اجرای قانون اساسی سال ۱۹۰۶ نبود که در آن فقها باید بر قوانین وضع شده در مجلس نظارت می کردند؛ اما در نظریه جدید حکومت اسلامی؛ اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست. چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می شود و اگر نکند، نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد و این مسلم است که «الفقهاء حکام علی السلاطین». سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت، حکام حقیقی همان فقها هستند. پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد؛ نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند.»



۲۵۹ کتاب «مفتاح باب الابواب» به عربی از مهدی خان زعیم الدوله چاپ ۱۳۲۱ ه.ق در قاهره، ترجمه آقای حسن فرید گلپایگانی در ۱۳۷۴ ه.ق. در تهران.

۲۶۰ جامعه بهائی سوابق زیادی از اقدامات و تحریکات امثال وعاظ مزبور را در تاریخ خود دارد که ضمن آن در اثر تحریکات بعضی آخوندها و وعاظ بی انصاف بهائی کشی براه افتاده و جان و مال بهائیان در معرض هجوم عوام در جای جای کشور مقدس ایران قرار گرفته. از مشهورترین وقایع مزبور که در همان زمان پهلوی اتفاق افتاد و آقای نیکبخت نیز از آن با خبر هستند تحریکات آقای فلسفی و بروجردی با اجازه شاه است که در اثر آن ظلم های زیادی بر بهائیان در همه شهرها و دهات ایران وارد شد. به این خاطر ادعای آقای نیکبخت در حقیقت حکم «دست پیش گرفتن برای پس نیافتادن» است!

۲۶۱ کتاب «آیات الهی»، ج ۱، ص ۳۴۰. در آخربیان مبارک نکته لطیفی است درباره مفهوم رجعت صفاتی که در مورد آن رجوع فرمائید به کتاب «مستطاب ایقان» از حضرت بهاءالله.

۲۶۲ به نقل از لوح شیخ نجفی، صص: ۶۲-۶۳. مضمون به فارسی: به تحقیق که امر در هر روز بلکه در هر ساعت بر ما دشوار شد تا اینکه ما را از سجن [ادرنه] خارج کردند و به سجن اعظم عکا به ظلمی آشکار وارد نمودند. وقتی گفته شد ایشان به چه جرمی محبوس شدند، گفتند چون ایشان خواستند دین را تجدید کنند. اگر نزد شما امر قدیم مختار و پسندیده بود، پس چرا ترك کردید آنچه را که در تورات و انجیل حکم شده؟ تبیین کنید ای قوم. قسم به جانم امروز برای شما گریزگاهی نیست. اگر جرم من این است، محمد رسول الله و قبل از او روح و قبل از او کلیم در آن بر من سبقت گرفته اند. و اگر گناه من إعلاء کلمه خدا و اظهار امر اوست در این صورت من اول گناهکارانم، این گناه را به ملکوت ملک آسمانها و زمینها تبدیل نمی کنم... هر چه بلا زیاد شود حب و عشق بهاء به خدا و امر او زیاد می شود؛ به طوری که منع نمی کند مرا آنچه از جنود غافلان بر من وارد شد. اگر در اطباق زمین پنهانم سازند سوار بر ابرم بیابند، در حالی که به سوی خدای مقتدر قدیر دعوت می کنم. همانا من خود را در راه خدا فدا نمودم و در حب و رضای او مشتاق بلایا هستم. شهادت می دهد به این، بلایایی که من در آن قرار دارم که احدی از عالمیان چنین بلایایی را حمل نکردند.

از این قبیل بیانات مبارکه، اصل وحدت اساس ادیان الهی مشهود است. در این مورد رجوع شود به: «پیام ملکوت» و «خطابات» و جزوه «آئین جهانی». برای سیر تکاملی ادیان، علاوه بر منابع مذکور، به «مکاتیب عبداله» جلد ۲، ص ۲۶۵ مراجعه فرمایید.

۲۶۳ کتاب الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۸۰.

۲۶۴ ایشان در کتاب سابق الذکرشان («جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات») نیات خود را آشکار تر بر ملا کرده اند و در باره همان سند مورد بحث در متن نوشته اند: «در گزارشی دیگر از تشدید فعالیت بهایی ها با استفاده از زنان و دختران بهایی برای جلب و جذب اعضای جدید چنین گزارش شده است!» پاسخ آنچه ایشان در دل داشته و تماماً آشکار نکرده اند، در سایت نقطه نظر در این مقالات موجود است:

<http://www.noghtenazar2.info/node/290>

<http://www.noghtenazar2.info/node/284>

۲۶۵ در این مورد از جمله رجوع شود به مقاله دین بهائی ضداسلام نیست مندرج در سایت

<http://www.velvehdarshahr31.info>

این مقاله در دو قسمت مجزا دارای عناوین زیراست: دیدگاه دیانت بهائی نسبت به اسلام، و دین بهائی عامل تفرقه و ضعف شرق و اسلام نیست. همچنین مراجعه شود به کتب زیر که نویسندگان آنها همه بهائی اند: کتاب اسلام و دیانت بهایی، از جناب علی اکبر فروتن؛ کتاب سهم اسلام در تمدن جهان، از جناب استان وودکاپ، یکی از بهائیان امریکا؛ کتاب محمد و دور اسلام، از جناب حسن موقربالیویز؛ کتابی به انگلیسی تحت عنوان شهادت حضرت امام حسین، از جناب ابوالقاسم فیضی؛ کتابی درباره تاریخ دیانت اسلام، از جناب محمد علی فیضی؛ کتاب سید رسل حضرت محمد، اسلام و مذاهب آن از جناب ریاض قدیمی؛...

۲۶۶ دو قسمت مزبور از ترجمه کتابی است که صفحات ۹۹ تا ۱۲۰ آن در سایت آگاهی منتشر شده است. نام و مشخصات کتاب را در آدرس زیر ببینید:

Human Rights, the UN and the Baha'is in Iran , by Nazila Ghanea-Hercock

http://www.bookfinder.com/dir/i/Human_Rights,_the_un_and_the_BahaIs_in_Iran/9041119531/



[http://www.goftman-](http://www.goftman-iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=111)

[iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=111](http://www.goftman-iran.info/index.php?option=com_content&task=view&id=111)
1&Itemid=12

و نیز:

<http://www.cgie.org.ir/showbuilderB.asp?id=146>

[http://knowledgebase.icro.ir/?c=tableRecordShow&tableId=33](http://knowledgebase.icro.ir/?c=tableRecordShow&tableId=33&recordId=13&t=5)
&recordId=13&t=5

۲۷۲ فرد دیگری نیز هست به نام آقای نصیر عصار که وی نیز مدتی سرپرست سازمان اوقاف بوده و نه تنها همچون آقای احمدی به همان دلایلی که برای ایشان ذکر شد، نمی توانسته بهائی باشد، بلکه، چنانکه در زیر اشاره شده، پدرش نیز آیت الله عصار بوده است! آقای ابراهیم ذوالفقاری در مقاله «هویدا و بهائیت»، ضمن توضیح راجع به حجتیه چنین نوشته: «در تفکر این انجمن (حجتیه)، مبارزه با رژیم پهلوی محلی از اعراب نداشت و عمده دغدغه آنان نفوذ در محافل بهائیان و مباحثه با آنان و... بود. روشن بود که حرکت مقدس طلاب در ۱۵ خرداد، از ابتدا مورد تأیید آنها نبود و بالاتر این که رهبر نهضت عاشورایی مردم ایران را، در حد تکفیر از خود می رانند و اینک که این تظاهرات، در حوزه های علمیه به خشونت گراشیده بود را فرصت مناسبی تشخیص دادند تا در راه هدف مقدسشان از آن بهره برداری کنند. این بهائی ستیزان در اعلامیه خود نوشتند: «پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر، با کمال احترام به عرض خاک پای مبارک می رساند: جامعه روحانیت ایران از اعمال خائنانه گروه بی دین و ضد وطنی که بلوای پانزدهم خرداد را بر پا کردند، ابزار تفر و انزجار می کند و ارادت خالصانه اعلیحضرت همایونی را به خاندان نبوت تصدیق و تأیید دارد و آن اعلیحضرت را حامی دین اسلام و پیرو مذهب جعفری می شناسد و مورد تکریم و احترام جامعه روحانیت و خادمان مکتب اسلامی هستند و ان شاء الله سالیان سال سلامتی و جود اقدس شهریاری باقی و برقرار باشد. لیکن مسئله مهمی که در جامعه روحانیت، علی الخصوص در ده دوازده سال اخیر مایه دلالتگی و تأثر شده است بر سر کار آمدن اهباب و فرقه سازان بهائی است... مهم تر از تمام اینها این که امیر عباس هویدا که دشمن دین و دشمن مملکت و دزد و خائن به اسلام است، موقوفات اسلامی را به... نصیر عصار... محول کرد و چهار صد، پانصد میلیون تومان موقوفات این مملکت با دست هویدا و عصار به جیب بهائی ها ریخته شده است... این جا فقط به اطلاع و استحضار می رساند که جامعه روحانیت که ضد خمینی و روحانی نماهای مزدور است از انتخاب پسر شیخ بشرویه بهایی معروف و هم مسلک هویدا به ریاست اوقاف، خاصاً بعد از تصدی عصار و آزمون که

[http://www.agahee.org/index.php?option=com_content&task=](http://www.agahee.org/index.php?option=com_content&task=view&id=305&Itemid=29)
[view&id=305&Itemid=29](http://www.agahee.org/index.php?option=com_content&task=view&id=305&Itemid=29)

۲۶۸

[http://agahee.org/index.php?option=com_content&task=view](http://agahee.org/index.php?option=com_content&task=view&id=306&Itemid=29)
&id=306&Itemid=29

۲۶۹

[http://news.gooya.com/politics/archives/2008/11/079538.php#](http://news.gooya.com/politics/archives/2008/11/079538.php#more)
more

۲۷۰ البته صرف نظر از افرادی که مسؤول مراکز و نهاد های حکومت بوده اند، طبق نظر بعضی، همیشه اختلاس و رشوه خواری بیماری مزمن بوده و هست. از مواردی که آقای علمردانی راجع به آن باید تحقیق کنند مطلبی است که آقای هوشنگ پورشریعی نوشته اند: «درباره اوقاف و ملایان، بد نیست این نوشته ارتشید حسین فردوست را هم بخوانید که در خاطراتش - که بوسیله وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی انتشار یافته - اذعان میکند: بین دربار و نخست وزیری و ساواک تماسهایی با برخی افراد در حوزه های علمیه جریان داشت. مجموعه این ارتباطات سالیانه میلیونها تومان هزینه بر میداشت که توسط هویدا، در تمام طول نخست وزیری او، از بودجه نخست وزیری پرداخت میشد.»

<http://www.nimrooz.com/html/727/memory.htm>

۲۷۱ در باره همه موارد مذکور، هم در همین جوابیه و هم در سایت های بهائی جواب های کافی آورده شده است که عزیزان خواننده باید به آنها مراجعه کنند. از جمله مراجعه شود به کتاب «گلزار تعالیم بهائی» در آدرس:

<http://reference.persian-bahai.org/fa/t/c/GTB>

و نیز مقالات «سیاست الهی، سیاست بشری»؛ «سندی برای ایران عزیز»؛ «دیانت بهائی و فراماسونری و تئوسوفیسم و دیگر سازمان های دینی و سیاسی اجتماعی»، مندرج در سایت:

<http://www.velvehdarshahr31.info>، و...

همچنین درباره پدر و برادران آقای احمدی مزبور (ناصر قدسی، و بدیع الزمان فروزانفر) از جمله مراجعه شود به:

مقاله «دوباره من و بدیع الزمان فروزانفر»، از آقای تورج امینی، مورخ ۱۳۸۷/۷/۱۰، مندرج در آدرس زیر:



این بیت المال را چپاول کرده اند مایه دل‌تنگی و تأسف عمیق جامعه روحانیت است... (آرشیو، سند ۱۹/۷۲۲ هـ، ۳۱/۴/۱۳۵۴)

<http://www.historylib.com/Site/SViewDocument.aspx?DocID=821&RT=List>

و در جایی دیگر راجع به عصار آمده: «در گزارش دیگر ساواک در تاریخ ۸،۲،۱۳۵۲ اسامی وزرای کابینه هویدا و عضویت آنان در لژهای این سازمان مخوف و وابسته به انگلیس و اسرائیل، به شرح ذیل اعلام می‌شود:

امیر عباس هویدا (لژ تهران)، محمود قوام صدوری وزیر مشاور، نصیر عصار، معاون نخست وزیر (لژ ژاندارک)، حسن زاهدی وزیر کشور (لژ اهواز)، منوچهر پرتو وزیر دادگستری (لژ کورش)، مجید رهنما وزیر علوم و آموزش عالی (لژ تهران)، فتح الله ستوده وزیر پست و تلگراف و تلفن (لژ ژاندارک)، مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر (لژ کورش)، ایرج وحیدی وزیر کشاورزی (لژ خیام)، جواد منصور وزیر اطلاعات (لژ کورش)، هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد (لژ خیام)».

<http://mouood.org/content/view/2085/3/1/1>

نیز ضمن مطالبی است: «منوچهر آزمون، نوه دختری شیخ فضل الله نوری و خواهرزاده آقا شیخ بهاء‌الدین نوری و پدرش، ابوالقاسم، انباردار وزارت دارایی بود... با این انتصاب آزمون از ساواک به وزارت اطلاعات و جهانگردی انتقال یافت. در ۴ خرداد ۱۳۵۰، هنگامی که حسن زاهدی وزیر کشور بود، آزمون به معاونت امور اجتماعی این وزارتخانه رسید؛ و در اول آذر ۱۳۵۰، نخست‌وزیر، امیر عباس هویدا، وی را به جای نصیر عصار، به سمت معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف به محمدرضا پهلوی معرفی کرد. آزمون در ۱۳۵۱ ش، امور حج را که پیش از این در سرپرستی وزارت کشور بود، به سازمان اوقاف انتقال داد.

وی مدتی مسؤلیت تبلیغات حزب ایران نوین را بر عهده داشت و در انتخابات هیئت اجرایی آن حزب که در ۲۵ آذر ۱۳۵۲ برگزار گردید. به عنوان نفر اول هیئت برگزیده شد. در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴، نیز به عضویت هیئت اجرایی «حزب رستاخیر ملت ایران» انتخاب گردید. پس از چهار سال از ریاستش بر سازمان اوقاف، در خرداد ۱۳۵۴، برای شرکت در انتخابات دوره بیست و چهارم (آخرین دوره) مجلس شورای ملی مستعفی شد و جای خود را به محمد حسین احمدی سپرد و در مقام وکیل اول تهران به مجلس رفت. مجلس بیست و چهارم در ۱۷ شهریور ۱۳۵۴ افتتاح گردید و آزمون در ۱۳ آبان ۱۳۵۵، با ترمیم کابینه هویدا، عهده‌دار وزارت کار و امور اجتماعی و جانشین امیرقاسم معینی شد.» به نقل از:

فرهنگ ناموران معاصر ایران - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۱۳۸۱، در آدرس:

<http://www.ir-psri.com/Show.php?Page=ViewArticle&ArticleID=212&SP=Fararsi>

و نیز در آدرس زیر راجع به نصیر عصار است که: «دانش‌آموخته دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است که در سال ۱۹۴۵ به وزارت امور خارجه پیوست. او طی سال‌های ۱۹۴۹-۶۴ نمایندگی ایران در سفارت خانه‌های ترکیه، آلمان و سازمان ملل را بر عهده داشت. آقای عصار پس از یک سال همکاری در سمت رئیس کل دفتر نخست‌وزیری، به مقام معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اوقاف منصوب شد و تا سال ۱۹۷۲ در این سمت خدمت نمود. او طی سال‌های ۱۹۷۲-۷۵ سمت سفیر ایران در سازمان مرکزی معاهدات (سنسو) و همچنین، دبیر کلی آن را بر عهده داشت. آخرین موقعیت‌های رسمی وی تا پیش از انقلاب، شامل معاون امور سیاسی و پارلمانی وزارت امور خارجه و استادی دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه تهران در واحدهای امنیت گروهی و پیمان‌های دفاعی منطقه‌ای بود.»

<http://www.i-b-q.com/far/07/article%5C06.htm>

و نیز در باره وی است: «این نشریه (مجله معارف اسلامی) به اشاره استاد دکتر سید حسین نصر که خدایش به سلامت دارد و حمایت آقای نصیر عصار، فرزند آیت الله عصار و مسئول وقت سازمان اوقاف، منتشر می‌شد و توانسته بود جمعی از فرهیختگان را در داخل و خارج کشور در زیر چتر فرهنگی خویش فراهم آورد.»

<http://mr-torki.blogfa.com/post-33.aspx>

۲۷۳

<http://www.iranianuk.com/article.php?id=5294>

۲۷۴ از جمله کسانی که ثروت شخصی خود را از ایران خارج نکرد، همان آقای حبیب ثابتی است که قسمت آخر فصل نامه ۲۰ به ایشان اختصاص یافته است. در این مورد علاوه بر رجوع به صفحه ۲۸۶ کتاب «سرگذشت حبیب ثابت»، در ادامه نیز ضمن مطلب «دسته گل چهاردهم...» خواهد آمد.

۲۷۵ این حقیقت از اقدامات خود هویدا و ساواک و دستگاه شاه نیز معلوم بوده و هست که شمه ای از آن را در این آدرس ها می‌توانید ببینید:



^{۲۸۲} کم قضیه اشاره به کمیت موضوع آن است؛ مثلاً در قضیه «هر انسانی می‌میرد»، «هر» کم آن است؛ و در «هیچ بهائی ای منکر اسلام نیست»، «هیچ» کم آن است، و در «بعضی نویسندگان بی انصاف هستند»، «بعضی» کم می‌باشد. کیف قضیه نیز ایجاب (مثبت) یا سلب (منفی) آن است. مثل «می‌میرد» و «هستند» که ایجابی است، و «نیست» که سلبی است.

۲۸۳

http://www.al-shia.com/html/far/books/new/chhl_dastan/403.htm

همین داستان در سایت اسلامی دیگری آمده است و پس از آن نوشته شده: «اینجاست که می‌گوییم فهم کتاب خدا بسته به فهم معصوم است و دیگران امکان دارد برداشت نادرست داشته باشند»

<http://www.behar.ir/html/index.php?name=Sections&req=viewarticle&artid=143&page=1>

^{۲۸۴} در باره مفهوم معجزه و معجزه خواهی، علاوه بر منابع یادداشت بعدی، رجوع شود به «پاسخ به ۲۸ سؤال»، در آدرس:

http://www.varqaa90.info/index.php?option=com_content&task=view&id=39

^{۲۸۵} در این مورد و در خصوص پاسخ مقاله محیط طباطبائی مراجعه شود به: مقاله «از تاریخ نویسی تا داستان پردازی محیط یا محاط؟»، در آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/85/30>

و مقاله

«قَد فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ»، در آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/122/30/>

^{۲۸۶} در مورد ایشان از جمله رجوع شود به: کتاب «مصابیح هدایت»، جلد اول، تألیف جناب عزیرالله سلیمانی که خود متخصص فلسفه بوده اند و آثاری فلسفی نیز از خود به جای گذاشته اند (مانند کتب: «رشحات حکمت»، «منطق سلیمانی»); کتاب «کنج شایگان»، تألیف جناب اشراق خاوری، صص ۱۳۹-۱۴۴.

^{۲۸۷} «امر و خلق»، جلد ۳، ص ۳۵۲. همچنین در سایتی چنین مندرج است: «سؤال: معمولاً مطالعات فلسفی و عرفانی در اشخاص غرور کاذب

<http://www.historylib.com/Site/SViewDocument.aspx?DocID=821&RT=List>

نیز در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، جلد ۲، صص ۳۹۲-۳۸۶ از نقشه ساواک با همدستی به اصطلاح وُعَاظُ السَّلَاطِين و آخوندهای درباری می‌نویسد که جعل اسناد و اشاعه شایعات می‌نمودند تا از هویدای مشکوک به بهایی بودن يك چهره «مسلمان» بسازند، ولی از طرف دیگر در جلد اول همان کتاب، ص ۳۷۷ و جلد دوم صص ۳۸۵-۳۸۴ صحبت از ضد بهایی بودن ساواک و اسناد بهایی بودن هویدا می‌کند!

^{۲۷۶} به عنوان نمونه مراجعه شود به فرهنگ معین، قسمت اعلام، ذیل کلمه جلوه. و نیز:

<http://www.hawzah.net/Hawzah/Scientists/Scientists.aspx?id=3207>

۲۷۷

http://www.ghadeer.org/HEKAYAT/kodak_bozorg2/dastan02.htm

شایان ذکر است که اختلاف و بعضاً تکفیر و نزاع دیرینه بین علما و فقها و اهل کلام و حکمای اسلام نزد اهل فن مشهود بوده و هست و اشاره نگارنده به مورد مذکور در متن، بدون هیچ گونه اظهار نظری، فقط جهت اطلاع خانم نورایی نژاد است. از جمله رجوع شود به:

<http://www.ichodoc.ir/p-a/CHANGED/126/html/126-35.htm>

^{۲۷۸} در این مورد رجوع شود به ده ها مقاله در سایت های نقطه نظر و ولوله در شهر و نگاه و...

^{۲۷۹} از جمله رجوع شود به سایت های:

<http://reference.persian-bahai.org/fa/>

<http://www.aeenebahai34.info/content/category/4/108/54>

^{۲۸۰} «مجموعه الواح مبارکه»، چاپ مصر، صص ۳۱۵-۳۱۷.

^{۲۸۱} از جمله رجوع شود به آدرس های:

<http://www.sharematom.com/siyol/TANAGHOZAT.htm>

http://tanaghozat.blogspot.com/2006/08/blog-post_24.html

http://www.zandiq.com/fa/index.php?option=com_content&task=view&id=17&Itemid=30

<http://www.secularismforiran.com/koran-contradictions.htm>



ایجاد می‌کند و این غرور گاه به جایی می‌رسد که نسبت به شرع انور و ظواهر آن بی توجه می‌شوند، در این عرصه امام (خمینی) چگونه بودند؟

جواب: امام رضوان الله علیه قبل از هر چیز، یک انسان مهذب و خود ساخته بود، غرور علمی، اختصاصی به فلسفه و عرفان ندارد، اگر خدای ناکرده انسان، مهذب نباشد و صف رذیله بر او حکم فرما باشد گاهی علم فقه آل محمد (ص) هم موجب جهنم می‌شود. به تعبیر خود امام؛ بارها در تذکرات اخلاقی فرمودند: «اینکه گفته شده العلم هو الحجاب الأكبر، اختصاص به علم خاصی ندارد». بعد فرمودند: «گاهی علم توحید که اشرف و اعز علوم است، موجب حجاب می‌شود و عالم را جهنمی می‌کند و این بستگی به عالم ندارد. اگر عالم مهذب باشد، هیچ علمی برای او غرور نمی‌آورد و حجاب نمی‌شود و اگر عالم، خود ساخته نباشد، هر علمی ولو فقه و حتی علم توحید موجب خسارت برای خودش و اجتماع می‌شود». این کلمات گهربار و فرمایشات عالی امام، یک درس بزرگ برای همه است.»

http://www.iichs.org/index.asp?id=765&doc_cat=8

^{۲۸۸} رجوع شود به ترجمه آقای حسن فرید گلپایگانی از ردیه ضد بهائی «مفتاح باب الابواب» زعیم الدوله، صص ۳۰ و ۴۳.

^{۲۸۹} در این خصوص از جمله مراجعه شود به کتاب «مستطاب ایقان» از حضرت بهاء الله.

^{۲۹۰} حضرت باب در کتاب بیان تأکید کرده اند که اجرای احکامی که آورده اند همه منوط به اجازه و تصویب موعودشان، یعنی حضرت بهاء الله، است. از جمله می‌فرمایند: «امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است»... «بیان عظمت و جلال خود را از من یظهره الله اخذ میکند» (ترجمه) و همچنین «کلّ ماریع فی البیان کخاتم فی یدی و آتی انا خاتم فی یدی من یظهره الله جلّ ذکره یقلب کیف یشاء لما یشاء بما یشاء انه لهو المهیمن المتعال». (به نقل از کتاب «قرن بدیع»، ص ۹۱).

^{۲۹۱} قبلاً در همین جوابیه، نمونه هایی از بیانات مزبور و نیز شهادت و تصدیق متفکرین جهان در این خصوص ضمن پاسخ به بعضی مقالات ارائه شده بود که مراجعه شود؛ از جمله در جواب مقاله پنجم «بهائیت و سیاست عدم مداخله در سیاست»، نوشته آقای تقوی، و جواب مقاله هفتم فصل نامه «شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل» نوشته آقای سعید شریفی (در مورد شهادت متفکرین غیر بهائی در این خصوص، از جمله توجه شود به نظر اروین لازلو که ضمن پاسخ به مقاله آقای تقوی

آمده است و در آن تأکید شده تعلیم بهائی کاملاً مطابق علوم جدید است و راه نجات بشر از بحران های کنونی است).

^{۲۹۲} تا اینجا همه بیانات مزبور از این منبع نقل شده است: «گزارش تعلیم بهائی»، صص ۲۲۵-۲۲۰.

^{۲۹۳} «دریای دانش»، صص ۲۸-۲۲.

^{۲۹۴} «دریای دانش»، صص ۱۰۶-۱۰۷.

^{۲۹۵} در کتاب «فرهنگ علوم فلسفی و کلامی»، از دکتر سید جعفر سجادی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۵، تهران، ص ۲۱۸، به نقل از ملا صدرا، اشاره شده که «اساطین و یزرگان حکمت مانند افلاطون و پیشینیان او»، «انوار حکمت را از انبیا و مشکات نبوت اقتباس کرده اند». نیز آقای سجادی در مقدمه کتاب خود، صص ۴۳ - ۴۴، می نویسد ملا صدرا معتقد بوده فلاسفه و حکما، «علومشان را از معدن وحی و نبوت گرفته اند که البته منظورش منتهی شدن به سلیمان و داود است؛ چون بنا بر عقیده او منشاء علوم و فکر همه حکمای بزرگ انبیاء هستند و عمدتاً هم سلیمان و داود».

^{۲۹۶} قسمتی از لوح حضرت بهاء الله معروف به «لوح حکما» یا «لوح حکمت»، مندرج در «آثار قلم اعلی»، ج ۲، ۱۳۰-۱۴۲، و نیز «مجموعه الواح مبارکه»، چاپ مصر، صص ۵۳-۳۷.

^{۲۹۷} «رسالة مدنیة»، ص ۳.

^{۲۹۸} این قسمت از بیانات حضرت عبدالبهاء به نقل از گزارش تعلیم بهائی، صص ۲۲۵-۲۲۰، می باشد.

^{۲۹۹} مائده آسمانی، جلد ۹، ص ۱۸-۱۹.

^{۳۰۰} خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۵.

^{۳۰۱} «خطابات حضرت عبدالبهاء»، جلد ۲، ص ۲۴۷.

^{۳۰۲} «خطابات» جلد ۲، صص ۲۹۸-۳۰۷.

^{۳۰۳} «خطابات»، جلد ۲، صص ۷۷-۸۲.

^{۳۰۴} «خطابات»، جلد ۲، صص ۸۳-۸۶.

^{۳۰۵} «خطابات»، جلد ۲، صص ۸۷-۹۱.

^{۳۰۶} «خطابات»، جلد ۱، صص ۲۴۳-۲۵۳.



۳۰۷ به عنوان نمونه در کتب اسلامی از جمله «بحار الانوار» این حدیث مذکور: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعٌ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ وَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخُمْسَةَ وَالْإِشْرِينَ حَرْفًا» (علم ۲۷ حرف است و آنچه که رسل آورده اند دو حرف از آن می باشد و مردم تا امروز غیر آن دو حرف را نشناخته اند، پس وقتی قائم ما بیاید آن بیست و پنج حرف باقیمانده را می آورد). از مواردی که قائم موعود روشن می فرماید معنی آیات متشابهات کتب آسمانی قبل است که از جمله در قرآن مجید سوره اعراف، آیه ۵۳، و سوره آل عمران، آیه ۷ اشاره شده است و در تفاسیر آمده است که مربوط به ظهور موعود اسلام است. برای توضیحات بیشتر از جمله رجوع شود به کتاب «مستطاب ایقان»، و «تفسیر قمی»، ج ۱، ص ۲۳۵، و سایت:

<http://www.bmsu.ac.ir/Services/Article/View.aspx?Old=879>

۳۰۸ از جمله: سوره قیامت، آیات ۳ و ۴؛ سوره واقعه، آیات ۴۷ تا ۵۰ و ۶۲؛ سوره هود، آیه ۷؛ سوره رعد، آیه ۵؛ سوره ق، آیه ۱۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۷۹؛ ...

۳۰۹ اشتباه دوستان نامهربان بهائیان در خصوص اعتقاد بهائیان به تناسخ تازه نیست. در حقیقت منشاء این سوء تفاهم، از جمله به ردیه های منتشره بر ضد دین بانی و بهائی در اوایل تاریخ این دو دین آسمانی بر می گردد. از اولین بهائی ستیزانی که ردیه نوشته اند حاجی محمد کریم خان کرمانی شیخی، نویسنده کتاب «ارشاد العوام»، و پسرش نویسنده کتبی چون «تقویم العوج» و «دین تأویلی تناسخی و عقاید باطله» و «تیر شهاب در رد باب» می باشند که به علت سوء برداشت از آثار بانی و نیز اعتقاد خودشان به رجعت جسمانی، گمان نمودند بایان به تناسخ معتقدند! پاسخ ایشان از جمله در کتاب «دلایل العرفان»، از جناب میرزا حیدر علی اصفهانی، چاپ بمبئی به سال ۱۳۱۲ ه. ق، صص ۱۶۸ تا ۱۸۹، آمده است.

همچنین منشأ دیگر اشتباه مزبور، اشتباهات کتبی از قبیل «هشت بهشت» آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی کرمانی و کتاب معجول «نقطه الکاف» است که توسط ازلیان و ادوارد براون انگلیسی منتشر شد و در آن بعضاً مطالبی است که برخلاف آثار حضرت باب شبهه تناسخ و وحدت وجود را به ذهن متبادر می کند، حال آن که ادیان بانی و بهائی هر دو به تناسخ و وحدت وجود معتقد نیستند و شواهد زیادی در کتب مزبور موجود است که به کلی خلاف و متناقض با آثار حضرت باب است. در این باره از جمله رجوع شود به کتاب «کشف الغطاء» اثر مشترک جناب ابوالفضائل گلپایگانی و جناب آقا سید مهدی گلپایگانی، و کتاب «ادوارد گرانویل براون و دیانت بهائی»، از جناب حسن بالیوزی.

۳۱۰ این حقیقت برداشت جناب ابوالفضائل نبوده، بلکه اعتراف خود حکیم جلوه بوده که: «بلی در کلمات پیغمبران اشعاری به این فرق (بین حشر و تناسخ) نیست چه ایشان در این مورد سخنی به نحو اجمال فرموده اند ولی حکما در مسأله حشر و معاد مفصلاً یادداشت نموده اند». (فصل نامه ۱۷، ص ۲۸۸، سطور ۵ تا ۷، سند شماره ۴).

۳۱۱ علامت تعجب در پراکنش در خود متن اصلی است.

۳۱۲ قابل توجه است که حضرت علی ع نیز همین حقیقت را چنین بیان فرموده: «همانا ظاهر قران خوب و روشن و باطن آن عمیق و پر معنی است... هیچ تاریکی جهل رفع نشود مگر با نور دانشی که از آن ساطع است». (خطبه ۱۸، از نهج البلاغه ترجمه احمد سپهر خراسانی، نشر سازمان انتشارات اشرفی.

۳۱۳ نقل از کتاب بسط و توسعه فلسفه ماورا الطبیعه در ایران، نوشته محمد اقبال لاهوری.

۳۱۴ از جمله رجوع شود به کتاب «رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی»، تألیف جناب روح الله مهرباخانی، صص ۲۳۴ و ۲۴۶. از جمله در همان ص ۲۴۶ به «استدلالات حکمای عظام بر بطلان تناسخ» اشاره می نمایند.

۳۱۵ از جمله رجوع شود به کتاب «فرهنگ علوم فلسفی و کلامی»، از دکتر سید جعفر سجادی، ذیل لغت «تناسخ».

۳۱۶ فصل نامه ۱۷، ص ۲۸۷، سند شماره ۳.

۳۱۷ جناب ابوالفضائل در نامه ای راجع به «فلسفه مفید» و «فلسفه غیر مفید» توضیح داده اند که ملاحظه آن سودمند است (کتاب «رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی»، تألیف جناب مهرباخانی، صص ۲۶۷-۲۶۸).

۳۱۸ در این مورد از جمله رجوع شود به: جزوه «لزوم دین» که آن را می توان از آدرس زیر دانلود کرد:

<http://www.aeenbahai34.info/content/view/527/31/>

۳۱۹ کتاب «مائده آسمانی»، ج ۸، صص ۱۳-۱۵.

۳۲۰ کتاب «مائده آسمانی»، ج ۷، صص ۱۴۰-۱۴۷. در مورد نفی وحدت وجود، همچنین مراجعه شود به کتاب «مفاوضات»، صص ۲۱۹-۲۲۳.

۳۲۱ مجموعه «اشراقات»، صص ۲۱۸-۲۱۶.



۳۲۲ کتاب «امر و خلق»، جلد ۱، صص ۳۰۸-۳۰۹.

۳۲۳ کتاب «مستطاب ایقان»، صص ۱۰۷-۱۰۵.

۳۲۴ کتاب «مفاوضات»، صص ۲۱۸-۲۱۳.

۳۲۵ کتاب «سید رُسل حضرت محمد»، جناب ریاض قدیمی، صص ۲۲۵-۲۲۷.

۳۲۶ کتاب «بدایع الآثار»، ج ۲، ص ۴۲، به نقل از کتاب «سید رُسل حضرت محمد»، دکتر ریاض قدیمی، ص ۲۳۲.

۳۲۷ «منتخباتی از مکاتیب جلد ۴»، شماره ۱۶۶.

۳۲۸ «منتخباتی از مکاتیب ۳»، شماره ۱۴۴.

۳۲۹ کتاب «مفاوضات»، صص ۱۰۱-۱۰۰.

۳۳۰ ایشان پسریکی از بهائی ستیزان یعنی مرحوم علی دوانی و برادر خانم فاطمه رحیمی همسر آقای الهام سخنگوی دولت آقای احمدی نژاد هستند. برای دیدن بعضی نکات در مورد این خانواده رجوع شود به:

<http://akmont.blogfa.com/post-309.aspx>

(اواخر بهمن ماه ۱۳۸۶) و

<http://shahrvandemroz.blogfa.com/post-501.aspx>

۳۳۱ مطابق ۱۲۸۶ ه.ش و ۱۹۰۷ میلادی.

۳۳۲

http://www.radiozamaneh.org/nilgoon/2006/08/post_1.html

۳۳۳ به نقل از «سفینه عرفان»، جلد ۶، مؤسسه چاپ و نشر کتاب عصر جدید، دارمشتات آلمان، ۲۰۰۳ میلادی.

۳۳۴ همچنین مراجعه شود به مقاله مندرج در این آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/89/30/>

۳۳۵ رجوع شود به روزنامه «جام جم»، شماره ۹۳۳، ۱۹ مرداد ۱۳۸۲، ص ۸. همایش مذکور به همت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و پژوهشگاه علوم

انسانی و مطالعات فرهنگی در محل مجلس شورای ملی سابق (در میدان بهارستان) برگزار شد و از جمله سخنرانان و محققین آن عبارت بوده اند از: دکتر رضا داوری، آیت الله عباس علی عمید زنجانی، دکتر کریم مجتهدی، دکتر موسی نجفی، دکتر مجید تفرشی، دکتر محمد مدد پور، عبدالله شهبازی، حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (منذر)، دکتر ناصر تکمیل همایون، دکتر عطا آیتی، حجت الاسلام مهدی انصاری، دکتر مظفر نامدار، ناصر تقوی، و حجت الاسلام والمسلمین مهدوی زادگان.

۳۳۶

<http://www.jamejamonline.ir/shownews2.asp?n=146116&t=fp>

۳۳۷ فصلنامه مطالعات تاریخی شماره ۱۷، ص ۲۹۳.

۳۳۸ برای ملاحظه این اعتقاد در انجیل و رساله پولس قدیس رک به اثری از حضرت بهاء الله با عنوان «لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی» (معروف به نجفی)، موسسه معارف بهائی ۲۰۰۱ م، کانادا صص ۶۶ و ۶۷.

۳۳۹ بحارالانوار جلد ۷۲ ص ۳۵۴. همچنین در نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۲۴۳، بند ۳۲۴، حضرت علی می فرماید: «السُّلْطَانُ وَرِزْقُهُ لِلَّهِ فِي أَرْضِهِ» یعنی پادشاهان پاسبانان خدایند در زمین. فیض الاسلام در توضیح آن می نویسد: «که مردم را از آزار رساندن و هر ناپسندی به یکدیگر جلوگیری می نمایند. الف و لام «السلطان»، الف و لام جنس است که همه پادشاهان را شامل می شود» و نیز در خطبه ۴۰ نهج البلاغه در جواب خوارج که می گفتند، «حکمی نیست مگر از جانب خدا»، می فرماید: «سخن حقی است که از آن ارده باطل می شود. آری درست است، که جز برای خدا حکمی نیست (یعنی خداوند متعال حاکم به جمیع امور و واجب اطاعت است و از مقتضیات احکام الهی آنست که باید در میان خلق امیر و رئیسی باشد تا امر معاش و معادشان را منظم نماید) ولیکن خوارج می گویند امارت و ریاست و حکومت خلق مختص خداست نه غیر او. و حال آن که ناچار برای مردم امیری لازم است، خواه نیکوکار یا بدکار (بَرُّ أَوْ فَاجِرٌ)، مؤمن در امارت و حکومت او به طاعت مشغول است و کافر بهره خود را می یابد (همه با بودن امیر از هرج و مرج و اضطراب و نگرانی آسوده اند) و خداوند در زمان او هر که را به اجلی مُقَدَّر می رساند (با نبودن امیر مردم به جان هم می افتند) و به توسط او مالیات جمع می گردد (تا در وقت حاجت به کار بندد) و با دشمن جنگ می شود، و راه ها (از دزدها و یاغی ها) ایمن می گردد، و حق ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته می شود تا نیکوکار در رفاه و از (شر) بدکار آسوده ماند. (سید رضی می گوید: در روایت دیگر وارد شده



که چون حضرت سخن خوارج را شنید که می گفتند نیست حکمی مگر از جانب خدا، فرمود: منتظر حکم خداوند درباره شما هستم، و فرمود: پرهیزکار در زمان امیر عادل به طاعت خدا مشغول است و زینکار در زمان امیر فاجر بهره خود را می یابد تا این که عمر هر یک به سرآمده مرگ را دریابند. امام صادق نیز فرموده اند: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرِعِيَّةٍ خَيْرًا، جَعَلَ لَهَا سُلْطَانًا رَحِيمًا وَقَبِيضَ لَهُ (مقرر می کند برای او) وَزَيْرًا عَادِلًا (سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۰). همچنین در خطبه ۱۴۶ نهج البلاغه است که خطاب به عمر به این مضمون فرمود: «سلطان و زمامدار و قیم به منزله رشته است، در قبال مهره ها که آنها را جمع می کند و از پراکندگی باز می دارد، و اگر رشته پاره شود، مهره ها به هم ریزد و از بین برود، و پس از آن جمع آوری تمام آنها ممکن نیست... پس تو مانند محور یا برجا باش...».

۳۴۰ مفسرین اهل سنت، «اولی الامر» را به امرا یا زمامداران و مفسرین شیعه آنرا به ائمه معصومین، تفسیر نموده اند. حضرت بهاء الله در مورد اولی الامر چنین فرموده اند «مقصود از این اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند... و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است» لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی (معروف به نجفی)، موسسه معارف بهائی ۲۰۰۱م، کانادا ص ۶۶.

۳۴۱ آیه ۲۶ سوره آل عمران نیز موید همین مطلب است: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تَوْتَى الْمُلْكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» در عین حال شواهد زیادی موجود است این اعتقاد پیش از اسلام نیز رایج بوده است. چنان که نوشیروان به هنگام جلوس بر تخت پادشاهی می گوید: «بدانید که مرا این پادشاهی خدای عز و جل داد...» سیرالملوک، خواجه نظام الملک، به اهتمام هیوبرت دارک، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴ ص ۴۴.

۳۴۲ انقلاب مشروطیت، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، ترجمه پیمان متین. امیرکبیر ۱۳۸۳ ص ۴۷، به علاوه مجلس اول در دوره محمد علیشاه (۱۵ جمادی اول ۱۳۲۶) در لایحه خود چنین نوشت: «سلطنت، ودیعه ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه، مفوض شده است» تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، چاپ پانزدهم ۱۳۶۹، امیرکبیر ص ۶۰۶.

۳۴۳ مجمع البیان ج ۵ ص ۲۰۱.

۳۴۴ رساله سیاسیة، طهران ۱۹۳۴ (قطع کوچک، پنجاه و چهار صفحه)، ص ۴۶.

۳۴۵ رساله سیاسیة صص ۴۷ و ۴۸.

۳۴۶ «اهل بهاء در ظل هر دولت و حکومتی به صدق و صفا و امانت و تقوی رفتار نمایند». توقیعات مبارکه ج ۲ (۱۹۳۹-۱۹۲۷) ص ۲۲ و نیز رک. به «گلزار تعالیم بهائی»، ص ۴۴.

۳۴۷ توقیعات مبارکه ۱۹۴۸-۱۹۲۲ ص ۶۵.

۳۴۸ رک. به توقیع «قد ظهر یوم المیعاد»، ص ۱۰۰ و پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ بیت العدل اعظم صص ۷-۶-۵.

۳۴۹ رک. به قاموس کتاب مقدس، مستر هاکس، انتشارات اساطیر ۱۳۷۷ ص ۷۴۳.

۳۵۰ منتخب کلیله و دمنه برای دبیرستانها به اهتمام عبدالعظیم قریب، موسسه مطبوعاتی احمد علی ص ۱۳ و ۱۴ دیباچه: «و چون پادشاهی به کسری انوشیروان رسید که صیت عدل و رفت او بر روی روزگار باقی است... و کدام سعادت از این بزرگتر که پیغامبر صلوات الله علیه او را این شرف ارزانی داشت و بر زبان مبارک راند که ولدت فی زمن الملک العادل».

۳۵۱ مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۱۲۳.

۳۵۲ همانجا، همان صفحه.

۳۵۳ همانجا، همان صفحه.

۳۵۴ حضرت عبدالهء در خطابه ای (وقتی که در باب وضع حکومت جمهوری و مشروطه صحبت شد) چنین فرمودند: «فی الحقیقه این انصاف نیست که مملکتی بواسطه یک نقطه جکومت شود زیرا هر قدر عقل و کیاست اعضاء مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمه بلدی و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جمیع اطراف مملکت منصفا نمی کوشند» (خطابات مبارکه جلد ۲ ص ۱۱۹).

۳۵۵ مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۳۵۶ یکی از نخستین نویسندگانی که این اتهام را وارد نموده است؛ احمد کسروی است. (تاریخ مشروطه ایران ص ۶۸۱) ولی ریشه این افترا را بایست در دسائس پیروان یحیی ازل جست: «بدخواهان... در السن و افواه انداخته اند که بهائیان حزب استبدادند و دشمن مشروطه طلبان» (مکاتیب جلد ۴ ص ۱۳۷) «مرقوم نموده بودید که در حبل المتین مطبوع در رشت مرقوم شده بود که بهائیان طرفدار استبدادند... این افترا از حضرات بابی های یحیایی در حق بهائیان است. زیرا این نفوس دشمن بهائیان اند...» (انقلاب ایران، ترجمه و حواشی از احمد پژوه، چاپ دوم طهران ۱۳۷۱ ص ۴۲۴) ادوارد براون نیز متوجه این نکته شده می نویسد: «یحیائیان



<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/83/30>

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/107/30>

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/115/30>

۳۶۸ کتاب «بدایع الآثار»، جلد ۲، صص ۲۹-۳۰ (به نقل از کتاب «ادوارد گرانویل براون و دیانت بهائی»، اثر جناب حسن بالیوزی، صص ۸۹).

۳۶۹ همان دو منبع و همان صفحات. عاقبت مشروطه حتی پس از خلع محمد علی شاه نشان داد که پیشگویی حضرتشان در باره مداخله دول متجاوره درست بود. اینک باید منتظر آن بود که دولت و ملت ایران همچون شهد و شیر آمیخته گردند تا ایران به عزت ابدیه و شکوه اولیه خود رسد.

۳۷۰ شواهد تاریخی نشان می دهد که حتی محمد علیشاه نیز در ابتدا بالنسبه نرمش بیشتری نشان می داده است و چنانکه صادق زاده میلانی می نویسد در ابتدا «حاضر بود که با مجلس... تا حدی کنار آید» (مقاله نهضت مشروطیت و دیانت بهائی). احمد کسروی نیز در باره ۹ ماهه نخست حکومت او می نویسد، «محمد علی میرزا نیز در کارشکنی پافشاری نشان نمیداد.» (تاریخ مشروطه ایران ص ۵۶۸) و نیز رک به تاریخ بیداری ایرانیان جلد ۲ ص ۱۵۴ و ظهور الحق جلد ۸ قسمت اول ص ۷۴.

۳۷۱ بدایع الآثار، جلد ۲ ص ۱۴۴.

۳۷۲ لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی (معروف به نجفی)، کانادا، ۲۰۰۱ م، ص ۵۱.

۳۷۳ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی چاپ پانزدهم، ۱۳۶۹، ص ۱۳۳.

۳۷۴ همانجا، ص ۸۵.

۳۷۵ همانجا، ص ۵۲۲.

۳۷۶ «قد ظهر يوم الميعاد»، لجنه ملی نشر آثار امری، طهران ۱۰۴ بدیع، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۳۷۷ مائده آسمانی، جلد ۹، ص ۹۳.

۳۷۸ «مائده آسمانی»، جلد ۵، ص ۴۶ و «بدایع الآثار»، جلد ۱، ص ۱۶۸. در کتاب «مصایح هدایت»، جلد ۴، ص ۵۵۱، مطلبی در تائید این موضوع می توان یافت.

۳۷۹ فصلنامه...، ص ۲۹۴.

شایع نموده اند که بهائیان هوادار شاه و مخالف مشروطه اند. (خوشه هائی از خرمن ادب و هنر شماره ۱۲ ص ۲۳۳ به نقل از:

Edward G. Brown, Persian Revolution of ۱۹۰۵-۱۹۰۰, Cambridge University Press (p. ۱۹۰۱, ۲۵).

۳۵۷ فصلنامه مطالعات تاریخی شماره ۱۷، ص ۲۹۴.

۳۵۸ جهت آشنائی بیشتر با نویسنده «کشف الحیل»، به مقاله «صبحی و آواره، طناب های پوسیده رديه نویسان...» در آدرس زیر مراجعه فرمائید:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/120/30/>

۳۵۹ فصلنامه... ۳۰۰ پانوشت ۵.

۳۶۰ با توجه به آنچه که در سطور بعد می آید استنتاج نگارنده آنست که آقای رجبی، مطلب را از کتاب «واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال»، اثر محمد رضا فشاهی نقل نموده باشند.

۳۶۱ رگ تاک، دلارام مشهوری، خاوران، پاریس، چاپ دوم ۱۳۷۸ جلد دوم ص ۲۴۱.

۳۶۲ درباره وی و مطالبش در این خصوص از جمله رجوع شود به مقاله «آقایان طبری و فشاهی در ایام»، در آدرس:

<http://www.velvehdarshahr31.info/content/view/83/30>

۳۶۳ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۶۴.

۳۶۴ «بسیاری از آن‌ها جذب دستگاه دیوان‌سالاری بعد از مشروطه شدند و به مقامات بالا رسیدند و متدرجاً آن صدا و ندایی را که در ابتدای انقلاب عرضه می‌کردند از دست دادند یا این‌که به کلی کنار گذاشته شدند یا به خودی خود دیگر نتوانستند نقش مهمی بازی کنند.» (گفت و گو با دکتر عباس امانت، استاد تاریخ و مطالعات بین‌المللی در دانشگاه ییل)

http://www.radiozamaaneh.com/jamali/2008/08/post_17.html

۳۶۵ کتاب اسرار الآثار، ج ۵، صص ۴۵۰-۴۴۹.

۳۶۶ کتاب رحیق مختوم، ج ۲، ص ۷۷۷.

۳۶۷ مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۱۸-۱۰۱. همچنین برای توضیحات بیشتری در این خصوص و نیز دیدگاه بهائیان درباره روش اصلاح ایران و جهان، علاوه بر مطالب مذکور در پاسخ به مقاله آقای تقوی در همین جوابیه، رجوع فرمائید به:



<http://www.ohamzodai.com/5.09/Naghshe%20Babiyen%20va%20Bahaiyan%20dar%20Enghelabe%20Mashruteh.htm>

۳۸۱ «طوائف متعدده و ملل مختلفه در ظل سلطان مستریخند. یک طایفه هم این قوم باشند. بلکه باید علو همت و سمو فطرت ملازمان سلطانی به شانی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان در آیند و ما بین کل به عدل حکم رانند» (الواح نازله خطاب بملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع ص ۱۷۸) و نیز «لیحکم علی هذه الفئه کما یحکم علی ما دونهم» (همانجا ص ۱۵۸) و «ملک عادل ظل الله است. در ارض باید کل در سایه عدلش مای گیرند... این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص به بعضی دون بعضی شود» (همانجا، ص ۱۶۶) جالب است که در ۱۹۰۷ م ماده ۸ متمم قانون اساسی چنین تدوین گشت: «تمام ایرانیان در برابر قانون از حقوق مساوی برخوردارند» (انقلاب مشروطیت از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، ترجمه پیمان متین، امیرکبیر ۱۳۸۳، جلد ۳ ص ۱۰۳).

۳۸۲ ندا به اهل عالم ص ۴۰، یادداشت مترجم.

۳۸۳ حضرت ولی امرالله کلمه «جمهور» را به نمایندگان مردم، ترجمه فرموده اند:

We have also heard that thou hast entrusted the reins of counsel into the hands of the representatives of the people.

The Promised Day Is Come, p. ۲۸.

۳۸۴ «وَسَمِعْنَا أَنْكَ أَوْدَعْتَ زَمَامَ الْمَشَاوِرَةِ بِإِذْنِ الْجُمْهُورِ نَعَمَ مَا عَمِلْتَ» (الواح نازله خطاب بملوک... ص ۱۳۳)

۳۸۵ «يَا أَرْضِ الطَّاءِ... سَوْفَ تَقْلِبُ فِيكَ الْأُمُورَ وَ يَحْكُمُ عَلَيْكَ جُمْهُورُ النَّاسِ...» (ای سرزمین طهران... بزودی امور تو منقلب دگرگون خواهد شد و بر تو جمهور مردم فرمان خواهند راند)، بند ۹۳.

۳۸۶ مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر ص ۱۲۳.

۳۸۷ «رسالة مدنيه»، چاپ چهارم لانگنهاین، آلمان ۱۹۸۴، ص ۳۰ و ۳۱.

۳۸۸ «مجموعه الواح مبارکه»... ص ۲۹۶.

۳۸۹ «... امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمست و مصدر معین و هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصائل و

فضائل انسانیت را مرکز مقدسی و منبع مشخصی این نفوس تعلقی بامور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند». «رسالة سیاسی»، ص ۱۰.

۳۹۰ بهائیان و ایران آینده، ب. همایون ص ۶۹.

۳۹۱ کتاب مصابیح هدایت، جلد ۴ ص ۵۵۶. مطلبی که احمد کسروی در ص ۶۲۸ تاریخ مشروطه ایران می نویسد بر این امر گواهی می دهد: «... ملایان در اناقها نشستند به «فتوی جهاد» پرداختند. چون دستاویز دیگر نمی یافتند... مشروطه خواهان را «بابی» خوانده، «فتوی» بکشتن ایشان دادند.» و نیز رک. به یادداشت شماره ۱.

۳۹۲ سایت <http://www.ayam29.com> نیز عین آن را از روی فصل نامه منتشر کرده است.

۳۹۳ از جمله در همین جوابیه، ضمن پاسخ به مقالات اول و سوم و هشتم و دهم فصل نامه ۱۷، مفصلاً راجع به آن بحث شده است؛ مراجعه شود.

۳۹۴ از جمله ضمن پاسخ به مقاله ششم فصل نامه ۱۷، با عنوان «بهائیتها و اسرائیل»، که با استفاده از کتاب خاطرات آقای میثرعزری سفیر سال های ۱۳۳۷-۱۳۵۲ اسرائیل در ایران نوشته شده، مطالب لازم گفته شده است.

۳۹۵ انتشارات مزدا، کالیفرنیا، ۱۹۹۳.

۳۹۶ فرد مزبور یدالله ثابت راسخ است که ذکرش در سایت های ضد بهائی نیز آمده است که از جامعه بهائی مطرود بوده است. از جمله نگاه کنید به:

<http://anti-bahai.blogspot.com/1387/03/22/post-130>

در مورد پاسخ مطالب دروغ مندرج در نامه یدالله ثابت راسخ، ضمن جواب به مقاله دهم فصل نامه ۱۷ از آقای علی اکبر علیمردانی با عنوان «بهائیت و اوقاف» اشاراتی شده است. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به جلد دوم کتاب «رنگ تالك»، از دلارام مشهوری، صص ۳۴۴-۳۴۹.

<http://www.best2me.net/t6152/>

<http://www.iei-ifi.com/fa/content/view/43/1/>